



نوشتار

شماره ۲ - تابستان ۱۴۰۱

فصلنامه ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای (فرهنگ مکتوب)

- صاحب امتیاز: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- مدیر مسئول: حامد علی اکبرزاده
- شورای سردبیری
- جمال رحیمیان، سیدحسن اسلامی اردکانی، ابوالقاسم رئیسی، مهدی کاموس، سید علیرضا صالحی
- سردبیر: توحید اسدی
- همکاران تحریریه
- محمدحسین برخ، فریماه قاسمی، عبدالله عابدی فر، عرفان حاجی پروانه، مرجان حاجی رحیمی، محبوبه رحمانیان
- طراح جلد: مجید کیانی پور
- صفحه‌آرا: جعفر خدادی

نشانی

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای

ژاندارمری، پلاک ۷۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.isba.ir

پست الکترونیکی: Neveshtar@isba.ir

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۸۳۸۱، ۶۶۴۹۱۳۳۸، ۶۶۴۰۲۷۱۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵ هزار تومان



سرمقاله

دانشگاه، حیات نباتی و کتاب‌سازی.....۴

گفت‌وگو

سواد رسانه‌ای نیازمند آموزش همگانی و رایگان است.....۶

ذهن صادراتی نداریم.....۱۳

ترجمه، تیغی دو دم است.....۲۰

کتاب همه‌چیز فرهنگ است.....۲۵

پله‌های کاغذی پیشرفت در دانشگاه.....۲۸

یادداشت

رویایی بزرگ از دنیایی کوچک.....۳۵

یادگاری از واقفی بزرگ.....۳۹

گوهری از سراب.....۴۴

پدیدارشناسی نشر دانشگاهی.....۵۰

کاغذ سنگ، کاغذی بدون آب و درخت.....۵۳

وظیفه ناشران و مترجمان در ترجمه کتاب‌ها.....۵۶

مردی که نگران لبخند زخمی کودکان بود.....۶۰

راهبردهایی برای آینده نشر.....۶۲

رویداد

رویدادی تازه در حوزه نشر.....۶۵

بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی در ایران.....۷۶

نقد ادبی

فراتر از قالب.....۷۸

تقدیرنامه‌های انتقادی

موسیقی در آتش..... ۸۳

تقدیرنامه‌ها

همچنان قصه سودای تو را پایان نیست..... ۸۷

معرفی ناشران

نگاهی به انتشارات دانشگاه تهران..... ۸۹

درباره انتشارات اشپرینگر چه می‌دانید؟..... ۹۶

تازه‌های نشر

تازه‌های نشر ایران..... ۱۰۳

تازه‌های نشر جهان..... ۱۱۰

پرونده‌های ویژه استاذ محمدرضا حکیمی

در تکاپوی عدالت..... ۱۱۷

نظریه‌پردازی در الهیات اجتماعی شیعه..... ۱۳۱

یگانگی الهیات الهی و الهیات بشری..... ۱۳۹

محمدرضا حکیمی و بهشتی که در همین دنیا رقم خورد..... ۱۴۴

باری کج در صراطی مستقیم..... ۱۴۷

اخوان و سرمدار امروز خراسان..... ۱۵۴

مردی که بودن و نبودن را یکجا آورد..... ۱۵۸

اندیشه و حیانی در قاب فلسفه یونانی..... ۱۶۵

در قید «حیات»..... ۱۶۸

حضور کم‌رنگ «دیگری» در آثار استاد حکیمی..... ۱۷۶

آنجا که خورشید می‌وزد..... ۱۹۷

سرمقاله

دانشگاه، حیات نباتی و کتاب‌سازی

حامد علی اکبرزاده

فراموش شده یا این فراموشی تاریخی در سال‌های اخیر شدت بیشتری یافته است، ایده‌ای که در آن سوی جهان تربیت و پرورش انسان را مورد نظر داشت و هدف اصلی دانشگاه را تولید علم و فناوری نمی‌دانست. البته در دوران شکل‌گیری دانشگاه در غرب، نیازهای فرهنگی ما را حوزه‌های علمی دینی برطرف می‌کردند. فارغ از نزاع‌های جغرافیایی و تاریخی، دانشگاه به وجود آمد تا بشریت را به سعادت برساند و در ایران بعد از انقلاب نیز قرار است «کارخانه آدم‌سازی» باشد، به این معنا که بعد فرهنگی و تربیتی آن بر بعد علمی اش غلبه داشته باشد.

این روح‌زدایی از دانشگاه را می‌توان یکی از علت‌های تمایل به صورت‌گرایی افراطی و توجه محض به ظاهر و غفلت از باطن و محتوا دانست، چیزی که محصول کتاب‌سازی، مقاله‌سازی، استادسازی و پروفیسورسازی‌های کاذب است. از دانشگاهی که معیار اصلی ارتقای استادانش مقاله و طرح تحقیقاتی است نمی‌توان انتظار معنا داشت. خواندن، فهمیدن، گفت‌وگو و تعامل به معنای فرهنگی آن در چنین دانشگاهی شکل نمی‌گیرد. دانش و فناوری مدرن با همه خوبی‌هایش، امروز



به‌رغم پیشرفت‌های متعدد علم و فناوری در دهه‌های اخیر، رکود فرهنگی دانشگاه‌های ایران به هیچ وجه قابل انکار نیست، این رکود را می‌توان به خروج روح از کالبد دانشگاه تشبیه کرد، امری که با کرونا تشدید شد و معلوم نیست چه سرنوشتی را در پیش رو دارد. ظهور و بروز این رکود را می‌توان در عدم اقبال دانشجویان به طرح‌ها و برنامه‌های فرهنگی، عدم تمایل به مطالعه کتاب، حتی کتاب‌های درسی و بسیاری مصادیق دیگر مشاهده کرد که پیمایش‌های علمی نیز آن را تأیید می‌کنند.

این رکود و فقدان روح اگرچه ممکن است به بنیان‌های شکل‌گیری دانشگاه در ایران برگردد؛ چرا که اساساً مشخص نیست که دانشگاه در ایران برای مقاصد علمی صرف شکل گرفت یا مقاصد فرهنگی و یا هر دو، اما امروز این رکود بروز بیشتری دارد. به نظر می‌رسد ایده اصلی تأسیس دانشگاه در ایران

بر اساس فلسفه شکل‌گیری دانشگاه، محتوای اصلی و غایت دانشگاه، فرهنگ است و بقیه امور همگی در خدمت تحقق این محتوا و این غایت و ساختن انسان تراز دانشگاه هستند. دانشگاه محل پرورش فضایل انسانی است، چنانکه بسیاری از حوزه‌های علمی کهن در دنیا و جهان اسلام نیز چنین بوده‌اند و در آینده نیز بیشتر به آن خواهیم پرداخت. لازمه باور به اینکه «کار فرهنگی در دانشگاه، اصل است؛ یک کار حاشیه‌ای نیست» آن است که حتی نگاه به تولید علم و فناوری هم برخاسته از یک نگرش فرهنگی جامع و اصیل باشد.

مدیران و دولتمردانی که به رشد و توسعه کشور متعهد هستند و آرمان‌های اصیل فرهنگی را مد نظر دارند باید به دانشگاه از دریچه فرهنگ نگاه کنند و از همین منظر برای آن برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری کنند. اگر این مقدمه ایجاد شود و این رویکرد به دغدغه همه تصمیم‌سازان و تصمیم‌گیران و معجریان تبدیل شود، آنگاه می‌توانیم به سراغ ذی‌المقدمه و مرحله بعد برویم، یعنی اجرای طرح‌ها و برنامه‌هایی در راستای این رویکرد. بنابراین تشویق به مطالعه، خواندن، نوشتن، تحول متون درسی، ارتقای کیفی مقالات و پایان‌نامه‌ها و کتاب‌ها و... همگی به این بستگی دارد که فرهنگ در دانشگاه مسأله نخست باشد.

خیلی زودتر از موعد روی بد خود را به ما نشان داده است، ما غوره نشده مویز شدیم! یعنی بدون آن که از مواهب دانش و تکنولوژی مدرن بهره کافی برده باشیم و مسیر را طی کرده باشیم، در حال فروافتادن در مهلکه‌های آن هستیم. به تعبیر دیگر فناوری که هم تولیدکننده و هم مصرف‌کننده آن انسان است و باید بیش از هر چیزی در خدمت انسانیت انسان باشد، ما را از خود انسان و از فرهنگ و علوم انسانی بازداشته است.

به نظر می‌رسد امروز در نقطه حساسی از تاریخ دانشگاه در ایران قرار گرفته‌ایم، استمرار این غفلت بزرگ‌شده به مرگ معنوی دانشگاه خواهد انجامید. حیات دانشگاه اگر بستر فرهنگی نداشته نباشد، یک حیات نباتی است و متأسفانه امروز فرصت زیادی برای وارد کردن شوک مثبت فرهنگی به دانشگاه و خروج از این زندگی نباتی نداریم. مقصود از شوک، اتفاقی در سطح کلان است، چیزی از جنس تغییر نگاه و رویکرد کلی نسبت به فرهنگ که کمتر از نان شب به آن نیازمند نیستیم.

این که در آینده چه اتفاقی برای دانشگاه بیافتد، به موضوع و رویکرد کلی ما وابسته است، این که در نزاع بین بخش فرودست - که امروز فرهنگ و علوم انسانی مصداق روشن آن در دانشگاه‌های ما هستند - و بخش فرادست دانشگاه - که علوم تجربی و تکنولوژی را به دنبال خود می‌کشد - چه انتخابی خواهیم داشت؟ علوم انسانی و فرهنگ کجای کار خواهند بود؟ چه چیزی تقدم و چه چیزی تأخر خواهد داشت؟ آیا دانش و تکنولوژی بر فرهنگ و علوم انسانی تقدم دارد؟ تجاری‌سازی دانش اولویت دارد یا فرهنگ؟ پاسخ‌های ما به این سوالات، تعیین‌کننده آینده دانشگاه در ایران خواهد بود.

گفت‌وگو با احسان شاه‌قاسمی مترجم کتاب سواد رسانه‌ای

سواد رسانه‌ای نیازمند آموزش همگانی و رایگان است

برخی افراد یا فلسفه تکنولوژی را نمی‌دانند و یا می‌دانند و خودشان را به راه دیگری می‌زنند

فضای آکادمیک ایران شده و افراد متعددی ادعای دست‌اندرکاری و مالکیت این حوزه را دارند؛ تلکیف سواد رسانه‌ای چیست و به کدام حوزه تعلق دارد؟

مشکلات ما را بایستی دانشگاه حل کند؛ مشکلاتی در دانشگاه داریم که جز در دانشگاه حل نخواهد شد. دانشگاه از ابتدای تأسیس برای حل مشکل تأسیس شد، نه این‌که عده‌ای وارد دانشگاه شده و درآمدی داشته باشند یا موقعیتی اجتماعی کسب کنند. متأسفانه دانشگاه‌هایمان خوب عمل نمی‌کنند و ما در همه حوزه‌ها ضعف داریم و سواد رسانه‌ای هم یکی از آنهاست. سواد رسانه‌ای، رشته جدیدی نیست، اما تازه وارد ایران شده، البته با کمی کج‌فهمی. از روز اولی که وارد ایران شد با یک کج‌فهمی همراه بود. زمانی که وارد این حوزه شدم، تصمیم گرفتم در این حوزه ادامه دهم. در دانشگاه تهران، درسی را تعریف کردیم با عنوان سواد رسانه‌ای؛ درسنامه‌اش را در وزارت علوم تصویب کردیم و شرح درس موجود آن است. گفتیم بقیه هم می‌توانند تدریس کنند؛ زیرا این حوزه حوزه‌ای است که نیاز جامعه است. از آن استقبال شد و پروژه سواد رسانه‌ای در حوزه دانش، تصویب شد.

دلیل این‌که گفتیم همراه با کج‌فهمی آمد این است که هر کالای فرهنگی که خواهان پیدا کند، متأسفانه بازار سراغش می‌آید. مشکل ما با صنعت کنکور که سالانه

استفاده از فضای مجازی و پذیرش مطالبی که در این فضا دست به دست می‌شود، یکی از موضوعات مهمی است که باید توجه ویژه‌ای به آن نشان داد و مسأله‌زمانی حادث می‌شود که کودکان از این فضا استفاده می‌کنند؛ کودکانی که هنوز شخصیتشان شکل نگرفته و به قولی خوب و بد را از هم تشخیص نمی‌دهند. احسان شاه‌قاسمی استاد دانشگاه برآن شده کتاب‌هایی در این حوزه تألیف و ترجمه کند و کتاب «سواد رسانه‌ای» او در سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی منتشر شده است. به این بهانه سراغ او رفته و درباره این موضوع گفت‌وگو کرده‌ایم. وی در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار به آسیب‌های جدی تلفن همراه شخصی برای کودکان و مضرات اجتناب‌ناپذیر رسانه‌ها اشاره کرد و از صاحب‌اختیاری مردم نسبت به تولید محتوای رسانه‌ای سخن گفت. در ادامه به مشروح گفت‌وگو خواهیم پرداخت.

” برای سؤال نخست می‌خواهم درباره ماهیت سواد رسانه‌ای به عنوان رشته دانشگاهی بپرسم. این رشته چند سالی است که وارد

قرار دهد. ما نیاز به آموزش رایگان داریم تا زمانی که بازار وارد میدان می‌شود و قواعد بازار و عرضه و تقاضا و بازاریابی برای ما تعیین می‌کند، چه اتفاقی باید بیفتد. حوزه سواد رسانه‌ای هم دچار این مشکل شده است؛ حوزه‌ای است که چون خواهان زیادی دارد و افراد حاضرند پول بیشتری برای خدمات این حوزه بدهند کمی از کارکرد اصلی خود خارج شده و حتی کج کارکرد پیدا کرده است.

اینترنت خوب اینترنت بد

در سال ۸۹ مقاله‌ای نوشته و گفتم اینترنت برای کودکان خوب نیست و تا امروز نظرم نه تنها عوض نشده بلکه خیلی محکم‌تر شده است. اگر بگویم برای بچه‌های ۱۸ سالگی، گوشی مستقل نخرید؛ برخی خواهند گفت اجازه نمی‌دهد که من کاسبی‌ام را بکنم. راهش این است که از من دعوت کنید، سخنرانی کنم، پروژه تعریف کنم و شرکت سواد رسانه‌ای راه بیندازم. راهش این است که بگویم چه کسی گفته می‌توانید برای فرزندان خود گوشی بخرید و برای جلوگیری از مضراتش هم علم وجود دارد؛ «باید بخرید؟» مگر می‌شود بچه را از علم دنیا دور نگه دارید؟ این که می‌گویم کج کارکرد پیدا کرده برای این است. نه تنها سواد رسانه‌ای کمک نمی‌کند بلکه مشکلات بسیاری ایجاد می‌کند؛ کودک خیلی از کلیپ‌های ترسناک و چالش‌های ترسناک را می‌بیند، او اطلاعی ندارند که چه بلایی سر خود می‌آورد که با نداشتن گوشی حل می‌شود. اما خب بگویند نمی‌شود که نخرید؛ از این جا شروع کنیم. نمی‌توانیم نخریم و مجبوریم که بخریم. نگویم باید بخریم و خانواده‌های زیادی هستند که می‌توانند نخرند اما می‌خرند. چرا؟ چون استاد سواد رسانه‌ای گفته مگر می‌شود نخرید؟ مهم این است چطور از فضای مجازی استفاده کنی! این افراد یا فلسفه تکنولوژی را نمی‌دانند و یا می‌دانند

کودک فقیر اگر امکان آموزش رایگان داشته باشد، اگر چیزی در درونش وجود داشته باشد، می‌تواند شکوفا شود و به ما کمک کند آینده بهتری برای کشورمان رقم بزنیم

ده‌ها هزار میلیارد تومان درآمد دارد چیست؟ خانواده‌ها این را می‌خواهند! نقطه آغاز این نیست که صنایع کلاه سر ما می‌گذارند، بلکه این است که این اتفاق (کنکور) می‌افتد. مشکل ما نقطه آغاز نباید باشد، بلکه نقطه آغاز ما این است که باید بینیم مشکل مان از کجا شروع می‌شود و از همان جا حل مسأله را آغاز کنیم و اگر آدرس اشتباه بدهیم، مشکل ما حل نخواهد شد. ما باید سراغ کسانی برویم که به فریبکاری‌های صنعت کنکور تن می‌دهند. در سواد رسانه‌ای هم همین است؛ صنعتی داریم گسترده و پول‌ساز؛ پدر و مادرهای زیادی حاضرند برای خدمات این صنعت پول بپردازند. دستگاه‌های دولتی هم همین‌طور. بیش از ۵۰ نهاد در کشور داریم که در حوزه علوم انسانی کار می‌کنند و مسأله همه اینها سواد رسانه‌ای است. وقتی زمینه‌ای پیش می‌آید کاملاً طبیعی است بازار وارد میدان می‌شود. من از روز اول طرفدار آموزش رایگان و فراگیر بوده و هستم؛ زیرا این موضوع، سرمایه‌گذاری برای آینده است. باید استعدادهایمان را بشناسیم؛ چطور استعدادها را بشناسیم؟ با آموزش رایگان! کودک فقیر اگر امکان آموزش رایگان داشته باشد، اگر چیزی در درونش وجود داشته باشد، می‌تواند شکوفا شود و به ما کمک کند آینده بهتری برای کشورمان رقم بزنیم، کمک می‌کند رنج‌های کمتری را به کشور تحمیل کنیم؛ مثلاً پزشکی شود که درد مردم را درک می‌کند، مهندسی شود که میان مردم زندگی کرده و حاضر است دانش خود را با قیمت کمتری در اختیار مردم



بچه‌های ما از خطرات ایمن هستند اما دست کم تا حد زیادی برخی حرف‌ها نگفته می‌ماند.

برخی می‌گویند اگر گوشی خودت را به بچه‌ات بدهی با گوشی شما سرچ می‌کند، چه فرقی دارد؟ این شخص معلوم نیست کجا دکتری گرفته؟ باید مدرکش را پاره کنند. این بچه اگر با گوشی من کار کند، حواسش هست که گوشی را به دست من می‌دهد. آیا دختر بچه با گوشی مادر با مرد ۵۰ سال ارتباط برقرار می‌کند؟ حتماً با خود می‌گوید اگر گوشی دست مادرم باشد ممکن است پیام بدهد. اصلاً باهم قابل مقایسه نیست.

بچه‌ای در سال ۲۰۲۰ به دنیا می‌آید و تا ۲۰۳۸ هیچ اینترنت نبیند و وارد اینترنت نشود، چه اتفاق بدی برای این بچه می‌افتد؟ هیچ. اتفاق بدی برای بچه نمی‌افتد، جز این که افراد نادان بگویند این بچه از دریای دانش دور مانده است! آدمی می‌شود مانند ما. من تا ۲۰ سالگی اینترنت ندیدم. احمقانه است که در بحث

و خودشان را به راه دیگری زده‌اند.

این که فردی بگوید محتوای جذاب و حلال بسازیم، مشکلات حل می‌شود، درست نیست. چه محتوای جذابی می‌خواهد با جذابیت محتوای مستهجن رقابت کند؟ این‌ها یا اطلاع ندارند و یا می‌دانند و می‌خواهند سوء استفاده کنند.

شاید به نقطه‌ای برسیم که نخردن گوشی ضررش بیشتر از خرید گوشی است، اما باید حواسمان باشد آمارها به ما چه می‌گویند. آمارهایی که هم در دنیا و هم در ایران وجود دارد، وحشتناک است. پژوهشی در یک منطقه از تهران انجام شد که نشان می‌داد ۷۰ درصد دختران ۷ تا ۱۱ ساله‌ای که گوشی هوشمند مستقل همراه با اینترنت داشتند با دوست پسری که بالای ۴۵ سال، سن دارد در رابطه هستند. آیا فردی که در خانه‌اش نشسته و یک دختر دارد و می‌خواهد همه چیز را برایش فراهم می‌کند، برایش مهم نیست که با مرد ۵۰ ساله رابطه دارد؟ خواندن این پژوهش‌ها دردناک است و واقعیت دردناک‌تر. شاید بار اول که بخوانید بگویید دروغ است اما وقتی پژوهش‌های مختلف می‌آید و این‌ها را تأیید می‌کند، می‌گوییم چرا مصاحبه نمی‌کنید؟ چرا حرف نمی‌زنید؟ می‌گویند دچار فشار اجتماعی می‌شویم و می‌گویند شما دارید ضد ارتباطات عمل می‌کنید. منافع شخصی و مسائل دیگر باعث می‌شود در این مورد کم کار کنند و فکر می‌کنم در این مورد پژوهش‌های جدی‌تری باید انجام شود. این همه پژوهش‌های الکی داریم؛ مثلاً خوانش مردم از فلان سریال، اما این‌ها به چه دردی می‌خورد؟ خود سریال دو قران نمی‌ارزد. نمی‌گوییم ارزشی ندارد، اما شما می‌بینید در آمریکا بچه‌های زیر ۷ سال از هر ۵ بچه که هنوز مدرسه نرفته، واژه سکس را یاد گرفته، چهار کودک از ۵ کودک درباره محتوای جنسی سرچ کرده است و آن یکی هم معلوم نیست این کار را کرده یا نکرده باشد. البته این نیست که اگر ما گوشی نخیریم

دارد؛ الان گوشی عضوی از بدن ما شده که آن را به رخت خواب هم می‌پوشیم اما کامپیوتر را نمی‌شود به رخت خواب برد، کاملاً شخصی نیست. نمی‌توان ارتباط مداوم داشت؛ مثلاً نمی‌توان ۱۰ ساعت پشت کامپیوتر نشست اما می‌توان ۱۰ ساعت دراز کشید و به گوشی جواب داد. الان مسائل اقتصادی هست و خانواده‌ها می‌گویند نمی‌توانیم تبلت اضافه بخریم. بخش زیادی از افراد به راحتی می‌توانند لپ‌تاپ بخرند و در برابر پول‌هایی که برای مدارس و کتاب کنکور می‌دهند، چیزی نیست. می‌توانند تبلتی داشته باشند که مخصوص کار باشد و برای بچه‌ها نیست، مالکیت نداشته باشد. راه حل دیگری که در ایران خوب عمل نشده، سیم‌کارت کودکان است که می‌شود از آن استفاده کرد. همان هم مسائل خود را دارد. زمانی که می‌گویم «خطر استفاده کودکان از اینترنت» مستقیم می‌رویم سراغ محتوای غیراخلاقی و روابط نایمن. فرض کنید کودکان می‌گویند یک ماه است که از مدرسه بیرون می‌آیم، پیرمردی دم در ایستاده و نامه‌ای به من می‌دهد. شما احساس ترس خواهید کرد. به او می‌گویید به همه بچه‌ها می‌دهد؟ می‌گوید: خیر فقط به من می‌دهد. این چیزی است که به راحتی ممکن است در فضای مجازی برای کودکان اتفاق بیفتد. البته خیلی وحشتناک‌تر است.

فقط بچه نیست که باید سواد رسانه‌ای داشته باشد، بلکه باید پدر و مادرش هم داشته باشند. تعاملی که پدر و مادر و فرزندان دارند، یک دهم شده است؛ پدر از زمانی که به خانه می‌آید ۵ تا ۶ ساعت زمان دارد که تعامل داشته باشد، مادر بچه‌ها که می‌تواند ارتباط و تعامل داشته باشد، خود سرش در گوشی است. منظرم این است که بحث فقط بچه نیست، بحث پدر مادر هم هست. سواد رسانه‌ای فقط برای استفاده کودک از تکنولوژی نیست، برای پدر و مادر هم هست. بسیاری از اختلاف پدر و مادرها سر

سی سال است می‌بینیم که بچه را به تلویزیون می‌برند که نابغه است و ضرب چند رقم در چند رقم را بلد است، اما بعداً در باره او چیزی نخواهید شنید

سواد رسانه‌ای این طور رفتار می‌کنند، با کسی صحبت می‌کنند که خود سواد رسانه‌ای ندارد، در دانشگاه درس می‌دهد اما بلد نیست از محتوای رسانه‌ای استفاده کند. چیزی که در جواب شما دریافت کردم این است که اولویت ما باید محدود کردن دسترسی به گوشی هوشمند برای افراد زیر ۱۸ سال تا حدی که در توان مان هست باشد، اما حداقل در شرایط فعلی همه چیز به سمت اینترنتی شدن رفته و به نوعی استفاده از آن اجتناب ناپذیر است. این امر که بخواهیم کودکان را منع کنیم و این امکان را از بچه‌هایمان سلب کنیم و بخواهیم از گوشی متعلق به پدر و مادر استفاده نکنند، عملاً ممکن نیست؛ چون عمده‌تاً شاغل هستیم و ممکن است زمان مدرسه بچه، بیرون باشیم. شاید راه حل این مسأله راه حل عملی نباشد. اگر چنین ادعایی مطرح شود، چه پاسخی می‌توان داشت؟ این نکته را هم باید در نظر داشت که دسترسی افراد زیر ۱۸ سال به اینترنت لزوماً از طریق گوشی هوشمند نیست. در هر خانه‌ای کامپیوتر وجود دارد و لزومی ندارد شما اسمارت فون داشته باشید، دسترسی دیگری وجود دارد اگر چنین انتقاداتی مطرح باشد پاسخ شما چیست؟

نقطه آغاز این است؛ زمانی که قرار باشد بچه من با خطر بزرگی روبه‌رو شود، نرود مدرسه بهتر است. من این‌ها را در حوزه نظر گفتم. کامپیوتر با گوشی فرق

پسر بچه باید بازی کند، بازی پسرانه یا دعوا کند، هیچ آموزشی جایگزین این مورد نیست و یا دختر باید عروسک بازی کند. اگر این مرحله را از او بگیرند و حرف‌های احمقانه فمنیستی که بازی با عروسک روحیه دختران را آسیب‌پذیر می‌کند به او بگویند؛ این دیگر با هیچ چیزی جبران نمی‌شود. اینطور می‌شود که فرزندان در ریاضی در کشور اول می‌شود اما بزرگ که شود کارش تمام است

به صورت غریزی کنار هم می‌روند، اما چون آموزش ندیده‌اند با هم دعوا می‌کنند؛ بنابراین خانواده‌ها خانه یکدیگر نمی‌روند؛ چون بچه‌ها باهم دعوا می‌کنند و در خانواده‌ها اختلاف پیش می‌آید.

” آیا مواردی که بر می‌شمارید مقتضیات زندگی در جهان مدرن است یا نتیجه استفاده از ابزارهای نوین؟

درست می‌گویید. این مسأله وجود دارد، ما نمی‌توانیم به بچه‌گوشی ندهیم، اما در مسکن ۳۰ متری، چطور مهمان بیاید، فضای بیرون هم خطرناک است و نمی‌توان بچه‌ها را با بچه دیگری رها کرد، این‌ها چیزهایی است فراتر از تکنولوژی. اما پدر زمانی که از کار برمی‌گردد، نمی‌تواند فرزند خود را یک ساعت پارک ببرد؟ خودش نمی‌تواند با کودک بازی کند؟ این ملاحظاتی که شما می‌گویید درست است، اما همه ماجرا نیست. یعنی بخش مهم تأثیر تکنولوژی است. سی سال پیش هم در تهران زندگی آپارتمانی و زندگی مدرن بود، اما بچه‌های ۳۰ سال پیش با روش متفاوتی رشد می‌کردند و ذات آپارتمان نشینی هم بود، اما حالا بچه نباید بدو بدو کند؛ زیرا کیفیت خانه‌ها

همین گوشی است. افراد گفت‌وگو نمی‌کنند و مشغول کاری در گوشی هستند. گوشی افسردگی آور است و فشار روانی دارد. زن و شوهر زمانی که با هم صحبت می‌کنند اعصابشان خورد است؛ زیرا انرژی عاطفی خود را در جای دیگری مصرف کرده‌اند. فرض کنیم سیم کارت کودکان داشته باشیم و خوب عمل کند و محتوای خوب به بچه‌ها بدهیم، باز هم چیز خوبی نیست. یکی از مراحل تربیتی که در کتاب آمده این است که گوشی ما را به عنوان انسان راحت طلب می‌کند، پسر بچه باید بازی کند، بازی پسرانه یا دعوا کند، هیچ آموزشی جایگزین این مورد نیست و یا دختر باید عروسک بازی کند. اگر این مرحله را از او بگیرند و حرف‌های احمقانه فمنیستی که بازی با عروسک روحیه دختران را آسیب‌پذیر می‌کند به او بگویند؛ این دیگر با هیچ چیزی جبران نمی‌شود. اینطور می‌شود که فرزندان در ریاضی در کشور اول می‌شود اما بزرگ که شود کارش تمام است، سی سال است می‌بینیم که بچه‌ها به تلویزیون می‌برند که ناگه است و ضرب چند رقم در چند رقم را بلد است، اما بعداً درباره او چیزی نخواهید شنید.

” گوشی جایگزین مناسبی برای بازی هست؟

گوشی روند رشد طبیعی بچه‌ها را مختل می‌کند، حتی اگر محتوای خوب داشته باشد. بخشی از تربیت کودک با کودکان دیگر است؛ یک کودک با ۱۰ بچه دیگر بازی می‌کند و یاد می‌گیرد نفع در ارتباط است نه در انزوا، می‌توانی منزوی باشی و نه به کسی چیزی بدهی و نه کسی چیزی به تو بدهد، اما نفع تو در این است که بروی و در ارتباط چیزی از تو بگیرند و چیزی به تو بدهند. نفع فرد مقابل همین است. بچه یاد می‌گیرد برای تاب‌بازی خود نیاز دارد منتظر بماند تا کودک دیگری تاب‌بازی کند. این‌ها با هیچ آموزشی قابل انجام نیست و فقط یک بچه می‌تواند به یک بچه آموزش دهد. اما چه اتفاقی در خانواده می‌افتد، زمانی که کودکان یکدیگر را می‌بینند،

طوفان محتوا داریم و دچار سرریز می‌شویم؛ هم از دیدن صحنه‌های خشن و ترسناک و آوارگان و گزارش مربوط کودکان خیابانی کرخت می‌شویم و هم دچار اودردوز می‌شویم و فراموش می‌کنیم. وحشتناک‌ترین اتفاق‌ها هم که می‌افتد، دو یا سه روز در اندیشه مردم جا دارد و بعد هم فراموش می‌شود و بعدی از راه می‌رسد.

ما در رسانه بحث سرپرستی داریم؛ مثلاً سرپرستی تجاری، سرپرستی یعنی فلسفه وجودی یک رسانه، رسانه برای پول، برنامه درست می‌کند تا به ما بفروشد، برخی از دولت بودجه می‌گیرند، برخی با تبلیغات هزینه‌های‌شان را تأمین می‌کنند و برخی حاکمیت دوگانه دارند. در نهایت همه این‌ها پولشان از جیب ما است. یا با برنامه‌های سرگرم‌کننده‌اش، جیب ما را خالی می‌کند یا دولت از ما مالیات می‌گیرد و هزینه ساخت برنامه‌ها را می‌دهد. پس ما هزینه‌ها را تأمین می‌کنیم؛ بنابراین صاحبان رسانه هستیم و نباید بر ما منت بگذارند. هزینه آنها را می‌دهیم و حق داریم از رسانه‌ها به نحوی استفاده کنیم که منافع ما را تأمین کنند. تعریف سواد رسانه‌ای این است: مجموعه چشم‌اندازهایی که به ما کمک می‌کند تا از رسانه‌ها به نفع خود استفاده کنیم. نه این‌که اجازه دهیم رسانه‌ها از ما به نفع خودشان استفاده کنند. نباید بگوییم از رسانه‌ها استفاده نکنید، بلکه باید استفاده کنیم و برای نفع شخصی، برای اطلاع‌یابی و اطلاع دادن به دیگران و حتی برای سرگرمی استفاده کنیم. جهان جدید، جهان پر از تنش است و ما آسیب‌پذیر هستیم. الان دیگر فکر نمی‌کنیم راه‌زنان منتظر ما باشند اما صد سال پیش این‌طور نبود. ما به این فکر نمی‌کنیم، شام نداریم حالا چه کنیم؟ بالآخره نان پیدا می‌شود. خیلی زندگی ما آسوده‌تر شده، اما به لحاظ فشار روانی، ما شرایط پرتنش‌تری را می‌گذرانیم و نیاز به سرگرمی داریم تا فردا دوباره سرکار برگردیم؛ بنابراین

گوشی روند رشد طبیعی بچه را مختل می‌کند، حتی اگر محتوای خوب داشته باشد. بخشی از تربیت کودک با کودکان دیگر است

روز به روز پایین‌تر می‌رود و همسایه پایینی معترض می‌شود. نمی‌شود بازی دیگری داشته باشند مثلاً بچه‌ها را بیرون ببرند. چرا بچه تمایل به دویدن دارد؟ زیرا به رشد بچه کمک می‌کند. این در درون ما است اما زندگی مصنوعی این‌ها را مختل می‌کند و آمدن تکنولوژی جذاب و رسانه نوین، مختل‌کننده تربیت بچه‌های ما هستند.

ما صاحبان رسانه هستیم

” دریافت من از مجموعه پاسخ‌های شما این است که سواد رسانه‌ای یک بعد بازدارنده برای من مخاطب دارد. آیا بعد دیگری هم می‌تواند برای موضوع متصور شد؟ در واقع راه‌کاری که در عمل سواد رسانه‌ای ارائه می‌دهد چیست؟ بازدارندگی نیست؛ همه ما بیش از حد از رسانه‌ها استفاده می‌کنیم. خودم خیلی کم از گوشی استفاده می‌کنم، اما روزی ۱۶ ساعت در اینترنت هستم. با لپ‌تاپم کار می‌کنم. چرا؟ چون سواد رسانه‌ای به من می‌گوید، گوشی جای مطالعه نیست؛ زیرا به چشم و گردن فشار می‌آورد، باید جسم آسوده باشد و بعد روانمان لذت ببرد. استفاده ما از رسانه‌ها زیاد است و هر روز تخمین زده می‌شود با ۶ هزار تبلیغ روبه‌رو هستیم! می‌گویند ذهن ما خود به خود غربال می‌کند، اما تبلیغات هم بلدند ذهن ما را دور بنزند، صحنه ترسناک یا اروتیک، سریع چشم‌راننده را می‌گیرد، ناخودآگاه این کار را می‌کنیم. به صورت خودآگاه

رسانه حوزه سیاست‌پذیری نیست و حوزه‌ای است که راهی ندارید جز این که افراد را قانع کنید درست مصرف کنند. راهی ندارید افراد را راهنمایی کنید از سواد رسانه‌ای کمک بگیرند

و حوزه‌ای است که راهی ندارید جز این که افراد را قانع کنید درست مصرف کنند. راهی ندارید افراد را راهنمایی کنید از سواد رسانه‌ای کمک بگیرند. چه فرقی دارد پورنوگرافی فیلتر باشد یا نباشد؟ این دردناک و ترسناک است؛ زیرا فیلتر شکن داریم. ما کار را باید به جایی برسانیم که به جوانان بگوییم محتوای غیراخلاقی به ضرر شما است؛ زندگی‌تان را تباه می‌کند، خطر جنایت و آدم‌زدی و تجاوز بیشتر می‌شود و آینده خوبی ندارد. این‌ها برساخته و دروغ است و روابط زن و مرد این‌طور نیست. کلی بودجه فرهنگی صرف شده، اما اتفاقی نیفتاده است. ما زورگیری مجازی داریم. یک دختر بچه اشتباهی کرده و عکسی را برای کسی می‌فرستد و این فرد دختر را تهدید می‌کند که عکس را به پدرت نشان می‌دهم. او را با آن عکس تهدید می‌کند و اتفاقاتی مانند آنچه بر سر رومینا اشرفی آمد، پیش می‌آید. ما کجا به دختران آموزش می‌دهیم، اگر اشتباه کردید، تن به اشتباه دیگر ندهید؛ زیرا آن زورگیر چیز بیشتری از شما خواهد گرفت. به این دلیل می‌گوییم به سیاست‌گذاران خیلی امید نیست.

خیلی راحت از محتوای سرگرم‌کننده استفاده کنیم، اما این که افراد شبانه‌روز برنامه تلویزیونی ببینند، زیان‌بار است و اگر می‌گوییم به سرگرمی نیاز داریم برای این است که کمک کند برای جامعه مفیدتر باشیم.

در ۱۹۸۰ شبکه‌ها این طوری درست شدند. اگر می‌گوییم سرگرمی‌های زیان‌بار مخصوصاً چیزی شبیه شبکه‌های فیلم منظورم است. ابتدا ایده پخته‌ای به نظر نمی‌رسید؛ چه کسی بیکار است صبح تا شب سریال ببیند، یا شبکه ورزش و شبکه موسیقی، اما بعدها مشخص شد بیکار زیاد است. شبکه خانگی ما هم محتوای آبی می‌سازد. باید بینیم اگر شبکه خانگی را برداریم چیزی جایش می‌آید تا کسی محتوای جدی ببیند؟ من شخصاً شبکه‌های محتوای خانگی را نمی‌بینم؛ چون دو قران نمی‌ارزد، اما مجبوریم سرگرمی را نگه داریم و گر نه اتفاقات بدتری می‌افتد.

” در یک نگاه سنتی می‌شود گفت که سیاست‌گذاری عمومی فارغ از ماهیت رسانه‌ای به همه این دغدغه‌ها می‌پردازد و به نوعی موضوعیت دارد، اما در یک نگاه متمرکز به رسانه، چه چیزی در سواد رسانه‌ای وجود دارد که می‌توان آن را از سایر موضوعات متمایز کرد؟ چه نیازی به سواد رسانه‌ای در دانشگاه داریم؟

من به این سیاست‌ها خوشبین نیستم؛ نه این که سیاستی وجود ندارد، بلکه به نظر من در سال‌های گذشته این سیاست‌ها جواب نداده است، بخشی به این خاطر است که سیاست‌ها به نظر می‌رسند به سرشت رسانه آگاه نیستند. این که رسانه را ممنوع و فیلتر کنیم، خوب نیست. اگر استاد دانشگاه بخواهد یک سخنرانی را در یوتیوب ببیند و فیلتر شکن استفاده کند یک کار غیرقانونی کرده است. این سیاست‌ها مطلوب نبوده است و سیاست‌گذاری مطلوب شاید اینجا ممکن نباشد. رسانه حوزه سیاست‌پذیری نیست

راهکارهایی برای خروج صنعت نشر از بن بست

دهن صادراتی نداریم

چگونه می‌شود عضو کنوانسیون برن بود و کپی‌رایت را نپذیرفت؟

خارجی‌ها داشتند و اگر بگویید ما چه نقشی داشتیم؟ باید بگوییم صفر. هر چند کارهایی شده اما تأثیرگذار نبوده است. خودمان تولیدکننده و مصرف‌کننده هستیم. ” علت این موضوع چیست؟ در واقع چه اتفاقی افتاده است؟

این موضوع به فرهنگ ما باز می‌گردد. فرهنگ ما خیلی درون‌گرا است و در وهله اول ذهن صادراتی نداریم. شاید خیلی‌ها بگویند فرهنگ چه ربطی به صادرات دارد؟ اما مهم‌ترین بخش، بخش صادراتی است که ما نداریم، آشنایی هم با این موضوع نداریم. همیشه خودمان تولید می‌کنیم و خودمان مصرف می‌کنیم و در بحث دانشگاه هم این‌طور است. در بخش دانشگاهی عمده آثار ما وارداتی و ترجمه است؛ آثاری هم که تألیف می‌شود یا مشابه خارجی دارد و یا از آنها برداشت شده است. در بخش تحقیق ضعیف هستیم و نمی‌توانیم آثاری تولید کنیم که به بیان دیگری ارائه بدهیم. بعد از این هم به موانع بعدی می‌رسیم.

در بحث دانشگاه باید بگوییم که بیشتر دانشگاه‌های ما مدرک‌گرا هستند و این تفاوت، تفاوت ما با دانشگاه‌های درجه یک دنیا است. تحقیق امر مهمی در دانشگاه‌ها است و در دنیا حمایت‌های جدی از محققان - که همان دانشجویان هستند - وجود دارد. پایان‌نامه‌هایی داریم که حتی اگر خوب باشد، در اصل با این تمرکز کار شده که مدرکی اخذ شود. همه این‌ها

افشین شحنه‌تبار، مدیر آژانس ادبی شمع و مه، سال‌ها است که به دنبال معرفی کتاب‌های ایرانی به کشورهای دیگر است و با دانشگاه‌های مختلف دنیا برای انتشار کتاب ایرانی و کتاب‌های مشترک فعالیت دارد. او در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار درباره ارزیابی‌اش از تعامل ایران در حوزه نشر با دانشگاه‌ها و کشورهای دنیا و عدم توفیق نسبی آن می‌گوید؛ این که «چرا نگاه ما به کتاب و نشر محدود به مرزهای ایران است؟» و «چه راهی برای برون‌رفت از تنگنای پیش روی ناشران وجود داشته و چه مزیت‌هایی برای آنان در این برون‌رفت وجود دارد؟» مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

” وضعیت نشر ما در تعاملات بین‌المللی چگونه است؟

خیلی راحت باید بگوییم صفر است. واقعاً صفر. این صفر نسبت به جمعیت ما و سابقه‌ای که در ادبیات و فرهنگ و علوم داریم است. اگر هم کاری در بیرون از ایران شده باشد توسط خارجی‌ها انجام شده است؛ برای مثال در بحث ادبیات اگر می‌بینیم حافظ و سعدی و فردوسی را می‌شناسند به دلیل تلاشی است که



که جمع شود، خروجی اش می شود صفر. اگر شسته و رفته می گویم، می خواهم در نهایت نتیجه گیری بکنم. نمی خواهم تعارف کنم، یا این که بخواهم خوبی ها را نشان دهم؛ خوبی ها را همه می دانند و اصل این است که درباره نواقص کار صحبت کنیم و نواقص را ببینیم؛ ما زیرساختی کار نمی کنیم.

” شما از لفظ صادرات استفاده کردید، زمانی که ما کالایی را صادر می کنیم توقع ارزش افزوده داریم و زمانی که در مقوله فرهنگ از صادرات صحبت می کنیم باید ببینیم چه ارزش افزوده ای به ما می دهد؟ در واقع صادرات فرهنگ از نظر شما چه سودی برای ما دارد که باید به آن پردازیم؟

در دنیای کنونی به فرهنگ دیدی اقتصادی دارند، اما در واقع این مسائل برای ما جزو مسائل دولتی تعریف شده که باید تزریق مالی بشود؛ شاید به همین دلیل است که متوجه قدرت اقتصادی فرهنگ نمی شویم. عادت کرده ایم دیگر؛ مانند دیگر صنایع مان. یک نویسنده خارجی زمانی که می خواهد کار کند بخشی از ذهنش بحث اقتصادی است؛ این که بتوانم کاری ارائه بدهم که به درد جوامع مختلف بخورد؛ چون آنها بحث توسعه علمی - اقتصادی دارند و از ایده های ارزشمند استفاده می کنند و آنجاست که آن پایان نامه،

کتاب و تحقیق بعد اقتصادی هم پیدا می کند و در ازای پرداخت وجهی از این زحمات محقق استفاده می شود، که متأسفانه این را در داخل نداریم و اگر دانشجویی کار تحقیقی انجام دهد و به بعد اقتصادی هم توجه کند، مسخره می شود. می خواهم درباره تفاوت هایی بگویم که باعث می شود آنها به آن نقطه برسند و ما در این نقطه باشیم. در مقاطع مختلف خواستیم کار کنیم اما متأسفانه بیشتر کارهای ما نمایشی است، یا این که عادت داریم از پله چهارم، پنجم و ششم شروع کنیم و هیچ گاه زیرساخت را درست نمی کنیم. این موضوع ربطی به جمهوری اسلامی ندارد و از قبل هم وجود داشته است. در زمان حکومت قبل هم وارد کننده بودیم و ما از آنها ارث برده ایم و این موضوع را محکم نگه داشتیم؛ در نتیجه آثاری که ما در دانشگاه ها داریم و آثاری که تولید می کنیم بیشتر ترجمه است و اگر تالیفی باشد تحقیقاتی است که پیرامون آثار خارجی است و تحقیق مجزا نداریم، اگر هم باشد بها نمی دهیم. این ها باعث شده بومی سازی نداشته باشیم و این بومی سازی را اگر هم انجام دادیم، معرفی نکرده ایم.

واقعیت این است که سطح پیشرفت در داخل ایران خیلی کوتاه است. برای مثال در ادبیات کاری انجام شده که کتابش موفق بوده و به چاپ سوم و چهارم رسیده است، اما فرآیندش متوقف می شود. در مقابل زمانی که یک ناشر یا محقق خارجی این سطح را برای خود باز می کند، می گوید کاری می کنم که دنیا استفاده کند، نه کاری که خودمان مصرف کنیم. آنها مرزها را باز می گذارند و تعامل ایجاد می کنند. وظیفه دولت ها هم این است که بستر این تعاملات را آماده نگه دارند. ما متأسفانه نقصمان این است که راه ها را باز نمی کنیم و زیرساخت ها را درست نمی کنیم. ما مسیر اشتباهی را با دولت همگام شدیم، مدام تجربه می کنیم و شکست می خوریم و باز دوباره همان راه را می رویم و دوباره درس نمی گیریم. البته موانع بسیاری

**متأسفانه بیشتر کارهای ما نمایشی است،
یا این که عادت داریم از پله چهارم، پنجم
و ششم شروع کنیم و هیچ گاه زیرساخت را
درست نمی کنیم**

این کار را می کنی؟ می گوید فرهنگ را معرفی می کنم و کتاب خوانی را ترویج می دهم، در صورتی که دارد مال دزدی می فروشد. ما در داخل هم این دید را داریم و نمی توان این دید را به یک خارجی تزیق کرد؛ آنها می گویند می توانستید اجازه بگیرید و این کار را نکردید و سمنار را ترک می کنید. بارها این اتفاق افتاده است؛ پس زمانی که ما در پله اول بیرون هستیم، نمی توانیم هیچ تعاملی داشته باشیم. اگر این تعامل را ایجاد کنیم بعد از آن می توانیم از این ارتباط استفاده کنیم و نخبه های فرهنگی و علمی مان را که آثارشان روی کاغذ آمده معرفی کنیم. ما همیشه از پله چهارم و پنجم شروع می کنیم. این که پایان نامه ای را ترجمه کنیم نشان دهیم کاری انجام می شود، جز هدر رفتن پول ثمره ای ندارد.

” دیدگاهی وجود دارد که می گوید کتاب دزدی حلال است، یا این عبارت مشهور که «کسی که کتابی قرض می دهد نادان است و کسی که آن را پس می آورد نادان تر است»، به این معنا که در فرهنگ ما تلقی صحیحی از مالکیت کتاب وجود ندارد؛ نظر شما چیست؟

مشکل به همین نقطه برمی گردد و عقبه اش هم راجع به آن است. عده ای فکر می کنند این موضوع مربوط به سال ۵۷ به بعد است، در حالی که ما قبل از آن هم همین طور بودیم و در دوران پهلوی هم مقاومت می کردیم. ما عضو کنوانسیون برن هستیم، ولی قانون کپی رایت را نمی پذیریم. این موضوع مهمی است که عده ای فکر می کنند ما عضو کنوانسیون نیستیم، درحالی که ما از اولین کشورهایی بودیم که عضو شدیم

هم داریم که نمی توانیم از آن بگذریم. ارتباطات زیرساخت هایی می خواهد که به خاطر مسائل سیاسی در آنجا بالطبع دست اندازهایی داریم.

زبان فارسی برای ناشر خارجی خطرناک نیست

کپی رایت به نظرم اولویت پنجم و ششم است و هیچگاه مانع اول نبوده است. متأسفانه هر وقت درباره چالش در روابط بین المللی حرف می زنیم بلافاصله می گویند کپی رایت. این مهم است، اما مانع اول و دوم ما نیست و می شود با یک گفتمان داخلی و بین دو سیستم داخلی و خارجی این مسأله را حل کرد، به شرط این که قصد آن را داشته باشیم. این سیاهی که روی صورت ما نشسته را باید پاک کنیم. ما کپی رایت را قبول نداریم، اما خود ناشر می تواند زمانی که می خواهد کتابی را چاپ کند، یک اجازه بگیرد. زبان فارسی زبان خطرناکی برای هیچ کشوری نیست؛ زیرا گستره محدودی دارد و این زبان نمی تواند برای ناشر خارجی خطرناک باشد. مثلاً اگر ناشر آلمانی بخواهد به زبان دیگری؛ مانند انگلیسی رایت بفروشد، قطعاً وسواس خاص و قیمت خاصی دارد زیرا آن زبان گسترده است، اما زبان فارسی این طور نیست. گستره این زبان تاجیکستان، افغانستان و ایران است. نمی خواهم جسارتی کنم اما آن دو کشور را پلی نمی دانند که به آن واسطه کتاب هایشان جابه جا شود، می ماند ایران که همه دنیا با شرایط فرهنگی ایران آشنا هستند و به راحتی تنها با یک اجازه و گاه بدون این که پولی پرداخت شود، می توان اجازه گرفت و تعامل خوبی را با ناشران داشت. ناشران ما در این حد هم، این کار را نمی کنند. ما چطور می توانیم دانشگاه تهران را با محققان درجه یک دنیا که آثارشان چاپ شده، ارتباط بدهیم، زمانی که محقق می بیند آثارش بدون اجازه ترجمه و چاپ شده است؛ طبیعی است که گارد می گیرد. از خیابان انقلاب که رد می شوید آثار زیادی به فروش می رود، اگر به فروشنده بگوییم چرا

همان مثالی که خودتان زدید، می‌گوییم سرقت علمی و ادبی کار خوبی است. مجموعه این مسائل باعث شده فرهنگ نادرستی جا بیافتد.

حمایت ناشر نماها از کاغذ یارانه‌ای

” به نظر شما حمایت‌های دولتی از نشر مانند یارانه، چقدر در این بی‌توجهی به نگاه اقتصادی و نداشتن تعامل با کشورهای دیگر تأثیر داشته است؟

من از کسانی هستم که از ابتدا جزو مخالفان یارانه بودم. در تمام دنیا فرهنگ بدون حمایت تکان نمی‌خورد اما عده‌ای فکر می‌کنند در کشورهای دیگر این طور نیست، در حالی که خارج از ایران هم حمایت‌هایی صورت می‌گیرد، منتها نوع حمایت‌ها متفاوت است. همیشه مخالف کاغذ یارانه‌ای بوده‌ام. این اتفاق کاملاً اشتباه است و شاید سودش به ۵ درصد ناشران برسد اما مابقی آن رانت می‌شود. قطعاً افرادی که از این موضوع حمایت می‌کنند، ناشرنماها هستند. واقعیت این است که این حجم زیاد یارانه، میلیون‌ها دلار در سال می‌شود و همه ما می‌دانیم که ۱۰ درصد آن هم به کتابفروشی‌ها نمی‌رسد و همه سر از خیابان ظهیر اسلام درمی‌آورد. قطعاً این طرح مدافعانی دارد که از این موضوع منتفع می‌شوند و قدرتشان زیاد است. هر دولتی اگر این موضوع را حذف کند، موجی راه می‌افتد و بلوایی به پا می‌شود؛ چراکه رقم حمایتی رقم کمی نیست. درباره کاغذ می‌گوییم؛ بدترین نوع حمایتی است که از کتاب می‌شود.

عموم ناشران بزرگ ما ناشران دولتی هستند و خیلی از دولت بودجه دارند، دانشگاه‌ها هم بخش انتشاراتی دارند که نگاه غالبشان علمی است و با ناشرانی که من به آنها می‌گویم ناشران نهادی فرق می‌کنند. برخی نهادها هستند که بودجه‌ای می‌گیرند و انتشاراتی تأسیس می‌کنند که ناخواسته به ناشرنما تبدیل می‌شوند و فقط در ظاهر کار نشر می‌کنند و مابقی از این یارانه‌ها استفاده

زبان فارسی زبان خطرناکی برای هیچ کشوری نیست؛ زیرا گستره محدودی دارد و این زبان نمی‌تواند برای ناشر خارجی خطرناک باشد. مثلاً اگر ناشر آلمانی بخواهد به زبان دیگری؛ مانند انگلیسی رایت بفروشد، قطعاً وسواس خاص و قیمت خاصی دارد زیرا آن زبان گسترده است، اما زبان فارسی این طور نیست

اما به دلایلی که داشتیم کپی‌رایت را نپذیرفتیم. این اتفاق با الان مشترک است و ما پیوسته مشکل داشتیم. در دوران بعد از انقلاب ذهنیت مضاعفی بیرون از کشور به وجود آمد. گفتند آنها وزارت فرهنگی را گذاشتند که باید مجوز بدهد و این ذهنیت پیش آمد که ایران کشوری است که آثاری را از بیرون می‌دزدد و افرادی می‌آیند و رسماً اجازه دزدی می‌گیرند؛ یعنی هم به ناشر و هم به دولت اتهام زدند. در بیرون از ایران که کار کنید متوجه می‌شوید چقدر این فضا سنگین است. تجربه ۲۸ ساله من این را می‌گوید. شاید در گذشته همه این موضوع را نمی‌دانستند، اما با عصر ارتباط همه متوجه شدند و موضوع که دست‌به‌دست شد کار سخت شد. چه نیازی داشت من نوعی خودم را به عنوان کمپانی انگلیسی جا بزنم تا بتوانم کار کنم و از قوانین اتحادیه اروپا استفاده کنم؟ محققان از قانون داخل کشور ما خبر ندارند، قانون در داخل مدون است و درباره مالکیت فکری قانون نسبتاً کاملی داریم که ترجمه شده قانون کپی‌رایت است و تا حدودی هم اجرا می‌شود و برنامه‌هایش مشخص است، اما موضوعی که وجود دارد این است که آنها اصولاً با فرهنگ و قوانین ما آشنایی ندارند و خیلی با آن سر و کار پیدا نمی‌کنند. فکر می‌کنند ما کتابی را چاپ می‌کنیم و می‌فروشیم و به این موضوع عادت کردیم که اگر کسی از این کتاب استفاده غیر مشروع کرد،

نشر هستیم، ردی از آنها نمی بینیم، تعدد ناشر هم به همین دلیل است. ناشر در ایران مجوز می گیرد تا کار صنایع را در مکان مسکونی انجام دهد، مجوز می گیرد تا وام بگیرد و بیمه اش را با درصد پایین تری پرداخت کند و بعد از سه سال برای تمدید مجوز رو به کتاب سازی بیاورد. این معضل بزرگ تری است که در نتیجه آن کتاب دو نفر دیگر را تغییر می دهد و به اسم خودش چاپ می کند و مجوز را تمدید می کند. این ها چیزهایی است که البته به راحتی قابل اصلاح است.

ایران در حوزه نشر منفعل نیست

اگر ارشاد دست روی دست گذاشته و کاری نمی کند، برای این است که اصلاً دغدغه آن را ندارد و یا ناشرنماها به حدی قدرت دارند که به او اجازه نمی دهند؛ می خواهید نامش را مافیا بگذارید، یا هر چیز دیگر. توجه کنید که اگر من در بین صحبت هایم ایران و خارج را مقایسه می کنم، بحث سفید و سیاهی نیست. اوضاع نشر ایران منفعل و از بین رفته نیست و اتفاقاً نشر در ایران از کشورهای اروپایی زنده تر است، بالأخص در بحث داستان، اما متأسفانه ادبیات ما جایگاه جهانی ندارد و این همه کتاب در انبار می ماند. البته قرار نیست از هر هزار عنوان که مثلاً در انگلستان چاپ می شود، همه موفق باشند. ۵۰ تا ۶۰ عنوان موفق است و تیراژها هم در همین حد است؛ در اروپا هم تیراژها بین ۱۰۰۰ و ۲۰۰۰ تا است اما قانون رایت برقرار است. ناشر از روزی که کتاب را چاپ می کند در این فکر است که معرفی خوبی آماده کند و به آژانس های ادبی بدهد، آژانس ها فعال هستند و کتاب به زبان های مختلف می فروشد و آنجاست که ناشر سود می برد. همچنین به خاطر قانون رایت، اگر نویسنده شما شخصیتی می سازد، دیگر کسی نمی تواند از آن شخصیت استفاده کند؛ مثلاً داستان برره داستانی کارکترسازی شده است و اگر کپی رایت داشته باشیم، دیگر کسی نمی تواند از آن استفاده

می کنند. در همه جای دنیا یارانه فسادآور است و مربوط به ایران نیست. درباره اینکه چطور حمایت کنیم باید بگویم که در سال های اخیر کارهای خوبی پیش آمده و نوعی یارانه به فروش فصلی کتاب اختصاص یافته و تأثیر مثبتی هم داشته است. این در صورتی است که رقمی که برای این کار تخصیص می دهند نسبت به رقم کاغذ اصلاً قابل مقایسه نیست.

گرنه در همه جای دنیا وجود دارد، اما گرنه چیز جدیدی برای ما است. بیش از یک قرن است که در انگلستان برای آثاری که به زبان های دیگر ترجمه می شود، گرنه داده می شود؛ با این تفاوت که دولت کمک می کند اما میزان عددی آن شاید به گونه ای باشد که برخی بگویند عملاً کمکی نمی کند اما به رغم آن، قوانینی تدوین می کند که صنایع قدرتمند مالی به کمک نشر بیایند؛ مثلاً اگر صنایع فلان درصد به کار فرهنگی کمک کنند، از مالیات آنها کم می شود؛ این نوعی تشویق است و برای همین بخش صنایع و ان جی اوها که در بیرون از ایران مالیات می دهند، با این که مبلغ کمی است اما بخشی از آن صرف حمایت از فرهنگ می شود. فرهنگ که می گوئیم منظورمان به طور مستقیم کتاب است زیرا سینما و موسیقی خودشان بیزنس هستند اما این کتاب است که حمایت می خواهد. در هیچ جای دنیا حمایت این نیست که کاغذ بدهند زیرا این موضوع باگ هایی دارد که می شود از آن استفاده کرد؛ مثلاً کتابی را ممکن است ۱۰ جلد دیجیتال بزنند و به ارشاد آمار ۵ هزار جلد بدهند، کاغذ بگیرند، در بازار آزاد بفروشند و نفع مالی بسیار ببرند. من شخصاً با حمایت به این صورت مخالفم. عده ای می گویند اگر این حمایت نباشد ناشر ورشکست می شود اما من معتقدم ناشری که بخواهد کار کند، می داند چه کند و به هر طریقی کار می کند. در بیرون از ایران کسی که سراغ نشر برود، قطعاً می خواهد کار نشر کند اما در ایران تعدد ناشر داریم و آماری که از ناشران وجود دارد خیلی زیاد است و ما که در خانواده

سوء استفاده کنند، اما این موضوع یک جا تمام می شود. مانند معنای است که او را به کمپ می برند؛ یکی دو ماه داد و بیداد می کند، اما پاک می شود. نمی گویم دولت حمایت را کنار بگذارد، اما یکی از اشکال حمایت دولت قانون گذاری است. می شود با همراهی قوه قضاییه جلوی بخشی از کاسب کاری ها را گرفت. پیش از کرونا اتحادیه کارهایی انجام می داد که متأسفانه متوقف شد.

وظیفه دولت این است که نمایشگاه کتاب تهران را به معنای واقعی به نمایشگاه بین المللی تبدیل کند. ما اسماً نمایشگاه بین المللی هستیم. اگر این کار را نکنیم در چرخه پوچی می افتیم که سال ها است در آن هستیم. وظیفه دولت این است که موانع بخش ناشران را برای ارتباط گرفتن و صادرات علوم بردارد. فکر نمی کنم در این مورد اصلاً دغدغه ای وجود داشته باشد و کار منحصر در دو سه ابلاغیه است، در صورتی که این کار خیلی بزرگ تر از این حرف ها است و برگزاری همایش ها باید زیرساخت هایی را آماده کند تا فعالیت های بعدی انجام شود. یارانه را باید به گروه هدف داد. به خصوص یارانه های فصلی که به خریداران می دهند. نمی خواهیم بگویم در آن جا خلاف نمی شود، آن جا هم راهش وجود دارد اما امکان اصلاح هم هست.

” اگر فرض کنیم که همه این موانع هم برطرف شده است، آنگاه چه چیزی برای عرضه در دنیا - به ویژه در حوزه آثار دانشگاهی - داریم؟

در درجه اول خروجی دانشگاه هایمان. اگر به پژوهش بها دهیم و پژوهش ها صرفاً برای نمره آوردن نباشد و به معنای واقعی به اوضاع کمک کند، در دانشگاه آثاری تولید می شود که ارزش ترجمه دارد. در بیرون از ایران پژوهش به عنوان یک کار معرفی می شود. در سال ۲۰۱۱ درباره تمدن ایرانی و هنر اسلامی کتابی کار کردیم و صرفاً هنر معماری مشهد را که یکی از پیچیده ترین معماری های ایرانی و اسلامی حال

کند و با استفاده از همین اهرم، شخص می تواند درآمدسازی کند و این طور قشر فرهنگی بیرون از ایران می تواند، روی پای خود بایستد، از این کار منفعت ببرد و چرخه درست شود؛ مثلاً یک خواننده انگلیسی که تور می گذارد و درآمدزایی می کند، یک تیم ۳۰۰ نفره از آن منفعت می برند. دولت هم در عوض مالیات نمی گیرد و کمک می کند که فرهنگ روی پای خودش بایستد و خود نیز از آن استفاده می کند زیرا بالمآل برایش ارز و حتی نیروی کار می آورد.

ما استفاده مالی از فرهنگ را بد می دانیم و اگر کار فرهنگی کنیم می گویم «چرا باید بلیط بفروشیم؟» زیرا این کار را بد می دانیم و خجالت می کشیم که مثلاً در نشست رونمایی بگویم اول کتاب را بخرد و بعد من نوعی امضا می کنم. در فرهنگ ما نویسنده کتاب را امضا می کند و پولی نمی گیرد. این فرهنگ اشتباهی است که باید اصلاح کنیم. در بخش دانشگاهی هم مهم ترین بحث، صادرات علم و فرهنگ است.

نیاز به مدیر شجاع داریم

” متداول است که دولت ها دیگر از دخالت مستقیم خودداری می کنند و بیشتر وارد ارائه لوایح و قانون گذاری می شوند، در واقع نقش مجموعه حاکمیت بیشتر تمرکز بر وضع و اجرای قوانین است. آیا این موضوع دخالت را به کلی نفی می کند یا اینکه تنها شکل دخالت عوض می شود و شما چه موضعی در برابر آن دارید؟ می شود هر نوع دخالتی را محکوم کرد؟ نمی شود! من نمی گویم دولت حمایت نکند، بلکه نحوه حمایت مشکل دارد، یارانه ها اشتباهی است که باعث رانت شده. نیاز به مدیری شجاعی داریم که بداند این کار چه عواقبی دارد، اما شجاعت داشته باشد تا این ها را حذف کند. البته سونامی بزرگی پس از آن راه می افتد و ممکن است هزینه هایی داشته باشد؛ مثلاً جوّ بدی در فضای مجازی به وجود بیاید و خارجی ها

اگر به آسیب‌های بین‌المللی نشر دانشگاهی بپردازیم؛ دو آسیب فرهنگ دانشگاهی و قوانین پژوهش مزید بر علت می‌شود. همه این‌ها یک خانواده هستند و نمی‌شود یک نفر را درست کرد و بقیه خانواده مشکل‌دار باشد. اگر بخواهم دست به مقایسه بزنم جهاد دانشگاهی شبیه لاماندون در فرانسه است که بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب تولید می‌کند، تعامل نزدیکی با دانشگاه‌ها دارد و ناشر مرجع است. دولت فرانسه نیز از این ناشر حمایت می‌کند و آثاری که تولید می‌کند، آثار فلسفی و رمان پر فروش نیستند. دولت فرانسه در خرید کتاب‌ها کار ارشاد را می‌کند و برای کتاب‌خانه‌ها کتاب می‌خرد. البته وزارت ارشاد در خرید کتاب چارچوب انتخابی محدودی دارد که قطعاً یک‌سری کتاب خریده می‌شود و الباقی باقی می‌ماند. بیرون از ایران چنین گزینشی نیست و از همه حمایت می‌شود. آنجا ناشران دانشگاهی هم بسیار با دقت هستند. ناشران دانشگاهی در ایران می‌توانند تأثیر بگذارند و جریان‌سازی کنند. اتحادیه‌های ناشران بیرون از ایران قدرت زیادی دارند و حمایت‌های خوبی می‌کنند که ما چنین چیزی نداریم، اگر هم داشته باشیم صرفاً اسمی است. اصلاً بحث من سیاه‌نمایی نیست. خوبی همسایه را باید یاد گرفت و مشکل خود را رفع کرد. نشر دانشگاهی در ایران قدرتمند است. نشر دانشگاهی در دانشگاه اکسفورد، بخش زبان، یک دپارتمان مجزا دارد و هزینه سنگینی می‌دهد تا درباره آموزش زبان پژوهش شود؛ دولت هم حمایت می‌کند. البته در نظر داشته باشید که در انگلستان دانشگاه دولتی نداریم، همه خصوصی هستند و باید خودشان خرج خود را در بیاورند اما دولت کمک می‌کند و نتایج پژوهش‌ها به کتاب‌هایی تبدیل می‌شود که در نهایت زبان انگلیسی را به تمام دنیا تزریق می‌کند.

حاضر دنیا است با تیمی غیر ایرانی معرفی کردیم. با همه موانعی که وجود داشت - از جمله استعلام‌هایی که وزارت اطلاعات می‌گرفت و گرفتن اجازه عکس از حرم که به دلیل بروکراسی یک سال طول کشید - این کتاب با عنوان «نقش آرایه‌های هنری در هنرهای اسلامی» با همکاری دانشگاه لوزان منتشر شد و همان کتاب در آن مقطع در دانشگاه معماری ژنو و فرانس شد. بعد از آن در همان دانشگاه ژنو، نشستی درباره محاسبات ریاضی در هنر آینه‌کاری ایران برگزار شد. این یک کار آکادمیک است که به تولید علم و کار دانشگاهی منجر می‌شود. اثری که می‌تواند تأثیرگذار باشد، در داخل موفق نمی‌شود، اگر هم بشود بیشتر از این بها نمی‌دهند. بحث دیگری که درباره دانشگاه وجود دارد، فضای بدی است که در آن دانشگاه‌ها یکدیگر را قبول ندارند و تیم‌ها مختلف به جای اینکه با هم تعامل کنند یکدیگر را تخریب می‌کنند، حال آنکه در بیرون از ایران برعکس است.

ما فرهنگ بدی داریم که برای کارهای بزرگ تلاش می‌کنیم و هدف بزرگ را پیدا می‌کنیم و برایش بی‌نهایت زحمت می‌کشیم، اما وقتی به هدف می‌رسیم رها می‌کنیم. در بیرون ایران زمانی که کاری بزرگ به انجام می‌رسد، تازه کار شروع می‌شود. متأسفانه ما کار پژوهشی را تعریف می‌کنیم، اما وقتی کار تمام و آماده بهره‌برداری بخش اقتصادی می‌شود رهاش می‌کنیم. این فرهنگ در همه چیز جا افتاده است، چه در صنایع خودروسازی، چه صنعت کشاورزی و ... ما ذهنیت صادراتی نداریم و سعی می‌کنیم بیشتر کارهای نمایشی انجام دهیم. در بیرون از ایران صنایع ۳۰ تا ۴۰ درصد از سود خالصشان را برای پژوهش می‌گذارند. ما مطلقاً چنین چیزی نداریم. آنها محصولا تشان را اصلاح می‌کنند، اما ما اگر محصول خوبی داشته باشیم، روزبه‌روز ضعیف‌ترش می‌کنیم زیرا بخش پژوهش نداریم، در حالی که بخش بزرگی از پژوهش را نشر دانشگاهی باید انجام دهد.

گفت‌وگو با حسین مصباحیان پیرامون درسنامه نویسی

ترجمه، تیغی دو دم است

اگر ترجمه جای اندیشیدن را بگیرد، انسان‌های حاشیه می‌شویم

می‌تواند در سبک زبان تدریس داشته باشد، می‌تواند درسنامه خوب بنویسد. معیار بعدی این است که فردی که قرار است درسنامه بنویسد معاصر باشد؛ یعنی فردی که قرار است درباره ارسطو کتاب درسی بنویسد باید از آخرین تفاسیر، پژوهش‌ها و مباحث مطرح شده درباره او مطلع باشد. اما اگر یک گام جلوتر بیاییم به نظر من یک عامل مهم دیگر وجود دارد که در درسنامه نقش آموزگار را نشان می‌دهد و آن توجه به مسائل معاصر است؛ مثلاً در فلسفه ربط فیلسوف با مسائل گوناگون جهان معاصر چیست؟ یعنی ارسطو امروز چه حرفی برای گفتن دارد؟ زمانی که در کانادا بودم مجموعه مقالاتی در یکی از نشریه‌های داخلی توسط یک «هایدگر پژوه» منتشر می‌شد که عنوان صمیمانه آن این بود که «هایدگر به چه درد ایران می‌خورد؟» این را باید پاسخ داد، البته نه فقط درباره ایران، بلکه باید بررسی کرد نظریات چنین فیلسوفی در دنیای معاصر چه کاربردی دارد. اما درباره اینکه درسنامه‌های موجود چه ضعف‌ها و نقاط قوتی دارند، می‌بایست بر اساس نظریاتی که گفتم و موارد دیگری که می‌توان اضافه کرد، آنها را مورد بررسی قرار داد.

”چه آسیب‌هایی در این حوزه در ایران وجود دارد؟“

بر اساس تجربیات خودم و به اندازه‌ای که خودم با این آثار تماس داشتم، نخستین نکته‌ای که می‌توانم به آن

حسین مصباحیان زاده ۱۳۴۰ فیلسوف و پژوهشگر ایرانی و استادیار گروه فلسفه دانشگاه تهران است. پژوهش‌های او در پیوند با مسائل و مفاهیم اصلی فلسفه قرن بیستم با تاکید بر «فلسفه دانشگاه»، «نقد فلسفه‌های سوژه و پیوند آن با همه‌شمولی» و «فلسفه زندگی» است. وی در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار از پیش نیازهای ذهنی نوشتن درسنامه و بایسته‌های ترجمه در این زمینه سخن می‌گوید. او می‌گوید ترجمه نیز مانند تاریخ تیغی دولبه است؛ اگر هدفمند باشد و منجر به تأسیس فکر و گفت و گو شود امر پسندیده‌ای است وگرنه زبان‌بار است.

”کسانی که درسنامه دانشگاهی می‌نویسند از نظر شما چه ویژگی‌هایی باید داشته باشند؟ استناداردهایی در سطح جهان برای درسنامه نویسی وجود دارد؛ نخستین آنها این است که صاحب صلاحیت‌ترین شخص ممکن در آن حوزه باید درسنامه بنویسد. برای نمونه کسی که سال‌ها نیچه تدریس کرده و با دانشجویان مختلف سروکار داشته و سطوح مختلف دانشجویان را از نظر علمی می‌داند و

در کتاب‌هایی که ناشران گوناگون در کشورهای مختلف دنیا چاپ می‌کنند، قسمتی تحت عنوان «مخاطبان» وجود دارد که مشخص می‌کند مخاطب این کتاب چه کسانی هستند، اما در ایران به این معنا که کتابی برای مخاطبان دانشجو و برای تدریس واحد درسی مشخصی نوشته شده باشد کم داریم



چرا این درسنامه‌ها را نداریم؟ چون زمانی هست که حجم انبوهی از درسنامه‌ها وجود دارد و آنگاه درباره کیفیت آنها صحبت می‌شود، ولی در حال حاضر وقتی در کمیت با مشکل روبرو هستیم، نمی‌توان درباره کیفیت آنها نظر داد. شاید به این خاطر است که در این سرزمین آموزش خیلی جدی گرفته نشده است. آموزش بر پایه نظامی است که به آن بیشتر نظام بانکداری می‌گویند.

درسی داشتیم به نام «دیالکتیک روشنگری». استادمان قطعه‌هایی را از کتاب همراه یک سری مقالات درباره آن انتخاب می‌کرد که نقش خودش هم فقط گردآوری بود و ما قرار بود آن را در آن ترم بخوانیم. بنابراین اینجا متن است که محور است، نه معلمی که محفوظاتی دارد و می‌خواهد آن را انتقال دهد.

” آیا ترجمه درسنامه‌های غربی می‌تواند این هدف را تأمین کند؟

این یکی از پرسش‌های جدی مطرح در جامعه ما است و پاسخ‌های متعددی هم به آن داده شده است. حتی می‌توان گفت طیف‌های فکری گوناگونی در پاسخ به این پرسش به وجود آمده‌اند. عده‌ای معتقدند حتی اگر ترجمه هم نباشد و صرف نظر از اینکه ترجمه اساساً فرآیند تولید فکر را متوقف می‌کند یا نه؟ ما

اشاره کنم، قلت و کمبود منابع است. قبل از اینکه وارد داوری شویم نکته قابل توجه، کمبود کتاب‌هایی است که به این منظور نوشته شده باشند. در کتاب‌هایی که ناشران گوناگون در کشورهای مختلف دنیا چاپ می‌کنند، قسمتی تحت عنوان «مخاطبان» وجود دارد که مشخص می‌کند مخاطب این کتاب چه کسانی هستند، اما در ایران به این معنا که کتابی برای مخاطبان دانشجو و برای تدریس واحد درسی مشخصی نوشته شده باشد کم داریم. دست کم در گروه فلسفه به ندرت می‌توانم از استادی نام ببرم که کتابی بدین منظور نوشته باشد، ولی آثار دیگری نوشته شده که به این منظور به کار گرفته می‌شود؛ برای مثال کارهایی که استاد دکتر مجتهدی در گذشته درباره «کانت» و اندیشه‌های او، «هگل» و اندیشه‌های او و... داشته‌اند برای واحدهای درسی که درباره این فیلسوفان است جنبه تکمیلی دارد. این آثار ضمن اینکه مغتنم است، اما با این منظور نوشته نشده است. بنابراین به نظر من به جای اینکه درباره درسنامه‌ها داوری کنیم، باید این پرسش واقعی را در مرکز توجه قرار دهیم که

در کتاب‌هایی که ناشران گوناگون در کشورهای مختلف دنیا چاپ می‌کنند، قسمتی تحت عنوان «مخاطبان» وجود دارد که مشخص می‌کند مخاطب این کتاب چه کسانی هستند

جای اندیشیدن را بگیرد و به این منظور پیش برود، ما انسان‌های حاشیه می‌شویم، به تعطیلات تاریک می‌رویم و در اصطلاح «قرشمال» می‌شویم؛ یعنی کسی که به رسمیت شناخته نمی‌شود.

” معضل ترجمه در ایران چیست؟ ”

یکی از مشکلات آثار ترجمه این است که یک مرجع ملی برای انتخاب متون نداریم و مترجمان بر اساس سلیق خودشان آثاری را ترجمه می‌کنند که در برخی موارد ربط آن با مسائلی که امروز با آنها درگیر هستیم، وجود ندارد. در رشته فلسفه، ترجمه متون کلاسیک باید در اولویت قرار گیرد، گرچه در یکی دو دهه گذشته مواردی ترجمه شده، اما متون تاریخ فلسفه یا تفاسیر به دلیل ساده بودن در ترجمه و برگرداندن در اولویت هستند. از لحاظ وفاداری در ترجمه هم دو دیدگاه مختلف وجود دارد. یکی وفاداری افراطی به متن و یکی هم برگرداندن به زبان ملی، فهم پاراگراف‌ها و نوشتن به زبان فوق که ممکن است در این مسیر هم افراط صورت گیرد که باید در این مورد هم راه میانه‌ای پیش رو گرفته شود. ضمن اینکه کتاب‌هایی که ترجمه می‌شود، سطوح یکسانی ندارند. برای نمونه از یک طرف کتاب «سنجش خرد ناب» اثر آقای «ادیب سلطانی» است که عمری را برایش گذاشته و البته معلوم نیست که برای عموم فلسفه‌خوان‌ها قابل استفاده باشد و در مقابل آثاری هم هست که شتاب‌زده ترجمه می‌شود و بعضی مواقع به نظر می‌رسد کتابی که ترجمه شده ربطی به متن اصلی ندارد. در نتیجه

اصلاً در شرایط امکان تأسیس تفکر و تولید معرفت نیستیم و اگر ترجمه نباشد معلوم نیست چیز دیگری جایش را می‌گیرد یا خیر. اینجا یک پرسش مقدماتی دیگر مطرح می‌شود که شرایط امکان تأسیس و تولید فکر یا معرفت در ایران چیست؟ اگر بخواهیم پرسش را از این منظر شروع کنیم شاید به جاهای بهتری برسیم. به نظر می‌رسد اگر یک شأن انسانی برای خودمان قائل شویم - همچنان که برای بقیه مردم جهان قائلیم - با وجود همه موانع ساختاری و فرهنگی که می‌تواند وجود داشته باشد، دلیلی وجود ندارد که ما به سمت تأسیس فکر و تولید معرفت جهت‌گیری نکنیم. بنابراین در گام اول باید قادر باشیم خودمان را به رسمیت بشناسیم و درباره اجتناب‌ناپذیری تولید معرفت به یک وفاق ملی برسیم و در این جهت حرکت کنیم؛ با وجود همه موانعی که وجود دارد و می‌توان آنها را شناسایی کرد. در چنین صورتی به نظر من ترجمه به تأسیس فکر کمک می‌کند، مشروط بر اینکه خودمان پرسش داشته باشیم و درگیر مسائل مربوط به تأسیس فکر باشیم و بررسی کنیم که متفکران دیگر در سطح جهان چه نظریاتی دارند؛ نظریات آنها را برگردانیم، وارد گفت‌وگو شویم و از حین این گفت‌وگو امیدوار باشیم سنتزی بیرون بیاید. در غیر این صورت اگر ترجمه به خاطر ترجمه باشد، گرچه مفید است و به افزایش آگاهی‌ها کمک می‌کند، اما ممکن است در مواقعی مانع تولید فکر شود؛ لذا ترجمه یک تیغ دو لبه است. اگر خوب به کار گرفته شود کمک‌کننده است اما اگر به نحو افراطی استفاده شود می‌تواند زیان بار باشد. «نیچه» درباره سودمندی و ناسودمندی‌های تاریخ برای زندگی انسان اثری دارد که در آن می‌گوید تاریخ با تمام جنبه‌های مختلفش برای بشر سودمند است، اگر به قاعده استفاده شود و زیان بار است اگر در تاریخی‌گری افراط صورت گیرد. به نظر من درباره ترجمه هم همین است. اگر قرار باشد ترجمه

” چه پیش زمینه‌هایی برای رسیدن به مطلوب نیاز است؟

من از رخداد یکسری اتفاقات در سطح ملی از جمله سیاست‌گذاری آموزشی و فرهنگی کشور ناامید هستم. ای کاش ترجمه در وزارت ارشاد یا علوم متولی پیدا کند؛ یک معاونت ترجمه تعریف شود که دلسوزان فن ترجمه در حوزه‌های مختلف شناسایی و درباره چگونگی ترجمه سیاست‌گذاری کنند؛ برای نمونه کافی است معلمان فلسفه در سراسر ایران شناسایی، ساماندهی و نیازسنجی شده و لیستی از آثار برای تهیه ترجمه هدفمند تهیه شود که هم خلأ آموزشی در دانشگاه‌ها را جبران کند و هم بحث‌های جدیدی در سطح دانشگاه رخ دهد که البته به نظر من امکان وقوع ندارد؛ چراکه مباحث دیگری پیش می‌آید که بیشتر جنبه‌های سیاسی دارد. اما اتفاقی که می‌تواند رخ دهد این است که مترجمان پیشکسوت، سابقه‌دار و مقبولی پیش قدم بشوند و در سطح ملی جلساتی برگزار کنند و کاری را که قرار است دولت انجام دهد، در اندازه کوچکتر و بر اساس امکانات کمتری انجام دهند. از این دو که بگذریم به دغدغه‌های مترجمان می‌رسیم. به نظر من در مقدمه هر اثر مترجم باید توضیح دهد که چرا این اثر را برای ترجمه انتخاب کرده است؟ این نکته می‌تواند کمک کند که قبل از ترجمه به این پرسش پردازیم که ترجمه برای چه منطبق و هدفی و چه مخاطبی صورت گرفته و ربط آن به اندیشه‌ورزی چیست؟

” جایگاه مطلوب در این زمینه چیست و چه اندازه با آن فاصله داریم؟

جایگاه خوب که در اینگونه آثار نسبی است. من فقط در حوزه رشته خودم صحبت می‌کنم. به نظر من جایگاهی بهتر از وضعی که در آن به سر می‌بریم - برای من که به شخصه که گرایشم در فلسفه، فلسفه معاصر قرن ۲۰ و ۲۱ است - این است که به معاصر

اگر ترجمه به خاطر ترجمه باشد، گرچه مفید است و به افزایش آگاهی‌ها کمک می‌کند، اما ممکن است در مواقعی مانع تولید فکر شود؛ لذا ترجمه یک تیغ دو لبه است

دنیای آشفته‌ای وجود دارد که نمی‌توان به طور کلی درباره آن نظر داد. شاید بهتر باشد درباره آثار مترجمان به صورت پرونده و دسته‌بندی شده صحبت کرد. مثلاً ترجمه‌های آقایان فتحی، ادیب و افراد دیگری چون آقای رشیدیان که ترجمه‌های معاصر و مهمی دارند. اینجا بهتر است این نکته را یادآوری کنم که یکی از بهترین درسنامه‌ها، کتاب‌های دکتر عبدالکریم رشیدیان است. ایشان کتابی به نام «هوسرل در متن آثارش» دارند که سعی می‌کند مفاهیم پیچیده هوسرلی را تدریس کند. یا کتابی به نام «از مدرنیسم تا پست مدرنیسم» اثر «لارنس کهن» که حدود یک هزار صفحه است را با کمک همکارانشان ترجمه کرده‌اند که اگر بخواهید درباره این دو مقوله تحقیق یا تدریس کنید، یکی از مهمترین منابع است و آثار مهمی در آن از جمله قطعاتی از «کانت»، «هگل»، «دکارت» و قطعات جدیدتر گردآوری شده است.

اگر یک شأن انسانی برای خودمان قائل شویم - همچنان که برای بقیه مردم جهان قائلیم - با وجود همه موانع ساختاری و فرهنگی که می‌تواند وجود داشته باشد، دلیلی وجود ندارد که ما به سمت تأسیس فکر و تولید معرفت جهت‌گیری نکنیم

به نظر من اگر بخواهد اتفاق خجسته‌تری رخ دهد باید یک نهضتی درباره ترجمه و تألیف آثاری درباره فلسفه دانشگاه شروع شود؛ یعنی فلسفه دانشگاه به عنوان یک پروژه ملی مطرح شود.

” با وجود این فقدان‌ها و آسیب‌ها بهترین کار در حال حاضر برای يك دانشجو چه می‌تواند باشد؟

اجازه بدهید به عنوان یک معلم صادقانه و صریح پاسخ دهم. اگر قرار باشد آموزش متون فلسفی را در دستور کار قرار دهیم، معتبرترین آن متون ترجمه است. به جرأت و قاطعانه می‌توانم بگویم در ایران کسی وجود ندارد که «پژوهش‌گر هایدگر»، مشابه چیزی که در سطح جهانی وجود دارد، باشد. در دانشگاه تورنتو می‌توانید سه نفر پژوهش‌گر هایدگر پیدا کنید. یعنی کسی که صلاحیت داشته باشد درباره هایدگر صحبت کند و این در سطح جهانی اعتبار دارد. بنابراین آثار چنین کسی باید تدریس شود و چون چنین کسی را در ایران نداریم، بهتر است متن خود فیلسوف که ترجمه شده تدریس شود. از این مرحله که بگذریم در حد تاریخ فلسفه یا متون تفسیری نیز به دلیل شرایط ساختاری یا تاریخی نمی‌توانیم پژوهش‌گری داشته باشیم که اسمش مشابه پژوهش‌گری باشد که در سایت دانشگاه یا سایر جهان وجود دارد؛ یعنی ما مفسری که درباره کانت باشد و در سطح جهانی شناخته شده باشد، نداریم. چون نداریم باید به پژوهش‌گرانی که وجود دارند چنگ بزنیم و آثار آنها را ترجمه کنیم و بعد جهت‌گیری کنیم به سمت تربیت پژوهش‌گران جوانی که ممکن است در آینده رشد کنند.

بودن توجه شود؛ یعنی مترجم سراغ اثر تفسیری نرود که درباره کانت در قرن ۱۹ نوشته شده است. گرچه در اهمیت این آثار هیچ شکی وجود ندارد، اما برای من که وقت محدودی دارم، بهتر است سراغ اثری بروم که مثلاً پنج سال پیش نوشته شده؛ چرا که احساس کلی من این است که در این اثر ممکن است رگه‌هایی از آثار قبلی وجود داشته باشد و من را با آثار تفسیری کانت معاصر بکنند، در غیر این صورت گویی صدسال تاریخ را از بین برده‌ام و به تحولاتی که در تفسیر آرای این فیلسوف طی این صد سال صورت گرفته توجهی نداشته‌ام. این نخستین اتفاق در تفاسیر است و قبل از آن البته آثار کلاسیک و اصلی است که باید ترجمه شود و در دستور کار قرار گیرد.

به نظر من اگر بخواهد اتفاق خجسته‌تری رخ دهد باید یک نهضتی درباره ترجمه و تألیف آثاری درباره فلسفه دانشگاه شروع شود؛ یعنی فلسفه دانشگاه به عنوان یک پروژه ملی مطرح شود. چون همانطور که خیلی از مترجمان برنامه‌ای ندارند، احتمالاً دانشگاه‌ها نیز در این باره برنامه روشنی نداشته باشند. کاری که سال‌ها است شروع کرده‌ایم، اما هنوز از آن خروجی گرفته نشده است. باید تمام متون فلسفی که وجود فلسفه دانشگاه نوشته شده ترجمه شود و درباره آن بحث شود تا مسیر راه دانشگاه‌ها مشخص شود.

اگر قرار باشد ترجمه جای اندیشیدن را بگیرد و به این منظور پیش برود، ما انسان‌های حاشیه می‌شویم، به تعطیلات تاریک می‌رویم و در اصطلاح «قرشمال» می‌شویم؛ یعنی کسی که به رسمیت شناخته نمی‌شود

پای صحبت‌های شریعتی درباره نقش دولت در آینده حوزه تمدنی فارسی

کتاب همه چیز فرهنگ است

اگر کتاب‌سازی می‌شود تقصیر خودمان است

دولت بوده و در اختیار عامه مردم نبوده است. تا سال‌های ۱۳۵۰ کل وسیله‌های دولتی در اختیار دولت بود و از سال ۵۰ به بعد آرام‌آرام در افغانستان مردم صاحب چاپخانه شدند. البته بسیار ابتدایی و در حد چاپ اعلامیه و سال ۵۷ وقتی کودتا شد و اندیشه‌های چپ وارد شدند تمام چاپ و نشر رنگ و بوی چپ به خود گرفت و اگر انتشارات مهمی بود نیز چپ شد و آثار ایدئولوژیک منتشر کرد. این تا سال ۷۱ ادامه پیدا می‌کند و وقتی کمونیسم ساقط می‌شود، امکانات به دست مجاهدین می‌افتد و آنها همه چیز را از بین می‌برند و زیر ساخت‌ها را نیز ویران می‌کنند. طالبان از ۱۳۷۳ به بعد نیز هر چه ماند و نماند را از بین برد. ما از روزی که در ایران مهاجر شدیم و با کتاب‌آشنایی پیدا کردیم، کم‌تر در کتابخانه‌های ایران در رابطه با افغانستان کتابی بود و هر چه هم بود بسیار ضعیف بود. ما تصمیم گرفتیم درباره افغانستان کار انتشاراتی بکنیم و با هنجارهای روز کار چاپ و نشر را انجام دهیم، ولو اینکه کار ترجمه باشد. ما تقریباً از ۷۵ به بعد با همکاری یک سری از دوستان کار را شروع کردیم و تا ۸۰ دو تا کتاب چاپ کردیم. بعد با همکاری مهاجرانی مثل محمد شریف سعیدی و محمد کاظم کاظمی تصمیم گرفتیم هم مجله داشته باشیم و هم کار انتشاراتی انجام بدهیم و تا ۱۰، ۱۵ سال پیش ناشر مؤلف بودیم و بعد ناشر

محمد ابراهیم شریعتی (افغانستانی) سال ۱۳۶۸ به ایران مهاجرت کرد و تنها ناشر مجاز افغانستانی برای انتشار کتاب در ایران است. وی در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار از چالش‌های خود به عنوان ناشر در دو کشور ایران و افغانستان سخن می‌گوید. او «دولت» و «وضع قوانین» را مهم‌ترین راه خروج وضعیت نشر و کتابخوانی از بن‌بست موجود دانسته و وظیفه مروجان را تشریح فریاد کتاب و سرمایه‌گذاری بلند مدت بودن آن برای صاحب‌منصبان می‌داند

”وضعیت نشر در ایران با چالش‌های زیادی مواجه است و کار ساده‌ای نیست، شما ۲۵ سال است که در حوزه نشر، در ایران و افغانستان مشغول هستید، چه چالش‌هایی سر راهتان قرار داشت؟

من در این زمینه صحبت‌های زیادی کرده‌ام. افغانستان در این ۴۰ سال با تحولات و گرفتاری‌های بسیاری مواجه بوده است. هر گروهی که در افغانستان آمد زیرساخت‌ها را خراب‌تر کرد. نشر در افغانستان سابقه‌ای طولانی دارد اما متأسفانه همیشه در اختیار



شدیم و در همین روزها ما مجموعه آثار علامه صلاح الدین سلجوقی را چاپ خواهیم کرد و البته برخی کتاب‌ها را هم قبلاً چاپ کرده‌ایم.

” بازار نشر هم سویه فرهنگی و هم سویه بازاری دارد؛ این دو مقوله چطور در کنار هم قرار می‌گیرند و این دو چگونه قابل جمع‌اند و کیفیت جمعشان چگونه است؟

در حوزه تمدنی زبان فارسی کتاب شاهراه و همه چیز فرهنگ است، تمام هنرها، اعم از نقاشی و غیره در کتاب بوده است. کتاب علاوه بر این که اثری فرهنگی است، باید فروخته شود و این نیازمند حمایت دولت است که الحمدلله در ایران حمایت‌ها به انواع مختلف وجود دارد اما در افغانستان متأسفانه این حمایت‌ها اصلاً وجود ندارد و کسی که کار فرهنگی می‌کند، حمایت نمی‌شود.

اگر ما در افغانستان این کار را انجام دادیم، با این آگاهی شروع کردیم که قرار نیست هیچ چیزی اتفاق افتد؛ بنابراین اصلاً کار بازاری انجام ندادیم؛ مثلاً من می‌توانستم آموزش زبان انگلیسی منتشر کنم، اما این کار را انجام نادم. بعضی وقت‌ها انتشارات به دفتری فنی تبدیل می‌شود که تنها کارش پول گرفتن و چاپ کردن است.

” اگر نگاه را کاملاً فرهنگی تعریف کنید، آیا بیم آن نمی‌رود که پس از مدتی به خاطر شرایط و ضرورت‌های اقتصادی بحث وادادگی فرهنگی به وجود آید و ناشر را دچار خودسانسوری کند؟

نشر از بازار جدا نمی‌شود. شما اگر کتاب فاخر و طبق استاندارد چاپ کنید، بالأخره در جامعه خواهان خواهد داشت، اما در تمام دنیا تمام ناشران به شکلی برنامه‌هایی برای جذب حمایت و کمک دولتی دارند. هم کتاب فروش می‌رود و سرمایه بر می‌گردد و هم کار فرهنگی انجام می‌شود. اگر ناشر دنبال ترویج

مسائل فرهنگی باشد خواهان آن هم به وجود می‌آید. بنابراین در این اوضاع خود ما هم مقصریم که کار نشر کتاب را به طور فنی انجام نمی‌دهیم. ایران مثلاً جایگاه ویژه‌ای دارد که کتاب‌های آن در افغانستان و بخشی از پاکستان خوانده می‌شود؛ پس اگر کتاب‌سازی می‌شود تقصیر خودمان است. همچنین معضل دیگر قاچاق کتاب است. کتابی در ارشاد ممنوعه می‌شود، اما ۱۰ ناشر دیگر آن را افسست می‌کنند و می‌فروشند، یا اینکه تا اقبال کتاب زیاد می‌شود به سرعت قاچاق می‌شود و مترجم بدون هیچ زحمتی تنها چند فعل را عوض می‌کند و کتاب را با ترجمه جدید منتشر می‌کند. حالا پدیده کتاب‌سازی و قاچاق کتاب است که بیشترین ضربه را به ناشر می‌زند.

” پس به طور خلاصه نبود قوانین مناسب و حمایتی از کسب و کار ناشر است که آسیب جدی را وارد می‌کند و مسبب مشکلاتی است که بعضی وقت‌ها ناشران و بعضی اوقات نهادهای متولی مسئول آن هستند. فکر می‌کنید این وضعیت در خصوص کتاب‌های

متأسفانه اصطلاحات علمی هم در افغانستان یا انگلیسی و لاتین و یا به زبان عربی اند؛ مثلاً تك سلولی و پرسلولی را می گویند واحد الحجره و كثير الحجره. اگر رفاه است از علم می آید؛ آزادی عدالت و غیره همه از علم می آید و علم هم راهی جز کتاب ندارد و ما باید به این نقطه برسیم که کتاب این مرکز ثقل است و باید برای آن کاری بکنیم. در عین حال حاکمان باید کمک مالی بکنند؛ چون بی مایه فطیر است و این يك اراده دولتی می خواهد.

” خودتان در این مدتی که در کسوت ناشر بودید، وقتی با چالش های قانونی مواجه می شدید چه می کردید و چگونه حمایت های دولتی را جلب می کردید؟

من در این مدت حتی يك ریال هم مساعده نگرفتم. در افغانستان که هیچ، اما در ایران هم به واسطه اشخاص و دوستانی که در وزارت ارشاد؛ مثل دکتر جوادی داشتم توانستم بعضی مشکلات را حل کنم، اما در افغانستان هیچ. حتی نمی توانستم کتاب را به ان جی اوها بفروشم؛ صرفاً به خاطر اینکه کتابم فیپای ایرانی داشته است.

کتاب علاوه بر این که اثری فرهنگی است، باید فروخته شود و این نیازمند حمایت دولت است که الحمدلله در ایران حمایت ها به انواع مختلف وجود دارد اما در افغانستان متأسفانه این حمایت ها اصلاً وجود ندارد و کسی که کار فرهنگی می کند، حمایت نمی شود

دانشگاهی، مخصوصاً در افغانستان چگونه است؟ به هر حال کتاب های دانشگاهی عنصر مهمی از نشر هستند.

در افغانستان اصلاً چیزی به عنوان نشر دانشگاهی وجود ندارد. در افغانستان chapter وجود دارد که معادل همان جزوه و دست نویس است. اگر هم وجود دارد بسیار ابتدایی است و عمدتاً کتاب های ایرانی است که از نشرهایی مثل سمت، دانشگاه های مادر و غیره به آنجا می رود. همین را هم ما با تلاش و هزینه شخصی و با ریسک و حاشیه سود پایین سعی کردیم وارد افغانستان کنیم. بیشتر ناشران دانشگاهی افغانستانی تنها جنبه حقوقی دارند.

” با توجه به این ظرفیت و زبان مشترکی که بین ایران و افغانستان است، در راستای تبادل کتاب و مواد آموزشی چه ظرفیتی فراتر از نقش و تأثیر قوانین دولت ها وجود دارد تا ما به يك وضعیت اصیلی در نشر دانشگاهی برسیم؟ چه رویکرد ایجابی و مثبتی در این راستا وجود دارد؟

ما اگر به فکر آینده حوزه تمدنی زبان فارسی هستیم باید باور کنیم که این کار، کار وسیع دولتی است و متولیان و مسئولان امر را باید به این نتیجه برسانیم که برای رسیدن به پیشرفت و توسعه راهی جز گسترش و اعتلای مواد تمدنی فارسی زبان وجود ندارد. الآن

پای صحبت استادان و دانشجویان درباره اوضاع پژوهشی دانشگاه‌ها

پله‌های کاغذی پیشرفت در دانشگاه

چرا با کار پژوهشی به عنوان یک کار جدی برخورد نمی‌شود؟

لحاظ روانی) برای پژوهشگران و عدم حمایت کافی از آنها و در یک کلام، ضعف فرهنگ پژوهش در کشور، مهم‌ترین مشکلات و چالش‌های حوزه پژوهش کشور محسوب می‌شوند.

زمانی می‌توانیم ادعا کنیم که پژوهش در کشور ثمربخش بوده است که میوه‌های این درخت پربار یعنی تولید علم، پیشرفت و توسعه کشور و گره‌گشایی از مشکلات مردم و جامعه را برداشت کرده باشیم. به گزارش ایسنا وقتی قرار است از مشکلات و چالش‌های حوزه پژوهش در دانشگاه بنویسیم، خود دانشجویان بهترین روایان این ماجرا هستند.

ارتباط محدود علمی با دانشگاه‌های جهان

وحید، دانشجوی دکتری اخترفیزیک، معتقد است که باید بهای بیشتری به پژوهش‌های دانشجویی داده شود، چراکه از دل همین پژوهش‌هاست که پروژه‌های کاربردی و قابل توسعه متولد می‌شوند؛ وی می‌گوید: «بودجه پژوهشی که در دانشگاه‌ها، به خصوص برای دانشجویان دکتری در نظر گرفته می‌شود، واقعاً اندک و دربرخی موارد، خنده‌آور است. به ویژه در رشته‌هایی مثل اخترفیزیک که حوزه‌ای گران‌قیمت است و نیاز است که به دانشجویان این دست رشته‌ها به خصوص در مقطع ارشد و دکتری که کارهای پژوهشی جدی انجام می‌دهند و از دل همین کارها، پروژه‌های

فعالیت‌های پژوهشی یک پژوهشگر از دانشگاه آغاز می‌شود؛ جایی که یک دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد یا دکترا نخستین گام‌ها را در مسیر پژوهش برمی‌دارد و با تدوین پایان‌نامه، نخستین فعالیت پژوهشی مستقل خود را انجام می‌دهد. هدایت درست این فرآیند؛ هم به شکل‌گیری شخصیت پژوهشگر کمک می‌کند و هم از دل این پژوهش‌های دانشجویی، پروژه‌های کاربردی و قابل توسعه شکل می‌گیرند، اما در بسیاری از موارد، آشوب در این حوزه، قرار و آرامش را از پژوهشگران سلب کرده است!

بحث پژوهش و مشکلات، کاستی‌ها و چالش‌های این حوزه، بارها و بارها از سوی اساتید دانشگاه، نخبگان علمی، پژوهشگران دغدغه‌مند کشور و حتی از سوی متولیان این حوزه مطرح شده است. کمبود سرانه پژوهشی و سهم اندک پژوهش از تولید ناخالص ملی (GDP)، مدیریت ناصحیح و موازی‌کاری‌های متعدد پژوهشگاه‌ها و مراکز پژوهشی، بهانه‌دادن به پژوهش در بخش صنعت، ایجاد فضایی نامطمئن (از

در مقطع تحصیلات تکمیلی است؛ برای مثال دوستانی هستند که فقط و فقط برای ارتقای شغلی و یا حقوقی و بدون داشتن دغدغه علمی و پژوهشی، وارد مقطع ارشد و دکتری می‌شوند و در نتیجه کیفیت کلاس‌ها، نگاه اساتید به کلاس‌ها و رقابت سالم و مثبتی که باید در آن فضا وجود داشته باشد، کامل از بین می‌رود یا حداقل کم‌تر می‌شود. در صورتی که شما در هیچ کجای دنیا، در محیط‌های دانشگاه‌های مطرح، چنین چیزی را نمی‌بینید و ورودی و خروجی دانشگاه‌ها کاملاً استاندارد است. از آن طرف وزارت علوم، به عنوان یک نهاد متولی برای امور مربوط به دانشجو و دانشگاه هم موثر است. من فقط یک نمونه برای شما می‌آورم؛ همین که برای هیأت علمی شدن، شما باید یک تعداد مشخصی مقاله علمی - پژوهشی داشته باشید؛ اینجاست که دیگر کمیت جای کیفیت را می‌گیرد. مگر می‌شود یک نفر هرچه قدر هم توانمند در طول شش ماه، حدود ۱۰۰ مقاله علمی - پژوهشی ثبت کند؟! پس باز هم به این نتیجه می‌رسیم که هم فضای آکادمیک و هم جامعه مدنی بیرون از دانشگاه در افزایش و کاهش تقلب‌های علمی و به‌طور کلی، «فرهنگ پژوهش» موثر است».

پژوهشگری و تمنای کار از بیگانه

در بسیاری از کشورهای دنیا، پژوهشگری یک شغل محسوب می‌شود یعنی می‌توان با درآمدی که از انجام پروژه‌های پژوهشی گوناگون، به دست می‌آید، امرار معاش کرد. در صورتی که در کشور ما، پژوهش بیشتر یک مهارت و توانایی است که می‌تواند در کنار شغل و حرفه اصلی شما قرار بگیرد و آن را تکمیل کند. معمولاً در سال‌هایی که دانشجو هستیم، پروژه‌های پژوهشی را تنها به عنوان فرصتی برای کسب تجربه در نظر می‌گیریم و خیلی به عنوان راهی برای کسب درآمد به آن نگاه نمی‌کنیم؛ اما زمانی که شما در مقطع ارشد

کاربرد و قابل توسعه متولد می‌شوند، بودجه پژوهشی و دانشجویی قابل قبولی تعلق بگیرد، نه اینکه تازه آن هم بعد از سال‌ها، مبالغه واقعاً ناچیز در نظر گرفته شود. برای مثال یکی از ابزارآلات مهم در رشته‌های ما، «تلسکوپ‌های حرفه‌ای و تخصصی» است که معمولاً در همه دانشگاه‌ها حتی دانشگاه‌های خوب و دولتی ما موجود نیست و فقط در تعداد معدودی از رصدخانه‌ها، آن هم به تعداد بسیار محدودی موجود است.

یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در انتخاب موضوع برای ما دانشجویان یا حداقل برای من، اساتید راهنما و مشاور است، چراکه ادامه تحصیل در مقاطع بعدی، مستلزم همین نکته است که شما در چه حوزه‌ای و با چه اساتیدی کار کرده‌اید. به ویژه برای کسانی که می‌خواهند برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بروند، باید حتماً اقبال و توجه جامعه جهانی را در رشته خودشان، به موضوعی که انتخاب کرده‌اند در نظر بگیرند. در صورتی که در حال حاضر، یکی از مشکلات اساسی ما در بیشتر رشته‌ها و به‌طور کلی حوزه علم همین ارتباطات محدودمان با دنیاست که در برخی موارد می‌توان از آن به عنوان عدم ارتباط هم یاد کرد. این موضوع در تک‌تک مراحل و جزئیات کار ما اثر می‌گذارد. مثلاً یکی از ساده‌ترین نمونه‌ها در این زمینه، دسترسی سخت و عدم دسترسی به برخی منابع علمی، سایت‌های علمی مطرح در جهان و مقالات زبان اصلی است که کار را برای ما واقعاً مشکل کرده است».

سهمیه‌هایی به قیمت نابودی دغدغه علمی

«به نظرم هر دو طرف، یعنی هم دانشگاه و محیط آکادمیک و هم دولت، در جا انداختن و نهادینه کردن فرهنگ پژوهش و جلوگیری از تقلب‌های علمی، نقش مثرتری دارند. اول از همه پذیرش بی‌رویه دانشجو،

بسیار زیاد است. او می‌گوید: «شاید انتخاب موضوع که مربوط به خود دانشجو است، یکی از چالش‌های اساسی اکثر ما باشد اما به‌نظم براساس چیزی که خودم بیشتر تجربه کردم، مساله ارتباط اساتید با دانشجویان است که در فرآیند انجام کار و بقیه جزئیات واقعا قابل بررسی و بحث است. از آنجایی که بیشتر اساتید ما دغدغه ارتقا از طریق نگارش و چاپ مقالات را دارند، شاید به فضایی خارج از دغدغه‌های پژوهشی فکر می‌کنند و اکثراً به دنبال این نکته هستند که یک کار پژوهشی در قالب پایان‌نامه یا رساله دانشجویی در سابقه آموزشی و پژوهشی خودشان به سرانجام شود. البته روی صحبت من بیشتر با رشته‌های علوم انسانی است؛ از آنجایی که رشته خود من هم در همین حوزه بوده است و شرایط رشته‌های فنی - مهندسی و علوم پایه را نمی‌دانم. شاید فضا در آن رشته‌ها متفاوت‌تر باشد.

به‌نظرم یکی از درگیری‌های اصلی که در تحصیلات تکمیلی وجود دارد و بسیاری از ما هم آن را شنیده‌ایم، الزام دانشجو به چاپ مقاله است و آن هم مقاله‌ای که خودش یک مافیای بزرگ دارد و این الزام هم پیش از آنکه برای دانشجو مفید و کارساز باشد، برای اساتید و روزمه و ارتقای آن‌ها، مفید است. می‌توانم بگویم همین امر باعث شده رانت‌های مختلفی در این حوزه به‌وجود بیاید. بگذارید با یک مثال، شفاف‌تر در این مورد صحبت کنم. شما یک مقاله را برای مجله‌ای ارسال می‌کنید و به‌جای اینکه طی یک فرآیند دو هفته‌ای، طبق آن چیزی که خودشان مشخص کرده‌اند، رد یا قبول شود، طی دو ماه شما را منتظر می‌گذارند و بعد از آن هم اگر مورد پذیرش قرار بگیرد، برای داوری باز هم معطل می‌شود و دانشجو مدت‌ها منتظر است تا قبل از زمان دفاع از پایان‌نامه یا رساله دکتری خود، بتواند مقاله مرتبط با کارش را در یک مجله علمی-پژوهشی، منتشر کند. خب این فرآیند،

و دکتری فارغ‌التحصیل می‌شوید و اگر به پژوهش و پژوهشگری علاقه‌مند باشید و بخواهید علاقه خود را به حرفه آینده‌تان تبدیل کنید، انتظار دیگری دارید و این انتظار شما، زمانی که به محیط‌های کاری و دانشگاهی وارد می‌شوید، قطعاً دستخوش تغییر می‌شود، چراکه آن زمان با واقعیت‌های بیشتری روبه‌رو می‌شوید. می‌خواهم مثال شفاف‌تری در این زمینه بیاورم، علاوه بر ناچیز بودن بودجه پژوهشی در اکثر دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها، یک نکته مهم حقوق و پرداختی است که به دانشجویان دکتری و پسادکترای تعلق می‌گیرد که واقعا در برخی موارد خنده‌دار است. شما تصور کنید یک دانشجوی دکتری در هر رشته‌ای که می‌خواهد سال‌ها از زمان و عمر خودش را صرف یک پروژه کند، نه تنها این اطمینان خاطر را ندارد که می‌تواند با بودجه‌ای که دارد هزینه‌های پروژه خود را تأمین کند، بلکه اغلب باید بخش اعظمی از هزینه‌ها را خودش تأمین کند؛ درحالی که بسیاری از دوستان من که تجربه تحصیل در دانشگاه‌های مطرح خارج از کشور را داشته‌اند، از همان ابتدای تحصیل حقوق دریافت می‌کردند و می‌توانستند هزینه‌های پروژه‌های خود را تأمین کنند. مشکلات و دغدغه‌های ما دانشجویان تحصیلات تکمیلی به‌خصوص در حوزه پژوهش و پژوهشگری بسیار گسترده است و من تنها به گوشه‌های مهمی از آن‌ها اشاره کردم.

پله‌های ترقی کاغذی

سارا، دانشجوی دکتری علوم ارتباطات هم معتقد است دانشجویانی مثل خودش که دغدغه رشته و فضای کاری مختص به خودشان را دارند، بیشتر به سراغ موضوعاتی می‌روند که در آن احساس نیاز بیشتری می‌کنند و می‌خواهند خلئی را پُر کنند. اما درعین حال اعتقاد دارد که چالش‌های دانشجویان در فرآیند پژوهش به‌خصوص انتخاب مساله و موضوع،

در دانشگاه و هم بعد از فارغ التحصیلی، آن فضای موردنظر و حرفه‌ای را تجربه نمی‌کنند و همین می‌شود که افراد تنها به دنبال صرفاً انجام یک کار پایان‌نامه و رساله خود و دفاع از آن هستند و ممکن است حتی بعد از سال‌ها، به دنبال کارهای دیگر نروند و این روحیه پژوهشگری در آنها تضعیف و سرکوب شود.

بودجه‌های تزئینی و سودای خام صنعت

من به شخصه این تجربه را نداشته‌ام و هنوز کار پایان‌نامه‌ام به آن مرحله نرسیده است، اما دوستانی داشته‌ام که به عنوان کارآموز، مدت‌ها در یک شرکت دانش‌بنیان کار کرده‌اند و نه تنها حقوقی دریافت نکرده‌اند، بلکه حتی وعده غذایی و ناهارشان هم با خودشان بود و طبق ساعت کاری کامل، یعنی از ۸ تا ۱۶ در یک شرکت صنعتی حضور داشتند. به نظر من این شرکت‌ها به‌ویژه شرکت‌های دانش‌بنیان، ابتدا همه استفاده و بهره خود را از دانشجو می‌برند و بعد هم پس از مدتی، دانشجو را به حال خودش رها می‌کنند. در صورتی که در یک شرایط مطلوب، دانشجو بعد از گذراندن دوره کارورزی می‌تواند ایده و طرح خود را در آن شرکت پیشنهاد داده و آن را ثبت کند و بتواند مسیر حرفه‌ای و شغلی دلخواه خود را آغاز کند. تعامل میان صنعت و دانشگاه، باید به اولویت جامعه دانشگاهی تبدیل شود.

محمدعلی، دانشجوی رشته بیوتکنولوژی میکروبی هم در این باره می‌گوید: «من به فضای صنعت بسیار علاقه مند هستم و سعی کردم پایان‌نامه ارشدم را هم در همین فضا به اتمام برسانم، اما شاید علاوه بر ارتباط صنعت با دانشگاه، امکانات و تجهیزات مورد نیاز دانشجویان است که دانشگاه باید در اختیار دانشجویان و پژوهشگران قرار دهد. برای مثال، یکی از بخش‌های پروژه ما تنها به خاطر یک قطعه که تحریم بود، حدود سه ماه معطل و معمولاً در فناوری‌های های تک high

در بسیاری از کشورهای دنیا، پژوهشگری یک شغل محسوب می‌شود یعنی می‌توان با درآمدی که از انجام پروژه‌های پژوهشی گوناگون، به دست می‌آید، امرار معاش کرد

به نظر من یک سیکل معیوب است و این را هم بگویم که به گفته یکی از دوستانم، اگر بین ۱۳ تا ۱۵ میلیون به‌ویژه در حوزه‌های رشته علوم انسانی پرداخت کنید، می‌توانید در هرکدام از مجلاتی که می‌خواهید پذیرش بگیرید. این موضوع، داستان بسیاری از ما دانشجویان رشته‌های مختلف است که هر کدام مان به نحوی درگیر این پروسه‌های پر از ایراد هستیم».

امیرحسین، دانشجوی کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک هم معتقد است، دانشگاه و فضای آکادمیک است که می‌تواند در ترغیب دانشجویان به پژوهش و پژوهشگری و همچنین نهادینه شدن این فرهنگ در میان دانشجویان رشته‌های مختلف و اساتید مؤثر باشد؛ او می‌گوید: «به نظرم دانشگاه و محیط آکادمیک بیشتر از آنچه که تصورش را بکنیم، در این امر تأثیرگذار است. به عنوان مثال در ترم‌های آخر کارشناسی شاهد صحنه‌ای بودم که بسیار تعجب‌آور و درعین حال باعث تاسف بود؛ یکی از نیروهای خدماتی دانشگاه در یک گاری دستی، تعداد زیادی پایان‌نامه و رساله دانشجویان دانشکده مکانیک را به خارج از دانشگاه می‌برد و ما علت را نمی‌دانستیم، اما همین یک صحنه کافی بود تا متوجه شویم که حتی در بسیاری موارد این احساس نیاز به یک کار پژوهشی کاربردی نه تنها از سوی دانشگاه وجود ندارد، بلکه دانشگاه آن‌طور که باید و شاید به کارهای پژوهشی بهای چندانی هم نمی‌دهد؛ به همین دلیل است که دانشجویان هم

بیش از پیش، بازار کارشان سکه شده است.

به پژوهش به عنوان کاری فرمالیته نگاه می‌شود

دکتر زرین زردار، استادیار دانشگاه علامه طباطبایی می‌گوید: «پژوهشگران و سازمان‌های ما تا حدودی به اولویت‌ها و مسائل پژوهشی واقف هستند، اما تعاملی که باید هنوز میان‌شان شکل نگرفته است. نکته مهم این است که ما در رشته‌های فنی اغلب از ارتباط میان صنعت و دانشگاه صحبت می‌کنیم، اما در رشته‌های علوم انسانی، بیشتر از ارتباط میان دانشگاه و جامعه سخن می‌گوییم، چراکه هدف در رشته‌های علوم انسانی، حل مسائل مربوط به جامعه است. در این کوتاهی‌ها هم هرکدام مان به نحوی سهم داریم؛ از ساختار آموزشی وزارت علوم گرفته تا اساتید دانشگاهی، ساختار معیوب جذب دانشجوی در دوره‌های تحصیلات تکمیلی و به طور کلی همه این موارد در کنار هم باعث می‌شود دانشگاه به عنوان نهادی برای حل مسأله در نظر گرفته نشود. در وهله اول، هم باید توانمندی آشکار دانشگاه، دیده شود و بعد از آن لازم است که مسائل جامعه در دانشگاه، مطرح شود و هرکدام از اعضای هیأت علمی، با توجه به توانمندی و تخصص خود روی یک مسأله‌ای متمرکز شود و بر آن اساس حتی دانشجوی تحصیلات تکمیلی، جذب کند تا دیگر این شیوه متمرکز جذب دانشجوی ارشد و دکتری را نداشته باشیم.

قطعا آموزش اصول پژوهشگری در دانشگاه تنها به واسطه دروس نظری ممکن نمی‌شود و دانشجوی تحصیلات تکمیلی باید بتواند در کنار استاد و در کنار یک تیم پژوهشی، آن فضای حرفه‌ای را تجربه کند تا در آینده و بعد از فارغ‌التحصیلی، حرفی برای گفتن داشته باشد. دانشگاه باید پژوهشگر تربیت کند و نیازهای آموزشی و پژوهشی دانشجویان باید توسط

tech این تحریم و عدم دسترسی‌ها، بیشتر به چشم می‌خورد که واقعا آزاردهنده است. شاید بتوان گفت در خیلی از موارد، همین بودجه‌های پژوهشی و امکاناتی که دانشگاه در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد، بیشتر تزئینی است و در واقعیت اتفاق دیگری می‌افتد».

علیرضا، دانشجوی ارشد علوم ارتباطات از عدم همراهی اساتید در فرآیند پژوهش و انجام پایان‌نامه گله‌مند است و می‌گوید: «بزرگترین چالش من که البته احساس می‌کنم دغدغه خیلی از دانشجویان دیگر هم هست، عدم همراهی کافی دانشگاه و اساتید در فرآیند پژوهش با دانشجویان است. همین پایان‌نامه که مرحله مهمی برای هر دانشجویی محسوب می‌شود و اولین کار جدی دانشجویی (در حوزه پژوهش) است و این انتظار می‌رود که اساتید و مدیران گروه‌های آموزشی، همراهی بیشتری با دانشجو داشته باشند و راهنمایی لازم را بکنند؛ اما واقعا این اتفاق نمی‌افتد. حداقل چیزی که خود من شاهدش بودم، این بود که به مدت چند ماه درگیر پیدا کردن استاد راهنما بودم و بعد از آن هم بیشتر از دانسته‌های پیشین خودم در نگارش استفاده کردم، درحالی که اساتید باید به دانشجویانی مثل من و خیلی دیگر از دوستان در مقطع ارشد که تجربه کار پژوهشی نداشته‌اند، بیشتر کمک کنند تا هم تعامل میان استاد و دانشجو به درستی شکل بگیرد و هم شاهد یک کار پژوهشی استاندارد باشیم».

اما اساتید هم گفته‌های شنیدنی در این زمینه دارند؛ از عدم شکل‌گیری یک حلقه اتصال مناسب میان دانشگاه و نهادهای گوناگون در جامعه گرفته و ارتباط متقابلی که باید میان این دو وجود داشته باشد، تا سرکوب روحیه پژوهشگری در دانشجویان و بودجه‌های پژوهشی که امروزه، بیشتر به ابزاری برای رانت در فضاها علمی کشور تبدیل شده است و همچنین درباره دلایل رونق گرفتن بازارهای سیاه مقاله‌نویسی و مقاله به‌دستان و شبهه پژوهشگران خیابان انقلاب که این روزها شاید

پرورش و یا سرکوب این روحیه موثر باشد. این داشتن دغدغه و انگیزه انجام کار پژوهشی در کنار نهادینه شدن فرهنگ پژوهش در دانشگاه‌هاست که باعث از رونق افتادن بازار تقابل‌های علمی و بازار سیاه مقاله‌نویسی می‌شود.

بعید می‌دانم زمانی که یک فرد در یک محیط حرفه‌ای آکادمیک تحصیل کرده باشد و تجربه چند کار جدی پژوهشی را داشته باشد، به سراغ بازار سیاه مقاله‌نویسان بروند؛ چراکه مقاله‌های خیابان انقلاب، هرچه قدر هم حرفه‌ای و درست نوشته شده باشند، باز هم توسط تیم داوری دانشگاه در زمان دفاع تشخیص داده می‌شوند».

اولویت‌های پژوهشی زیر سایه ویژه‌خواری

دکتر پیمان دوستی، روان‌شناس و استاد دانشگاه اشاره به لزوم توجه به دغدغه پژوهشی دانشجویان گفت: «به طور کلی پژوهش با یک سوال یا یک فرضیه شروع می‌شود. به عبارتی، فردی که به عنوان محقق می‌خواهد فعالیت تحقیقاتی انجام دهد، یک دغدغه به شکل سوال یا فرضیه در ذهن او شکل گرفته است و می‌خواهد تحقیق کند تا با پاسخ سوال خود را پیدا کند، یا متوجه شود که فرضیه او تایید یا رد می‌شود. بدین ترتیب، قبل از اینکه اساتید بخواهند اولویتی پژوهشی را به دانشجو معرفی کنند، لازم است ببینند دغدغه پژوهشی دانشجو چیست. پس از آنکه دغدغه پژوهشی دانشجو مشخص شد، استاد راهنما به کمک دانشجو می‌رود و آن دغدغه را با یکدیگر به یک موضوع پژوهشی تبدیل می‌کنند. اما اینکه آیا اساتید از اولویت‌های پژوهشی کشور آگاه باشند و آنها را به دانشجویان پیشنهاد دهند، بعید می‌دانم که به طور گسترده چنین اتفاقی رخ دهد، زیرا دست کم دانشگاه‌هایی که بنده آنها را به خوبی از نزدیک می‌شناسم، حداقل در رشته روان‌شناسی

محیط آکادمیک، پاسخ داده شود. چیزی که متأسفانه ما هم اکنون شاهد آن هستیم این است که با یک سری دانشجوی سردرگم در مقطع تحصیلات تکمیلی روبه‌رو هستیم. اینکه دانشجویان ابتدای ورودش به مقطع تحصیلات تکمیلی حتی نمی‌دانند روی چه موضوعی می‌خواهد کار کند، چه برسد به اینکه یک کار پژوهشی جدی انجام دهد. پس دانشجویان باید توسط اساتید، تشخیص داده شوند و وارد تیم‌های پژوهشی شوند تا در میدان پژوهش، تجربه کنند.

برخی معتقدند، بودجه پژوهشی در کشور بیشتر تزئینی است و حتی می‌تواند به ابزاری برای رانت در این حوزه تبدیل شود. عضو هیأت علمی علامه طباطبایی به خاطره‌ای در این زمینه اشاره می‌کند: سال‌ها پیش برای یکی از دوستان کاری را انجام دادم و در پایان کار به عنوان تشکر، پیشنهادی برای یک جایگاه شغلی در یک سازمان به من داد و گفت می‌توانم در فلان سازمان برای شما، کارهای پژوهشی ترتیب دهم، من هم شروع کردم به تشکر کردن و اینکه نیازی به این کار نیست و این وظیفه من است، اما این دوست دوباره گفت نگران نباشید، ما از شما کار جدی نمی‌خواهیم و خیلی نظارت آنچنانی روی پروژه نخواهد بود. این تجربه به من نشان داد که پژوهش در کشور ما، یک کار فرمالیته است و بودجه پژوهشی، صرفاً یک بخش تزئینی است و اغلب به دنبال این نیستند که داده‌ای از آن برای بهبود عملکردها، رفع مشکلات و خلاصه دوا کردن دردی استخراج شود و در یک کلام، می‌خواهند صرفاً کاری انجام شود. همین فضایی که در بخش کارفرمایان وجود دارد باعث می‌شود که برای انجام کار، به سراغ افراد جدی و حرفه‌ای در این کار نروند.

داشتن دغدغه و انگیزه برای انجام یک کار پژوهشی نیز یکی دیگر از موارد بسیار مهم در تعیین کیفیت و ماهیت یک کار پژوهشی است. شاید بسیاری از دانشجویان معتقد باشند که دانشگاه می‌تواند در

آموزشی هم در این امر بی‌تقصیر نیست و بسیاری از دانشجویان آنچه باید را در درس روش تحقیق خود دریافت نمی‌کنند.

تقلب‌های علمی ممکن است به شیوه‌ای خواسته یا ناخواسته اتفاق افتد. در واقع در بسیاری از مواقع دانشجوی خود متوجه این موضوع نیست که کار وی نوعی کپی برداری یا تقلب علمی است و اجازه ندارد برود سراغ مقاله یا کتاب فلان شخص و هر چه آنجا می‌بیند را کپی کند. در واقع برخی مواقع، تقلب‌های علمی با نیت و هدف تقلب رخ ندادند، بلکه فرد از سر ناآگاهی و آموزش نادرست چنین کاری را انجام می‌دهد. از سوی دیگر گاهی این تقلب‌ها به صورت عمدی رخ می‌دهد که دلایل مختلفی ممکن است برای آن وجود داشته باشد. یکی از آنها نبود آگاهی در خصوص امر پژوهش است. دیگری نبود امکانات کافی است. یکی از دلایل مهم دیگر، بحث امتیازی است که فرد برای ورود به دوره دکتری یا مواردی دیگر می‌خواهد کسب کند و حاضر است به هر قیمتی که شده حتی با پرداخت پول زیاد، تقلب علمی و راه‌های دیگر، یک فعالیت پژوهشی به نام خود داشته باشد.

شاید یکی دیگر از عواملی که در فرآیند تقلب‌های علمی و رونق گرفتن بازارهای مقاله‌نویسی (و پایان‌نامه‌نویسی) مؤثر است، بی‌انگیزگی باشد که در برخی مواقع برای بعضی از اساتید رخ می‌دهد، مثلاً همین نکته که حق الزحمه اساتید بابت راهنمایی یک پایان‌نامه یا رساله یا به طور کلی یک پروژه از طرف دانشگاه، با تأخیر پرداخت می‌شود و همین امر باعث بی‌انگیزگی اساتید و این نکته می‌شود که دیگر آنطور که باید و شاید برای پروژه‌ها زمان نگذارند.

(زیرا از بقیه رشته‌ها بی‌اطلاع هستیم) اولویت‌های پژوهشی را که از سازمان‌ها دریافت کرده باشند به گروه اعلام نمی‌کنند. ممکن است این امر بدین دلیل باشد که سازمان‌ها، اولویت‌های پژوهشی خود را به دانشگاه‌های محدودی اعلام می‌کنند یا ممکن است که اصلاً اولویت‌های خود را به دانشگاه‌ها اعلام نمی‌کنند و فقط از طریق وب‌سایت‌شان آن را اعلام می‌کنند.

اکثر سازمان‌ها سالانه بودجه‌هایی برای اولویت‌های پژوهشی خودشان در نظر می‌گیرند، اما کمی بابت اینکه چقدر این اولویت‌های پژوهشی به دانشگاه‌ها پیشنهاد می‌شود، بدبین هستیم. در واقع گاهی مشاهده می‌شود که بودجه‌های بالایی برای امور پژوهشی صرف می‌شود، اما این بودجه‌ها به فعالیت‌های پژوهشی دانشجویان اختصاص پیدا نمی‌کند و حتی با دانشجویانی که با بودجه شخصی خودشان هم می‌خواهند فقط برای رساله خود فعالیت کنند، همکاری زیادی صورت نمی‌گیرد.

برخی دانشجویان دغدغه پژوهشی ندارند

یکی از اتفاقاتی که برای دانشجویان در حال رخ دادن است، این است که بسیاری از آنها به پایان‌نامه به عنوان یک درس که باید آن را بگذرانند نگاه می‌کنند و اصلاً دغدغه‌ای برای پژوهش ندارند. این موضوع تقصیر دانشجو نیست، بلکه بنده و تمام همکاران هم در شکل‌گیری این فرآیند نقش داریم که طی چند سال تحصیل، هیچ سؤال یا فرضی در ذهن دانشجو نقش نبسته است که برای پایان‌نامه یا رساله خود به دنبال پاسخ آن سوال و یا تأیید یا رد آن فرضیه باشد. همچنین تجربه کارم با دانشجویان نشان می‌دهد که بسیاری از آنها درک درستی از پژوهش ندارند و بسیاری فکر می‌کنند کنار هم قرار دادن چندین متغیر، به معنی انتخاب موضوع پژوهش است. البته که سیستم

کتابخانه‌ای بر عرشه کشتی

روایای بزرگ از دنیای کوچک

کودکان کتابخانه را به مدرسه ترجیح می‌دهند

فریمه قاسمی

حکیم بهار با دستان تقریباً خالی و تنها با ۸۰ کتاب قدیمی، در مهمان‌خانه خود کتابخانه‌ای برای بچه‌ها فراهم می‌کند و زمانی که استقبال بچه‌ها را می‌بیند به فکر گسترش کتابخانه‌اش می‌افتد. عبدالحکیم بهار اول اسفند ۱۳۵۲، در روستای «بلسر» چابهار سیستان و بلوچستان به دنیا آمد. دوران خردسالی‌اش در همین روستا می‌گذرد، اما خانواده‌اش به دلیل نبود مدرسه برای تحصیل، مجبور می‌شوند از این روستا به روستای رمین بروند. او تا کلاس سوم دبستان در دبستان شهید نجفی روستای رمین درس خواند و در همین زمان بود که پدرش به استخدام اداره شیلات درآمد. موقعیت شغلی پدر سبب شد تا در تابستان سال ۱۳۶۴، از روستای رمین، به یکی از محلات شهر چابهار کوچ کنند. زمانی که به چابهار پا می‌گذارد، دنیای بزرگتری برایش باز می‌شود خود می‌گوید: «نمی‌دانستم در دنیایی که زندگی می‌کنم، غیر از کتاب درسی، کتاب‌های دیگری هم برای کودکان و نوجوانان وجود دارد. از وقتی که برای امتحانات نهایی پایان دوره ابتدایی، برای نخستین بار پا در دل شهر چابهار گذاشته بودم خیلی چیزهای تازه دیدم؛ شلوغی جمعیت، تردد بیشتر ماشین‌ها در سطح شهر، آدم‌های مختلف با سر و وضع متفاوت و...! حتی نخستین بار بود که از نزدیک با یک دکه روزنامه و کتاب فروشی روبرو شدم. «کیهان بچه‌ها» روی ویتترین دکه روزنامه‌فروشی خیلی

چندسالی است که طرح «روستاها و عشایر دوستدار کتاب» توجه‌ها را به مناطق کوچک و دور از پایتخت که فعالیت‌های کتاب‌خوانی دارند جلب کرده است. در چند سال گذشته نیز وقتی حرف از کتاب‌خوانی و روستا و کودکان و نوجوانان کتاب‌خوان به میان می‌آید، نام روستای دوستدار کتاب «رمین» در ذهن‌ها مجسم می‌شود. اما این روستا مرزی، این اتفاق را مدیون یکی از روستاییان خود به نام عبدالحکیم بهار است. مردی ریزجثه، اما با آرزوهای بزرگ؛ زمانی که از بچه‌های رمین و ذوق آن‌ها برای کتاب‌خوانی می‌گوید و یا عکس‌های این پسرکان و دخترکان را در صفحات مجازی کتاب‌خوانی روستا می‌گذارد، تولدهایی که برای نویسندگانی که دور از آنها در تهران برایشان کتاب می‌نویسند، می‌گیرند و یا کتاب‌هایشان را با همان لهجه شیرین بلندخوانی می‌کنند، می‌خواهی بار و بندیلست را جمع کنی و به میان بچه‌ها بروی، در گوشه‌ای بنشین و به بلندخوانی کودکان رمین گوش بسپاری و به رؤیاهایشان که از طریق همین کتاب‌ها شکل گرفته فکر کنی.

بخشی از خانه‌ام را قفسه‌بندی کردم و کتاب‌ها را در آن جا گذاشتم و به بچه‌ها گفتم می‌توانند از این کتاب‌ها استفاده کنند. در عرض دو ماه همه این ۴۰۰ جلد کتاب خوانده شد و من ماندم که چرا معلمان می‌گویند بچه‌ها کتاب غیردرسی دوست ندارند و نمی‌خوانند

از آن به عنوان کتابخانه استفاده کنند.

حکیم شروع ماجرای خود را این‌گونه تعریف می‌کند: «روستای رمین با ۸۰۰۰ نفر جمعیت و بیش از هزار خانوار یک کتابخانه مستقل نداشت تا بچه‌ها از آن استفاده کنند. خود من زمانی که بچه بودم احساس می‌کردم این روستا به کتابخانه نیاز دارد، اما کسی به فکر نبود و پیگیری نمی‌کرد. تا این‌که بزرگ شدم و کار را پیش بردم. ابتدا تصمیم گرفتم کتاب‌هایی را که از زمان بچگی داشتم جمع کنم و به بچه‌های نیازمند کتاب اهدا کنم. فکر می‌کردم ۴۰ تا ۵۰ جلد کتاب داشته باشم، اما وقتی کتاب‌ها را از قفسه‌ها بیرون آوردم نزدیک ۴۰۰ جلد شد. زمانی که دیدم این کتاب‌ها تعدادشان زیاد است فکر کردم اگر آنها را به دست بچه‌ها بدهم یک بار مصرف می‌شود و بخشی از خاطراتم از بین می‌رود و شاید استفاده درستی از کتاب‌ها نشود. پس تصمیم گرفتم کتابخانه‌ای در مدرسه به راه بیندازم، اما کسانی که در مدرسه کار می‌کردند به ما این اجازه را ندادند و گفتند بچه‌ها درس‌شان را نمی‌خوانند. از طرفی هم بچه‌ها دور من جمع شده بودند و می‌گفتند ما به این کتاب‌ها نیاز داریم. دانش‌آموز که بودم ارتباط خوبی با کتاب درسی نداشتم، اما کتاب غیردرسی را که می‌دیدم مانند آدم

زود مرا به طرف خود جذب کرد. از وقتی اولین بار آنجا را پیدا کردم، دل‌بستگی عجیبی بین من و دنیای کتاب ایجاد شد، طوری که احساس می‌کردم غیر از بازار کتاب هیچ‌کدام از بازارهای دیگر چابهار را دوست ندارم و همان روز کرایه تاکسی‌ام را خرج خرید کتاب و نشریه کرده و مسافت طولانی داخل شهر تا محله‌ای را که در آن زندگی می‌کردم پیاده طی کردم. خرید کتاب و سرزدن به تنها کتابفروشی شهر برایم عادت شد و هر هفته یکی دو بار به آنجا می‌رفتم و کم‌کم توانستم پای دوستانم را هم به این بازارچه باز کنم. اواخر دهه شصت اتفاقات خوبی برای بچه‌های کتاب‌خوان و کتاب‌دوست چابهار افتاد و «دارالکتب شهید بهشتی» افتتاح شد؛ من هم یکی از مشتریان هر روز آن کتابفروشی بودم، اگر هم نمی‌توانستم کتابی بخرم دور و بر کتاب‌ها می‌چرخیدم و لمس‌شان می‌کردم، گاهی هم ورق‌شان می‌زدم و صفحاتی از آنها را دور از چشم کتابفروش می‌خواندم.»

او ادامه می‌دهد: «در نوجوانی مجبور به ترک تحصیل و کار در یکی از لنج‌های ماهیگیری شدم، اما در سفرهای دریایی از کتاب و کتاب‌خوانی غافل نماندم. دوباره به فکر ادامه تحصیل افتادم. اولین سفر خارج از شهرستان را در خرداد ۱۳۷۱ تجربه کردم، زمانی که به سربازی رفتم و بعد از برگشت از سربازی هم مجدداً برای کار به لنج‌های ماهیگیری دل به دریا سپردم و آن زمان بود که به سرم زد چطور جماعت ماهیگیر را کتاب‌خوان کنم. هنوز طرح کتاب‌خوان کردن ملوانان هم‌سفر دریایی در سرم می‌چرخید که اتفاق تازه‌ای رخ داد و من به به‌ورزی رفتم. از سال ۱۳۸۴ هم ترویج کتاب‌خوانی بین کودکان و نوجوانان را در مجموعه کارهای فرهنگی خود قرار دادم و بخشی از خانه‌ام را با کمک خانواده در اختیار بچه‌های روستا قرار دادم تا بچه‌ها بتوانند



در نوجوانی مجبور به ترک تحصیل و کار در یکی از لنج‌های ماهیگیری شدم، اما در سفرهای دریایی از کتاب و کتاب خوانی غافل نماندم

تشنه‌ای که آب خنک دیده باشد سراغش می‌رفتم. به همین دلیل زمانی که موفق به راه‌اندازی کتابخانه در مدرسه روستا نشدم، بخشی از خانه‌ام را قفسه‌بندی کردم و کتاب‌ها را در آن جا گذاشتم و به بچه‌ها گفتم می‌توانند از این کتاب‌ها استفاده کنند. در عرض دو ماه همه این ۴۰۰ جلد کتاب خوانده شد و من ماندم که چرا معلمان می‌گویند بچه‌ها کتاب غیردرسی دوست ندارند و نمی‌خوانند. با توجه به خوانده شدن همه کتاب‌ها تصمیم به گسترش کارهایمان گرفتم؛ بنابراین از بیرون کتاب تهیه کردم. همچنین کمپین «بچه‌های حامی» و «شورای کتاب کودک» برای ما کتاب فرستادند که تعداد کتاب‌هایمان در عرض یک سال سه برابر شد. به خاطر افزایش کتاب‌ها دیگر اتاق خانه‌ام جواب‌گویی نیاز بچه‌ها نبود و به فضای بیشتری نیاز داشتیم؛ مغازه‌ای اجاره کردم اما بعد از یک سال صاحب مغازه گفت نمی‌شود این‌جا بمانید. دوباره کتابخانه به خانه‌ام برگشت، تا این‌که در سال ۱۳۹۳ وزارت ارشاد «جشنواره روستاها و عشایر دوستدار کتاب» را برگزار کرد. در آن زمان نزدیک به ۸۰ روستا طرح‌های خود را ارائه دادند و ما نیز از روستای رمین طرح خود را ارائه دادیم که طرح‌مان جزو ۱۰ طرح برتر در این جشنواره شد. طرح ما این بود که می‌توان کتاب‌خوانی را از یک خانه ساده که چیزی ندارد و با ۱۰۰ جلد کتاب شروع کرد. این طرح در سال ۹۳ برگزیده شد. برنامه‌های ما ادامه داشت و در سال ۹۴ روستای

رمین به دلیل استمرار فعالیتش و طرح کتاب‌خوانی بسیار در لنج دوباره در «جشنواره روستاها و عشایر دوستدار کتاب» به عنوان برگزیده اعلام شد. با گسترده شدن کارهایمان و احتیاج به فضای بیشتر کانکسی را که بی‌استفاده و داغان بود قفسه‌بندی و به کتابخانه تبدیل کردیم. ۶۰۰ بچه دور ما جمع شدند و ماندیم آنها را چگونه ساماندهی کنیم. مجبور شدیم بچه‌ها را در روزهای مختلف گروه‌بندی کنیم تا بتوانند از کتابخانه استفاده کنند. وزارت ارشاد در سال ۹۵ «جشنواره جام باشگاه‌های کتاب‌خوانی» را راه‌اندازی کرد که ما با همکاری بچه‌های روستا هشت باشگاه با ۱۱۲ عضو راه‌اندازی کردیم که همه این بچه‌ها توانستند به عنوان برگزیده انتخاب شوند. منطقه آزاد چابهار از فعالیت‌های ما تا آن زمان بی‌اطلاع بود و بعد از این‌که نام روستای ما بر سر زبان‌ها افتاد به سراغ‌مان آمدند. منطقه آزاد چابهار مینی‌بوسی را که قفسه‌بندی کرده و تعدادی کتاب در

بچه‌ها خوب شود و به خواندن کتاب علاقه بیشتری نشان دهند.

او درباره طرح دیگر خود در حوزه ترویج کتاب می‌گوید: طرح دیگر ما «شناورهای سیار لنج» بود. با توجه به این که ماهیگیرها ۴۰ تا ۵۰ روز بر روی دریا هستند و موبایل آن‌جا آنتن نمی‌دهد وقت زیادی دارند که کتاب به خوبی می‌تواند آن‌را پر کند. ما پکیج‌هایی را آماده کرده و بین ۱۰۰ لنج تقسیم کردیم که استقبال خوبی از این طرح شد. یکی دیگر از راه‌های ارتباطی ما با خانواده‌ها با توجه به این که به‌ورز هستیم ترویج کتاب در خانوارها در کنار ترویج بهداشت بود.

حکیم بهار سال‌هاست که در روستای کوچکشان به دور از هیاهوهای پوچ، به دور از شعارزدگی و نمایش راه خود را می‌رود، این روزها هم دنبال ساخت کتابخانه‌ای برای بچه‌هاست و هیچ‌گاه چشم‌امیدی به کمک‌ها و حمایت‌های دولتی نداشته است، به کمبودها اشاره می‌کند، اما به خاطر آنها و نبود حمایت‌ها دست از کاری که دوست دارد رویایش است، برنداشته است.

او در سال ۱۳۹۹ به عنوان نامزد جایزه آسترید لینگرن در بخش ترویج کتاب‌خوانی از سوی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان معرفی شد، او این اتفاق را، اتفاقی مهم در سال‌های فعالیت خود دانست. به قول خودش «آخیش بالآخره زحماتم دیده شد.» البته در جایزه کتاب سال دانشجویی نیز از فعالیت‌های او در حوزه ترویج کتاب و کتاب‌خوانی تجلیل شد.

زمانی که بچه بودم احساس می‌کردم این روستا به کتابخانه نیاز دارد، اما کسی به فکر نبود و پیگیری نمی‌کرد. تا این که بزرگ شدم و کار را پیش بردم. طرح دیگر ما «شناورهای سیار لنج» بود. با توجه به این که ماهیگیرها ۴۰ تا ۵۰ روز بر روی دریا هستند و موبایل آن‌جا آنتن نمی‌دهد وقت زیادی دارند که کتاب به خوبی می‌تواند آن‌را پر کند

آن گذاشته بود در اختیار ما گذاشت تا به عنوان یک کتابخانه سیار به روستاهای مختلف ببریم که این کار ما با استقبال گسترده بچه‌ها همراه شد. یکی از نقاط قوت کار ما ارتباطی بود که بچه‌های روستا با نویسندگان داشتند. به طور مثال آقایان محمدعلی دهقانی، افشین علاء، محمود آموزگار و علی اصغر سیدآبادی به روستای ما آمدند. همچنین ما سعی کردیم هر کتابی را دست بچه‌ها ندهیم؛ کتاب‌های معتبر با نویسندگان معتبر را استخراج می‌کنیم و به دست بچه‌ها می‌دهیم تا کتابی که می‌خوانند برایشان مفید باشد. ما با ۴۰۰ جلد کتاب شروع کردیم که در عرض یک سال دوبرابر شد که بخش عمده کتاب‌ها اهدایی است. با توجه به این که کمک‌های خوبی به کتابخانه ما اهدا شده است هفت، هشت روستای دیگر را تحت پوشش خود قرار دادیم. همچنین تعدادی از بچه‌های روستای رمین را به عنوان سفیر دانایی با کتابخانه سیارمان به روستاها می‌فرستیم تا درباره فعالیت‌هایمان توضیح دهند. ما مجموعه‌ای را تربیت می‌کنیم که علاوه بر خواندن کتاب، کتاب هم بنویسند و بخشی از مطالب آنها در نشریه‌ها منتشر شده است. این کار باعث می‌شود تا انشای

نگاهی به کتابخانه و موزه ملی ملک

یادگاری از واقفی بزرگ

«طریق خدمت را منحصرأدر ترقی معارف و رعایت حفظالصحه مردم یافتم»

مرجان حاجی رحیمی

و حالا کتابخانه و موزه ملی ملک یکی از مؤسسات فرهنگی آستان قدس رضوی به شمار می آید که به شیوه غیر دولتی و غیر انتفاعی در چارچوب وقفنامه وزیر نظر مستقیم تولید آستان قدس رضوی فعالیت می کند.

بخش مهمی از فعالیت های فرهنگی آستان قدس رضوی در دو حوزه کتاب و موزه متمرکز است. آستان قدس رضوی و مؤسسات فرهنگی وابسته به آن با در اختیار داشتن ۳۸ کتابخانه، بزرگترین شبکه کتابخانه ای کشور را شکل داده و موزه های آن نیز از غنی ترین گنجینه های آثار تاریخی ایران به شمار می آیند.

در این سال ها موزه و کتابخانه ملی ملک، یکی از مراکز فرهنگی پیش رو در همکاری با پژوهشگران بوده است، برگزاری نمایشگاه های متعدد، کارگاه های آموزشی و انتشارات همگی از پویایی این مؤسسه فرهنگی خبر می دهد.

ثروت آقامهدی، «ناصرالدین میرزا» را شاه کرد

حاج حسین آقا ملک در ۱۰ خرداد ۱۲۵۰ خورشیدی در تهران زاده شد. خانواده اش اصالتاً تبریزی و مجتهدزاده بودند، اما پدر بزرگش «آقا مهدی»، به کسوت روحانیان درنیامد و در جنگ های ایران و روس به قشون دولتی پیوست. او پس از جنگ به بازرگانی و



۸۴ سال از بزرگترین وقف فرهنگی ایران می گذرد که می توان آن را نخستین موزه وقفی - خصوصی ایران نامید. کتابخانه و موزه ملی ملک یکی از ۶ کتابخانه بزرگ کشور با موضوع نسخه های خطی است. قلب بزرگ مردی که برای ایران می تپید، سبب شد بخش اعظمی از ثروتش را صرف خرید آثار هنری و نسخه های خطی ارزشمند کند تا در روزگاری که خارجی ها به طمع غارت اموال فرهنگی به ایران گسیل شده بودند، بخشی از تاریخ و هنر این مملکت را حفظ کند. او تمام آنچه در طول سال های حیات، خریداری و گردآوری کرده بود را برای استفاده عموم وقف آستان قدس رضوی کرد.

«حاج حسین آقا ملک» فرزند «حاج محمدکاظم ملک التجار» بازرگان بزرگ عصر قاجار، پس از بنیانگذاری کتابخانه و موزه ملی ملک در سال های پایانی سده سیزدهم خورشیدی، این گنجینه را در سال ۱۳۱۶ خورشیدی وقف آستان قدس رضوی کرد

تجارت روی آورد و از امتیاز دوستی با «میرزا تقی خان امیرنظام» (امیرکبیر آینده) برخوردار شد. امیرنظام، همزمان با درگذشت «محمد شاه» قاجار، پیشکار ناصرالدین میرزا ولیعهد در آذربایجان بود و توانست با گرفتن مبلغ یکصد هزار تومان از آقا مهدی به عنوان قرض، ولیعهد را به تهران آورد و بر تخت سلطنت بنشانند. پس از آن بود که آقا مهدی به تهران آمد و لقب «ملک التجار» را از ناصرالدین شاه گرفت.

همراهی پدر، آغاز علاقه به نسخ خطی

لقب «ملک التجار» پس از آقا مهدی به فرزندش محمدکاظم رسید. او همچون پدر به دنیای تجارت وارد شد و فعالیت‌هایش به اقتضای زمانه، به وادی سیاست نیز کشیده شد. حسین به همراه دو برادر و سه خواهرش، در خانه چنین پدری پرورش یافت و هم‌زمان با فراگیری علوم قدیمه، دور از چشم پدر که مدرسه‌های جدید را محلّ دینت می‌دانست، چندی به مدرسه فرانسوی آلیانس رفت تا زبان فرانسه بیاموزد. در آنجا با کسانی چون محمدعلی فروغی نخست‌وزیر دهه‌های بعد، هم‌دوره شد.

محمدکاظم ملک التجار، از راه تجارت و به‌ویژه از زمین‌های گسترده‌ای که در خراسان به دست آورده بود، ثروتی انبوه برای فرزندان به میراث گذاشت؛ اساس دارایی حاج حسین آقا ملک از این‌ها سرچشمه گرفت. هنگامی که در ۲۸ سالگی به دستیاری پدر برای اداره املاک خراسان به آن دیار سفر کرد، به روایت خویش، در مسیر همان سفر پس از تماشای نسخه‌ای از دیوان ابن یمین فریومدی شاعر سده ششم هجری در نیشابور و نیز آشنایی با پاره‌ای از نفایس حرم رضوی، به گردآوری نسخه‌های خطی و تشکیل کتابخانه علاقمند شد.

۱۱۳ سال پیش، راه اندازی کتابخانه در مشهد

حاج حسین آقا حدوداً از سال ۱۲۸۷ خورشیدی،

کتابخانه‌اش را در مشهد بنیان گذاشت، سپس با جابجایی آن به خانه پدری در بازار بین‌الحرمین تهران، این مجموعه را در اختیار اهل فضل و دانش قرار داد. حاج حسین آقا ملک گنجینه ارزشمندش را به همراه خانه پدری و اثاثیه آن در ششم آبان ۱۳۱۶ خورشیدی به آستان امام رضا (ع) وقف کرد. این مجموعه، هزاران نسخه نفیس خطی و چاپ سنگی، آثاری چون فرش‌ها، لوسترها، مبلمان، تابلوهای نقاشی، تمبر، سکه، آثار لاکسی، خوش‌نویسی و نگارگری را در برمی‌گیرد. حاج حسین آقا ملک همچنین املاک و مستغلات فراوانی را در تهران و خراسان برای امور خیریه و عام‌المنفعه وقف و اهدا کرد و بدین ترتیب در جایگاه بزرگترین واقف تاریخ معاصر ایران نشست. این واقف فرهیخته و دوستدار فرهنگ، در سوم مردادماه سال ۱۳۵۱ خورشیدی در ۱۰۱ سالگی از جهان چشم فرو بست و در حرم امام رضا (ع) به خاک سپرده شد.

شرحی بر وقف نامه

حاج حسین آقا ملک در وقفنامه، پروردگار و امام رضا (ع) را به شهادت گرفته است که «در این خدمت ناچیز ... جز خدمت بخلق و ایفای وظیفه و سعادت افراد مملکت نظری نداشته ... و چون طریق خدمت را منحصرأ ... در ترقی معارف و رعایت حفظ الصحه مردم» تشخیص داده، املاک و مستغلات و اموال خود به‌ویژه کتابخانه و موزه در تهران و بیمارستان در چناران را به آستان قدس رضوی تقدیم کرده است. او همچنین تاکید کرده که کتابخانه «شعبه‌ای از کتابخانه مقدسه رضویه باشد» و «کافه و عامه افراد سکنه ایران بدون رعایت ملیت حق استفاده داشته [باشند]».

واقف، در وقفنامه کتابخانه، تولیت موقوفه را به خود اختصاص داده و پس از مرگ به تولیت آستان قدس رضوی سپرده است. کتابخانه و موزه ملی ملک بر اساس وقفنامه همه روزه به جز تعطیلات برای استفاده

خورشیدی به پایان رسید. محل دقیق فعلی این مجموعه در تهران، میدان امام خمینی، سردر باغ ملی، خیابان ملل متحد است.



همگان باز است اما «بیرون دادن و بردن کتاب» ممنوع است و کتاب‌ها باید در محل کتابخانه و طبق آداب مترتب بر آن مطالعه شوند.

کتابخانه ملی ملک، گنجی از نسخه‌های نفیس خطی

کتابخانه ملی ملک با داشتن ۱۹ هزار عنوان نسخه نفیس خطی، یکی از ۶ مجموعه بزرگ نسخه‌های خطی در ایران در کنار کتابخانه‌های ملی، آستان قدس رضوی، مجلس شورای اسلامی، آیت‌الله مرعشی نجفی و دانشگاه تهران به شمار می‌آید. امتیاز کتابخانه ملی ملک در این میان، به نفاست و ارزش هنری و محتوایی نسخه‌ها و کتاب‌هاست که تعدادی با وسواس و دقت واقف در زمان حیات خریداری و مابقی هم با گزینشی استادانه بعدها گردآوری شده است.

این کتابخانه در کنار نسخه‌های خطی، هزاران جلد کتاب چاپی به زبان‌های فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی و اسپانیایی، چاپ سنگی و نشریه در زمینه علوم، فرهنگ و هنر ایرانی و اسلامی هزاران برگ سند و بیش از صدها عنوان منابع دیداری و شنیداری را در خود جای داده است. بخش شایان توجهی از کتاب‌های چاپی به پیش از سال ۱۳۲۰ خورشیدی متعلق‌اند و در زمره نخستین کتاب‌های چاپی ایران قرار می‌گیرند.

کتابخانه ملی ملک سه تالار مطالعه عمومی آقایان، مطالعه عمومی بانوان و محققان و نشریات دارد و امکاناتی مانند برخورداری از منابع مرجع، دیداری

از طرفی حاج حسین آقا ملک، زمین‌ها و اموال زیادی را در خراسان در چندین مرحله وقف آستان قدس رضوی کرد تا زمینه گسترش کمی و کیفی کتابخانه و موزه از محل درآمدهای آنها فراهم آید.

اساسنامه مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک، اهدافی گوناگون را پیش روی مدیران و کارکنان قرار داده است. از جمله آنها می‌توان به پیشبرد معارف، اجرای وقفنامه و اشاعه فرهنگ وقف، حراست و حفظ گنجینه کتابخانه، گردآوری، به‌هنگام‌سازی و توسعه منابع کتابخانه و موزه، نگهداری، بازشناسی و معرفی آثار فرهنگی هنری ادوار گذشته اشاره کرد.

از بازار بین الحرمین تا محوطه تاریخی باغ ملی

کتابخانه و موزه ملی ملک تا سال ۱۳۷۵ خورشیدی در خانه ملک در بازار بین الحرمین تهران برپا بود. حاج حسین آقا ملک اما از آغاز کار، گسترش آن را از نظر دور نداشت و بنای ساختمانی بزرگتری را پیش‌بینی کرده بود. بنابراین قطعه زمینی بزرگ را در باغ ملی تهران (مکان کنونی مؤسسه) در ۲۹ تیر ۱۳۲۳ خورشیدی برای ساختمان جدید کتابخانه و موزه وقف کرد اما ساخت بنای جدید در زمان زندگی حاج حسین آقا ملک ممکن نشد.

پس از درگذشت او، طراحی و بنای ساختمان جدید در سال ۱۳۶۴ خورشیدی آغاز شد و در ۱۳۷۵

تدریج منتشر شد.

فهرست منتشر شده گره‌های فراوانی از کار پژوهشگران گشود اما با گذشت زمان نیاز به فهرست نویسی توصیفی آثار روز به روز بیشتر احساس شد. در راستای همین سیاست، «بهر روز آمینی» که سال‌ها با نسخه‌های کتابخانه و موزه ملی ملک آشنایی داشت، آغازگر این راه بود و کار با تألیف «فهرست توصیفی متون پزشکی و علوم وابسته» شروع شد.

از طرفی، مؤسسه کتابخانه و موزه ملی ملک با دریافت پروانه نشر کتاب از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کشور در سال ۱۳۹۸، بدون هم‌پوشانی با فعالیت‌های دیگر نهادهای فعال آستان قدس رضوی در حوزه چاپ کتاب، با محوریت انتشار متون تخصصی مرتبط با منابع موجود در این گنجینه در گستره فرهنگ و هنر اسلامی - ایرانی فعالیت می‌کند.

تالار محققان و نشریات

تالار محققان کتابخانه و موزه ملی ملک با هدف فراهم آوردن امکان پژوهش در منابع منحصربه‌فرد این مؤسسه و دسترس‌پذیری خدمات اینترنتی، منابع دیجیتال کتابخانه و لوح فشرده چندرسانه‌ای در همه موضوعات، راه‌اندازی شده است. وظیفه اصلی تالار محققان، ارائه خدمات روزآمد مرجع مجازی و الکترونیک است. این بخش، تسهیلاتی چون امکان بهره‌گیری از منابع مرجع روزآمد چاپی و الکترونیک، منابع چندرسانه‌ای دیداری و شنیداری، خدمات اینترنت به وسیله رایانه‌های موجود در تالار و نیز با رایانه شخصی یا تلفن هوشمند، خدمات مشاوره در جستجو و دستیابی به اطلاعات تخصصی پایگاه‌های اطلاعاتی کتابخانه و دیگر مراکز همسان، ارائه فایل دیجیتال از نسخه‌های خطی، چاپ سنگی و دیگر منابع بر اساس درخواست پژوهشگران و انجام مراحل اداری را در اختیار مخاطبان می‌گذارد. بهره‌گیری از

او همچنین تاکید کرده که کتابخانه «شعبه‌ای از کتابخانه مقدسه رضویه باشد» و «کافه و عامه افراد سکنه ایران بدون رعایت ملیت حق استفاده داشته باشند»

و شنیداری و شبکه جهانی اینترنت را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. کتابخانه همچنین امکانات مجهزی برای انجام امور فنی مانند فراهم‌آوری و سفارش منابع اطلاعاتی، فهرست‌نویسی و سازمان‌دهی منابع اطلاعاتی، فناوری اطلاعات و ارائه تصویر نسخه‌های خطی با شرایط خاص دارد. بهره‌گیری از خدمات تالار محققان و کتابخانه دیجیتال، برای اعضا امکان‌پذیر است و استفاده از تالارهای مطالعه برای عموم آزاد است.

فهرست نویسی نسخ خطی در اولویت

حاج حسین آقا ملک در زمان زندگی بر اهمیت سازمان‌دهی و فهرست‌نویسی آثار واقف بود و بر آن اهمیتی ویژه داشت. یادداشت‌های هوشمندانه این واقف بزرگ معاصر ایران در حواشی نسخه‌ها همچنین فهرست نویسی اولیه اما دقیق زنده‌یادان «احمد سهیلی خوانساری»، مدیر عالم و دانشمند کتابخانه و «احمد گلچین معانی» شاهد این مدعا است.

این واقف بزرگ در سال ۱۳۴۴ قراردادی با زنده‌یادان «ایرج افشار» و «محمدتقی دانش‌پژوه»، استادان بزرگ نسخه‌پژوهی ایران، برای نگارش فهرست جامع نسخه‌های خطی گنجینه ملک بست اما با وجود تلاش آنها و همکاران‌شان که هر کدام قطبی در دانش نسخه‌شناسی ایران بودند، به دلیل نواقصی، انتشار آن در زمان حیات واقف مجموعه ممکن نشد و این فهرست پس از درگذشت حاج حسین آقا ملک به

**کتابخانه ملی ملک با داشتن ۱۹ هزار عنوان
نسخه نفیس خطی، یکی از ۶ مجموعه
بزرگ نسخه‌های خطی در ایران در کنار
کتابخانه‌های ملی، آستان قدس رضوی،
مجلس شورای اسلامی، آیت الله مرعشی
نجفی و دانشگاه تهران به شمار می‌آید**

باستان و نیز سکه‌های ولایت عهدی امام رضا (ع) اشاره کرد. وجود نقشه‌های تاریخی از پهنه جغرافیایی ایران در هر دوره تاریخی و توضیحاتی درباره سلسله‌های حکومت‌گر ایران از دوره هخامنشی تا امروز در کنار و پترین‌های سکه‌های هر دوره تاریخی، از جذابیت‌های تالار سکه به شمار می‌آید.

تالار کتابت و نگارگری

مجموعه‌ای از آثار برجسته خوش‌نویسی از بزرگترین و نامدارترین خوشنویسان ایران و اسلام به همراه آثار نگارگری، لاک، اسناد و نسخه‌های نفیس خطی در بخشی دیگر با نام تالار کتابت و نگارگری به نمایش درآمده است. در این تالار از دریچه آثار برترین خوشنویسان تاریخ ایران، می‌توان سیر دگرگونی و تکامل خط‌های ایرانی - اسلامی از خط کوفی تا خط نستعلیق و نیز از زاویه نگاره‌های گوناگون، مکاتب نگارگری در دوره‌های مختلف را به تماشا نشست.

تالار آثار لاک

مجموعه هنر لاک، دربرگیرنده قلمدان، جلد لاک، قاب آئینه و سرچسب‌دان آراسته شده با نقاشی لاک، دیگر بخش موزه است که در کنار تالار کتابت و نگارگری جای گرفته است. حدود ۸۰ قلمدان از دوره‌های صفوی و قاجار در گنجینه آثار موزه وجود دارد که در کنار گزیده جلدها و قاب آئینه‌ها، به خوبی

خدمات تالار محققان با ارائه کارت معتبر شناسایی، معرفی نامه از مرکزهای دانشگاهی و پژوهشی یا ارائه پیشینه علمی ممکن است.

بخش نشریات نیز گنجینه‌ای از نشریات ایران از دوره قاجار تاکنون را دربرمی‌گیرد. روزنامه‌های وقایع اتفاقیه، روزنامه دولت علیه ایران، حکمت، ادب، اختر، مظفری، شمس، مساوات، روح القدس، صور اسرافیل و مجله‌های گنجینه فنون، مجموعه اخلاق، الهلال، المقتطف و فلامبو به همراه سالنامه‌های ایران و دولت علیه ایران، بخشی از نشریات تاریخی این مجموعه را تشکیل می‌دهند. در تالار نشریات، افزون بر امکان تماشای نسخه‌های چاپی، نسخه دیجیتال روزنامه‌های قدیمی و برخی پایگاه‌های اطلاعاتی مطبوعات وجود دارد.

موزه ملی ملک، گشت و گذاری سه هزار ساله در تاریخ ایران

موزه ملی ملک، گنجینه‌ای از آثار و اشیای ارزشمند تاریخی از سه هزار سال پیش بدین سو را در تالارهای گوناگون خود جای داده است. آثار تاریخی کتابخانه و موزه ملی ملک اکنون در هشت تالار همیشگی و یک تالار نمایشگاه‌های ادواری به نمایش درآمده‌اند. برگزاری نشست‌ها و کارگاه‌های تخصصی همچون مسابقه سالیانه راهنمایان موزه از جمله فعالیت‌های موزه به شمار می‌آید.

تالار سکه

مجموعه سکه، هزاران قطعه سکه و مدال تاریخی از دوران پیش از هخامنشی (از سده ششم پیش از میلاد) تاکنون را دربرگرفته و گزیده‌ای از این سکه‌های تاریخی به تفکیک دوره‌های تاریخی در تالار سکه به نمایش درآمده است. از ویژگی‌های تالار سکه می‌توان به وجود نخستین سکه‌های ضرب شده در دنیای

دختر بزرگ حاج حسین آقا ملک، واقف مجموعه، بخشی دیگر است که گنجینه‌ای از تابلوهای نقاشی قاجاری، نسخه‌های خطی، قلمدان، اسناد تاریخی همچون وقف‌نامه و مبیعه‌نامه، سرقلیان و آثار لاکی را در خود دارد. تابلوی میدان مشق و قرآن کریم به خط غبار از جمله آثار ویژه این تالار به شمار می‌آیند.

نمایشگاه دائمی حاج حسین آقا ملک

شرح حال، آثار، دست‌نوشته‌ها، تصویرها و دیگر وسایل شخصی حاج حسین آقا ملک به همراه تندیس‌ی زیبا و هنرمندانه او در نمایشگاهی دائمی عرضه شده است که به گونه‌ای تفصیلی واقف را به بازدیدکننده می‌شناساند. نقشه بزرگ موقوفات ملک در خراسان، بازطراحی اتاق شخصی اش در خانه پدری، سند عقدنامه امیرکبیر با عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه قاجار، از جمله بخش‌ها و امتیازات سالن به شمار می‌آید.

نمایشگاه دائمی تمبر

حاج حسین آقا ملک یکی از بزرگترین مجموعه داران تمبر عصر خود بود که گنجینه‌ای از تمبرهای ایرانی و غیر ایرانی را گردآوری و وقف کرد. این گنجینه ارزشمند از گرانبهاترین تمبر ایرانی تا نمونه‌های نادر از تمبرهای جهان و پاکت‌ها و کارت پستال‌ها را در خود محفوظ نگه داشته است.

نمایشگاه دائمی هنر و زندگی

نمایشگاه دائمی هنر و زندگی سرشار از آثاری است که هر یک، دریچه‌ای به تاریخ، جغرافیا، باورها، خواست‌ها و حتی پیوند با دیگر ملت‌ها، اقوام و ادیان می‌گشایند و از سرگذشتی روایت می‌کنند که با گام‌های آهسته و پیوسته تاریخ سپری شده است. این نمایشگاه درنگی کوتاه است برای بازاندیشی به

تالار محققان کتابخانه و موزه ملی ملک با هدف فراهم آوردن امکان پژوهش در منابع منحصر به فرد این مؤسسه و دسترس پذیری خدمات اینترنتی، منابع دیجیتال کتابخانه و لوح فشرده چندرسانه‌ای در همه موضوعات، راه‌اندازی شده است

تصویری از هنر لاکی در سده‌های گذشته تاریخ ایران را به نمایش می‌گذارد.

تالار خاندان غفاری و کمال الملک

موزه ملی ملک در زمره مجموعه‌دارن بزرگ آثار کمال‌الملک در ایران به شمار می‌آید. مجموعه‌ای از تابلوهای نقاشی محمد غفاری، نقاش سرشناس تاریخ معاصر ایران به همراه آثار هنرمندان دیگر خاندان غفاری در تالاری به نام خاندان غفاری و کمال‌الملک گرد آمده است. وجود سه پرتو از خود کمال‌الملک و نیز دو تابلوی نیمه‌تمام به همراه آثاری برجسته از ابوتراب برادر وی، از جمله امتیازات این تالار به شمار می‌آید.

سالن تک اثر

یکی از بخش‌های متفاوت موزه، سالن تک اثر است که در هر فصل سال، یک اثر از مجموعه آثار نادیده موجود در مخازن آثار موزه، همراه با تابلوها، توضیحات و نماهنگ‌های جذاب، در آن عرضه می‌شود. این نمایشگاه با واکاوی آثار، منظرهای گوناگونی از یک اثر هنری را پیش روی مخاطبان قرار داده و امکان شناخت بهتر اثر را فراهم می‌آورد.

تالار آثار اهدایی بانو عزت‌الملک

مجموعه آثار اهدایی زنده‌یاد بانو عزت‌الملک،

دیگر بخش‌ها و خدمات فرهنگی

این مؤسسه به منظور گسترش خدمات خود در زمینه فناوری دیجیتال اقدام به راه‌اندازی پایگاه مجازی (پرتال)، کتابخانه دیجیتال و نرم‌افزار (Application) موبایل کتابخانه و موزه ملی ملک، ویژه تبلت‌ها و گوشی‌های هوشمند (سیستم‌های ios و android) با امکان جست‌وجو در نسخه‌های خطی و چاپ سنگی و سربی و نیز کتاب‌های چاپی کتابخانه ملی ملک کرده و آن را در اختیار مخاطبان قرار داده است.

برگزاری نمایشگاه در نگارخانه (نمایش آثار موجود در کتابخانه و موزه در قالب نمایشگاه‌های موقت و نمایش آثار مجموعه‌داران خصوصی و هنرمندان فعال در زمینه هنرهای ایرانی - اسلامی)، برگزاری نمایشگاه‌های سیار (ارسال تصاویر بخشی از آثار به گالری‌ها، موزه‌ها، مراکز علمی و تحقیقاتی، دانشگاه‌ها و مدرسه‌ها)، خدمات بخش کودک و نوجوان (برگزاری تورهای آموزشی موزه‌ای در مدرسه‌ها و مجتمع‌های فرهنگی، تشکیل کارگاه‌های عملی برای تورهای گروهی کودک و نوجوان و تعریف تورهای بازدید هدفمند از آثار گنجینه به همراه ارائه سرگرمی‌های موزه‌ای مانند پازل‌های سکه و نقاشی) و برگزاری دوره‌های عالی آموزشی در حوزه هنرهای سنتی ایرانی - اسلامی (به ویژه مرتبط با صنایع و ظرایف نسخه‌های خطی و آثار موزه‌ای گنجینه) از دیگر خدماتی است که به مخاطبان ارائه می‌شود.

مرمت آثار موزه‌ای و نسخه‌های خطی، مستندنگاری به شیوه اسکن و عکاسی صنعتی، صحافی و جلدسازی به شیوه‌های مدرن و تخصصی، از جمله دیگر خدمات کتابخانه و موزه ملی ملک به شمار می‌آید.

زندگی، سبک و شیوه زیست در ایران رنگارنگ و توجه به پیوندی که میان مردمان این روزگار با گذشته و آینده برپا و برجای خواهد بود.

نمایشگاه‌ها در استان

قصه همزاد انسان است و قصه‌ها، افسانه‌ها و روایت‌های داستانی در تمام جهان و همه فرهنگ‌ها، و رای‌ج‌ترین روایی و دلپذیری ذاتی، ریشه در باورها، خواست‌ها، آئین و آداب و رسوم و شیوه زندگانی فردی و اجتماعی آدمیان دارند. نمایشگاه هزارداستان به این ترتیب قصه‌خانه‌ای است که داستان‌های بازمانده از تاریخ پر فراز و فرودمان را می‌نماید و دریچه‌ای به این منظر است.

نمایشگاه علوم در ایران عصر اسلامی

تاریخ علوم، بیانگر سیر کوشش انسان در بستر زمان برای شناخت جهان پیرامون خود روی کره خاکی، آسمان و جهان ستارگان و سیاره‌ها و نیز دنیای درون بدن انسان و موجودات دیگر است. بر اساس رویکرد کلی تاریخ، این شناخت همواره رو به رشد و در مسیر روشننگری بوده و هر مرحله با دوره پیش از آن و در جغرافیایی دیگر متفاوت بوده است.

از میانه‌های قرن هفتم میلادی، با ظهور دین اسلام و پس از پایان عصر فتوحات مسلمانان، با تحکیم پایه‌های خلافت‌های اسلامی، اندک‌اندک جریان و نهضت اسلامی علوم آغاز شد و طی چند قرن پس از آن یکی از شکوهمندترین اعصار رشد و گسترش علم در جهان و به ویژه ایران شکل گرفت.

نمایشگاه دائمی علوم در ایران دوره اسلامی با هدف معرفی بخشی از میراث گرانبها و مطالعه در سیر تاریخی آن بر اساس گنجینه آثار کتابخانه و موزه ملی ملک برپا شد و آنچه در این نمایشگاه پیش روی شماست، میراثی گرانبه است که برای ما و آیندگان به ودیعه نهاده شده است.

نویسنده‌ای که دغدغه تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی داشت

گوهری از سراب

رحیم نیکبخت جز با پژوهش و جستجوی علمی، حرفی و ادعایی را در چارچوب حوزه فکری مورد

علاقه‌اش بیان نمی‌کرد

فریماه قاسمی

«رحیم هیچ‌گاه عصبانی نمی‌شد، هیچ‌گاه غیبت نمی‌کرد و تا حد امکان با خونسردی و اعتدال همیشه در پی وصل دادن بود و اغلب اوقات لبخندی بر لبانش نقش بسته بود تا آرامش جمع را بیشتر کند.» تصویری است که علی ططری مدیر اسبق مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی از او بعد از مرگش ارائه می‌دهد.

محمد علی بهمنی قاجار پژوهشگر هم، نیکبخت را فرزند رشید و شایسته ایران می‌خواند و می‌گوید: «کسانی که نیکبخت را می‌شناسند می‌دانند چه گنجی

از اخلاق و معرفت و انسانیت و علم و ایران پرستی و ایمان را از دست دادیم، رحیم نیکبخت، عارف به تمام معنا بود، وجود شریفش عاری بود از حب جاه و مال و نفسانیات، در قلب پرطپش او جایی بر مهر و دلبستگی به مادیات و جاه طلبی‌های شخصی نبود؛ زیرا این قلب با عشق به ایران با ارادت به مذهب شیعه و حسین بن علی و یک پارچه با شور و عشق به ادبیات و فرهنگ و تاریخ و مدنیت ایران لبریز شده بود... ایران را به تمام معنا دوست داشت، تمام ابعاد هویتی ایران را، همان میزان که به کوروش و داریوش و هخامنشیان علاقه داشت به صفویه نیز مهر می‌ورزید و همان‌طور که به اهل بیت (ع) ارادت داشت به اسطوره‌های ایرانی نیز دلبسته بود، نیکبخت نماد یک ایرانی تمام عیار بود که مانندش کم پیدا می‌شود. او با پایه‌گذاری نشر دیار کهن، اساس شریفی را پی‌ریزی کرد که هم چون لشکری نیرومند برای ایران دوستان

رحیم نیکبخت، در سال ۱۳۵۰ در روستای میرکوه از توابع شهرستان سراب واقع در آذربایجان شرقی متولد شد، کرونا او را جوانمرد کرد؛ او بی‌که دل در گرو تاریخ و انقلاب داشت، دستاوردها و مطالعات بسیاری را در این حوزه به ارمغان آورده است.

او کارشناس ارشد تاریخ از پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بود و در کنار پژوهش در حوزه تاریخ انقلاب اسلامی و تاریخ معاصر آذربایجان، مدتی مدیریت بخش تدوین اسناد و تاریخ شفاهی مرکز اسناد انقلاب اسلامی و بخش تحقیقات تاریخ مجلس را نیز عهده‌دار بود. او از بنیانگذاران مؤسسه فرهنگ و تاریخ دیار کهن نیز بود که به پژوهش در حوزه تاریخ و فرهنگ منطقه آذربایجان و اقوام ایرانی می‌پردازد. خود در برنامه «چراغ مطالعه» در باره علاقه‌اش به تاریخ‌نگاری گفت: «علاقه به تاریخ در زندگی‌ام از دوره دبیرستان شروع شد، سال ۱۳۶۹ در رشته تاریخ دانشگاه شهید بهشتی پذیرفته شدم و بیش از بیست سال است که با تحقیق و پژوهش به ویژه در حوزه آذربایجان درگیر هستم.» او نقش موثری در تاریخ‌نگاری منطقه‌ای آذربایجان داشت.



چیز او را از این هدف مقدس دور نمی‌کرد.

صبر، وقار و متانتی مثال زدنی داشت. صاف و صادق بود، بدون هیاهو کار می‌کرد. با آنکه هر سال آثار علمی متعددی را منتشر می‌کرد و همایش‌های علمی زیادی را برگزار می‌کرد ولی ذره‌ای غرور در وی نمی‌دیدیم؛ سرمایه‌ای بود که ناهنگام از میان ما رفت و ما را در غمی بزرگ فرو برد.

او به انسان و انسانیت اعتقاد داشت و تعاملاتش با افراد صرفاً منتهی به مقاطع کاری نبود. به راستی قدرشناس بود. در دو سال گذشته که دو دوست و سرمایه ملی یعنی دکتر جمشیدی راد و جناب رشیدی را از دست دادیم تلاش فراوانی برای گرامی داشت آنها انجام می‌داد. نیکبخت دستی در حوزه عاشورا پژوهی نیز داشت و مقالاتی چون «تأثیر ترکیب بند محتشم کاشانی بر گسترش ادبیات شیعی در جغرافیای آذربایجان و ایران» و «هویت ایرانی در ادبیات عاشورا: بررسی عناصر هویتی ایرانی در ادبیات مرثیه آذربایجان و آران» نگاشته است.

و آذربایجانیان عاشق ایران است. نیکبخت پرکار و پرتلاش بود، آن چنان شیفته خدمت به میهن بود که نمی‌توان آن را توصیف کرد، او برای ما میراثی گرانبها به جای گذاشته است».

عطاالله عبدی، پژوهشگر او را این گونه به یاد می‌آورد: «جز با پژوهش و جستجوی علمی، حرفی و ادعایی را در چارچوب حوزه فکری مورد علاقه‌اش بیان نمی‌کرد. به معنی واقعی کلمه پژوهشگر بود و با شور و شوق خستگی ناپذیر نتایج کارهای علمی خود و دیگران را در اختیار جویندگان حقیقت قرار می‌داد. او باوری عمیق به هویت ایرانی داشت و آذربایجان را بخشی مهم و تأثیرگذار در ساخته شدن و استمرار آن می‌دانست. در این مسیر وارد مجادله با کسی نمی‌شد و صرفاً با پژوهش، نوشتن و نشر آن در پی آگاهی بخشی پیرامون واقعیت‌های علمی مطرح در مورد هویت ایرانی آذربایجان بود».

او به عنوان فردی عمل‌گرا خود را تنها بند کنج کتابخانه نکرده، بلکه هر جایی ضرورت ایجاد می‌کرد که حرفی علمی گفته شود با کمال علاقه و در عین فروتنی حضور داشت. در بیش از یک دهه‌ای که افتخار دوستی با ایشان را داشته‌ام هر زمان که از ایشان خواهش کردم که در جلسه‌ای، نشستی یا همایشی حضور یابند بدون درنگ حضور می‌یافت و انصافاً بر غنای آن می‌افزود.

با آنکه در کنار تخصص بالای خود در حوزه مطالعات آذربایجان، باورهای مذهبی و سیاسی خاص خود را داشت اما به هیچ وجه این باورها و اعتقادات خود را در کار علمی و تعاملاتش با دیگر همفکران و ایران دوستان دخالت نمی‌داد. در این مدت برای یک بار ندیدم در مورد عقاید و باورهای سیاسی کسی ابراز نظر بکند. او غرق در هدف بود و تمرکزش بر آگاهی بخشی به جوانان آذربایجانی پیرامون دام‌ها و چاه‌هایی بود که بدخواهان و جاعلان پیش پای آنها گذاشته‌اند. هیچ

تفصیل روایت شده است. در بخش اول که مدخل ورود به بحث است، مباحثی مانند اهمیت آذربایجان، پیشینه مدارس عالیّه در آذربایجان، پیشینه مبارزات دانش‌آموزی و دانشجویی، فرقه دمکرات و جنبش دانشجویی و تأسیس دانشگاه تبریز از سوی فرقه دمکرات مطرح شده است.

خاطرات حجت الاسلام حسینی همدانی

کتاب حاضر حاوی خاطرات زندگی و مبارزات نامبرده است که در سه فصل تنظیم شده است: زندگی نامه و تحصیلات، مبارزات سیاسی در همدان و مبارزات سیاسی در تهران. صفحات پایانی به گاه‌شمار زندگی، ضمایم، اسناد و تصاویر، فهرست تفصیلی مطالب، فهرست منابع و فهرست اعلام اختصاص یافته است.

زندگانی و مبارزات آیت الله مروج

این مجموعه شرحی است بر زندگی، مبارزات و ویژگی‌های اخلاقی آیت الله مروج از علمای معاصر در اردبیل.

زندگانی و مبارزات شهید دکتر مفتاح

در بخش اول کتاب، زندگانی و ویژگی‌های اخلاقی آیت الله مفتاح، در بخش دوم حیات علمی او شامل تحصیلات حوزوی، دانشگاهی، آثار و تألیفات و بخشی از اندیشه او معرفی شده است. در بخش‌های بعدی فعالیت‌های فرهنگی و مبارزات سیاسی آیت الله مفتاح از آغاز نهضت اسلامی تا شهادت او در ۲۷ آذر ۱۲۵۸، بررسی شده است.

مبارزات آیت الله سید یونس اردبیلی به روایت اسناد و خاطرات

در این مجموعه نخست مختصری از زندگی نامه آیت الله سید یونس اردبیلی ذکر شده و پس از آن

رحیم هیچ گاه عصبانی نمی‌شد، هیچ گاه غیبت نمی‌کرد و تا حد امکان با خونسردی و اعتدال همیشه در پی وصل دادن بود و اغلب اوقات لبخندی بر لبانش نقش بسته بود تا آرامش جمع را بیشتر کند

نیکبخت در برخی همایش‌های مربوط به تاریخ معاصر و انقلاب اسلامی به عنوان سخنران یا عضو کمیته علمی حضور داشته و تألیفات متعددی در حوزه تاریخ انقلاب و تاریخ و فرهنگ ایرانی اسلامی آذربایجان منتشر کرده است که از آن جمله می‌توان به این آثار اشاره کرد:

زندگانی و مبارزات شهید قاضی طباطبایی

در این کتاب شرح مفصلی از زندگی و مبارزات آیت الله محمدعلی قاضی طباطبایی براساس اسناد مرکز اسناد انقلاب اسلامی فراهم آمده است. در این کتاب ابتدا مطالبی درباره پیشینه مبارزات و اهمیت آذربایجان در تاریخ ایران ذکر شده، سپس زندگی خانوادگی قاضی طباطبایی همراه با تحصیلات و مبارزات سیاسی وی، به ویژه شرکت در نهضت امام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۲ بازگو شده است. آیت الله قاضی در تبعید، اوج‌گیری نهضت ۵۷، آیت الله قاضی و دوران انقلاب، پیروزی انقلاب و شهادت قاضی طباطبایی عنوان‌های بعدی کتاب است. در انتهای کتاب تصاویری از مراحل مختلف زندگی قاضی طباطبایی به چاپ رسیده است.

جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات

در این کتاب، تاریخچه جنبش دانشجویی تبریز به

به گوشه‌ای از تاریخ ایران در این مقطع سرنوشت ساز می‌پردازد. مقاله اول روایتی مختصر از جنگ‌های روسیه علیه ایران بر اساس اسناد وزارت امور خارجه است. در مقاله دوم نقش امپریالیسم انگلیس در جدا شدن آران و ۱۷ شهر از توابع آن بررسی شده است. مقاله سوم با عنوان «پایداری‌های ایرانیان قفقاز در جنگ‌های ایران و روس» مقاومت‌های مردم مسلمان منطقه قفقاز در مقابل اشغالگران روسی را بررسی می‌کند. در مقاله چهارم نقش عباس میرزا (نایب السلطنه) در این دوره مهم تحلیل شده است. مقاله پنجم به قتل عام خاندان جوانشیر حکمرانان قره‌باغ توسط روس‌ها پرداخته است. در مقاله ششم کتاب مهم مآثر سلطانیه را نقد و تحلیل کرده است. مقاله هفتم مربوط به «بازتاب جنگ‌های ایران و روس در اشعار قائم‌مقام فراهانی» است که مؤلف کتاب فصل‌های تاریکی (تاریخ ادبی جنگ‌های ایران و روس) پژوهشگر دانشگاه تبریز، محمد طاهری خسروشاهی، آن را نگاشته است. مقاله هشتم و پایانی «مآخذشناسی اجمالی جنگ‌های روسیه علیه ایران» است که به منظور راهنمایی بیشتر پژوهشگران جوان و دانشجویان جمع‌آوری و تدوین شده است. از جمله پژوهش‌های دیگر نیکبخت می‌توان به اسنادی از تحولات سیاسی اجتماعی آذربایجان از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، آیت‌الله سید نورالدین حسینی شیرازی به روایت اسناد، مجموعه مقالات همایش پنجاهمین سال‌گرد شهادت نواب صفوی و فدائیان اسلام، بازخوانی مشروطیت، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، مطهری بدون سلاح، پیدایش فرقه دمکرات به روایت اسناد و خاطرات، فرقه دموکرات آذربایجان در سراب، خاطرات و اسناد حجت الاسلام حاج شیخ غلامرضا فیروزیان، تحولات غرب آذربایجان به روایت اسناد مجلس و دوره سه‌جلدی پژوهشنامه انقلاب اسلامی اشاره کرد.

مبارزات سیاسی وی بر اساس اسناد و خاطرات بازگو شده که عبارت‌اند از: حمایت از مبارزان تبعیدی، شرکت در قیام مسجد گوهرشاد، مبارزه با عوامل کمونیستی در آذربایجان، حمایت از درخواست‌های آیت‌الله العظمی قمی، حمایت از نمایندگی شیخ حسن لنکرانی، بازگشت به مشهد و ساماندهی هیأت‌های مذهبی و همگامی با آیت‌الله کاشانی در نهضت ملی نفت. ضمن آن که در پایان اسناد و خاطرات و تصاویری درج شده است.

نقش آذربایجان در تحکیم هویت ایران

این کتاب از پنج بخش، با مقالاتی از صاحب‌نظران و پژوهشگران آذری‌زبان شکل گرفته است. در این مجموعه، به بررسی وضعیت و نقش آذربایجان در ایران قبل از اسلام، تاریخ این سامان در دوره اسلامی، شکل‌گیری دولت صفوی، رسمیت مذهب شیعه در آذربایجان و شکل‌گیری هویت ایرانی، تاریخ آذربایجان در ایران معاصر، مقاطع تاریخی جنگ‌های روسیه علیه ایران تا انقلاب اسلامی و نقش و جایگاه آذربایجان در فرهنگ و ادب ایرانی، پرداخته شده است.

تحولات منطقه اردبیل از مشروطه تا جنگ جهانی اول

این کتاب از چهار فصل تشکیل شده است. فصل اول: در آستانه مشروطیت، فصل دوم: دوران مشروطه، فصل سوم: استبداد صغیر و اردبیل و فصل چهارم: روس‌ها در اردبیل. در همه این فصول رد پای روس‌ها و وقایعی که پدید آمده دنبال شده است. این کتاب ۲۳۲ صفحه است و باقی‌مانده آن تا ۳۳۰ حاوی چند پیوست و تصویر و ذکر شماری از اسناد و اشخاص است.

بازخوانی جنگ‌های روسیه علیه ایران

مقاله‌ای که در این مجموعه ارائه شده است هر یک

فرهنگ ارزش افزوده است

پدیدارشناسی نشر دانشگاهی

چه نسبتی بین نشر و تولید وجود دارد؟

محمدحسین برخ

نشر از ریشه عربی «ن - ش - ر» به معنای پراکندن است. به جمعیتی که پراکنده شوند منشور می‌گویند؛ مانند نور خورشید که از میان قطره‌های آب می‌گذرد و رنگین‌کمان می‌شود. انتشار از باب افتعال به چنین پراکنده‌شدنی اشاره دارد. در مفهوم نشر و انتشار هدفی مستتر نیست؛ می‌تواند صرفاً یک پدیده طبیعی باشد، یا آموزش معلمی به شاگردانش و یا سرگرمی کودکی کنجکاو.

اما در ادبیات مغرب زمین ما با واژه Publisher روبرو خواهیم شد. این واژه انگلیسی از فرانسوی قدیم Publier و سپس از لاتین Publicare اخذ شده و ریشه آن در موارد ذیل استعمال می‌شود:

عمومی کردن،

نشان دادن و گفتن به مردم،

دانستی شدن،

بر ملا کردن راز.

هر اندازه واژه نشر معنایی خنثی دارد و از انتشار کتاب تا انتشار ویروس را شامل می‌شود، واژه Publish بر حدود نسبتاً تعیین شده‌ای دلالت دارد، پرسش‌های مشخصی را پیش می‌کشد و بر آن اساس پاسخ‌های روشنی را تقاضا می‌کند: اینکه چه مجموعه‌ای از عموم افراد مد نظر است، چه چیزی بر آنها پوشیده است و چه ضرورتی در این برملاشدن وجود دارد؟

این سه پرسش اساسی که از بطن مفهوم Publish بیرون می‌آید تعیین‌کننده جامعه هدف، موضوع،



ادیبان و اسطوره‌شناسان در تعریف تراژدی بر یک ویژگی اساسی اتفاق نظر دارند: موضع دوگانه قهرمان داستان که به فراخور خود هم اشک و هم لبخند را طلب می‌کند؛ وضعیت نشر و نشر دانشگاهی در ایران وضعیتی تراژیک است.

نخست بحث را با چند پرسش کلیدی آغاز می‌کنیم: مفهوم نشر و تولید چیست و چه ارتباطی با هم دارند؟ آیا می‌توان به جای ترکیب نشر کتاب از تولید کتاب سخن گفت؟ جز عادت زبانی و غلبه فرهنگی چه حقیقتی مانع از این اعتبار می‌شود؟ افزون بر این، نشر، به معنای گسترش، آیا متضمن کمیت خاصی است؟ اگر آری چقدر؟ پانصد، هزار، ده‌هزار و یا...؟ آیا به مجرد چاپ صد نسخه از یک کتاب می‌توانیم واژه نشر را بر آن اطلاق کنیم؟ با این همه و دقیقاً، هنگامی که از نشر و نشر دانشگاهی سخن می‌گوییم درباره چه چیزی حرف می‌زنیم؟



بیاورد که مفهوم ارزش افزوده ناچار باید توسط یکی از این دو خوانش صادره شود.

نه صرف توده‌ای کردن اطلاعات (آن‌گونه که چپ‌ها می‌گویند) و نه صرف بازگشت اصل سرمایه و سود تمام آن چیزی است که Product آنرا اقتضا می‌کند. به تعبیری رساتر توده‌ای شدن اطلاعات و بازگشت اصل سرمایه و سود، هر دو مصادیقی از نتیجه و خوانشی از Product هستند، که لزوماً ذاتی آن نیست، بلکه به خاطر غلبه گفتمانی، مغالطه جزء و کل را به وجود آورده‌اند. این مغالطه درست همان عقده و عقیده‌ای است که امروز گریبان‌گیر مفهوم Product و به تبع Publish در حیطه جهانی شده و آزادی عمل را به طور ناخودآگاه سلب کرده است.

چنانکه دیدیم ما در مفهوم فرآوری و تولید به اندازه مفهوم نشر دچار سوء تفاهم نیستیم؛ در نتیجه اگر در معضل عام ماهیت «ارزش افزوده» در مشکل جهانی شریکیم، معضلی افزون‌تر و قوزی بالای قوز نیز داریم؛ «نشر» در ایران هیچ تعریفی از ماهیت خود ندارد، چه رسد به اینکه بخواهد در نزاع «ارزش افزوده» اتخاذ موضع کند.

هنگامی که پای درد دل ناشران و مؤلفان جوان می

مقدارکار و ضرورتی است که هر يك از موارد فوق را ایجاد می‌کند.

حال برای روشن شدن موضع دقیق بحث به مقایسه سه واژه همسان دیگر؛ یعنی فرآوری، تولید و معادل انگلیسی آنها؛ یعنی Production می‌پردازیم.

فرآوری از دو جزء معنادار «فر» و اسم مصدر «آوردن» ساخته شده است. فرآوردن چیزی بر مبنای شهود زبانی به معنای حاضر کردن آن در صورتی نوین است که جایگاه و ارزشی افزون بر صورت پیشین دارد.

تولید مصدر مشهور باب تفعیل از ریشه «و-ل-د» به معنای زایش است که بنابر قاعده «زیاده المبنای تدل علی زیاده العانی» وقتی به باب تفعیل می‌رود بر زایشی که همراه با زیادت کمی یا کیفی است دلالت می‌کند.

Product نیز از دو جزء معنادار Pro به معنای «فرا» و Duct از ریشه لاتین Duco به معنای آوردن، رهبری و راهنمایی ساخته شده که مجموعاً بر حاضر کردن چیزی در جایگاه و ارزشی فراتر دلالت دارد.

حال با کنار هم قرار دادن دو مفهوم Publish و Product می‌توان به نسبت نزدیک آنها با یکدیگر پی برد. کار Publish در واقع Product کردن ماده خام یا همان اطلاعات است، برای رسیدن به ارزش افزوده ای که خود فعل «پابلیش» و مناسبات ویژه‌اش تعیین کننده آن است. به عبارت دیگر انتظار Product به عنوان مفهوم اعم از Publish به عنوان مفهوم اخص حاضر کردن اطلاعات به گونه‌ای است که در صورت آن ارزش و تاثیر متفاوتی نسبت به حالت سابق و گذشته خود داشته باشند.

حال این پرسش اساسی پدیدار می‌شود که امر درباره این ارزش افزوده از چه قرار است و از چه محلی تعیین می‌شود؟ پیش از بررسیدن آن نخست لازم است به نکته‌ای گوشزد شود. نباید اجازه داد تا غلبه دوگانه چپ و سرمایه‌داری در قرن اخیر این تصور را به وجود

از تأثیر و تأثر متقابل آنها حکایت می‌کند. یک ایده فرهنگی به مدد سرمایه‌ای که از روابط اقتصادی به دست آمده عمومی می‌شود و به محض عمومیت یافتن روابط و مناسبات تازه‌ای را پدید می‌آورد که مقصود بالذات و ارزش افزوده اصلی Publishing بوده و خود مجدداً به طور مستقیم یا غیر مستقیم بر روابط و مناسبات اقتصادی - خواه به صورت بازتولید و خواه به صورت اصلاح - تأثیر می‌گذارد.

بنابراین، نخستین ویژگی و مقوم ذات یک Publisher ایده‌ای است که به سه پرسش کلیدی مخاطب کیست، موضوع چیست و چه ضرورتی دارد؟ پاسخ گفته و در این راه سرمایه‌گذاران، نویسندگان و دیگر همسویان با خود را فراهم می‌کند. مدام چشم توقع به دولت داشتن به این معنا است که این دسته از فعالان حوزه نشر به هیچ وجه به معنای درست و آگاهانه در این حوزه فعالیت نمی‌کنند و کمیتشان در بنیادی ترین جزء برساننده این بنا می‌لنگد. انداختن بار تمام مسئولیت‌ها بر دوش پدر - دولت کار ساده‌ای است که جز غرولند و پز روشن‌فکرانه مسئولیتی برای ایشان باقی نمی‌گذارد. هر اندازه مفهوم Publish مناسبات روشنی با Product دارد، مفهوم نشر عاجزتر از آن است که حتی مناسبات خود را با دولت و حوزه مالکیت عمومی و خصوصی روشن کند.

هر اندازه واژه نشر معنایی خنثی دارد و از انتشار کتاب تا انتشار ویروس را شامل می‌شود، واژه Publish بر حدود نسبتاً تعیین شده‌ای دلالت دارد، پرسش‌های مشخصی را پیش می‌کشد و بر آن اساس پاسخ‌های روشنی را تقاضا می‌کند

نشینیم، با نخستین بحثی که پای چالش‌های نشر را در میان می‌آورد، دست‌ها و نگاه‌ها به سوی دولت و حمایت دولتی دراز می‌شود. آنها غالباً با این استدلال که «نشر بازار نیست» متوقع‌اند دولت و نهادهای مرتبط از سرمایه عمومی برای چاپ کتاب، چه به صورت یارانه و چه به صورت خرید کتاب هزینه بیشتری کند. این گلایه‌ها هنگامی شکل «مغالطه دور» به خود می‌گیرند که با این پرسش مواجه شوند: «برای چه؟»؛ «برای اینکه نشر بازار نیست!»

حقیقت ماجرا این است که این گزاره تماماً درست نیست و حتی اگر هم اینطور باشد مراد از آن فهمیده نشده و در بهترین حالت حقی است که از آن باطل خواسته می‌شود. پیش فرض مستتر در این استدلال این است که «نشر» مقوله‌ای کاملاً جدا از حیطه تولید و بازار معامله بوده و حتی در نگاهی رادیکال‌تر در تقابل با آن است؛ تا جایی که برخی مراجع کافه‌نشین دزدی کتاب را نیز حلال اعلام می‌کنند.

آنچه با مراجعه به اندیشمندان و نظریه‌پردازان بزرگ حوزه فرهنگ، از ارسطو تا مارکس، در می‌یابیم این است که فرهنگ به خودی خود فضیلت، ارزش افزوده و یا ربنای روابط اقتصادی است. به این معنا که فرهنگ نه تنها جدای از اقتصاد و در تقابل با آن نیست، بلکه به نوعی مبتنی بر آن است. این سخن البته به معنای رادیکال آن؛ یعنی تقلیل فرهنگ به اقتصاد نیست، بلکه

زمین به درخت نیاز دارد

کاغذ سنگ، کاغذی بدون آب و درخت

کتاب‌هایی که سخت نوشته می‌شوند و سخت می‌سوزند

مرجان حاجی رحیمی

چند صد سال بعد در قرن هفتم هجری قمری وقتی این صنعت به اروپا راه یافت به دلیل وجود درختان انبوه و زیاد در قاره سبز، کاغذسازی با استفاده از چوب درختان باب و آغازی شد بر تخریب به مرور محیط زیست، تا جایی که امروزه براساس داده‌های ارزیابی شده جهانی، جنگل‌های جهان تقریباً روزانه ۸۰ هزار تا ۱۶۰ هزار درخت را از دست می‌دهند تا کاغذ تولید شود. علاوه بر آلودگی هوایی که ناشی از قطع درختان است، تولید هر یک تن کاغذ حدود ۲۰ هزار گالن آب را آلوده می‌کند.

کاغذ سنگ، دوستدار محیط زیست

اگر اسم کاغذ سنگی (stone paper) را نشنیده‌اید، نگران نشوید. این کاغذ نه تنها سازگار با محیط زیست است، بلکه یک جایگزین واقعی برای موادی مانند کاغذ یا پلاستیک است که ظاهری زیبا هم دارد.

کاغذ سنگی به عنوان یک ماده نوشتاری ویژگی‌های جذابی دارد. در نخستین لمس، می‌توانید حدس بزنید که ورق‌ها کاغذ معمولی مبتنی بر چوب نیستند. صفحات صاف تر هستند و باید تلاش کنید تا آنها را پاره کنید. جوهر به خوبی کاغذ معمولی یا حتی شاید بهتر روی آن می‌نویسد، اگرچه خشک شدن کامل برخی از جوهرهای ژله‌ای ممکن است



برای نخستین بار چینی‌ها بودند که به فناوری ساخت کاغذ دست پیدا کردند؛ ناب‌ترین کاغذی که آنها می‌ساختند کاغذ «خانبالغ» نام داشت که نام قدیم پکن است. دو قرن پس از اسلام، این فناوری از طریق اسرای چینی به ایران راه یافت و ایرانیان پس از چین به عنوان دومین کشور سازنده کاغذ در دنیا، در این تکنولوژی پیشرفت به‌سزایی کردند. کاغذهایی که در ایران تولید شد همچون کاغذ سمرقندی جزو بهترین کاغذهای روزگار خود بود، اما نکته قابل توجه در این باره این است که در آن روزگار، کاغذ از چوب درخت تولید نمی‌شد تا به قطع آنان سرانجام شود که اگر این می‌شد شاید امروز جهان، بیابانی غیرقابل زندگی بود. در آن دوران، کاغذ از تکه پارچه‌های مندرس، برگ و پوسته درختان، پنبه، کتان و کتف ساخته می‌شد و از آنجا که پس از ورقه کردن ناخالصی داشت در اصطلاح آن را آهارمهره می‌کردند.

(HDPE) مخلوط می‌شود. HDPE یکی از رایج‌ترین پلاستیک‌ها در جهان است که هر روز از آن استفاده می‌کنیم و در بسته بندی‌هایی مانند کارتن‌های شیر، بطری‌های



یک یا دو دقیقه طول بکشد. در سال‌های اخیر جایگزین کاغذهایی که با استفاده از چوب ساخته می‌شود می‌تواند کاغذهای معروف به کاغذ سنگی باشد که در

سال ۱۹۹۰م. از پودر سنگ آهک (کربنات کلسیم) که یکی از رایج‌ترین مواد روی کره زمین است، ساخته شد. کربنات کلسیم علاوه بر تشکیل بخشی از پوسته موجودات دریایی، مروارید و پوسته تخم مرغ، یک محصول جانبی طبیعی از آب و سنگ آهک است که در معادن یافت می‌شود. گرچه برای دنیای ساخت کاغذ غریبه نیست و در سه دهه گذشته از آن به عنوان فیلتر و رنگدانه پوششی برای تولید کاغذ سفیدتر، روشن‌تر و براق‌تر استفاده شده است. در این نوع کاغذ کربنات کلسیم به صورت پودر ریز آسیاب شده و با مقدار کمی پلی اتیلن با چگالی بالا

شامپو و همچنین مخازن سوخت، کلاه‌های کاسکت و غیره یافت می‌شود. در کاغذ سنگی، HDPE به عنوان چسبنده برای نگه داشتن کربنات کلسیم در کنار هم در ورقه‌های مسطح استفاده می‌شود و به محصول نهایی کیفیت تاشوی کاغذ واقعی می‌دهد. طبق گفته EPA (سازمان حفاظت از محیط زیست آمریکا) این ماده از نوع پلاستیک ثانویه محسوب می‌شود که قابلیت بازیافت دارد. پس به این ترتیب از سنگ به جای درخت برای ساختن کاغذ استفاده می‌کنند، اما بدون حضور پلاستیک قابل بازیافت این امر میسر نمی‌شود.

حالا به دلیل آنکه برای تولید این نوع کاغذ هیچ درختی قطع و هیچ آبی مصرف نمی‌شود کاغذ سنگی به کاغذ «دوستدار محیط زیست» معروف شده و حتی در صورت تولید بیشتر می‌توان به کاهش نخاله‌ها و ضایعات نیز امیدوار بود؛ چراکه پودر سنگ تولیدی این کاغذ از پسماند معادن سنگ یا سنگ بری‌ها به دست می‌آید، به طوری که تولید یک تن کاغذ سنگی می‌تواند به جلوگیری از قطع ۲۰ درخت، صرفه جویی در ۱۶ میلیون BTU (انرژی)، جلوگیری از انتشار ۹۰۰ کیلوگرم CO₂، صرفه جویی در ۶۰ هزار لیتر آب و جلوگیری از

کاغذ سنگی به عنوان یک ماده نوشتاری ویژگی‌های جذابی دارد. در نخستین لمس، می‌توانید حدس بزنید که ورق‌ها کاغذ معمولی مبتنی بر چوب نیستند. صفحات صاف‌تر هستند و باید تلاش کنید تا آنها را پاره کنید. جوهر به خوبی کاغذ معمولی یا حتی شاید بهتر روی آن می‌نویسد

قابل مقایسه با کاغذ کلاسیک بوده و به همین راحتی قابل چاپ نیز هست.

در حال حاضر در بسیاری از کشورهای دنیا، علاوه بر استفاده از این نوع کاغذ در چاپ کتاب‌ها، دفترچه‌های یادداشت نیز از کاغذ سنگی تولید و در فروشگاه‌ها ارائه می‌شود.

کارخانه‌هایی که کاغذ سنگی تولید می‌کنند مدعی هستند که این کاغذ جایگزین بهتری برای استاندارد مبتنی بر خمیر کاغذ است، زیرا در ساخت آن از درخت، آب، کلر، اسید یا نفت استفاده نمی‌شود.

هرچه هست اگر تصور قطع درختان شما را دچار عذاب وجدان می‌کند، اگر بتوانید کمی پلاستیک را با سنگ بپذیرید، کاغذ سنگی جایگزین مناسبی برای کاغذ درختی است.

به دلیل آنکه برای تولید این نوع کاغذ هیچ درختی قطع و هیچ آبی مصرف نمی‌شود کاغذ سنگی به کاغذ «دوستدار محیط زیست» معروف شده و حتی در صورت تولید بیشتر می‌توان به کاهش نخاله‌ها و ضایعات نیز امیدوار بود؛ چراکه پودر سنگ تولیدی این کاغذ از پسماند معادن سنگ یا سنگ بری‌ها به دست می‌آید

تولید ۱۵۰ کیلوگرم پسماند منجر شود.

از دیگر فواید کاغذهای سنگی می‌توان به ماندگاری آن اشاره کرد. مقاومت در برابر پارگی و کشیدگی که به راحتی کاغذهای معمولی پاره نمی‌شود، همینطور چون پایه آن پودر سنگ است به راحتی آتش نمی‌گیرد، در برابر آب و رطوبت و روغن مقاوم است و چون پایه سلولزی ندارد حشرات به مرور زمان نمی‌توانند در آن نفوذ کنند اما اگر ۱۴ تا ۱۸ ماه به طور مداوم در معرض نور خورشید قرار گیرد، از بین می‌رود و اگر در معرض نور خورشید نباشد می‌توان کاغذهای سنگی را دارای طول عمری دانست که از دیگر مزیت‌های این فناوری جدید است. برخی از محققان تخمین زده‌اند که این کاغذها تا ۷۰۰ سال بدون تغییر می‌مانند و شاید بهترین گزینه برای چاپ کتاب‌هایی باشد که ارزش ماندگاری دارند.

به طور کلی مانند پلی اتیلن، کاغذ سنگی بادوام و ضد آب است. با این حال، از آنجایی که تجزیه می‌شود، می‌تواند با پلاستیک زیست تخریب پذیر رقابت کند. کاغذ سنگ به دلیل شکل پذیری و تا شدن آسان و همچنین ظاهر و کیفیت بسیار بالا،

اخلاق وظیفه‌گرا و حقوق مؤلفان

وظیفه‌ناشران و مترجمان در ترجمه کتابها

آیا می‌شود به بهانه توسعه علمی، حقوق مؤلفان را دور زد؟

عبدالله عابدی‌فر

فرانسه مورد شناسایی قرار گرفت و در زندگی اجتماعی و عملی آنها کاربست یافت و پس از آن در قوانین بسیاری از کشورها و در پاره‌ای از معاهدات بین‌المللی به طور کلی و در حوزه نشر به طور خاص انعکاس داشته است؛ حتی بعدها برای قائلین نظریه‌های اخلاقی دیگر هم امری مهم شده است و ایشان بر اساس نظام و دستگاه فکری‌شان برای این نوع نگاه تبیین‌هایی ارائه کردند.

بحث مالکیت فکری که در مسائل امروزی بسیار برجسته است و در بسیاری از کشورها آن را به عنوان یک امر مهم می‌دانند، از نظریه اخلاقی وظیفه‌محور نشأت گرفته و بعدها نیز در نظام‌های فکری و اخلاقی دیگر که دستگاه حقوقی خاصی را ایجاد کرده‌اند راه یافته است.

یکی از مسائل مهمی که می‌توان در حوزه مالکیت فکری و اخلاقی به آن اشاره کرد، بحث ترجمه کتاب است. آیا کتابی که از زبانی به زبان دیگر ترجمه می‌شود مشمول حقوق مالکیت فکری می‌شود؟ آیا رعایت این حقوق و وظیفه اخلاقی الزامی است یا خیر؟ مؤلفه‌های حقوقی و اخلاقی مالکیت فکری در این زمینه چه هستند؟

اصطلاح کپی‌رایت که عمده‌تاً در کشورهایی با نظام حقوقی نانوشته (کامن‌لا) استفاده می‌شود، در معنای عام، به مفهوم حقوق مالکیت فکری و در معنای خاص، معادل با اصطلاح «حقوق مالکیت



ناشران و مترجمان در قبال آثاری که ترجمه می‌شود دارای وظایفی هستند که باید رعایت کنند. به طور کلی می‌توان گفت در ترجمه کتاب‌ها ناشران و مترجمان دو وظیفه مهم دارند؛ یکی وظیفه اخلاقی است و دیگری وظیفه حقوقی. لازم است به پیشینه، استدلال و ربط و نسبتی که در این دو رویکرد هست اشاره شود و پس از آن کاربست آنها در حوزه ترجمه آثار و نشر مورد بررسی قرار گیرد.

نظریه وظیفه اخلاقی که در ابتدای قرن نوزدهم میلادی از اندیشه‌های کانت و هگل نشأت گرفته کاربست‌های زیادی در زمینه‌های متنوع داشته است؛ طبق تعریف نظریه اخلاق وظیفه‌محور، امری که مذموم و بد باشد همیشه بد است، حتی اگر نتیجه و پیامد آن خوب باشد؛ بنابراین اخلاق وظیفه‌محور به عنوان یک تئوری اخلاقی راهنمایی و هنجاری است تا انسان بتواند زندگی اخلاقی داشته باشد. این نظریه ابتدا در کشورهای اروپایی، به خصوص آلمان و



در این زمینه توجیهاتی مبنی بر غیراخلاقی نبودن این امر از طریق ناشر و مترجم ارائه می‌شود. مثلاً یکی از توجیهاتی که شنیده می‌شود، این است که اثر ترجمه شده کمک به رشد علمی آن جامعه محسوب می‌شود؛ از این رو، بر عدم قبح اخلاقی صحه گذاشته می‌شود. همچنین با این تبیین‌ها در خصوص اثری که به چندین زبان ترجمه می‌شود از مؤلف اصلی اجازه نمی‌گیرند، برای اینکه وقتی این کتاب‌ها در چنین جامعه‌هایی ترجمه شوند برای شناخته شدن مؤلف مفید است؛ بنابراین همین امر فایده معنوی به مؤلف می‌رساند. یا اینکه کشورهای در حال توسعه به چنین اجازه‌ای لازم ندارند و می‌توانند بدون اجازه مؤلف این کتاب‌ها را ترجمه کنند؛ چون موجب می‌شود این کتاب‌ها بیشتر در این کشورها به کار گرفته شود و از جهت اشاعه علمی برای آن جامعه مفید باشد و موجب پیشرفت آن کشور شود و با توجه به این امر یک نتیجه اخلاقی و معنوی برای اثر حاصل شده است. اما اگر از منظر اخلاق وظیفه‌محور به این موضوع نگاه کنیم می‌بینیم که این توجیه اخلاقی نیست؛ چون اگر به مثابه قاعده عام و جهان‌شمول در نظر گرفته شود اینکه همه آثار بدین نحو و با این تبیین بدون اینکه از مؤلف آنها اجازه گرفته شود ترجمه شوند دیگر هیچ اثری نمی‌ماند که بتوان حفظ مالکیت فکری آن را رعایت کرد. حال برای اینکه بحث را در جامعه ایران بررسی کنیم

ادبی و هنری و حقوق مجاور و مرتبط است که در کشورهای دارای نظام حقوقی رومی-ژرمنی از آن به حق مؤلف تعبیر می‌شود.

مؤلفه حقوقی و اخلاقی مهم تألیف کتاب را می‌توان شامل حقوق مالی-اقتصادی دانست. وقتی اثری را تولید می‌کنند هزینه‌های اقتصادی و مالی را برای آن متقبل می‌شوند؛ بنابراین، این آثار وقتی ترجمه می‌شوند هم مترجم و هم ناشر باید از جهت حقوقی آن هزینه‌هایی را که مؤلف و ناشر متقبل می‌شوند را در نظر بگیرند. طبق نظریه اخلاق وظیفه‌محور که آغازگاه الزام‌بخشی اخلاق در حقوق است می‌توان به این نتیجه رسید که در اثر ترجمه شده باید از مؤلف و ناشر آن اجازه گرفت و کلیه حقوق آنها را پرداخت کرد؛ زیرا بی‌توجهی به آن سرقت محسوب می‌شود؛ سرقت هم از نظر نظریه اخلاقی وظیفه‌محور در هر صورت امر غیراخلاقی محسوب می‌شود. سرقت به مثابه امری بد و مذموم هست و امر بد و مذموم صرف نظر از نتیجه آن امری غیراخلاقی است؛ بنابراین از این جهت می‌توان به این نتیجه رسید که ترجمه کتاب از جهت اخلاقی مشمول حقوق مالکیت فکری می‌شود و مترجمین و ناشرین کتاب باید حق مالکیت فکری اثر را رعایت کنند. اما نظام حقوقی برخی کشورها مشمول این قاعده قرار نمی‌گیرد و برخاسته از نظام اخلاقی آن جامعه است که بحث مالکیت فکری اثر ترجمه شده را نمی‌پذیرند و آن را بدون در نظر گرفتن حق مالکیت، ترجمه کرده و نشر می‌دهند. هرچند برخی ناشران سعی می‌کنند بر اساس دستورالعمل‌های جهانی عمل کنند، ولی برخی از ناشران با نبود الزام حقوقی و اخلاقی بر این امر، در این زمینه فعالیت می‌کنند و کتاب‌های زیادی را ترجمه می‌کنند، بدون اینکه حق تألیف آنها را رعایت کنند در حالی که به نظر می‌رسد خلاف قانون کشور هم عمل نکرده‌اند، یا به عبارتی شاید با نبود قانون

احترام به تمامیت حفظ یک اثر
پدیدآورنده حق دارد دیگران را از سانسور، ترجمه و
اجرای اثر منع کند

حق عدول و بازپس گرفتن اثر
پدیدآورنده حق دارد از قراردادی که برای انتقال حقوق
مادی مربوط به تکثیر، اقتباس و نمایش منعقد کرده
است، انصراف دهد که این می‌تواند ناشی از این باشد
که عقاید پدیدآورنده پس از عرضه اثر، تغییر کند و
دیگر مایل به انتساب آن اعتقادات به خود نباشد.
دو. حقوق مادی: حق انحصاری که برای پدیدآورنده
وجود دارد تا وی از مواهب مادی اثرش بهره‌مند شود
و دیگران حق استفاده از اثر را در ازای پرداخت بها و
کسب مجوز دارند و شامل موارد زیر است.

حق تکثیر و نشر
حفظ اثر از نسخه برداری غیرمجاز در اشکال مختلف
از جمله ایجاد نسخه‌های چاپی یا ضبط شده.

مدت زمان استفاده و حمایت از حق نشر و تکثیر
حق تکثیر در اصل برای جلوگیری از انتشار قاچاق
رمان‌ها برقرار شد. در مورد حق تکثیر موافقت‌نامه‌های
بین‌المللی وجود دارد که خودبه‌خود تمام کشورهای
عضو موافقت‌نامه مشمول رعایت قوانین آن می‌شوند؛
یعنی اگر یک اثر در یکی از کشورهای عضو، دارای
امتیاز حق تکثیر شود، در دیگر کشورهای عضو
هم دارای این امتیاز است. برخی کشورها عضو
موافقت‌نامه بین‌المللی نیستند و شماری از اعضا در
اجرا سهل‌انگاری می‌کنند. طبق رهنمودهای سازمان
جهانی مالکیت فکری (WIPO)، طول مدت حمایت
از حق تکثیر ۵۰ سال از زمان فوت نویسنده اثر است؛
این زمان در اتحادیه اروپا به مدت ۷۰ سال از زمان
فوت نویسنده است. در ایران طبق ماده ۱۲ قانون

طبق تعریف نظریه اخلاق وظیفه‌محور،
امری که مذموم و بد باشد همیشه بد
است، حتی اگر نتیجه و پیامد آن خوب
باشد؛ بنابراین اخلاق وظیفه‌محور
به عنوان یک تئوری اخلاقی راهنمایی
و هنجاری است تا انسان بتواند زندگی
اخلاقی داشته باشد.

نیاز است سیستم اخلاقی و حقوقی ایران هم بررسی
شود. در ایران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، معادل
واژه Copyright واژه «حق نشر» را در نظر گرفته و
تعریف آن را چنین ذکر کرده است: «حق انحصاری
پدیدآورنده اثر برای بهره‌برداری مادی و معنوی از اثر
ادبی، هنری یا صنعتی خود»

به طور کلی حق نشر شامل چه حقوقی است؟

حقوق معنوی
شامل حقوقی است که با شخصیت پدیدآورنده مرتبط
است و از آنجاکه در خلق اثر افکار، اعتقادات، عواطف
و ... دخیل هستند، حمایت‌هایی برای پدیدآورنده در
این بخش از خلق اثر در نظر گرفته شده که شامل موارد
زیر است.

حق افشا یا انتشار اثر
پدیدآورنده این حق را دارد که اثرش را منتشر کند یا
نکند.

حق حفظ حرمت نام
پدیدآورنده حق دارد اثرش را با انتساب نام به شکل
حقیقی، مستعار، بی‌نام و غیره عرضه کند.

طبق نظریه اخلاق وظیفه‌محور که آغازگاه الزام‌بخشی اخلاق در حقوق است می‌توان به این نتیجه رسید که در اثر ترجمه شده باید از مؤلف و ناشر آن اجازه گرفت و کلیه حقوق آنها را پرداخت کرد؛ زیرا بی‌توجهی به آن سرقت محسوب می‌شود؛ سرقت هم از نظر نظریه اخلاقی وظیفه‌محور در هر صورت امر غیراخلاقی محسوب می‌شود

ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی «است اما این قانون به صورت عملی پرداخته نشده است. هرچند لایحه‌ای تحت عنوان «حمایت از مالکیت‌های فکری» باهدف حمایت از پدیدآورندگان آثار ادبی - هنری به‌طور عام و ترجمه به‌طور خاص توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تقدیم مجلس شورای اسلامی شده که در جایگاه خود می‌تواند بسیار جامع و کارآمد باشد، اما تکلیف آن هنوز مشخص نیست. در پایان می‌توان گفت که ترجمه اثر به‌مانند اثر تألیفی حق تألیف و حق نشر دارد که باید حقوق مالکیت آنها را در نظر گرفت. امید هست در ایران هم ناشران و مترجمان این وظیفه اخلاقی را در نظر بگیرند. هرچند هم اکنون قانون مشخص و مدونی در این زمینه نیست؛ با این حال می‌توان در سطح جهانی برای اینکه مناسبات اخلاقی حاکم شود و نیز در زمینه تربیت اخلاقی گام برداشته باشیم، لازم است که مترجمان و ناشران در این زمینه به‌عنوان وظیفه اخلاقی به این امر بپردازند و از مؤلفان کتاب‌ها قبل از نشر ترجمه اثر اجازه بگیرند، تا دست‌کم از جهت معنوی احترام به نویسنده اثر باشد و چنین اجازه‌ای را در کتاب‌ها هم بازتاب دهند تا در جامعه علمی مان‌کم‌کم این رویه اخلاقی جا افتد.

حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان مصوب سال ۱۳۴۸ «مدت استفاده از حقوق مادی پدیدآورنده موضوع این قانون که به‌موجب وصایا یا وراثت منتقل می‌شود از تاریخ مرگ پدیدآورنده ۳۰ سال است و اگر وارثی وجود نداشته باشد یا بر اثر وصایا به کسی منتقل نشده باشد برای همان مدت به‌منظور استفاده عمومی در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار خواهد گرفت. (تبصره: مدت حمایت اثر مشترک موضوع ماده ۶ این قانون سی سال بعد از فوت آخرین پدیدآورنده خواهد بود)». در سال ۱۳۸۹ بر اساس اصلاحیه مجلس شورای اسلامی، ماده ۱۲ به شرح ذیل اصلاح شد: «مدت استفاده از حقوق مادی پدیدآورنده موضوع این قانون که به‌موجب وصایا یا وراثت منتقل می‌شود از تاریخ مرگ پدیدآورنده پنجاه سال است و اگر وارثی وجود نداشته باشد یا بر اثر وصایا به کسی منتقل نشده باشد، برای همان مدت به‌منظور استفاده عمومی در اختیار حاکم اسلامی (ولی فقیه) قرار می‌گیرد». بد نیست بدانیم که در ایران قانون وضعیت حفظ حقوق مادی و معنوی پدیدآورندگان آثار هنری اعم از هنرمندان، مؤلفان و مصنفان مربوط به سال ۱۳۴۸ است که بر اساس این قانون آثار پدیدآورنده و آنچه وی از راه دانش و ابتکار پدید می‌آورد از آن اوست. کشور ما در سال ۱۳۸۰ شمسی برای ثبت بین‌المللی علائم به کنوانسیون مادرید ملحق شد اما برای پیوستن به «کنوانسیون برن» (که از کپی‌رایت حمایت می‌کند) پیش‌بینی خاصی نشده است.

تاریخچه حقوق مالکیت فکری در ایران

در سده اخیر شمسی، همگام با قانون‌های مختلفی که در کشورمان در زمینه‌های گوناگون به تصویب رسیده، قوانینی هم در حمایت از مالکیت‌های صنعتی، حقوق معنوی و مالکیت فکری به تصویب رسیده است. یکی از آنها، قانون سال ۱۳۵۲ است که مربوط به «قانون

ایران و افغانستان جدا شدنی نیستند

مردی که نگران لبخند زخمی کودکان بود

نگاهی به آثار محمدرور رجایی خالق «از دشت لیلی تا جزیره مجنون»

فریمه قاسمی

می‌گذرانند و این موضوع در کارهای شان مانع ایجاد می‌کند و نمی‌توانند هنر اصلی شان را به جامعه بروز دهند.» اما در عین حال می‌گفت: «همین که ما در امنیت کامل در ایران زندگی می‌کنیم، حمایت است. از این نظر نگاه‌های حمایتی از نظر معنوی شامل حال ما بوده است. هر جا که رفته ایم به ما احترام گذاشته‌اند؛ یعنی از نظر معنوی مشکلی نداشتیم اما از نظر درآمدزایی شغلی این امکان برای ما وجود نداشته که فرهنگیان و هنرمندان مهاجر در جایی جذب شوند، در حالی که هنرمندان و فرهنگیان ما توانایی آن را دارند. بارها این سوال را از خودم پرسیده‌ام که چرا در هیچ نهادی اعم از فرهنگی و رسانه‌ای و... از فرهنگیان و هنرمندان افغانستانی کمک نمی‌گیرند؟ چرا هیچ روزنامه‌نگار و همکار افغانستانی شاغل در یک نهاد فرهنگی و رسانه‌ای نداریم؟ یک پژوهشگر و محقق نداریم که در جایی اشتغال داشته باشد. دلیل اصلی آن را نمی‌دانم.»

او عاشق زبان فارسی بود و تأکید داشت ایران و افغانستان ادبیات یگانه‌ای دارند و نمی‌توان آنها را از هم جدا کرد، این دو ادبیات در واقع از یک پیکر به نام زبان فارسی هستند، شاعران مطرح زبان فارسی در افغانستان و چه آنهایی که در ایران مدفون هستند همه سرمایه ملی مشترک ما هستند. یگانگی ادبیات دو کشور در گذشته، در روزگار ما تأثیرگذار است، ما در

محمدرور رجایی، نامی آشنا در میان علاقه‌مندان به زبان و ادبیات فارسی است. او متولد سال ۱۳۴۸ در کابل بود و در سال ۱۳۷۳ به ایران مهاجرت کرد، در واقع نیمی از عمر ۵۲ ساله خود را در ایران گذراند. او پس از مهاجرت به ایران با نویسندگان و شاعران افغانستانی ارتباط گرفت که حاصل آن، تأسیس «خانه ادبیات افغانستان» در تهران بود.

خود می‌گفت: «در این سال‌ها خودم را نه پناهنده حس کردم و نه مهاجر؛ چون ایران را وطن فرهنگی خود می‌دانستم. اما در این سال‌ها رنج بی‌وطنی را بارها تجربه کرده‌ام؛ چون در برابر من مهاجر افزون بر معیشت متناسب با حرفه‌ام، مشکلات دیگری هم وجود داشته است؛ مشکلی مانند خرید یک عدد سیم‌کارت اعتباری».

او همیشه از وضعیت معیشتی هنرمندان و ادیبان مهاجر ناراحت بود و جسته و گریخته نسبت به این وضعیت گله داشت و می‌گفت: «ادیبان و هنرمندان امکان آن را ندارند که درآمدزایی کنند و معیشت هنرمندان مهاجر با حرفه آنها متناسب نیست. بسیاری از فرهنگیان و هنرمندان افغانستانی با کارهای ساختمانی روزگار



دارند که از کودکان فقط نام آنها را یدک می‌کشند. برنامه‌هایی که من بررسی کرده‌ام با ذائقه کودکان هم خوانی ندارد و هنوز هم تهیه‌کنندگان ذائقه کودکان را نشناخته‌اند. در واقع در کشور من متأسفانه فضای ادبی کودکان فضای خوبی نیست و فضای سخت و سنگینی است. کسانی که حداقل برای ادبیات کودکان کار می‌کنند از این مسأله ناراحت هستند. دل من برای ادبیات کودک می‌سوزد اما به تنهایی کاری از من ساخته نیست. من نگران لبخند زخمی کودکان سرزمینم هستم.»

او به صورت مستمر از سال ۱۳۸۳ تا پایان عمر با مجله «سوره»، «راه» و «دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی» همکاری داشت و مدیر دفتر تاریخ شفاهی افغانستان بود. رجایی ۲۰ سال آخر عمرش را صرف جمع‌آوری اطلاعات و خاطرات مربوط به شهیدان ایرانی جهاد افغانستان و شهیدان افغانستانی دفاع مقدس کرد.

«از دشت لیلی تا جزیره مجنون» خاطرات رزمندگان افغانستانی دفاع مقدس، «ماموریت خدا» هفت روایت از احمدرضا سعیدی شهید ایرانی جهاد اسلامی افغانستان و کتاب «در آغوش قلب‌ها» اشعار و خاطرات مردم افغانستان از امام خمینی آثار منتشر شده از رجایی در انتشارات «راه یار» است.

دو سوی مرز سیاسی قرار داریم. کشور من (افغانستان) طی این سال‌ها بیش از این که در آرامش باشد گرفتار جنگ بوده است، به همین دلیل نه تنها وضعیت ادبی، هنری و فرهنگی بلکه وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی این کشور ماجراهای بسیار سنگینی را از سر خود گذرانده و آسیب‌های بسیاری به بدنه آن وارد شده است. طی سال‌های اخیر شاعران - به خصوص قشر ادبی مهاجر افغانستان که در ایران زندگی کردند - به بالندگی بسیار باشکوهی رسیدند. این بالندگی از بدو ورود شاعران و نویسندگان افغانستانی به ایران در نیمه دوم دهه ۶۰ شروع شد و کارهای خود را تحت تأثیر ادبیات ایران و فضای این کشور ارائه دادند. به مرور هماهنگی‌ها و دوستی‌هایی در عالم مهاجرت بین شاعران و نویسندگان ایران و افغانستان صورت گرفت که دوباره به یگانگی زبان خود (فارسی) رسیدیم.»

رجایی سال‌ها به گفته خود دست‌تنها مجله «باغ» را برای کودکان و نوجوانان مهاجر افغانستان منتشر می‌کرد، وقتی از او سوال شد چرا نشریه باغ آدرس ندارد، او با لبخندی تلخ پاسخ داد: «افغانستانی‌ها جنگ‌زده و بعضاً بی‌خانمان‌اند، نشریه هم مثل ما آواره و بی‌آدرس است.» وضعیت ادبیات کودک در افغانستان را خوب نمی‌دید و معتقد بود «نویسندگان عطای نوشتن و سرودن برای کودکان را به لقایش بخشیده‌اند. وضعیت ادبیات کودک در افغانستان بسیار ناگوار است. من نگران لبخند زخمی کودکان افغانستانی هستم که هنوز نمی‌توانند داستانی را که درباره فرهنگ بومی خود است بخوانند. کودکان افغانستانی هنوز شعر اختصاصی خود را آن‌طور که دلشان می‌خواهد ندارند. تعداد محدودی داستان که در این سال‌ها نوشته شده به دلیل ضعف امکانات به دست مخاطبان خود نرسیده است. در رسانه رسمی افغانستان برنامه‌هایی برای کودکان وجود دارد یا روزنامه‌ها و نشریات صفحات مخصوص کودکان

برآمده از سال‌ها تجربه در حوزه کتاب

راهبردهایی برای آینده نشر

دستورالعمل‌هایی که منجر به اعتلای فعالیت‌های انتشاراتی می‌شود

سید عباس حسینی نیک

مشارکت جمعی حاصل نمی‌شود. اینجانب وظیفه خود می‌دانم تا همچون گذشته، به ارائه راهبردها و برنامه‌های پیشنهادی پرداخته و همچنان تحلیل‌های خود را در اختیار مدیران و اعضای جامعه نشر قرار دهم.

اندیشه‌ورزی در حوزه فرهنگ

قبل از ورود به راهبردهای اجرایی در هر حوزه‌ای ابتدا باید پیش‌فرض‌های مطلوب و به عبارتی نقشه راه را تعیین و ترسیم کرد. اجرای دقیق این مرحله در حوزه فرهنگ، امری بسیار سخت و نفس‌گیر است چراکه این حوزه، کمتر نمود مستقیم بیرونی دارد و اگر هم داشته باشد، در طولانی مدت است و برای همین، ممکن است مانند حوزه‌های علمی و فنی قابل راست آزمایی ملموس نباشد. حوزه فرهنگ حوزه حقیقت است، حوزه بایدها و نبایدها و حوزه علم، حوزه واقعیت، آنچه که به وقوع پیوسته است. ممکن است حقیقتی با واقعیت منطبق نباشد و ما از این امر مطلع نگردیم. باید توجه داشت که حقیقت‌ها برای ما یا تبدیل به واقعیت می‌شوند یا ما را به جهل مرکب فرو می‌برند. چرا جهل مرکب؟ چون هر انسان صادقی اگر متوجه غیرواقعی بودن حقیقتی شود حتماً آن را کنار می‌گذارد، اما معمولاً متوجه این موضوع نمی‌شود و تصور خلاف واقع را

دهه گذشته که بیشترین زمان آن در دو دولت یازدهم و دوازدهم گذشت، وقایعی را برای حوزه نشر رقم زد که در نخستین مجلد از کتاب تحلیل وضعیت نشر ایران به آن پرداخته‌ام. در این مجلد، تاریخ نشر ایران بین سال‌های ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۰ با ذکر جزئیات بیان شده و آیندگان می‌توانند با خواندن آن به مواضع نیروها و مراکز فعال در حوزه نشر پی ببرند. مواضعی که ممکن است با مواضع قبلی افراد و نهادها، سازگار و هماهنگ نباشد و احیاناً در آینده نیز تغییر کند.

اکنون دولت سیزدهم استقرار یافته و مدیران اجرایی بر مسند اداره کشور تکیه زده‌اند. در حوزه نشر نیز معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی فعالیت خود را آغاز کرده است. دکتر یاسر احمدوند علاوه بر تخصص در حوزه علوم انسانی دارای تجربه کافی در حوزه نشر بوده و امید می‌رود توانایی لازم برای اصلاح امور و بهبود وضعیت نشر را داشته باشد.

بدون شک هیچ مدیری بی‌نیاز از مشورت و همفکری با فعالان و خبرگان امر نبوده و هیچ موفقیتی بدون



از ابزار و وسایل لازم به نحو مطلوب استفاده شود. اندیشه ورزی در حوزه فرهنگ از ضروریاتی است که قبل از هر اقدامی باید به آن توجه شود وگرنه امیدی به موفقیت در این حوزه وجود نخواهد داشت. حضور نخبگان و اهل نظر در رأس هر بخش از حوزه فرهنگ می تواند تضمینی برای حصول موفقیت باشد.

پیشنهاد می شود معاونت فرهنگی از جمع نخبگان و اندیشه ورزان حوزه فرهنگ و به طور خاص در حوزه فرهنگ مکتوب، افرادی را به عنوان اعضای شورای علمی یا سیاستگذاری انتخاب کرده و از نظرات آنها برای آسیب شناسی وضع موجود و تعیین اهداف فرهنگی بهره گیرد.

مدیریت راهبردی در حوزه نشر

جامعه نشر را باید مشتمل بر پدیدآورندگان، ناشران، تولیدکنندگان و فروشندگان کتاب دانست. این مجموعه دارای وجوه مشترکی هستند که از یکدیگر تأثیر می پذیرند. منافع هریک باید در جهت منافع دیگران باشد و بسیاری از مشکلات موجود بدون

منطبق بر واقعیت می پندارد و این چنین سیر قهقرایی را طی می کند. این قصه دردناک بشر در طول تاریخ است که دائم تکرار می شود.

برای مدیریت حوزه فرهنگ باید در جامعه، نشان گذاری کرد و واقعیت های اجتماعی را مدنظر قرار داد و با استفاده از تجربه جوامع دیگر، در گذشته و حال، پندها و عبرت ها را استخراج کرد و به کار بست.

فهم این که ما کجا هستیم مقدمه ای است برای تدبیر و برنامه ریزی جهت ساختن آینده. این فهم به سادگی بدست نمی آید، دنیای پیچ در پیچ و در هم تنیده فرهنگی که امروز فضای مجازی هم به آن اضافه شده، به سادگی قابل تحلیل نیست.

این گام اول، اما گام دوم که هدف گذاری است، این هم کار ساده ای نیست. دیدگاه های مختلف حتی در افراد یک جبهه موجب تشتت و عدم وحدت نظر می شود. به هر حال باید نهادهای مسئول و سیاستگذار، اهداف فرهنگی را تعیین و تبیین نمایند. در گام سوم باید با توجه به وضعیت موجود، تدابیر لازم را برای رسیدن به اهداف تعیین شده در پیش گرفت. این، وظیفه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به عنوان دستگاه متولی امر فرهنگ است. باید بهترین و کوتاه ترین مسیر برای رسیدن به قله انتخاب شود و

اندیشه ورزی در حوزه فرهنگ از ضروریاتی است که قبل از هر اقدامی باید به آن توجه شود وگرنه امیدی به موفقیت در این حوزه وجود نخواهد داشت. حضور نخبگان و اهل نظر در رأس هر بخش از حوزه فرهنگ می تواند تضمینی برای حصول موفقیت باشد

نماینده نویسندگان، مترجمان، ویراستاران، طراحان گرافیک، ناشران، کتابفروشان، توزیع کنندگان، چاپخانه داران، لیتوگرافان، صحافان، کاغذفروشان و چند نفر از متخصصان در حوزه حقوق، مدیریت و سیاستگذاری فرهنگی باشند.

خوشبختانه امروز در همه این موارد، تشکل های فعال وجود دارد و در حوزه نشر، تشکل های فرهنگی تخصصی می توانند نقش فعال تری را ایفا کنند. به این جمع باید مدیران زیر مجموعه معاونت فرهنگی را نیز اضافه کرد.

شورای راهبردی جامعیت فراگیرتری نسبت به شورای تشکل های نشر دارد؛ چراکه مشکلات حوزه فرهنگ مکتوب محدود به ناشران نیست بلکه نظم بخشی دیگر نقش آفرینان این حوزه بی تاثیر در حوزه نشر نخواهد بود. اگر عوامل فنی چاپ سامان دهی نشود، تضمینی برای مقابله با تکثیرهای غیرقانونی وجود نخواهد داشت، همچنین است در بخش عرضه و فروش کتاب که اتحادیه های صنفی در تهران و شهرستان ها می توانند نقش مثبت داشته باشند.

برای مدیریت حوزه فرهنگ باید در جامعه، نشان گذاری کرد و واقعیت های اجتماعی را مدنظر قرار داد و با استفاده از تجربه جوامع دیگر، در گذشته و حال، پندها و عبرت ها را استخراج کرد و به کار بست

همیاری همه این افراد قابل رفع نیست. پدیدآورندگان باید انگیزه برای خلق اثر مناسب داشته باشند، ناشران باید بتوانند سرمایه گذاری مناسب انجام دهند، عوامل فنی چاپ و تامین کنندگان کاغذ باید مشتری داشته باشند و فروشندگان کتاب باید بتوانند نظر مخاطبان را جلب نمایند تا رونق اقتصادی در جامعه نشر ایجاد شود.

امروز نه تنها شاهد این رونق اقتصادی نیستیم که متاسفانه هریک از این بخش های جامعه نشر، گرفتار کساد ناامید کننده و از آن بدتر، اختلافات درونی است.

یکی از مهمترین کارها برای فائق آمدن بر مشکلات جامعه نشر، ایجاد انسجام و مدیریت متمرکز در نهادهای ذی ربط برای وضع مقررات است.

معاونت فرهنگی به عنوان متولی حوزه کتاب نیازمند شورایی راهبردی است که بسان پارلمان نشر از حضور افراد متخصص و با تجربه بهره گیرد و مدیران را یاری رسان باشد.

نگارش اولیه و اصلاح قوانین جاری، آیین نامه ها و بخشنامه های حوزه کتاب و چاپ و نشر و اظهار نظر در خصوص طرح های اجرایی و نظارت بر آنها، از جمله وظایف شورا می تواند باشد.

فراگیری شورای راهبردی در حوزه های مرتبط با معاونت فرهنگی اقتضا دارد اعضای شورا شامل

چالش‌ها و فرصت‌هایی که ترجمه در اختیار ما قرار می‌دهد

رویدادی تازه در حوزه نشر

گزارشی از نخستین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نشر

ضرورت بهبود ظرفیت خوداصلاحی در دانش و پژوهش

● دکتر جنیفر بیرن، استاد دانشگاه سیدنی: پیشرفت علمی، بر توانمندی ادبیات پژوهشی در روند خوداصلاحی متکی است اما تعدد اشتباهات در آثار منتشر شده و موانع موجود در اصلاح این اشتباهات، نشان می‌دهد که ظرفیت دانش در زمینه خوداصلاحی مکفی نیست. در این سخنرانی بر اساس تجربه شناسایی و توصیف اشتباهات قابل راستی‌آزمایی در پژوهش‌های مرتبط با حوزه عملکرد ژن‌های انسانی، به چالش‌های بالقوه جدید در اصلاح اشتباهات پس از انتشار مقالات علمی پرداخته خواهد شد. مطالعه ما، پاسخ‌های مجلات به شناسایی یک اشتباه مشخص در ۳۱ مقاله پژوهشی را که در ۱۳ مجله علمی بیوپزشکی منتشر شده‌اند، مقایسه می‌کند. اطلاع‌رسانی در خصوص اشتباهات مربوطه در این ۳۱ مقاله، به انتشار ۲۶ جوابیه شامل ۱۴ اصلاحیه، پنج ابراز دغدغه و هفت اصلاحیه از سوی نویسندگان منجر شد و در شش مورد نیز مجلات اعلام کردند که تصمیم آنها این است که اقدامی نکنند.

مفهوم نشر باید تغییر یابد / نباید در کاغذ بمانیم

● دکتر رسول جعفریان، استاد دانشگاه تهران:

«نخستین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نشر» عنوان رویدادی است که اردیبهشت‌ماه امسال به همت سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی برگزار شد؛ رویدادی که در آن برای نخستین بار گروهی از پژوهشگران با دغدغه نشر گرد هم آمدند و به بیان دیدگاه‌های تخصصی خود پرداختند. ایجاد شناخت عالمانه و پژوهش‌محور نسبت به حوزه نشر و کتاب، بسترسازی و ایجاد انگیزه برای انجام پژوهش‌های تخصصی در حوزه نشر، بهره‌گیری از ظرفیت‌های ملی و بین‌المللی برای تولید ادبیات علمی، تخصصی و روزآمد در حوزه نشر، کتاب و کتاب‌خوانی، بررسی تازه‌ترین فناوری‌های نرم و سخت در حوزه کتاب و نشر، بررسی فرصت‌ها و چالش‌های نشر دانشگاهی و واکاوی عرصه‌های جدید در حوزه نشر نظیر نشر الکترونیک از جمله مسائلی بود که در «نخستین کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نشر» بدان پرداخته شد. ارائه ده‌ها سخنرانی علمی در برنامه این کنفرانس قرار داشت که در اینجا خلاصه‌ای از اهم مطالب ارائه شده در این رویداد پژوهشی و تخصصی را از نظر می‌گذرانیم.

تعدد اشتباهات در آثار منتشر شده و موانع موجود در اصلاح این اشتباهات، نشان می‌دهد که ظرفیت دانش در زمینه خوداصلاحی مکفی نیست

می‌زنند و تبادل نظر و اطلاعات می‌کنند. دولت‌ها باید برای گذر از این مرحله برنامه‌ریزی کنند. مشکل دیگر بحث برنامه‌ریزی‌های قانونی است. قوانین نشر الکترونیکی بسیار مجمل است و قانون حقوق مؤلفین و مصنفین نیز مربوط به دهه چهل است. نهادهایی مثل وزارت ارشاد یا وزارت علوم در این زمینه بسیار دخیل هستند. هم از نظر قانونی و هم سایت‌ها باید مورد بازنگری قرار گیرند. به نظر من همان پولی که از نشر کاغذی کسر شود در نشر الکترونیکی صرف شود کافی خواهد بود و نیازی به بودجه مضاعف نیست.

ما به یک گوگل‌بوک ایرانی نیاز داریم؛ کتاب‌های جدید دارای حق مؤلفند اما می‌توانیم تمام کتاب‌های قدیمی را که مربوط به ۵۰ سال به قبل است دیجیتال کنیم؛ کتاب‌هایی که متعلق به دولت است یا افرادی که با تصمیم شخصی می‌خواهند آثار خود را رایگان عرضه کنند، همه این‌ها را می‌توان الکترونیکی کرد و دانش عمومی را افزایش داد. به علاوه هزاران هزار پایان‌نامه‌ای که وجود دارد و واقعا یک سوم از آنها ارزش علمی و مطالعاتی دارند که مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. باید از نشر کاغذی به نشر الکترونیکی عبور کنیم و این راهی است که اگر نرویم باز هم از کاروان علم و دانش عقب می‌مانیم.

نتوانستیم عرصه پژوهش را درست ساماندهی کنیم

● دکتر سیدمجتبی امامی، استاد دانشگاه امام

عبور از کاغذ و کتاب کاغذی همواره یکی از نکات مورد تأکید من بوده است؛ ما بایستی مفهوم نشر را تغییر بدهیم. تصویری را که مردم از نشر دارند نشر کاغذی و کتابخانه و کتابفروشی و در واقع کتاب فیزیکی است و تغییر این ذهنیت بسیار دشوار است. آنچه مهم است انتقال دانش و محتواست و کاغذ یکی از این ابزارهاست. نشر کاغذی باید یکی از شعبه‌های نشر باشد و نشر الکترونیک باید به مرور جایگزین شود. تغییر کلمات و مفاهیم در عبور از شکل کاغذی به اشکال جدید نقش به‌سزایی دارد. در مورد نشر اولین قدم‌ها در غارنوشته‌ها و سنگ‌نوشته‌ها بوده و بعد در تمدن مصر پاپیروس را داریم و کاغذ به تدریج مطرح شده است. علم برای بشر مهم بوده اما صورت‌های مختلفی برای آن وجود داشته است؛ بنابراین عبور از کاغذ به لوح نوری و الکترونیکی نیز یکی از آن مراحل است و نباید در کاغذ بمانیم.

برخی معتقدند بایستی منتظر زمانه ماند، اما تغییر دو گونه اتفاق می‌افتد؛ اقوام عاقل در حین تغییرات می‌توانند برای آن برنامه‌ریزی کنند؛ از طرفی می‌توان برای ایجاد تغییر هم برنامه‌ریزی کرد و نباید منتظر تحمیل روزگار ماند. البته از موانع مهم عبور از نشر کاغذی ناشران هستند که حاضر به ایجاد تغییر و دگرگونی نیستند چون می‌خواهند کتاب بفروشند و پول بگیرند. در حالی که بسیاری جاها که بحث پول نیست، محتوا به صورت الکترونیکی بارگزاری و منتشر می‌شود. از سوی دیگر بسیاری دانش‌ها امکان ثبت بر کاغذ ندارند و اینها در طول تاریخ از بین رفته‌اند اما امروزه امکان ثبت و انتقال آنها وجود دارد. بسیاری اوقات تاریخ شفاهی ثبت نمی‌شود، اما حالا امکان ضبط صوت اشخاص و ایجاد تاریخ شفاهی وجود دارد. همین حالا ما با ایجاد کلاب‌هاوس مواجهیم که افراد ساعت‌ها آنجا حرف

سوم است. در حوزه‌ی کتاب‌های بین رشته‌ای، ترجمه‌ی متفاوت عنوان‌ها و نگارش متفاوت اسامی یک کتاب نوعاً باعث می‌شود آن کتاب در جست‌وجوها پیدا نشود و گاه کمتر کسی از ترجمه آن مطلع است.

در برخی موارد کتاب‌هایی است که نقد غرب و ستایش انقلاب اسلامی در آن وجود دارد که عیناً این بخش‌ها حذف می‌شود که این کار فجیع است؛ یا در نمایه‌ی کتاب‌ها بعضاً نوشته می‌شود که به چند موضوع پرداخته است اما در مقایسه‌ی اثر ترجمه‌ای و اثر اصلی می‌بینیم بخش‌هایی عمداً حذف شده است.

ترجمه‌های نادرست و تحریف شده و فهمیده نشده در حوزه‌ی علوم انسانی آسیب‌های بسیاری زده و بعضاً باعث انتقال نادرست یک اندیشه شده است. به علاوه لازم است که انسجام و یک‌دستی در انجام ترجمه‌ها و اصطلاحات وجود داشته باشد. از سوی دیگر باید نقد ترجمه را گسترش داد تا افرادی مثل دانشجویان بتوانند آثار بزرگ و کوچک ترجمه‌شده را مقایسه و نقد کنند؛ ما نیازمند ایجاد دو حوزه هستیم یکی نقد ترجمه و دیگری سیاست‌گذاری ترجمه؛ وگرنه بسیاری از اندیشه‌ها به غلط وارد کشور می‌شود.

نمایشگاه مجازی، بستری برابر و یکسان برای رقابت سالم بین ناشران

● دکتر ایوب دهقان‌کار، مدیرعامل سابق مؤسسه خانه کتاب و ادبیات ایران: هدف از هر پژوهشی تصمیم‌گیری است و همه نظریه‌ها باید به عمل منجر شود. طی پژوهشی که در نخستین نمایشگاه مجازی کتاب داشتیم من داده‌های گردآوری شده را برای اولین بار در این کنفرانس ارائه می‌کنم. در سال ۹۹ با مصوبه شورای سیاست‌گذاری نمایشگاه

عده‌ای معتقدند که در صورت رعایت حقوق مادی و معنوی آثار متضرر می‌شوند اما باید دانست که کار فرهنگی هزینه‌بر است و رایگان نخواهد بود

صادق(ع): ما پژوهشگران نتوانستیم عرصه پژوهش را به درستی ساماندهی کنیم، بنابراین قطعاً نمی‌توانیم سایر حوزه‌ها را نیز بهبود دهیم؛ کلیه تألیفات ما تحت تأثیر ترجمه است و این امر ناگزیر است. ما نه تنها در توسعه فرهنگی بلکه در تمامی حوزه‌ها هرچه داریم در همین کتاب‌هایی است که بخش اعظم آنها نیز ترجمه است.

یکی از آسیب‌های بزرگ در کشور ترجمه‌ی انتخابی غیر هدایت‌شده است؛ بسیاری از نحله‌های رقیب اندیشه‌ی مسلط غرب اصلاً در کشور ما موجود نیست. مثلاً پیش از اینکه انتشارات دانشگاه امام صادق نحله‌ی اقتصادی مهم و برجسته‌ی مکتب اتریش را منتشر و مطرح کند، در کشور اصلاً چیزی از آن وجود نداشت. وقتی یک نحله‌ی اندیشه‌ی وارد کشور می‌شود این تکتازی می‌کند و در رقابت با مکاتب و اندیشه‌های دیگر تعدیل نمی‌شود و برای همین می‌بینیم برخی طرفداران سرمایه‌داری در کشور ما از طرفداران غربی این اندیشه دوآتشه‌تر هستند.

آسیب دوم این است که هرچایی که وارد ترجمه شده‌ایم توازن وجود ندارد. مثلاً کتابی از یکی از اندیشمندان برجسته ترجمه می‌شود اما هیچکدام از کتاب‌هایی که منبع اثر او بوده و بعد کتاب‌هایی که از اثر او ریشه گرفته است ترجمه نشده است؛ نیاوردن میناها و کاربردهای آثار ترجمه‌ای به اندیشه در کشور ما ضربه زده است. عدم انسجام بین ترجمه رشته‌های مختلف اشکال

توانستند از محصولات فرهنگی استفاده کنند. با این حال به دلیل تازه بودن این رویداد برخی ناشران هراس داشتند و باید برای آنها مزایایی در نظر می‌گرفتیم که از آن جمله ارسال رایگان کتاب‌ها با هزینه وزارت فرهنگ، یارانه اختصاصی ناشران و در اختیار گذاشتن پنل فروش رایگان بود.

بیش از ۷۵۰ هزار مرسوله ارسال شد که بیش از ۱۷ هزار مورد به مناطق روستایی ارسال شد. به یمن برگزاری این مراسم داده‌های عظیمی در زمینه‌های مختلف از جمله جنسیت، استان‌های محل سکونت، ناشران موفق و بسیاری داده‌های دیگر در این زمینه به دست آمد. از دستاوردهای این نمایشگاه می‌توان به ایجاد عدالت فرهنگی نیز اشاره کرد که مصداقی بود برای تحقق عدالت فرهنگی و البته عدالت بشری؛ چراکه دانستن، حق تمام انسان‌هاست و این نمایشگاه چنین امکانی را فراهم کرد. علاوه بر این بستری برای تبادل آرا و اندیشه و دیپلماسی فرهنگی نیز ممکن شد. این نمایشگاه در صدد ایجاد بستری برابر و یکسان برای رقابت سالم بین ناشران بود. تمام این‌ها منجر به تقویت صنعت نشر شد و همچنین هدف وزارت ارشاد مبنی بر ترویج فرهنگ مطالعه و ارتقای سرانه مطالعه نیز تا حد زیادی محقق شد. به علاوه داده‌های بسیار دقیقی که به دست آمد امکان سیاست‌گذاری بهتر در آینده برای وزارت فرهنگ و ارشاد را فراهم کرد که پیش از این با وجود برگزاری دوره‌های حضوری متعدد چنین داده‌های واقعی به دست نیامده بود.

مالکیت فکری از دریچه اخلاق

● دکتر محمد ذبیحی، استاد دانشگاه قم: در گذشته این مبحث به اهمیت امروز نبود و این کار با دشواری و بدون قصد سودآوری صورت می‌گرفت اما امروز شرایط در دنیا فرق کرده است. باتوجه به

کتاب تهران، بنا شد که ۲۶ فروردین شاهد برگزاری نمایشگاه کتاب تهران باشیم و با توجه به شیوع کرونا در بهمن ۹۸ بسیاری از برنامه‌های اجرایی از جمله در وزارت فرهنگ تحت تاثیر این پاندمی قرار گرفت. با این حال از آنجا که شورای سیاست‌گذاری خود را تابع تصمیم ستاد ملی مقابله با کرونا می‌دانست تأملی در اعلام برگزاری یا عدم برگزاری نمایشگاه کتاب داشتند تا اینکه ۲۸ تیرماه این شورا اعلام کرد که برای دومین بار در طول تاریخ این رویداد، شاهد برگزاری نمایشگاه نخواهیم بود.

با قطعی شدن لغو نمایشگاه، شورای سیاست‌گذاری طی بیانیه‌ای پیشنهاد کرد که با توجه به اینکه حدود ۵۰ درصد گردش مالی صنعت نشر ایران در ایام نمایشگاه صورت می‌گیرد، برای جبران خسارت‌های جامعه نشر باید تلاش‌هایی صورت بگیرد و یکی از این حمایت‌ها برگزاری نمایشگاه مجازی کتاب تهران بود.

اولین مورد، ورود رسمی و تأمین انبوه محتوا در فضای مجازی و اینترنت با بهره‌گیری از نشر مکتوب (کتاب) بود. مزیت دیگر نمایشگاه مجازی امکان حضور همه ناشران بدون محدودیت تعداد، عناوین، مکان، فضا و... بود. مزیت سوم نیز امکان بازدید و خرید ۲۴ ساعته برای شهروندان سراسر کشور بود. مزیت دیگر این نمایشگاه مجازی امکان حضور ناشران سایر کشورها بود و در این دوره ناشرانی حضور داشتند که پیش از این امکان حضور نداشتند. مزیت آخر نیز کاهش قابل توجه هزینه‌ها در زمینه‌های اجرایی، اجاره‌ی مکان، زیرساخت‌ها و هزینه‌های جانبی دیگر بود به طوری که در سال‌های قبل حدود ۹۰۰ نفر در برگزاری نمایشگاه دخیل بودند اما نمایشگاه مجازی با حدود ۷۰ الی ۸۰ نفر برگزار شد.

در این دوره از دورترین نقاط و محروم‌ترین مناطق

مالکیت امری نسبی است و هر تصرفی در آن نمی‌توان کرد؛ تصرف در کتاب یعنی تصرف‌هایی که عقلاً آن را جایز می‌دانند اما هر دو گروه موافق و مخالف حقوق معنوی به آن تمسک کرده‌اند.

اگر امروز نه، در آینده ما باید وارد کنوانسیون‌های بین‌المللی شویم و چنین وضعیتی در زمینه‌ی مالکیت معنوی آثار زینده‌ی کشور علوی ما نیست. من در سازمان سمت از همین مشکلات رنج می‌برم اما ناچارم تابع قوانین و مقررات باشم؛ با این حال اصلاً اخلاقاً این قضایا درست نیست. گذشته از منظر فقهی و حقوقی، از منظر اخلاقی مشکلات بیشماری در این زمینه گریبان‌گیر ماست.

انصاف حکم می‌کند که ما تابع قوانین بین‌المللی باشیم و البته نباید در کشور ناهنجاری اخلاقی داشته باشیم و این ناهنجاری اخلاقی در حوزه نشر و کتاب بسیار بدتر است. مجلس و نهادهای دیگر باید اقدام کنند و این قانون را که تمام کشورهای دنیا آن را پذیرفته‌اند؛ بپذیریم. چراکه حق هیچکسی را نباید از بین ببریم و نباید استدلال کنیم که کشورهای غربی نیز آثار ما و میراث فرهنگی ما را برده‌اند چراکه بدی را نباید با بدی پاسخ داد.

کشور ما دچار گسست‌های گفتمانی و فکری شده و دوران فترت پیش آمده و باید گفتمان و پارادایم‌ها و حاملان و عاملان خود را پیدا کند

اینکه موضوع مالکیت معنوی تنها در سطح عمومی مورد توجه است اما در مجامع خصوصی حرف دیگری می‌زنند! این اتفاق برای جامعه ما که نام انقلاب فرهنگی بر تارک آن نقش بسته است مایه‌ی تأسف است. عده‌ای معتقدند که در صورت رعایت حقوق مادی و معنوی آثار متضرر می‌شوند اما باید دانست که کار فرهنگی هزینه‌بر است و رایگان نخواهد بود.

مخالفان نیز به برخی از همین دلایل شرعی و عقلی قائل‌اند و این بسیار جالب است! عده‌ای به نظر خاصی از حضرت امام استناد می‌کنند اما باید دانست آن مورد خاص بوده و نباید به آن در همه‌ی موارد استناد کرد. به‌علاوه دلایل دیگری از جمله عدم تبدیل علم و دانش به منبع کسب سود و قاعده‌ی سلطه و ... تکیه می‌کنند. اما بسیاری از علما نیز دخل و تصرف در اثر دیگری را شرعاً حرام می‌دانند.

در پنل دوم کنفرانس با موضوع «سیاست و سیاست‌گذاری در نشر» که به زبان انگلیسی ارائه شد، پژوهشگران به بیان گزیده‌ای از یافته‌های خود در زمینه‌های مختلف پرداختند. در ابتدا دکتر زینب قاسمی تاری، استاد دانشگاه تهران پژوهش خود با عنوان «امنیتی‌سازی ایران: گلوگاه‌های دسترسی به ناشران و رویدادهای ارتباطی توسط خاطره‌نویسان ایرانی - آمریکایی» را ارائه کرد. سپس الکساندر چن از دانشگاه کونپهاگ، یافته‌های خود در پژوهشی با عنوان «انتشار در ژورنال‌های بین‌المللی برای نودانشگاهیان» را ارائه کرد. در ادامه نیز دکتر حسین میهمی از دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) به بیان یافته‌های پژوهشی خود با موضوع «بررسی جهت و روش پژوهشی در مقالات منتشرشده در ژورنال‌های زبان‌شناسی کاربردی طی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۹» پرداخت. در پنل سوم کنفرانس بین‌المللی پژوهش‌های نشر، سخنرانان به ارائه گوشه‌هایی از یافته‌های پژوهشی خود در حوزه‌های مختلف پرداختند.

مشکل اصلی ما اقتصادی است

هیچ متنی جزیره‌ای جدا افتاده از دیگر متن‌ها نیست و رابطه متن با سایر متون باید در نظر گرفته شود

نشوند و مقالات و مجلات دانشگاهی مورد توجه قرار نگیرد. یکی از مهمترین دلایل آن - همین ویرایش و نگاهی که به آن وجود دارد است. یکی از مهم‌ترین دلایل ضعف در مخاطب‌یابی همین مسأله است. در حالی که ویرایش متن همپای نوشتن آن است و ویراستار در آفرینش متن اثر دارد. ناشر دانشگاهی با عنایت به این مسأله هم نظر مخاطب دانشگاهی را بهتر جلب خواهد کرد و همینطور در مورد تولید و فروش نیز موفق‌تر خواهد بود.

نقش بینامتنیت در حفظ مالکیت معنوی در نشر دیجیتال

● دکتر ملیحه درخوش، دکتری علم اطلاعات و دانش‌شناسی: بینامتنیت در سال ۱۹۶۳ توسط جولیا کریستوا مطرح شد که می‌گفت هیچ متنی جزیره‌ای جدا افتاده از دیگر متن‌ها نیست و رابطه متن با سایر متون باید در نظر گرفته شود. از نظر او هیچ متنی را بدون اتکا به متون دیگر نمی‌توان در نظر گرفت. بنابراین بینامتنیت می‌گوید همه‌ی رویدادهای ارتباطی از رویدادهای پیشین ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین در بینامتنیت سه رکن مطرح است: متن پنهان، متن حاضر و روابط بینامتنی. در این اندیشه زنجیره‌ای از متون وجود دارد؛ در بسیاری از متون خواننده با خواندن متن متوجه این ارتباط می‌شود و در متن‌های دیگر استفاده از ایده‌های متن‌های قبلی دیده می‌شود. حال پرسش

● دکتر منصوره اتحادیه، استاد بازنشسته دانشگاه تهران: یکی از مزایای ما ناشران نداشتن کپی‌رایت و حق نشر است و می‌توانیم کتاب‌های خارجی را بدون پرداخت وجهی ترجمه و منتشر کنیم اما مشکل آنجاست که بسیاری از اوقات از همان کتاب چندین ترجمه منتشر شده و کار را برای ناشر و مترجم سخت می‌کند؛ مثلاً از خاطرات میشل اوباما، شش ترجمه متفاوت همزمان منتشر شد، «معمای هویدا» نیز چنین سرنوشتی داشت؛ چاره چیست؟ شاید در این کنفرانس به این موضوع پرداخته شود. انتشار کتاب یکی از کارها و مسئولیت‌هایی است که هم می‌تواند جامعه را به سوی داشتن و ارتقای علم هدایت کند و هم می‌تواند به عمق جهل و کج‌سلیقگی سوق دهد. علاوه بر داشتن مسئولیت فرهنگی، ناشران با مشکلات بسیاری مواجهند. فکر می‌کنم مشکل اصلی ما اقتصادی است؛ کتاب‌گران و کتابخوان کم است، مسئولان امور فرهنگی هم کاملاً بر این موضوع آگاهی دارند و سعی می‌کنند با خرید کتاب به ناشران کمک کنند و فرهنگ کتاب‌خوانی را رواج دهند اما این کار مستمر نیست و مشکلات مالی را حل نمی‌کند.

ویرایش در متون دانشگاهی جدی گرفته نمی‌شود

● دکتر مهدی سعیدی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی: بحث ویرایش متن در متون دانشگاهی خیلی جدی گرفته نمی‌شود و تلقی ساده‌ای از ویرایش وجود دارد؛ همین تلقی در بین ویراستاران نیز وجود دارد و یکی از مهمترین دلایلی که باعث شده متون دانشگاهی با اقبال زیادی مواجه

مالکیت معنوی متون در محیط دیجیتال با استفاده از پیوند متن پنهان با متن حاضر امکان پذیر می شود.

جایگاه مقررات امری و تکمیلی در قراردادهای نشر

● دکتر زهرا شاکری، استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: قراردادهای حوزه نشر قراردادهایی است که رابطه ناشر و مؤلف را تنظیم می کند و انواع مختلفی دارد؛ در برخی قراردادهای هزینه نشر برعهده ناشر است و در بعضی به عهده نویسنده و در بعضی دیگر مشترک است. در برخی موارد مؤلف حقوق را به ناشر منتقل می کند و در برخی موارد هم تنها اجازه نشر به ناشر داده می شود. امری که طرفین ناشر و نویسنده نمی توانند برخلاف آن توافق کنند و در صورت توافق اعتباری نخواهد داشت حقوق معنوی اثر است؛ البته برخی دیگر از مقررات تکمیلی است و طرفین می توانند حتی برخلاف قانون روی آن توافق کنند و مثال بارز آن حقوق مادی اثر است. در این زمینه در کشورهای مختلف توافق در قانون دیده می شود. بنابراین ممکن است موضوعی در مقررات ایران وجود نداشته باشد اما طرفین بتوانند روی آن توافق کنند. به علاوه دسته ای از قوانین نیز به عنوان استثنائات وجود دارد که مثلاً استفاده آموزشی یا تبدیل کتاب عادی به کتاب بریل و امثالهم در این زمینه قرار می گیرند.

در حقوق ایران شاید بتوان گفت استثنائات در زمره حقوق تکمیلی قرار می گیرند. این رویکرد، رویکردی قدیمی و در دنیا در حال تغییر است؛ برخی کشورها توافق برخلاف استثنائات را نمی پذیرند. برای مثال یونسکو این موضوع را اعلام کرد و کشورهای مختلف نیز از آن تبعیت می کنند. کشورها براساس سیاست های خود در این زمینه تصمیم گیری می کنند اما در آینده

این است که چطور می شود این بینامتنیت را برای حفظ مالکیت معنوی در نشر دیجیتال به کار گرفت. نشر دیجیتال هزینه انتشار پایین تری دارد و شاید اقبال به آن بیشتر باشد و از سویی زمان کمتری برای انتشار کمتر است و سرعت انتشار آن نیز بسیار بیشتر است. در نتیجه نقدها و بازخوردها نیز با سرعت بیشتری صورت می گیرد و همین باعث می شود رابطه متن با متن های پیشین بهتر و سریع تر آشکار شود؛ همچنین امکان ویرایش متن در زمان های مختلف که باعث می شود مالکیت معنوی متن زیر سوال برود.

پیدایش وب ۲ و امکان قراردادن نظرات کاربران، این امکان را فراهم کرده است که ایجاد روابط بینامتنی را بهتر ببینیم؛ چراکه کاربران هم می توانند برخی منابع را در کنار متن اصلی قرار دهند و مخاطب هم کمک می کند رابطه بین متون بهتر دیده شود.

لزوماً همه متون به صورت دیجیتال منتشر نشده و امکان قرار دادن لینک و دسترسی مخاطب به آن فراهم نیست. مشکل دیگر ناپایداری نشانی ها و منابع اطلاعاتی است که ممکن است پس از مدتی از دسترس خارج شوند. همچنین امکان ویرایش متون توسط افراد مختلف نیز وجود دارد که مثال بارز آن متون موجود در «ویکی» هاست که ممکن است نویسندگان بعدی ایده نویسنده اصلی و روابط موجود بین متون را تغییر دهند.

نشر دیجیتال امکان ایجاد ارتباط بینامتنی را افزایش داده و دسترسی به متون مرتبط در فضای دیجیتال را برای مخاطبان بیشتری فراهم می آورد. از سوی دیگر امکان ارائه متون در نسخه های مختلف و به فراخور مخاطبان متنوع و نیز ایجاد پیوند با متون دیگر و همینطور منابع وی بی و چندرسانه ای می تواند به درک روابط بینامتنی در ذهن خواننده کمک کند. اگر مسائلی مانند عدم پایداری دسترسی در محیط دیجیتال و ویرایش های متون کنترل شود، حفظ

استفاده می‌کرده‌اند، از سوی دیگر میزان مطالعه در آقایان و خانم‌ها تفاوت معناداری نداشت. ۷۷ درصد مشارکت‌کنندگان در این تحقیق تحصیلات کارشناسی به بالا داشته‌اند و در میان استان‌های مختلف نیز البرز و فارس بیشتر از همه اهل مطالعه بوده‌اند.

بنابر یافته‌های این تحقیق هرچه درجه تحصیلی افراد بالاتر می‌رود، مطالعه کتب درسی و دانشگاهی نیز کاهش می‌یابد، همچنین خانم‌ها به طور معناداری اهل مطالعه کتب عمومی و کتاب‌های کودک بوده‌اند و آقایان بیشتر کتاب‌های دانشگاه و مجله و روزنامه مطالعه می‌کردند. یکی از یافته‌های بسیار جالب نیز این بود که علاقه به کتاب چایی با افزایش سن کاهش می‌یابد.

نگاهی به کژکاری‌های ترجمه در ایران

● دکتر سیدحسین اسلامی اردکانی، استاد دانشگاه ادیان و مذاهب: منظور از «کژکاری» در امر ترجمه بحث‌های فنی ترجمه و بحث‌هایی که آگاهانه از سوی برخی مترجمان صورت گرفته و به تحریف و تقلب متن منجر می‌شود، نیست، بلکه منظور از کژکاری، کارهایی است که ناخواسته در متن رخ می‌دهد و ترجمه را از متن اصلی دورتر می‌کند.

یکی از ابعادی که در ترجمه به آن بی‌توجهیم و حذف منابع اصلی متن است؛ به طور طبیعی برخی از کتاب‌ها ارجاع درون‌متنی دارند و در آخر کتاب منابع ذکر می‌شود اما کتاب‌هایی را شاهدیم که ارجاع درون‌متنی دارند اما بخش منابع ندارند؛ این موضوع ارتباط خواننده با متن را مخدوش می‌کند. مورد دیگر حذف مقدمه، سپاسگزاری و گاهی معرفی نویسنده‌گان است و سومین خطایی که مترجمان با آن مواجهند این است که مقالات را

ممکن است تغییراتی را در این زمینه شاهد باشیم. به طور سنتی هرگونه استفاده از اثر دیگری نقض حق تلقی می‌شود؛ مثلاً کسی نمی‌تواند نام صاحب اثر را تغییر دهد یا در محتوای آن دخل و تصرف کند. به علاوه حقوق معنوی قابل انتقال هم نیست و ممکن است آن بند یا کل قرار داد را باطل کند. بنابراین به طور کلی در مقررات تکمیلی ناشر و مؤلف می‌توانند چانه‌زنی و توافق بکنند؛ اما در حیطه حق معنوی امکان توافق نیست و جزو مقررات امری است همچنین در حوزه استثنائات اگر چه در حال حاضر در حیطه مقررات تکمیلی قرار می‌گیرد اما ممکن است در آینده تغییراتی به وجود بیاید.

تأثیر عوامل دموگرافیک بر رفتار مطالعه‌ای کاربران ایرانی دستگاه‌های هوشمند

● سعید دولتی، مدیرمسئول اپلیکیشن «طاقچه»:
پلتفرم طاقچه با هدف در دسترس قرار دادن گنجینه‌ی کتاب‌های فارسی برای فارسی‌زبانان داخل و خارج از کشور ایجاد شد. مقاله حاضر برای کاربرانی است که از دستگاه کتابخوان الکترونیکی استفاده می‌کردند؛ در این پژوهش سن، جنسیت، تحصیلات، شغل و محل زندگی، پنج عامل اصلی تفکیک‌کننده کاربران بوده است. کاربران در سراسر کشور پخش بوده‌اند و همگی از کاربران طاقچه بوده‌اند.

دانشجویان و طلاب با ۱۹ درصد بیشترین درصد افراد مورد مطالعه را به خود اختصاص داده‌اند. بیشترین مشارکت نیز در تهران با ۳۴ درصد بوده و از نظر وضعیت مطالعه، ۶۰ درصد مطالعه غیردرسی منظم و ۴۰ درصد مطالعه نامنظم داشته‌اند که در مجموع مطالعه عمومی بیشترین میزان مطالعه را به خود اختصاص داده است.

مشارکت‌کنندگان در این پژوهش عملاً به صورت ۵۰ - ۵۰ از کتاب‌های چاپی و الکترونیکی

قاعده‌ای «طلایی» در اخلاق ترجمه

● دکتر علی اکبر عبدالآبادی، استادیار دانشگاه شهید بهشتی: همه‌ی داوری‌های اخلاقی مربوط به ترجمه‌ورزی را می‌توان به دوگونه داوری پسینی و پیشینی تقسیم کرد که هیچ‌کدام مورد نظر من نیست و می‌خواهم به وظایف اخلاقی مترجم در قبال خود و مخاطب بپردازم. اهم وظایف اخلاقی مترجم در قبال خویشتن وظیفه عمل درست یا درست‌ترین عملی است که شخص انجام می‌دهد و معتقد است باید انجام دهد به شرطی که معتقد باشد هر شخص دیگری نیز در همان شرایط باید همان کار را انجام بدهد. بخشی از ترجمه جنبه آموزشی و علمی دارد؛ بخش دیگر جنبه‌ی فنی و مهارتی و بخش سوم جنبه‌ی ذوقی و هنری دارد. هر سه‌ی اینها شرط لازم و باهم شروط کافی برای ترجمه‌ی سلیم است و مترجم باید به نحو پیشینی با این‌ها آشنا شود و سپس سراغ ترجمه برود. بنابراین اولین وظیفه‌ی مترجم در قبال خویش کسب آگاهی درباره‌ی اصول ترجمه‌ی سلیم است؛ شرط دوم یعنی جنبه‌ی مهارت درخصوص ترجمه است که راه‌های مختلفی برای آن وجود دارد که بهترین راهش این است که مترجم هرچه بیشتر متون ترجمه‌شده را با متن اصلی مقابله کند و از این راه درس‌آموزی و همزمان عبرت‌آموزی کند. وظیفه‌ی سوم مترجم آشنایی و تخصص در موضوع متنی است که می‌خواهد ترجمه کند. در غیر این صورت چطور می‌تواند آن را ترجمه کند؟ چنانکه سعدی گفته است: می‌کوش به هر ورق که خوانی، تا معنی آن تمام دانی؛ در غیر این صورت ترجمه سلیم نخواهد بود. اهم وظایف اخلاقی مترجم در قبال مخاطبانش عبارت است از التزام به «قاعده طلایی» به‌ویژه در صورت سلبی آن. به‌طور ساده این قاعده می‌گوید

به‌طور سنتی هرگونه استفاده از اثر دیگری نقض حق تلقی می‌شود؛ مثلاً کسی نمی‌تواند نام صاحب اثر را تغییر دهد یا در محتوای آن دخل و تصرف کند.

از منابع گوناگون جمع‌آوری کرده و در قالب کتاب منتشر می‌کنند، بدون اینکه هیچ توضیحی در مقدمه بدهند که این‌ها مقالات گوناگون است و چرا آنها را جمع‌آوری کرده‌اند. چهارمین کژکاری ترجمه این است که گاهی مترجم یا نویسنده متنی را انتخاب می‌کند و کتاب منتشر می‌شود و نامش را می‌گذارند ترجمه - تألیف یا اقتباس. اینگونه آثار در فعالیت‌های دانشگاهی جایگاهی ندارد و جالب نیست. مسأله دیگر این است که مترجم متنی را که قدیمی شده و چه بسا ویراست جدید آن منتشر شده، دوباره ترجمه و عرضه می‌کنند. برای برخی از متون کلاسیک این موضوع اشکالی ندارد و هر چه زمان بگذرد این متون کهنه نمی‌شوند اما برخی منابع تاریخ مصرف دارند. اشکال دیگری که در ترجمه وجود دارد این است که گاهی مترجم عنوان اصلی اثر را به شدت دگرگون می‌کند و مترجم نمی‌تواند روح اثر را که در عنوان کتاب آمده، دریابد. مؤلف عنوان کتاب را آگاهانه انتخاب کرده و هدف خود را در عنوان منتقل می‌کند، گاهی تغییر عنوان کار را دگرگون می‌کند. برخی کتاب‌ها نیز کلکسیون‌ی از اشکالات در کنار یکدیگرند. از سوی دیگر حذف فصل یا فصل‌هایی از کتاب به بهانه اینکه این فصل مورد نیاز دانشجویان نیست یا با فرهنگ ما سازگاری ندارد و یا ملاحظات دیگر؛ اگر متنی از کتاب حذف می‌شود باید آورده شود که کتاب به‌صورت تلخیص است؛ این سهل‌انگاری‌ها در ترجمه وجود دارد.

شرایط امکان تأسیس ارتباط بین ترجمه و تفکر

● دکتر حسین مصباحیان، استادیار دانشگاه تهران: برخی مترجمان ادعا می‌کنند، فلسفه هنوز تا آن اندازه وارد نشده که بخواهیم از تألیف آثار فلسفی سخن بگوییم و باید به ترجمه اتکا کنیم. برخی از روشنفکران و مترجمان برجسته نیز ادعا دارند که تفکر از ترجمه است و برخی از فلاسفه هم ادعا می‌کنند ترجمه متون فلسفی از یک زبان به

زبان دیگر امکان ندارد و به همین دلیل باید آموزش جدی زبان بیگانه را به دانشجویان فلسفه داشته باشیم تا همزمان با متفکران تراز اول دنیا درگیر اندیشیدن به مسائل مبتلابه ملی و جهانی شویم.

ترجمه متون فلسفی نوعی اندیشیدن است. آنچه تفاوت دارد، جهت اندیشیدن و نحوه تصمیم و استفاده از واژگان و رابطه بین متن اصلی و زمان و مکان است. هیچ ترجمه‌ای حتی ترجمه تحت‌اللفظی فارغ از پیش‌داوری نیست اما هر ترجمه‌ای یک تفسیر است و هر مترجمی هم یک مفسر؛ تفسیری که با متن در می‌آمیزد. مترجم متنی را از زبان به یک زبان دیگر منتقل می‌کند. نکته‌ی دوم اینکه ترجمه نقش بی‌مانندی در گشودن افق‌های چندگانه و اندیشه‌های تازه‌باب را دارد. اگر

در پنل پنجم و پایانی این کنفرانس نیز که با موضوع «مطالعات ترجمه» و به زبان انگلیسی برگزار شد، پژوهشگران گزیده‌ای از یافته‌های خود در زمینه‌های مرتبط را ارائه کردند. در ابتدا دکتر اسماعیل علی سلیمی و سارا نصرتی، از دانشگاه علامه طباطبایی پژوهش خود با عنوان ترجمه‌ی ماشینی در عصر هوش مصنوعی، چالش‌ها و فرصت‌ها» را ارائه کردند. در ادامه آلکساندرا چرکنوا از مؤسسه‌ی زبان‌شناسی آکادمی علوم روسیه، یافته‌های خود در پژوهشی با عنوان «مشکلات ترجمه شعر مدرن ایران» را ارائه کرد. سپس دکتر محمد حسین بزی، مدیر انتشارات دارالامیر بیروت پژوهش خود را با موضوع «مسائل کلیدی نشر و ترجمه در لبنان» را بیان کرد و در آخر اکاترینا آنفرو مقاله‌ی خود با عنوان «انتقال واژگان فرهنگی در ترجمه نمایش نامه رادیویی با رویکرد کارکردگرایانه» را ارائه کرد.

چنان ترجمه نکن که خواننده بگوید که به‌رغم کوشش مترجم، مراد مؤلف را دریافتیم! دومین وظیفه مترجم نیز، اتخاذ روش متناسب برای ترجمه است؛ سه روش برای ترجمه وجود دارد که اولی ترجمه تحت‌اللفظی است و دومی ترجمه‌ی آزاد و روش سوم و مناسب، ترجمه‌ی مفهومی است؛ مشروط بر اینکه مترجم با همه‌ی مقتضیات جمله‌پردازی در زبان مبدأ و مقصد، نیک آشنا باشد؛ مترجم وظیفه دارد

با روان‌شناسی زبان، هم در مبدأ و هم در مقصد هرچه بیشتر آشنا باشد.

سومین وظیفه‌ی مترجم در قبال مخاطب اتخاذ شیوه‌ی مناسب در ترجمه است. مترجم بسته به نوع متنی که می‌خواهد ترجمه کند باید روش مناسب را انتخاب کند. برای مثال متنی در فضای فلسفی را نمی‌توان به شیوه‌ی ادبی ترجمه کرد یا بالعکس. هر متنی متناسب با همان متن، شیوه‌ی متناسب را می‌طلبد. به‌علاوه مترجم باید میان ترجمه‌ی متون امروزی و متون کلاسیک فرق بگذارد تا حال و هوای متن اصلی در ترجمه بازتاب یابد.

چهارمین وظیفه نیز رعایت سبک سخن‌پردازی مؤلف و التزام به آن در ترجمه‌ی هر متنی است؛ مترجم نمی‌تواند شیوه‌ی واحدی اتخاذ کند و آن را در همه‌ی آثار متفکران مختلف به کار بندد.

می‌تواند زندگی شخصی و اجتماعی آدمیان را دگرگون کند. از سوی دیگر محمدعلی فروغی در کتاب «سیر حکمت در اروپا» تصریح می‌کند: کل این کتاب را نوشته که مقدمه‌ای باشد برای فهم دکارت. وقتی فروغی به زبان فارسی فلسفه را یاد می‌دهد تلاش می‌کند عقلانیت دکارتی را به فرهنگ زبان فارسی وارد کند. فروغی تنها ایرانی است که یک دوره تاریخ فلسفه غرب را به زبان فارسی نوشته و تلاش کرده عقلانیت دکارتی را به زبان فارسی بیاموزد.

دیلتای، فیلسوف آلمانی معتقد است که ما عالمان علوم انسانی و فلسفه به لحاظ تعداد کم‌شمار نیستیم اما در حوزه اثربخشی کم‌تأثیر هستیم. بنابر این نیاز است که یک بازخوانی کمی در حوزه آثار فلسفی انجام شود؛ به خصوص در چهار دهه‌ی گذشته که آثار بسیار مهمی در حوزه فلسفه و علوم انسانی در ایران ترجمه شده است. به نظر می‌رسد که تا دهه شصت نوعی اروپامحوری در این زمینه حاکم است و گویی پذیرفته‌ایم که زمین بازی، زمین بازی افکار فلسفی غربی است و اخیراً از دهه ۸۰ به این سو که بحث‌های پست‌مدرنیستی رایج شده، با ترجمه‌های مکانیکی در این حوزه مواجهیم. به نظر می‌رسد دیگر امکان ترجمه‌ی فرهنگی و حرکت‌های ایجابی در این زمینه وجود ندارد.

متن اصلی را خود و ترجمه را دیگری بدانیم ترجمه گفت‌وگوی بین خود و دیگری است و روابط بین فرهنگ‌ها را تقویت می‌کند و ظرفیت فرهنگ مقصد برای گشودن عناصر غیر خودی را افزایش می‌دهد و فرهنگ خودی را معاصر می‌کند.

معاصر بودن کلید مواجهه با مشکلات است. زمان تاریخی با زمان تقویمی یکی نیست و تفاوت وجود دارد. در ترجمه هم همین است. مسأله‌ی معاصر بودن از منظر فلسفه چند عنصر دارد؛ یکی ناهمزمانی با عصر خود و دوم اینکه فرد نقاط تاریک زمانه خود را می‌بیند و اینطور نیست که به زمانه خود نگاه کند تا مسائل روشن را درک کند بلکه به دنبال تاریکی‌ها و تیرگی‌ها است.

ویژگی سوم عدم چشم‌داشت از گذشته و نوعی نگاه به آینده است؛ انسان معاصر می‌تواند از زمانه‌ی خود فاصله داشته و حتی اعلام انزجار کند؛ نوعی رابطه‌ی خاص با زمانه‌ی خود دارد؛ یعنی فاصله‌ی خود را با زمان حفظ می‌کند و آن را به صورت ریشه‌ای نقد می‌کند. در این صورت اگر این مفهوم را بپذیریم، ترجمه‌ی معاصر، ترجمه‌ای خواهد بود که توجه همزمان به بحران‌های جهانی و بحران‌های داخلی داشته باشد و تنها در این صورت است که بحران امروز جهان می‌تواند بحران فردای ما ایرانیان نباشد.

ترجمه فرهنگی فلسفه غرب در ایران معاصر

● دکتر مالک شجاعی، عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: اگر به فلسفه و علوم انسانی غرب می‌پردازیم، باید بینیم نسبت آن با ما چیست. اگر این به نوعی خودپژوهی فرهنگی منجر نشود شاید برای کسانی که دنبال گره زدن فلسفه به اینجا و اکنون هستند راه مناسبی نباشد. افلاطون در نامه هفتم معتقد است برای اینکه حق فلسفه را ادا کرده باشیم فاش می‌گوییم که تنها فلسفه

زبان فارسی دل مشغولی او بود

بنیان گذار ادبیات تطبیقی در ایران

گزارش نشست بررسی و نقد آثار دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

ترجمه آن به فارسی بی نظیر است. اما حوزه‌ای که اسلامی ندوشن در آن شناخته شده است این ترجمه‌ها نیست بلکه چیزی است که او در چندین مجلد از آثارش به آن پرداخته؛ فرهنگ ایران. دل مشغولی او درباره زبان فارسی بود و این که چگونه ممکن است با تسلط فرهنگی غرب دچار آسیب شویم او در نهایت کتاب «ایران را از یاد نبریم» را نوشت.

انتشار این شماره «نوشتار» را به مجریان آن تبریک می‌گویم و امیدوارم نسخه وسیع آن منتشر شود که قطعاً مورد استقبال گسترده مخاطبان قرار خواهد گرفت. مجله «نوشتار» یک کار حرفه‌ای روزنامه‌نگاری است. صفحه‌آرایی، تنظیم مطالب و تنوع مطالب این مجله که نشان‌دهنده وقتی است که برای این مجله گذاشته شده، باعث شده مجله حرفه‌ای باشد. تصور می‌کنم اگر شما ۲۰۰۰ نسخه هم چاپ کنید، چیزی از آن باقی نماند. در این مجله هیچ نشانه کار ترمینی وجود ندارد، مقالات به خصوص در بخشی که یاد اسلامی ندوشن کرده‌اید، به خوبی ویرایش شده است.

مروری بر آثار استاد

● حسین مسرت، نویسنده و پژوهشگر: دکتر اسلامی سوم شهریور ۱۳۰۴ در ندوشن به دنیا آمده است که چند روز دیگر ۹۶ سالگی این استاد بزرگ را جشن می‌گیریم. او تحصیلات ابتدایی را نخست در مدرسه ناصر خسرو آغاز کرد. پس از آن به دبستان رفت و دبیرستان را تا سوم متوسطه در دبیرستان ایرانشهر یزد

مردادماه امسال نشست بررسی و نقد آثار دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن به میزبانی سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی برگزار شد؛ مراسمی که در آن صاحب‌نظران حاضر به بیان نقطه‌نظرات خود درباره این استاد برجسته پرداختند و در حاشیه آن نخستین شماره «نوشتار» رونمایی شد.

از ترجمه تا فرهنگ ایرانی

● علی دهباشی، مدیرمسئول مجله «بخارا»: ما افتخار این را داشتیم که چند ماه پیش در تجلیل از دکتر اسلامی ندوشن در بخارا ویژه‌نامه‌ای را برای شیرین بیانی داشته باشیم و شبی را هم به افتخارشان برگزار کردیم. امیداوریم حال اسلامی ندوشن مساعد شده، توانایی سفر را داشته باشد و پزشکان معالجتش اجازه بدهند که به ایران برگردد.

استاد اسلامی ندوشن درباره فرهنگ و دل مشغولی‌هایش درباره زبان فارسی و اینکه غرب می‌تواند با تسلط فرهنگی آن را دچار آسیب کند، آثاری را مورد بررسی قرار داده و سفرنامه‌هایی درباره چین و اروپا نوشته که آثاری بسیار خوشخوان و حائز اهمیت است. دکتر اسلامی ندوشن از وادی علم حقوق وارد ادبیات شد. با توجه به ذوق و تسلطی که به ادبیات فرانسه داشت، مجموعه شعری از فرانسه با عنوان «ملال پاریس و گل‌های بدی» از بودلر را ترجمه کرد. چند سال پیش که آقای شایگان کتاب «بودلر» را نوشت، ترجمه این کتاب را با فرانسه‌اش مقابله کرد و گفت

کتاب چاپ شد، همین تاریخ است. آخرین کتاب چاپ شده از او «برگریزان» که در سال ۱۳۹۴ منتشر شده است. در واقع با این کتاب از حوزه ادبیات خارج شد.

بنیان‌گذار ادبیات تطبیقی در ایران

● پیام شمس‌الدینی، نویسنده و پژوهشگر ادبیات: ادبیات تطبیقی در فرانسه شکل گرفته و دکتر اسلامی ندوشن به دلیل احاطه بر ادبیات فرانسه، کار خود را با ترجمه شروع کرد. دکتر اسلامی در مقاله «فدر و سودابه از نظر راسین و فردوسی»، اسطوره یونانی را بازنویسی و از حالت اسطوره به نمایشنامه تبدیل کرده است. همین مقاله به دلیل اهمیتش در سال ۱۳۵۰ به زبان فرانسه ترجمه شد. در این مقاله هم به خط داستانی و هم تفاوت‌ها پرداخته شده است. همچنین بازتاب فرهنگ در ایران و یونان باستان مورد بررسی قرار گرفته است. دکتر اسلامی از مقایسه تک تک شخصیت‌ها نیز غافل نشده و تمام شیوه‌آشنایی و گفتار فدر و سودابه و سیاوش را بررسی می‌کند. کارهایی که اسلامی ندوشن انجام داد، باعث پدید آمدن دانش ادبیات تطبیقی در ایران شد و گفت‌وگوهای گفتمانی و گفتمانی میان اهل ادب شکل گرفت، اما این رشته به محقق رفت و امیدواریم به صورت رشته دانشگاهی ایجاد شود و به فربه شدن دانش ما در این زمینه کمک کند. پیشنهاد می‌کنم در ویژه‌نامه‌ای به تاریخ ادبیات تطبیقی در ایران پرداخته شود. به نظر من کسی که دست به ترجمه می‌زند، مانند کسی است که روی صندلی نشسته و پا بر دو سرزمین مختلف گذاشته باشد. او وظیفه سنگین انتقال فرهنگ از یک وادی به وادی دیگر را دارد. دکتر اسلامی ندوشن خیلی زودتر از آن‌که رشته دانشگاهی ادبیات تطبیقی شکل بگیرد یکی از پژوهش‌های مهم را در این حوزه انجام می‌دهد. او علاوه بر این که از پیش‌تازان شعر نو پارسی است، بنیان‌گذار علم ادبیات تطبیقی هم هست.

گذراند. سپس برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۲۳ به تهران عزیمت کرد و بقیه دوره متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رساند. در ادامه برای ادامه تحصیل وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران و موفق به دریافت مدرک لیسانس شد. پس از آن به منظور تکمیل تحصیلات به اروپا عزیمت کرد. پنج سال در فرانسه و انگلستان به اندوخته‌های علمی خود افزود و با گذراندن پایان‌نامه دکترای خود به نام کشور هند و کامنولث، راهی انگلستان شد، چون منابع پایان‌نامه‌اش در این کشور بود. پس از آن به دریافت دکترای حقوق بین‌الملل از دانشکده حقوق دانشگاه پاریس نائل آمد.

استاد در سال ۱۳۳۷ همکاری مستمر خود را با مجله ادبی یغما شروع کرد و این همکاری تا سال ۱۳۵۷ ادامه داشت. در سال ۱۳۴۸ به عضویت دانشگاه تهران درآمد. آثار دکتر اسلامی را می‌توان به دو دسته منظوم و منثور تقسیم کرد که آثار منظوم نیز خود شامل دو دسته آثار سروده شده و ترجمه شده است. مجموعه شعر «گناه» به عنوان اولین اثر در سال ۱۳۲۹ منتشر شد و سپس «چشمه» در سال ۱۳۳۵ و آخرین اثر با عنوان «بهار در پاییز» در ۱۳۸۶ به چاپ رسید. آثار ترجمه شده‌ای از اشعار بودلر و لانگ فلو نیز در زمینه منظوم انجام شده است. در زمینه آثار منثور نیز می‌توان در زمینه نگارش در حوزه حقوق، جامعه، نقد ادبی، مقالات تاریخی، سیاسی و اجتماعی پرداخت.

کتاب «جام جهان‌بین» شامل مجموعه مقالات دکتر اسلامی، فهرست آثار استاد در کتاب «مردی که ایران را از یاد نبرده است»، در زمینه نمایشنامه کتابی به نام «ابر زمانه و ابر زلف» و چندین سفرنامه از آثار دیگر استاد اسلامی ندوشن است و در مجموع بیش از ۶۰ کتاب از دکتر اسلامی چاپ شده است. معروف‌ترین اثر او که با استقبال خوبی روبرو شد، دوره چهار جلدی «روزها» است که زندگی استاد را از ۴ سالگی تا ۵۷ سالگی دربرمی‌گیرد. اما دکتر به دلایلی نوشتن این اثر را پس از ۵۷ سالگی ادامه نداد و آخرین سالی که این

رباعی هویت ایرانی

فراتر از قالب

تأملی نشانه‌شناسانه در شکل‌گیری قالب شعر رباعی

عباس صادقی‌زرینی



پسچیدند و فیلسوفان هم ادله خود را در آن گفتند. ویژگی‌های رباعی چه بود که به سرعت تبدیل به زبان عرفا و صوفیان و فلاسفه و فقیهان شد؟! یکم. کوتاه نویسی؛ دوم. دانش عوام؛ سوم. دوری از تکلف؛ چهارم. بی‌امضایی؛ پنجم. جنبه قدسی؛ ششم. تقابل با قصیده و زبان دربار؛ هفتم. شفافیت در پیام؛ هشتم. بدیهه‌سرایی؛ نهم. ایرانی بودن؛ دهم. انعطاف‌پذیری وزنی و محتوایی. این‌ها از شاخصه‌های رباعی بودند که توانست خود را خیلی زود بر سر زبان‌ها بیاندازد.

۱. رباعی وزنی کوتاه دارد و این کوتاه بودن حفظ آن را آسان می‌کند و این‌گونه در حافظه جمعی ماندگار می‌شود.

۲. رباعی دانش عوام شد و نقش حکمت و ضرب‌المثل را در بین عموم مردم به عهده گرفت.

۳. رباعی به علت کوتاه بودن وزن نمی‌تواند صنایع بلاغت و آرایه‌های ادبی زیادی را حمل کند، پس با زبان عموم مردم رابطه بیشتری برقرار می‌کند.

۴. رباعی بی‌امضا است پس مولف آن ناشناس

داستان‌ها، باورهای یک قوم را می‌سازند. باورها، مردم هر سرزمینی را با هم متحد می‌کنند و اتحاد و همدلی دلیل همکاری مردم برای کارهای بزرگ و عامل حرکت یک تمدن می‌شود. داستان رباعی یکی از این داستان‌هاست. کودکی در کوچه‌ای گردو بازی می‌کند و «غلطان غلطان همی رود تا بن گوی» را می‌گوید که هم رودکی در ماوراءالنهر و هم یعقوب لیث صفاری را به فکر وزن شعری تازه می‌اندازد. وزن شعر تازه، قالبی نو را پدید می‌آورد که از فیلسوف و عارف تا صوفی و فقیه را به شعر گفتن وامی‌دارد.

زبان فارسی بعد از ورود اسلام در سکوتی چند صد ساله فرو رفته بود که با سرودن رباعی توسط رودکی پدر شعر فارسی به خود آمد و یعقوب لیث هم زبان فارسی را زبان رسمی دربار اعلام کرد. رباعی صمیمی‌ترین وزنی شد که صوفیان در سماع خود آن را به کار بردند و عارفان نصیحت‌های خود را در آن

و تقابل با اوزان عروضی دیگر مبدل شد. ۱۰. رباعی تنها قالبی است که از حیث محتوایی داری تنوع فراوان است؛ از عاشقانه تا عارفانه، از انتقاد تا اعتراض، از اخلاقی تا آموزشی، از هجو و هزل تا طنز، از فلسفه تا اعتقاد مذهبی و ...

با دلایلی که در بالا آورده شد رباعی نمی تواند صرفاً یک وزن شعر در حوزه ادبیات باشد؛ چراکه همواره به شکل یک کنش فرهنگی، یک جبهه گیری سیاسی و یک واکنش اجتماعی قلمداد شده است.

می توان گفت که رباعی هویتی ایرانی دارد؛ از بوسعید تا خیام، از مولوی تا سعدی، از اوحدالدین کرمانی تا بیدل و ... همه در پی یک هویت مستقل در زبان شعر بوده اند و اولین کتاب های جمع آوری شده از نزه المجالس گرفته تا دیگران تنها مجموعه های مستقل شعر هستند که به رباعی اختصاص دارند.

چیستی رباعی

مظاهر فرهنگ هر ملتی از امری واحد حکایت می کنند که می توان آن را «هویت» آن ملت خواند. بر این اساس، می توان درباره هر یک از مظاهر فرهنگ ایرانی، از منشأ آنها در روح ایرانی پرسش کرد. از ویژگی های بارز هویت ایرانی، شاعری است؛ یعنی بدل کردن صورت مادی جهان به گوهر کلمه.

هویت به معنی هستی، وجود، تشخص، وجود خارجی، شخصیت، وجود عینی افراد و موجبات شناسایی شخص می باشد (دهخدا، ۱۳۷۷ ذیل واژه هویت و Oxford, 2001: 643). برخی «هویت» را برگرفته از «هو» به معنای «او» بیان کرده اند که «بر حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری وی مانند شخصیت، وجود، ذات و هستی باشد، دلالت دارد» (بهشتی، ۱۳۶۶: ۱۱۷۶). بحث از هویت به عنوان بخش مهمی از وجود



می ماند و مباحث اعتقادی خود را به راحتی می گوید و در تاریخ دچار عواقب سرودن شعر نمی شود.

۵. رباعی دارای دوازده تاییست و شش وزن است، اما چون در وزن معروف «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» به شکل ورد در آمد، ذکر سماع خانقاه ها و شطحیات صوفیان شد و بعدها به صورت ادعیه برای دفع مریضی ها و شفای آنان قرار گرفت.

۶. رباعی شعر درباری نبود، شعر مجلسی و محلی نیز نبود. شعر محفلی بود و ایرانیان در محافل خود، اعم از خانقاه ها و محافل خصوصی دیگر، پیام های رمزدار خود را بازگو می کردند.

۷. رباعی به ناچار در مصرع چهارم مشت خود را باز می کند و چون در بن بست وزن است مجبور است که پیام خود را به شکل مستقیم به مخاطب برساند.

۸. رباعی چون بیشتر در محافل خصوصی استفاده می شد، با بدیهه سرایی رابطه ای تنگناک دارد؛ چراکه عرفا این نوع سرودن را جنبه ای شهودی می دیدند و به گونه ای وحی به آن می نگریستند.

۹. رباعی وزنی خودساخته و فارسی بود که غیر وزن های دیگری است که اعراب با آن شعر می سرودند و این خودبه خود به روشی برای مبارزه

مظاهر فرهنگ هر ملتی از امری واحد
حکایت می کنند که می توان آن را «هویت»
آن ملت خواند. بر این اساس، می توان
درباره هریک از مظاهر فرهنگ ایرانی،
از منشا آنها در روح ایرانی پرسش کرد.
از ویژگی های بارز هویت ایرانی، شاعری
است؛ یعنی بدل کردن صورت مادی جهان
به گوهر کلمه

آفرین و تحسین می کرد... تا یک باری در انداختن
گردکانی از کو بیرون افتاد و بقیقه پهری هم به جایگاه
باز غلطید، کودک از سر ذکای طبع و صفای قریحت
گفت:

«غلتان غلتان همی رود تا بن گو»

شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع
آمد؛ به قوانین عروض مراجعت کرد و آن را از
مفترغات بحر هزج بیرون آورد و به واسطه آن کودک
بر این شعر شعور یافت و به حکم آن که منشد و
منشی و بادی و بانی آن وزن کودکی بود نیک، موزون
و دلبر و جوانی سخت تازه وتر، آن را ترانه نام نهاد و
مایه فتنه بزرگ را سر به جهان در داد. کژطبعانی که
نظم از نشر نشناسند و از وزن و ضرب خبر ندارند،
به بهانه ترانه ای در رقص آیند؛ مرده دلانی که میان
لحن موسیقار و نهیق حمار فرق نکنند و از لذت
بانگ چنگ به هزار فرسنگی دور باشند بر دویبیتی
جان بدهند. بسا دختر خانه که بر هوس ترانه در و
دیوار خانه عصمت خود در هم شکست؛ بسا سستی
که بر عشق دویبیتی تار و پود پیراهن غفت خویش
برهم گسست و به حقیقت هیچ وزن از اوزان مبتدع
و اشعار مخترع که بعد از خلیل احداث کرده اند، به
دل نزدیک تر و در طبع آویزنده تر از این نیست.

انسان که زندگی فردی و اجتماعی وی را تحت تأثیر
قرار می دهد، از دیر باز تاکنون ذهن بشر را به خود
مشغول ساخته است. تأمل در نظریات اندیشمندان
حوزه های مختلف علمی نشان می دهد، واکاوی در
مفهوم هویت هیچ گاه جدای از وجه سلبی آن؛ یعنی
«از خود بیگانگی» نبوده است. مبحث هویت، با
تلاش برای پاسخ گویی به پرسش «من کیستم»
هرگز رنگ کهنگی به خود نگرفته است و هم چنان از
مهم ترین دغدغه های انسان به حساب می آید.

ما در اول بحثمان باید به تفاوت های اصلی داستان
و تاریخ پردازیم. نخست تعریف تاریخ و دیگر
تعریف داستان. سپس در مرحله بعد به نشانه شناسی
دو داستان معروف تولد رباعی؛ یعنی «چرایی کودک
و ترانه گویی او؟»، «چرایی گردو بازی؟»، «چرایی
اتفاق در کوچه و بازار؟»، «چرایی رودکی و تماشای
ماجرای؟» و «چرایی یعقوب لیث و حکومت مستقل
ایرانی؟» پردازیم. اما پیش از آن به نقل دو روایت
تاریخی برای شکل گیری رباعی اشاره می کنیم.

روایت اول

شمس قیس رازی در المعجم^۱ می نویسد: رودکی
روزی از ایام اعیاد بر سیبل تماشا در بعضی از
متنزهات غزنین می گشت. طایفه ای اهل طبع را دید
کرد ملعبه جمعی ایستاده و دیده بنظاره جوزبازی
کودکی نهاده از آنجا کی شطارت جوانان شاعر و
بطالت شاعران شاطر باشد، قدم نهاد و سر به میان
ایشان بر آورد. کودکی دید ده، پانزده ساله با زلف
عارضی چون سنبل پیراهن لاله تازه روی موزون
قامت را دید که در جوزبازی اسجاع متوازن و متوازی
می گفت... از اشارات مردم غافل می ساخت و
انگشت تعجب در دندان گرفته بر آن تناسب اعضا

۱. المعجم فی معاییر اشعار المعجم. شمس الدین محمد بن قیس رازی،
قرن هفتم. به همت محمد رمضان و تصحیح محمد قزوینی و مدرس
رضوی: ۱۳۱۴

بیت دیگر موافق آن ضم کردند و دوبیتی نام کردند و چندگاه دوبیتی می‌گفتند، تا فضلاً لفظ دوبیتی را نیکو ندیدند؛ گفتند که این چهار مصرعی است، رباعی نیز می‌شاید گفتن و چندگاهی اهالی فضایل به رباعی مشغول بودند.

تفاوت داستان و تاریخ

اگر بخواهیم به ریشه‌های اصلی سرایش رباعی در ایران یا ماوراء النهر (خراسان بزرگ) دست پیدا کنیم، راهی به جز رجوع به کتب تاریخی و ادبی نداریم، اما در بیشتر کتاب‌های تاریخی دلایل آفرینش و خلق رباعی را به شکل داستان و آن هم دو داستان تقریباً مشابه نقل کرده‌اند. داستان معروف رودکی و جوزبازی جوانی زیبارو و هم‌چنین یعقوب لیث صفاری و کودک دل‌بندش که گردو بازی می‌کند. همه داستان‌های آفرینش، برای رویدادهایی در زمانی نامعلوم و ازلی خلق می‌شوند. به واسطه همین، داستان‌ها که خیلی از مواقع جای تاریخ را گرفته‌اند، مورد توجه همگان قرار می‌گیرند و یا با انتساب آن به فرد یا افرادی مهم اعتباری برای خود به دست می‌آورند. معمولاً موضوع داستان از فرط قدمت یا تازگی خلقت و با نوآوری و بدعت است که به موضوع داستان تبدیل می‌شود و گرنه شاید هیچ مبدأ و منشأی برای نقطه آغازین موضوع وجود نداشته باشد.

نکته قابل توجه این است که برای تولد و چگونگی پیدایش هیچ‌کدام از قالب‌های شعر در زبان فارسی داستانی وجود ندارد و این در حالی است که برای رباعی داستان خلق شده، که نکته‌های شگفت در آن است و ما با رمزگشایی عناصر آن، از متن به بطن موضوع خواهیم رسید.

در حکایات شبه تاریخی عناصر داستانی از هر گوشه‌ای به هم می‌پیوندند و نباید از آنها انتظار

اگر بخواهیم به ریشه‌های اصلی سرایش رباعی در ایران یا ماوراء النهر (خراسان بزرگ) دست پیدا کنیم، راهی به جز رجوع به کتب تاریخی و ادبی نداریم، اما در بیشتر کتاب‌های تاریخی دلایل آفرینش و خلق رباعی را به شکل داستان و آن هم دو داستان تقریباً مشابه نقل کرده‌اند

روایت دوم

دولت‌شاه سمرقندی در تذکره الشعراء داستان پدید آمدن رباعی را به عهد امیر ابویوسف یعقوب بن لیث نسبت می‌دهد و می‌نویسد: حکایت کنند که یعقوب بن لیث صفار، که در دربار عجم اول کسی که بر خلفای بنی عباس خروج کرد او بود، پسری داشت کوچک و او را به غایت دوست می‌داشت. روز عید آن کودک با کوکان دیگر جوز همی می‌باخت. امیر به سر کوی رسید و به تماشای فرزند ساعتی ایستاد. فرزندش جوز بینداخت و هفت جوز به کو افتاد و یکی بیرون جست؛ امیرزاده ناامید شد. پس از لمحّه آن جوز نیز بر سبیل «رجع القهقری» به جانب کو غلطان شد؛ امیرزاده مسرور گشت و از غایت ابتهاج بر زبانش گذشت که:

«غلطان غلطان همی رود تال ب کو»

امیر یعقوب را این کلام به مذاق خوش آمد؛ ندما و وزرا را حاضرگردانید و گفت که این شعر خوب است و از این جنس شعر است؛ ابودلف عجلی و ابن الکعب به اتفاق به تقطیع و تحقیق مشغول شدند و این مصراع را نوعی از بحر هزج یافتند؛ مصراع دیگر به تقطیع موافق آن بر این مصرع افزودند و یک

۱. امیر دولت‌شاه بن علاءالدوله بختی‌شاه سمرقندی، (۱۳۸۲)، تذکره الشعراء، به اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران اساطیر.

به طور خلاصه فرهنگ عامه، فرهنگ غیر رسمی است. رواج فرهنگ عامه میان ملت‌هایی که پیشینه تاریخی طولانی‌تر دارند بیشتر است. این فرهنگ ریشه در باورهایی دارد که راه و رسم زندگی را تعیین می‌کنند. انواع باورهای عامیانه ریشه‌ای اسطوره‌ای، دینی، افسانه‌ای و یا ایدئولوژیک دارند

افراطی‌ترین باورها، رمز و رازی نهفته که شاید به دلیل فراموشی فلسفه وجودی آنها، اکنون آن باورها را جزو خرافات به شمار می‌آوریم. آنچه امروز آن را خرافات و موهومات می‌دانیم، جزئی از مسلمات و اعتقادات نیاکان ما بوده است. این باورها طی زمان‌های دراز دگرگون شده و شکل‌های تحریف شده‌ای از آن به دست ما رسیده است (حسن ذوالفقاری، ۱۴۰۰: ۲۳)

داستان در حال بازگفتن ماجرای است که اگر هم رخ داده، نباید به معنی ظاهری آن چشم دوخت، بلکه باید به آن سوی معانی ظاهری رفت تا به یکی از معنای مجازی، استعاری، تمثیلی، رمزی و کنایی آن داستان راه یافت. در شماره آینده به رمزگشایی عناصر این داستان خواهیم پرداخت.

تطابق تاریخی و دقت در توالی وقایع داشت. داستان، بازآفرینش رویدادهای به ظاهر واقعی است نه واگویی و تکرار واقعیت، بلکه شکل اولیه تاریخی است. داستان‌ها ریشه در باورهای عامیانه دارند. باورهای عامیانه زیر مجموعه فولکلور است که در حوزه مردم‌شناسی قرار می‌گیرد. ادبیات توده، دانش عوام است که در مقابل ادبیات رسمی قرار می‌گیرد؛ این ادبیات مجموعه‌ای از ترانه‌ها، قصه‌های عامیانه، ضرب‌المثل‌ها، سحر و جادوها و طب عامیانه هستند که بین مردم کوچک و بازار رواج دارند.

موضوع مورد بررسی فولکلورها بسیار متنوع است؛ از اساطیر گرفته تا ترانه و تک‌بیتی‌ها، از لالایی‌ها تا سوگواری‌ها و....، اما ما در این میان به ترانه که اتفاقاً نام دیگر رباعی است می‌پردازیم. فرهنگ عامه ایرانیان از یک سو با انسان‌شناسی و فرهنگ مردمی ارتباط دارد و از طرفی با ادبیات مرتبط است. به طور خلاصه فرهنگ عامه، فرهنگ غیر رسمی است. رواج فرهنگ عامه میان ملت‌هایی که پیشینه تاریخی طولانی‌تر دارند بیشتر است. این فرهنگ ریشه در باورهایی دارد که راه و رسم زندگی را تعیین می‌کنند. انواع باورهای عامیانه ریشه‌ای اسطوره‌ای، دینی، افسانه‌ای و یا ایدئولوژیک دارند.

باورهای هر قوم با فرهنگ آن قوم ارتباط مستقیم دارد. باورها بنیادی‌ترین مبانی جهان‌بینی انسان را در خود دارد. با تحول باورها، فرهنگ نیز گرایش و سمت‌وسوی دیگری به خود می‌گیرد؛ بنابراین با شناخت تحولات رخ داده در باورهای اقوام، به فرهنگ آن قوم می‌توان پی برد. این شناخت ما را به دیگر تحولات اجتماعی، اعتقادی، سیاسی و فکری رهنمون خواهد کرد.

باورداشت‌های اقوام با توجه به شیوه زندگی، برخاسته از عمق فکر و ذهن آن قوم است. مطالعه دقیق‌تر این باورها به ما می‌گوید که حتی در

«همان چیزی که سال‌های سال در انتظارش بودم»

موسیقی در آتش

پیانیست؛ فیلمی که «ابتدال شر» را به تصویر می‌کشد

صمد حسینی

اما به دستور مقامات کمونیستی اتحاد شوروی توقیف شد. پنجاه و دو سال بعد از آن؛ یعنی در ۱۹۹۸ نسخه جدیدی از کتاب، این بار با عنوان «پیانیست: داستان خارق‌العاده نجات یک مرد در ورشو» منتشر شد که تنها در فرانسه و لهستان به فروشی بیش از نیم میلیون نسخه دست یافت. همچنین روزنامه‌های معروفی چون تایمز و گاردین نیز این کتاب را به عنوان کتاب سال معرفی کردند.

مروری بر کتاب

طبق آنچه در کتاب آمده، اشپیلمن قبل از شروع جنگ جهانی دوم، به عنوان نوازنده آثار شوپن (آهنگساز بزرگ لهستانی) در رادیو لهستان مشغول به کار بوده که با آغاز و شدت گرفتن جنگ به تدریج همه چیز خود را از دست می‌دهد. افراد خانواده‌ی وی شامل پدر، مادر، یک برادر و دو خواهر به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شده و در آنجا همگی از بین می‌روند. خود او مدتی را مجبور به انجام کارهای سخت و طاقت‌فرسا برای نازی‌ها می‌شود ولی بعداً با کمک دوستانش از آنجا گریخته و دو سال پایانی جنگ را در مخفی‌گاه‌های مختلف به سر می‌برد. در این دو سال، بارها از فرط گرسنگی، سرما و هراس از نازی‌ها در یک قدمی مرگ قرار می‌گیرد، اما هر بار به شکلی معجزه‌آسا نجات می‌یابد. سرانجام نیز با کمک یک افسر آلمانی علاقه‌مند به موسیقی به نام ویلهلم



تاریخ سینمای جهان بسیاری از شاهکارهای خود را وامدار کتاب‌ها و نوشته‌های نویسندگان است. فیلم‌های درخشان و ماندگاری چون بینوایان، بریاد رفته، زوربای یونانی، مکیت، رستگاری در شاتوشنگ، ذهن زیبا، ارباب حلقه‌ها و صدها اثر دیگر که هر یک به سهم خود بر عمق و غنای این صنعت غول‌آسا افزوده‌اند همگی برگرفته از رمان‌ها، نمایشنامه‌ها و بیوگرافی‌هایی هستند که نویسندگان مشهور و غیر مشهور از خود به یادگار گذاشته‌اند.

فیلم پیانیست *The pianist* ساخته رومن پولانسکی کارگردان معروف لهستانی فرانسوی نیز اقتباسی است از کتابی با همین نام نوشته ولادیسلاو اشپیلمن نوازنده و آهنگساز یهودی اهل لهستان. اشپیلمن در این کتاب، با قلمی ساده و گیرا و با ذکر جزئیات کامل، خاطرات تلخ و دردناک خود در خلال جنگ جهانی دوم بین سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ را روایت کرده است. کتاب وی نخست با عنوان «مرگ یک شهر» درست یک سال پس از پایان جنگ به چاپ رسید،

هوزنفلد، از جنگی جهانی که میلیون‌ها انسان را به کام مرگ و تباهی فرستاد، جان سالم به در می‌برد.

معرفی و بررسی فیلم

عناصر و مضامینی که در این داستان ساده و سرراست اما دردناک، واقعی و البته شگفت وجود دارد، هر فیلم‌ساز جدی و کارکشته‌ای را به ساخت نسخه سینمایی آن ترغیب می‌سازد. هنگامی که کتاب به دست پولانسکی رسید درباره آن گفت: «این همان چیزی است که من سال‌های سال در انتظارش بوده‌ام». بعدها پس از ساخته شدن فیلم نیز وی در یک مصاحبه بیان کرد: «تا قبل از داستان پیا نیست، من هرگز متنی به این اندازه ترغیب‌کننده نخوانده بودم که مجبور به تصویر کشیدن آن شده باشم!»

بدون تردید یکی از دلایل اصلی شوق وافر پولانسکی برای به تصویر کشیدن داستان زندگی اشپیلمن، تجربه‌های مشابه و خاطرات تلخی است که خود او از جنگ و فجایع آن در ذهن دارد. وی در دوران کودکی، زمانی که در ورشو و کراکوف لهستان به سر می‌برد وحشت جنگ، آوارگی و غم از دست دادن عزیزانش را تجربه کرد. گرچه او به همراه پدرش عاقبت از چنگال شوم جنگ جان سالم به در بردند، ولی مادر وی در اتاق‌های گاز آشویتس مخوف‌ترین اردوگاه کار اجباری نازی‌ها جان خود را از دست داد. مرگ مادر چنان بر رومن ۱۲ ساله گران آمد که به‌رغم گذشت سال‌ها از آن حادثه، درباره آن گفته است: «خاطره دردناک مرگ مادرم هرگز از ذهنم پاک نخواهد شد مگر با مرگ خودم.»

این اندوه عظیم باعث شد تا خالق فیلم‌های مرموز و وهم‌آلودی چون چاقو در آب، بچه رزمی و محله چینی‌ها با خواندن کتاب اشپیلمن این بار به سراغ یک داستان به شدت شفاف و واقع‌گرایانه برود. پیا نیست در ۴ دسامبر ۲۰۰۲ با بازی فوق‌العاده آدرین برودی

(Adrien Brody) در نقش ولادیسلاو اشپیلمن اکران شد در حالی که اشپیلمن واقعی دو سال قبل از آن در ۸۸ سالگی از دنیا رفته بود و متأسفانه هرگز نتوانست نسخه سینمایی زندگی خود را ببیند.

فیلم فارغ از اینکه ما چه دیدگاهی نسبت به واقعه هولوکاست و یهودکشی داریم و یا اینکه نیت اصلی کارگردان از ساخت آن چه بوده، به لحاظ سینمایی یک شاهکار تمام عیار است که توانست افتخارات زیادی هم از جمله یک جایزه کن برای بهترین فیلم، سه جایزه اسکار بهترین فیلم نامه اقتباسی برای رونالد هاروود، بهترین بازیگر نقش اول برای آدرین برودی و بهترین کارگردانی برای رومن پولانسکی را به ارمان آورد. علاوه بر این، در پنجاه و ششمین مراسم بفتا دو جایزه بهترین فیلم و بهترین کارگردانی و در بیست و هشتمین مراسم سزار در کشور فرانسه نیز هفت جایزه دیگر را از آن خود کرد.

دلیل موفقیت پیا نیست علاوه بر داستان واقعی و گیرای آن، بازی عالی آدرین برودی و حضور کارگردانی کاربلد است. پولانسکی بارها در فیلم‌های دیگرش به‌ویژه ماه تلخ، انزجار و مرگ و دوشیزه ثابت کرده که در نمایش مفاهیمی چون تقدیر، تحقیر، تروما، تجاوز، تضاد، آشفتگی، درماندگی، انزوا، خشونت جسمانی و خراش روانی استاد است. شخصیت اصلی بیشتر فیلم‌های او، آدم‌هایی پرت شده در شرایطی روابطی متضاد، آشوبناک و بیمارگون‌اند که به تدریج تحت تأثیر رخدادهای بیرونی، به شکلی درمانده و مفلوک از درون فرو می‌ریزند.

داستان اشپیلمن نیز به جهت فضای تیره و تاریک و موضوع متضاد آن یعنی قرار گرفتن هنرمندی لطیف در فضای زمخت و پرتنش جنگ، بستر مناسبی است برای پرداخت مفاهیم و خلق شخصیت مورد علاقه پولانسکی؛ چیزی که فیلمساز به تمام و کمال از آن بهره برده است. و نتیجه، اثری هولناک از کار در آمده که به

که فقط با چشم‌هایشان طعم غذاهای پشت ویتترین مغازه‌ها را می‌چشند؛ بدن‌های نیمه جانی که در کف خیابان‌ها راه‌ها شده تا ماشین‌ها با رد شدن از روی آنها مرگ سخت‌تری را نثارشان سازند و به گمان من از همه زجرآورتر نوازندهٔ نرم‌خویی است که به پای افسر قلدر آلمانی افتاده و او با شقاوت تمام بر جسم و روح هنرمند شلاق می‌نوازد!

پولانسکی با خلق صحنه‌هایی که در آنها کُشت و کشتارها در کمال خون‌سردی، بی‌اهمیتی، پیش‌پا افتادگی و معمولی بودن اتفاق می‌افتند ابتدال شر، اصطلاحی که هانا آرنت در توصیف آیشمن به کار برد را در قالب تصویر و به شکلی کوبنده بازگو می‌کند. زمانی که هانا آرنت در دادگاه بررسی جنایات جنگی، آیشمن (کسی که دستور سوزاندن یهودیان را صادر کرده بود) را از نزدیک می‌بیند، او را «به طرز ترسناکی آدمی معمولی» توصیف می‌کند. به عقیدهٔ آرنت، آیشمن ساده‌تر و معمولی‌تر از آن بود که آن جنایت فجیع را در دفاع از یک ایدئولوژی یا نظریه سیاسی خاصی مرتکب شده باشد، هدف او چیزی بیش از به دست آوردن موقعیت بهتر و ارتقای شغلی نبوده است! شرارتی تا این حد گزاف برای اهدافی تا این حد کوچک و پوچ، شر را به ابتدال می‌کشد و انسان‌های معمولی را بدل به ترسناک‌ترین موجودات می‌سازد. فضای رئال و شخصیت‌های معمولی فیلم پلانیست نیز مخاطب را می‌ترساند، ترس از اینکه مبادا در وجود هر یک از ما آدم‌های معمولی، هیولایی چون آیشمن خفته باشد؛ هیولایی که در سادگی‌ها و روزمره‌گی‌های زندگی پنهان شده تا در یک شرایط بحرانی چهرهٔ واقعی خود را عیان سازد. سربازان و افسران آلمانی فیلم پلانیست غول‌هایی پشمالو با چشمان از حدقه بیرون زده نیستند، آنها نسخه‌های کوچک‌تری از آیشمن‌ها هستند که می‌کُشند، می‌سوزانند و ویران می‌کنند، بی‌آنکه یک دلیل حتی شیطانی برای توجیه اعمال خود داشته باشند. البته فیلمساز

شکلی بی‌پروا و باورپذیر جنبهٔ سیاه و فلاکت‌بار جنگ و انسان‌هایی که به آن دچار شده اند را به نمایش می‌گذارد. فیلم با موسیقی دل‌انگیزی از شوپن (نوکتورن شمارهٔ ۲۰ در سی شارپ مینور Nocturne C sharp minor No. 20 همراه با تصویر شهری که در آن زندگی جریان دارد، آغاز می‌شود. در ادامه، ما به ایستگاه رادیویی ورشو می‌رویم و شخصیت اصلی (ولادی اشپیلمن) را می‌بینیم که در آرامش کامل در حال نواختن همان قطعه است. در همین لحظه ناگهان صدای نابهنجار انفجار بمب، نوای لطیف موسیقی را می‌بلعد و فضای آرام و همگون فیلم در چشم برهم زدن تبدیل به جهنمی درهم و برهم می‌شود. اما ولادی از نواختن دست نمی‌کشد؛ او هنرمند است و مانند همهٔ هنرمندان دیگر بیش از آنکه در واقعیت باشد در دنیای ذهنی خود سیر می‌کند از این رودر ابتدا واقعهٔ پیش آمده را پس می‌زند. در خانه نیز وقتی همه صحبت از رفتن و ترک شهر می‌کنند او اصرار به ماندن دارد، ولیکن جنگ واقعی‌تر از آن است که با یک لجبازی هنرمندانه نادیده گرفته شود.

به زودی شهر سقوط می‌کند و سربازان نازی در خیابان‌ها رژه می‌روند. با انتقال یهودیان به گتو (محل‌های یهودی‌نشین) و زندگی در شرایط دشوار آنجا، ولادی به تدریج پی به وخامت اوضاع می‌برد و اینجاست که ناگهان خود را پرتاب شده در جهانی پر از خشونت، بی‌رحمی و کشتار می‌یابد، جهانی که هیچ سنخیتی با روح هنرمند ندارد.

در فیلم شاهد صحنه‌های تکان‌دهندهٔ بسیاری هستیم که حتی تصورشان هم عذاب‌آور است؛ پدر پیری (پدر اشپیلمن) که با سیلی خوردن از دست یک افسر جوان نازی در هم می‌شکند؛ مرد مسن معلولی که همراه با ویلچرش از طبقهٔ چهارم آپارتمان به پایین پرت می‌شود و هیچ‌یک از افراد خانوادهٔ وی حتی جرأت نفس کشیدن هم ندارند؛ کودکان گرسنه‌ای

می کشد، از سکوت و انزوای طولانی مدت به مرز جنون می رسد، ولیکن میل زنده ماندن و آرزوی نواختن دوباره موسیقی در وجود او چنان جاندار و رونده است که علی رغم همه زخم ها و خراش های وارد شده بر جسم و روحش، تسلیم مرگ نمی شود و عاقبت نیز تقدیر او را به ویرانه ای می کشاند که به نجات جانش می انجامد؛ جایی که با هوزنفلد افسر آلمانی علاقه مند به موسیقی مواجه می شود و با این مواجهه یکی از عالی ترین لحظه های فیلم رقم می خورد. شیوه بازی آدرین برودی در این سکانس حقیقتاً بی نظیر است. ابروهای افتاده، چشمان غمگین، بریده بریده حرف زدن و شیوه خاص راه رفتن او به بهترین نحو ممکن ترس و اضطراب این برخورد را به مخاطب منتقل می کند. با این ملاقات، تضادها و ناهمگونی ها تبدیل به هم آهنگی و هارمونی می شوند و سرانجام از دل فضای سرد و تاریک فیلم اندکی هم گرما و روشنایی طلوع می کند. در پایان، پیا نیست را می بینیم که بار دیگر در ایستگاه رادیو ورشو در حال نواختن نوکتورن شماره ۲۰ شوپن است همان قطعه آغازگر فیلم، اما این بار با ملغمه ای از آرامش و اندوه.

از نظر مطابقت فیلم با محتوای کتاب، اگر چند صحنه جزئی که تجربه های شخصی کارگردان هستند و همچنین شخصیت زن (دوروتا) را نادیده بگیریم، فیلم اقتباس بسیار نزدیکی از کتاب است، حتی برخی دیالوگ ها عیناً تکرار شده اند. به لحاظ تصویر سازی هم فیلم با بهره بردن از فیلمبرداری و تدوین عالی به خوبی توانسته است فضای غم آلود و سرد و تاریک کتاب را منعکس سازد. با این حال، یکی از ویژگی های اصلی و گریزناپذیر سینما غلظت و دراماتیزه کردن رویدادهاست. از این رو به مخاطب علاقه مند به تاریخ جنگ جهانی دوم و شرح احوالات انسان های جنگ زده پیشنهاد می شود تا کتاب را نیز مورد مطالعه قرار دهند. بی شک دقیق تر اما به اندازه فیلم مبهوت کننده خواهد بود.

این شر مبتدل را منحصر به نازی ها نمی داند، پلیس های یهودی که برای حفظ جان خودشان دانسته و آگاهانه هموطنان خویش را سوار بر قطارهای مرگ می کنند نیز مصداق های دیگری از این ابتدال شراند.

با ادامه یافتن جنگ به تدریج همه داشته های ولادی از او ستانده می شود؛ از پیانویی که شیفته آن است ولسی برای رفع گرسنگی خانواده مجبور به فروش آن می شود تا دختری (دوروتا) که دوستش دارد و از همه دردناک تر خانواده ای که عزیز ترین کسان او هستند. از اینجا به بعد بخش اساسی فیلم یعنی تلاش بی وقفه اما نه چندان باشکوه شخصیت اصلی برای زنده ماندن آغاز می شود. این تلاش بی وقفه، با هدف زنده ماندن و انتقام گرفتن از بدمن های داستان نیست، بلکه برای خود زندگی و گریختن از چنگال هراس آور مرگ است، چیزی که اشپیلمن در کتاب آن را «ترس حیوانی» از مرگ نامیده است.

قهرمان فیلم پیا نیست قهرمان به معنای مرسوم فیلم های جنگی نیست، انسانی است که فقط می خواهد زنده بماند حتی اگر به قیمت فرار و سال های سال مخفی شدن در خرابه ها باشد. همین نگاه واقع گرایانه و خالی از قهرمان بازی فیلمساز به مقوله هایی چون جنگ، هراس از مرگ و میل به زندگی است که پیا نیست را به اثری عمیقاً باور پذیر بدل می سازد و بی آنکه قهرمانی اسلحه به دست داشته باشد مخاطب را تا لحظه آخر میخکوب خود می کند. این نمایش غیرقهرمانانه از قهرمان داستان، کاملاً منطبق با فضا و محتوای کتاب است: در جایی از کتاب، اشپیلمن واقعی می نویسد: «پدرم گفت ما قهرمان نیستیم، ما مردمی هستیم که اگر ده درصد شانس برای فرار وجود داشته باشد همان ده درصد را انتخاب می کنیم».

در صحنه های بعدی، ما شاهد تلاش بی امان اشپیلمن برای زنده ماندن هستیم. او از یک مخفی گاه به مخفی گاه دیگر می رود، روزها گرسنگی و تشنگی

ناتمامی؛ ... که در سطر آخر تمام می‌شود!

همچنان قصه سودای تو را پایان نیست

وطن، عنصر اساسی زیست آدمی است و هیچ انسانی بی دلیل از وطن و از هم وطن خود مهاجرت نمی‌کند

علی اصغر درلیک

رمان ناتمامی به مقوله‌های مختلفی عطف توجه می‌کند و عناصری مانند اسطوره، زندگی شهری، فقر، فقدان شایسته‌سالاری، تاریخ، مهاجرت، کودکان کار و... را مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده به رغم شناخت عمیقی که از تهران و زندگی شهری دارد، اما هیچ درصدد بزرگ‌نمایی بر نمی‌آید و حتی به کرات ذکر می‌کند که زاده تهران نیست. در واقع، عبدی از تهران کسب هویت نمی‌کند و در مقام یک ناظر بیرونی، تهران را با تمام نابرابری‌ها و خشونت‌های پنهان و عیان‌ش به خوبی به تصویر می‌کشد. او حتی در توصیف‌اتش از بوشهر که در آن زندگی نکرده است، بسیار دقیق و حساب شده عمل می‌کند و این حجم از دانش جغرافیایی، خواننده را به وجد می‌آورد.

او در این رمان، ناتمامی را به تمام سطوح جامعه تسری می‌دهد و ناتمام‌بودن را سنت همیشگی آدمی تلقی می‌کند. به زعم او، ناتمامی بیش از آنکه امری بیرونی و متعلق به دیگری باشد، امری درونی و سو‌بژکتیو است؛ ناتمامی در درون هر کس رخ می‌دهد و شخص هیچ‌گاه نمی‌تواند بر این ناتمامی غلبه کند. این دیدگاه به نحوی بازگوکننده سخن فیلسوفان اگزیستانسیالیست است که معتقد بودند انسان دارای محدودیت ذاتی است و هیچ‌گاه نمی‌تواند بر این محدودیت‌ها غلبه کند و آنچه را که می‌خواهد به تمامیت به دست آورد. نویسنده، این ناتمامی را امری تاریخی و اساطیری می‌داند که سینه به سینه منتقل شده است و به ما و انسان‌های پس از ما خواهد رسید. در واقع، تأکید او بر اینکه قصه‌ها همواره همانند



لیان دختر دانشجویی است که به طرز عجیب و غیرمنتظره‌ای در تهران گمشده می‌شود و هم‌اتاقی او به نام سولماز، دل‌نگران سرنوشت اوست... زهرا عبدی در ناتمامی، ادامه‌دهنده سنت ناتمام سایر نویسندگان زن معاصر بوده است و برخلاف نگاه انتزاعی سایر نویسندگان زن - که آثارشان گسسته از اجتماع و زمان و مکان عمدتاً متوجه واگویی‌های ذهنی ایشان بود - از خویش برون رفته است و به مؤلفه‌های اجتماعی و فرهنگی متعددی توجه کرده است. اگر با این گزاره هم‌سو باشیم که اغلب رمان‌نویسان زن ایرانی فارغ از مشکلات سیاسی - اجتماعی عدیده‌ای که در کشور وجود دارد، صرفاً بر شخصیت‌های درون‌گرایی تکیه می‌کنند که تنها دغدغه خود، خانه و خانواده را دارند و تاریخ و اجتماع و فرهنگ، چندان در آثار آنان مجال بروز و ظهور نمی‌یابد، می‌توان گفت که زهرا عبدی مثال نقض بارز این گزاره است. زهرا عبدی با انجام یک چرخش معرفتی سعی کرده است به تمامی نقدهای وارد شده بر سنت زنانه‌نویسی رمان پاسخ دهد و بر سطوح گوناگون جامعه نظر افکند.

در دکتری و نرفتن به خانه مادری باشد و خواه ازدواج با زنی مسن برای گرفتن اقامت در کشوری دیگر. با این حال، شخصیت‌های داستان، گونه‌ای دیگر از مهاجرت نیز دارند؛ مهاجرت از درون، که به زعم نویسنده، مهم‌ترین نوع مهاجرت نیز این گونه از مهاجرت است. انسان گاه در وطن خود است، ولی احساس غربت می‌کند؛ احساس بیگانگی و دوری از هموطن. احساس می‌کند که به



هیچ‌جا تعلق ندارد. نویسنده در واقع به این نوع مهاجرت انتولوژیک نیز توجه دارد و بسیار به آن اشاره می‌کند. ناتمامی داستان، به ناتمامی عناصر داستان نیز تسری کرده است و تلاش نویسنده برای بیان همه موضوعات گاه موجب شده است که برخی از زوایای داستان ناقص بمانند و تنها در حد اشاره از آن‌ها گذر شده است؛ به طور مثال، گم‌گشتی لیان که در آغاز داستان بسیار بر آن تأکید می‌شود، در ادامه کم‌رنگ می‌شود و احساس فقدان که در ابتدا در داستان موج می‌زند، در ادامه از حرکت باز می‌ایستد. تعجیل نویسنده در بیان خرده‌روایت‌ها باعث شده که برخی از آنها چندان شکل نگیرند و منطق حضورشان در داستان چندان فهمیده نشود. از طرفی تکرار موضوعاتی که نویسنده به دنبال واکاوی آنهاست و گاه تندتند از آنها رد می‌شود، موجب می‌شود که خواننده از اواسط کتاب متوجه بشود که دیگر قرار نیست لیان پیدا بشود و در واقع انتهای کتاب به نحوی لو می‌رود. در مجموع، ناتمامی رمانی است قابل قبول و عمیق که خواننده را در هر صفحه ننگه می‌دارد و به فکر فرومی‌برد و این کتاب حضور نویسنده‌ای قدرتمند و صاحب‌سبک را در عرصه داستان‌نویسی ما نوید می‌دهد.

همدیگر هستند، به نوعی اشاره به این نکته دارد که زندگی‌ها با اندک تفاوت‌هایی همواره به‌سان همدیگر هستند و انسان‌ها غالباً یا باید با مرگ و گم‌شدن قهرمانانه، زندگی ناتمام خود را تمام کنند یا با ماندن و زیستی یکنواخت و بی‌فراز و فرود، بر ناتمامیت خود صحه بگذارند. بخش مهمی از داستان به مقوله مهاجرت و بی‌وطنی اختصاص دارد و انواع گوناگون مهاجرت را برمی‌شمارد؛ قصه آدم‌هایی که

از نقاط مختلف کشور، مانند اهر و بوشهر، به تهران مهاجرت کرده‌اند یا کسانی که از ایران به کشور دیگر مهاجرت کرده‌اند یا کسانی که از جای دیگر، مانند کولی‌ها، به ایران مهاجرت کرده‌اند. انسان بی‌وطن، انسان سرگشته و بی‌هویتی است که تعلق خاطری به جایی ندارد و بودن در هیچ‌جا او را سیراب نمی‌سازد و مدام در پی رفتن است. نقطه عطف این مقوله، اشاره نویسنده به کولی‌ها است. کولی‌ها نماد انسان مهاجر بی‌وطنی هستند که دل در گروی هیچ مکانی ندارند و به معنای دقیق کلمه، در لحظه و آن زندگی می‌کنند. وطن، عنصر اساسی زیست آدمی است و هیچ انسانی بی‌دلیل از وطن و از هم‌وطن خود مهاجرت نمی‌کند؛ به تعبیر هایدگر فلسفه، حسرت وطن است. از این رو، مقصود نویسنده از بیان مهاجرت در داستان چیست؟ چرا انسان‌های قصه بی‌قرار هستند و مدام در پی رفتن هستند؟ عیدی در واقع، مهاجرت را معلول علت‌هایی می‌داند که گاه مستقیم و گاه غیرمستقیم در داستان خود به آن اشاره می‌کند؛ فقدان شایسته‌سالاری، عدم آزادی بیان، فقر و تنگدستی، بیماری، گسست میان خانواده و فرزندان و... از جمله عواملی هستند که به زعم او علت مهاجرت به شمار می‌روند؛ حال می‌خواهد این مهاجرت رفتن از اهر به تهران و تلاش برای قبول شدن

هر هفته يك عنوان كتاب

نگاهی به انتشارات دانشگاه تهران

۸۵ سال تلاش در فراز و فرود نشر دانشگاهی

به همین دلیل هم در شناسنامه آثار چاپ شده این دوره، در کنار نام ناشر؛ یعنی شرکت سهامی چاپ، عبارت «نشر از طرف اداره آموزش عالی و دبیرخانه دانشگاه» نیز افزوده شد. در سال ۱۳۲۰ دایره انتشارات دانشگاه تشکیل شد و مسئولیت یکسان سازی کلیه امور چاپ را به عنوان یکی از دواير دبیرخانه دانشگاه به عهده گرفت. از اواخر سال ۱۳۲۴ اداره ای به نام «اداره انتشارات

و روابط دانشگاهی بین المللی» به عنوان یکی از ادارات تابعه دبیرخانه دانشگاه تهران تأسیس شد که جایگزین دایره انتشارات شد که اداره انتشارات و روابط فرهنگی که اصل و اساس مؤسسه انتشارات و چاپ فعلی است، به منظور چاپ کتاب ها و رساله های استادان دانشگاه و ترجمه کتاب های علمی و ادبی مورد نیاز دانشگاهیان، اعم از استاد و دانشجو تأسیس شد.

انتشار آیین نامه و تصویب نامه های شورای دانشگاه و قوانین دانشگاه، نشر سالنامه دانشگاه و کمک به نشر سالنامه دانشکده ها، نظارت در انتشار نشریه های



دانشگاه تهران اولین و یکی از مهم ترین دانشگاه های ایران است که از همان ابتدا به چاپ کتاب همت گمارده و از اولین ناشران دانشگاهی ایران محسوب می شود که اقدام به تولید و چاپ کتاب دانشگاهی کرده است. انتشارات دانشگاه تهران دو سال بعد از تأسیس دانشگاه در سال ۱۳۱۵ با بودجه ای ۳۰۰ هزار ریالی شکل گرفته و عمری به درازای ۸۵ سال دارد.

در بدو تأسیس انتشارات دانشگاه تهران بر اساس تصویب نامه ۳۶۵۶ مورخ ۱۳۱۵/۳/۳۱ هیأت دولت به وزارت معارف و اوقاف اجازه داده شده است مبلغ ۳۰۰ هزار ریال به دانشگاه تهران هدیه کند تا به ترتیبی که مقتضی بداند به خریداری چاپخانه اقدام نماید و چاپخانه مزبور از جمله اموال دانشگاه باشد (مقررات دانشگاه، ۱۳۱۶). در جلسه سی و دوم شورا، قرارداد خرید ششصد سهم از شرکت سهامی چاپ جهت دانشگاه تصویب شد (صورت جلسات شورای دانشگاه، ۱۳۱۵) و دبیرخانه دانشگاه مسئولیت اجرای این مصوبه را به عهده گرفت و

به یکدیگر ندارند و دو کار به کلی متفاوتند و بهتر آن است که هر یک به صورتی مستقل اداره شوند. بنابراین با پیشنهاد به ریاست دانشگاه، اداره جدیدی به نام اداره روابط فرهنگ و بورس‌ها تشکیل شد و مقرر شد با ترکیب کتابخانه مرکزی و اداره کل انتشارات واحد جدیدی به وجود آید که این واحد جدید، «اداره کل انتشارات و روابط کتابخانه‌ها» نام‌گذاری شد و کتابخانه مرکزی هم جزئی از آن بود. در سال ۱۳۶۸ فروش انتشارات دانشگاه به سازمان چاپ دانشگاه محول شد و از آن تاریخ به بعد، اداره فروش به‌عنوان واحدی مستقل، اقدام به توزیع و فروش کتاب‌های انتشارات کرده است. در اسفند ۱۳۴۸ هم «اداره انتشارات» و «سازمان چاپ دانشگاه» ادغام شدند و به‌صورت «سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه» درآمد و در سال ۱۳۴۹ به «مؤسسه انتشارات و چاپ» تغییر نام یافت.

مؤسسه انتشارات و چاپ بعد از انقلاب اسلامی

در سال ۱۳۵۹ بعد از انقلاب اسلامی ایران و خصوصاً بعد از انقلاب فرهنگی فعالیت‌های مؤسسه متوقف شد. علت این امر نیز آن بود که کلیه شوراهای انتشاراتی دانشگاهی منحل و رسماً تعطیل اعلام شدند و قدرت قانونی شوراهای انتشاراتی دانشگاه‌ها به مرکز نشر دانشگاهی واگذار شد. در آن هنگام، قرار بر آن شد که مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تنها کتاب‌هایی را که رو به اتمام بودند، چاپ کرده و از بستن قرارداد جدید خودداری کند و کتاب‌های آماده چاپ یا حتی در نیمه راه چاپ، برای تصمیم‌گیری نهایی به مرکز نشر دانشگاهی ارسال شود. در این مدت که مؤسسه کار و فعالیت آنچنانی نداشت و «لغت نامه دهخدا» را که نیاز به هیچ تصویبیه مجددی نداشت، در تیراژ ۴۰۰۰ نسخه چاپ کرد.

متضمن تحقیقات علمی و ادبی و آزمایشگاهی استادان دانشگاه و سایر عملیات بنگاه‌های تابع آن، کمک به تهیه و انتشار دروس استادان و رفع نیازمندی‌های علمی دانشجویان با چاپ فهرست مفصل مراجع و مأخذ تحقیق و مطالعه، تهیه نشریه حاوی سؤالات امتحانات دانشکده به‌منظور راهنمایی دانشجویان و استادان و مطالعه و تلخیص مقالات یا اخباری که در جراید و مجلات داخلی و خارجی درباره دانشگاه تهران درج می‌شد و همچنین تهیه اخبار و مقالاتی که انتشار آنها برای معرفی دانشگاه تهران لازم باشد، از اولین وظایف انتشارات تعریف شده است. «وراثت در موضوع آسیب‌شناسی» تألیف عزت‌الله خبیری هم اولین کتاب انتشارات دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۲۵ به چاپ رسیده است. در اوایل سال ۱۳۲۵ به دنبال مصوبه هیأت وزیران و تلاش دکتر شمس‌الدین امیرعلایی، چاپخانه وزارت کشاورزی به دانشگاه تهران واگذار شد و چاپخانه وزارت کشاورزی که دو باب مغازه در دروازه دولت بود، به‌منظور سهولت در کار و نظارت بر عملکرد آن، کلیه تجهیزات و ماشین‌آلات به زیرزمین دانشکده علوم منتقل شد و در سال ۱۳۲۷ رسماً کار خود را آغاز کرد. در سال ۱۳۳۳ ماشین‌آلات چاپ از زیرزمین دانشکده علوم به زیرزمین سازمان مرکزی منتقل شد. در سال ۱۳۳۴ اداره یادشده به اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی تبدیل شد. احداث ساختمان جدید انتشارات و چاپ در سال ۱۳۳۹ آغاز شد و در مدت ۳ سال به پایان رسید و تجهیزات و ماشین‌آلات چاپ چاپخانه مستقر در زیرزمین سازمان مرکزی به تدریج به ساختمان جدید منتقل و نیازها و تجهیزات لازم نیز تهیه و تکمیل شد. در سال ۱۳۴۳ مشخص شد که دو خدمت: یکی نشر کتاب و دیگری رسیدگی به امور روابط فرهنگی و اعطای بورس به دانشجویان خارجی، هیچ ارتباطی

چون پرویز ناتل خانلری، ایرج افشار، ذبیح‌الله صفا، حافظ فرمان‌فرمایان به چشم می‌خورد. از این رو لازم است نیم‌نگاهی به روسای انتشارات داشته باشیم و از آنها یاد کنیم:

● **دکتر پرویز ناتل خانلری** متولد سال ۱۲۹۲ خورشیدی بود و در سال ۱۳۲۲ دکتری زبان و ادبیات پارسی را با پایان‌نامه «تحقیق در عروضی فارسی» دریافت کرد. در سال ۱۳۲۷ به پاریس رفت و دوره دوساله «انستیتو دو فونتیک» زبان‌شناسی را گذراند. پیش از آن، نخست در دبیرستان‌های رشت و تهران به آموزش پرداخت. پس از دریافت دکتری نیز مدتی با درجه دانشیاری در دانشگاه تهران به آموزش پرداخت و در سال ۱۳۲۹، پس از بازگشت از فرانسه، با رتبه استادی به تدریس پرداخت. خانلری، بیرون از دانشگاه تهران، مجله ادبی «سخن» را با نگاهی و شیوه‌ای نو منتشر کرد.

دکتر خانلری، نخستین رئیس انتشارات و روابط عمومی دانشگاه تهران است. او مدتی نیز معاون وزارت کشور، وزیر فرهنگ، سناتور، عضو فرهنگستان، مدیر پیکار با بی‌سوادی، طراح سپاه دانش و پی‌افکن بنیاد فرهنگ ایران بود که در ریاست او بر این بنیاد، سیصد اثر پر ارزش به چاپ رسید. او مجله سخن را به مدت ۳۵ سال منتشر کرد. بیشتر آثار خانلری در زمینه زبان‌شناسی است که جستارهایش پرازش و ماندگارند.

● **دکتر ذبیح‌الله صفا** در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در شه‌میرزاد سمنان زاده شد. سال ۱۳۰۴ رهسپار تهران شد، آموخت و آموخت، تا آن‌گاه که در ۱۳۲۲ «حماسه سرایی در ایران» را دانشنامه دکتری خود کرد. نوشتارهای ادبی، تاریخی و فلسفی او از ۱۳۱۲ خورشیدی در چندین مجله به چاپ رسید. در ۱۳۲۲ در دانشکده ادبیات، تاریخ ادبیات ایران را آموزش داد. از ۱۳۲۰ نخست، معاون، آنگاه کفیل

پس از بازگشایی مجدد دانشگاه‌ها در سال ۱۳۶۳، به منظور تعیین خط‌مشی منطبق بر موازین اسلامی در شهریور ۱۳۶۷ مقررات و آیین‌نامه جدید پذیرش و نشر در ماده ۳۴ به تصویب شورای هماهنگی انتشارات دانشگاه رسید و با تصویب شورای دانشگاه در آذر ماه سال ۱۳۶۹ مورد بررسی و اصلاح مجدد قرار گرفت که از آن زمان جایگزین کلیه مقررات قبلی مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران شد. در این آیین‌نامه، تعداد اعضای شورای انتشارات به بیست و دو نفر افزایش و تعداد کمیته‌های تخصصی به چهار کمیته کاهش یافته است. در سال ۱۳۸۲ عملیات ساخت ساختمان جدید در تاریخ ۱۳۸۲/۸/۲۰ شروع شد و در تاریخ ۹/۵/۱۳۸۳ پایان یافت. آخرین تحولاتی که در سال ۱۳۸۹ در دانشگاه تهران به وقوع پیوسته، تغییرات ساختاری و راهبردی بود که به موازات آن با تصویب هیأت رئیسه دانشگاه، ساختار و نام مؤسسه انتشارات نیز تغییر کرد و از ادغام واحد «اداره کل تأمین تجهیزات و منابع علمی» و «مؤسسه انتشارات و چاپ» واحد جدیدی به نام «اداره کل خدمات پژوهشی و انتشارات» ایجاد شد. در سال ۱۳۹۸ نیز به دنبال تغییرات در ساختار سازمانی دانشگاه، مؤسسه انتشارات از دفتر تجهیزات آزمایشگاهی منفک شد و به صورت مستقل با عنوان «مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران» به ادامه فعالیت پرداخت. هم‌چنین با هدف بهبود کیفیت چاپ و کاهش هزینه‌های نگهداری، چاپخانه دانشگاه به طور کامل تعطیل و فعالیت‌های آن برون‌سپاری شد. از جمله نکات قابل توجه این است که به‌رغم تمام این فراز و نشیب‌ها مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران در طول ۷۵ سال عمر خود بیش از ۵۰۰۰ عنوان کتاب چاپ رسانده است؛ یعنی حدوداً هفته‌ای یک کتاب. در میان روسای انتشارات دانشگاه تهران نام‌هایی

را در تمامی دوران مأموریت دکتر ذبیح الله صفا حفظ کرد. وی همچنین مدتی در غیاب دکتر محمد معین سرپرستی مؤسسه لغت نامه دهخدا را برعهده داشت. دکتر مینوچهر در آذر سال ۱۳۳۹ به درجه استادی دانشکده ادبیات نائل شد. وی مدت‌ها مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی بود. از آثار وی می‌توان به تصحیح التعریف لمذهب التصوف اشاره کرد.

● **دکتر حافظ فرمانفرمائیان** در سال ۱۳۰۶ در تهران متولد شد. وی دکترای خود را در رشته تاریخ و به سال ۱۳۳۵ از دانشگاه جرج تاون دریافت کرد. وی فرزند عبدالحسن میرزا فرمانفرمائیان بود و سال‌ها ریاست کتابخانه فرمانفرمائیان را در دانشکده ادبیات برعهده داشت. دکتر حافظ فرمانفرمائیان در تاریخ ۱۳۴۱/۷/۵ به ریاست اداره کل انتشارات و روابط دانشگاهی برگزیده شد. وی در سال ۱۳۴۱ به کرسی استادی تاریخ دانشگاه تهران دست یافت. کتاب اروپا در عصر انقلاب از جمله آثار منتشر شده اوست.

● **ایرج افشار** در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران متولد شد. بیست ساله بود که در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، آموخت. پس از دانش آموختگی، کتابدار همان دانشکده شد، آن هم به مدت ده سال. پس آنگاه رئیس کتابخانه دانشسرای عالی شده، یک سال هم رئیس کتابخانه ملی شد و زمام انتشارات را به دست گرفت.

روی آوری انتشارات به چاپ متون و آثار گذشتگان، اندیشه او بود. خردمند بود و یاری رسان، بی دریغ به پژوهشگران یاری می‌رساند.

به هر روی ایرج افشار، نام‌آور کتاب و کتابداری با مجله جهان نو همکار بود، مدیر داخلی مجله آینده، سردبیر مجله مهر، سردبیر مجله سخن، مدیر مجله کتاب ماه، مدیر و سردبیر مجله راهنمایی کتاب، مدیر مجله ایرانشناسی و ... بود.

ایرج افشار چهره خوشنام کتاب و کتابداری و یکی از

دانشسراهای مقدماتی، رئیس اداره تعلیمات عالی و تعلیمات متوسطه وزارت فرهنگ و عضویت یونسکو را به عهده داشت.

دکتر ذبیح الله صفا دومین رئیس انتشارات دانشگاه بود. مقاله‌های وی در نشریه‌های مهر، ایران امروز، تعلیم و تربیت، جلوه، سخن، پشتون، یغما، دانش، فرهنگ، مربی، تمدن، ارتش و ... به چاپ می‌رسید. او نیز چهار سال شباهنگ را منتشر کرد. در سال ۱۳۲۰ خانلری بر آن بود تا مجله سخن را منتشر کند، اما به انگیزه سن کمش، پروانه مدیر مسئولی به نام ذبیح الله صفا صادر شد که یک سال بعد، خود خانلری مدیری و سردبیری را خود به دست گرفت.

دکتر صفا از استادان نام‌آور و به نام دانشگاه تهران، پژوهش‌هایی ماندگار را در زمینه ادبیات کهن پارسی انجام داد که شهره‌ترین آثارش تاریخ ادبیات ایران در ۸ جلد، حماسه سرایی در ایران، علوم عقلی در تمدن اسلامی تا قرن پنجم تاریخ مزدپرستی در ایران قدیم و گنج سخن هستند، نیز دیوان عبدالواسع جبلی و دیوان سیف الدین فرغانی را تصحیح و مرگ سقراط و مادر دیوانه را ترجمه کرده است.

دکتر ذبیح الله صفا در سال نخستین پدیداری رادیو، تاریخ زبان‌های ایرانی و تاریخ جشن‌های ایرانی را چندی باز گفت.

دکتر ذبیح الله صفا در سال‌های پسین زندگی در شهر لوبک آلمان می‌زیست. وی در سال ۱۳۷۸ در لوبک آلمان در گذشت.

● **دکتر حسن مینوچهر** در سال ۱۲۹۰ در تهران متولد شد. در تیرماه سال ۱۳۳۲ همکاری خود را با دانشکده ادبیات دانشگاه تهران آغاز کرد و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران شد و در خردادماه سال ۱۳۳۸ دانشیار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد. دکتر مینوچهر از تاریخ ۱۳۳۶/۷/۲۴ به سرپرستی انتشارات دانشگاه تهران منصوب شد و این سمت

کتاب ۲ سال پس از انتشار توسط پروفیسور حیاتی رئیس دانشکده علوم دانشگاه ارزوم ترکیه به ترکی استانبولی ترجمه و برای دوره‌های فوق لیسانس و بالاتر تدریس می‌شد.

۲- نوسازی جامعه، ناشر انتشارات فرانکلین

۳- جهان سوم در سال ۲۰۰۰

● **دکتر بهرام فره‌وشی** در سال ۱۳۰۴ خورشیدی دیده به دنیا گشود. وی سال ۱۳۳۶ پس از دریافت دکتری زبان و ادبیات فارسی برای ادامه تحصیل در رشته ایران‌شناسی به فرانسه رفت و در سال ۱۳۴۱ دکتری تبعات عالییه دانشگاه پاریس را دریافت کرد. وی از سال ۱۳۵۳ تا شهریورماه سال ۱۳۵۷ سرپرستی مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران را برعهده داشت.

از آثار ایشان ترجمه کتاب‌های هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی به قلم گیرشمن، تألیف دو مجلد فرهنگ فارسی به پهلوی و پهلوی به فارسی، ترجمه کارنامه اردشیر بابکان و تألیف، جهان فروری را می‌توان نام برد.

● **دکتر حسین عرفانی** در سال ۱۳۱۱ در بندرانزلی متولد شد. وی در رشته معدن از دانشگاه وین دانشنامه دکتری دریافت کرد و از سال ۱۳۳۷ به تدریس در دانشکده علوم دانشگاه تهران پرداخت. وی در سال ۱۳۵۳ با درخواست دکتر فره‌وشی به عنوان عضو هیأت مدیره مؤسسه انتشارات و چاپ انتخاب شد و در اواخر شهریور ماه ۱۳۵۷ به عنوان سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ برگزیده شد و در ۱۳۵۷/۱۲/۲۵ استعفا کرد. کتاب بلورشناسی، قانون ابن سینا، زمین‌شناسی اقتصادی و سنگ‌شناسی محلی از آثار چاپ شده اوست.

● **دکتر داریوش ورکانی فاتحی** متولد سال ۱۳۱۹ در شهرستان سنندج و دانش‌آموخته رشته کشاورزی بود. وی در تاریخ ۶ فروردین ماه سال ۱۳۵۸ به

رئیس‌های خوشنام انتشارات دانشگاه تهران، در ۱۸ اسفند ۱۳۸۹ در ۸۵ سالگی درگذشت.

● **دکتر ناصرقلی قاجار** در سال ۱۲۹۳ در تهران متولد شده، در سال ۱۹۳۷ دکترای علوم خود را دریافت کرد. دکتر قاجار در سال ۱۳۱۶ دانشیار دانشکده علوم دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۳۳ به معاونت دانشکده فنی رسید. پس از آن، در سال ۱۳۴۰ به عنوان سرپرست دانشجویان ایرانی و رایزن فرهنگی در کشور فرانسه برگزیده شد. دکتر قاجار از تاریخ ۱۳۴۷/۱/۲۸ به عنوان مدیرعامل چاپخانه دانشگاه تهران به کار پرداخت.

● **دکتر ابراهیم کوهستانی** به سال ۱۳۱۴ در تهران متولد شد. دانش‌آموخته دبیرستان البرز بود و از دانشکده کشاورزی در رشته خاک‌شناسی کارشناسی خود را دریافت کرد. وی مدرک دکترای خود را از دانشگاه پاریس در سال ۱۹۶۴ در رشته ژئودینامیک دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ تدریس در دانشکده کشاورزی را آغاز کرد. وی دارای چندین سمت اجرایی بود که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد: مدیر کل دانشگاه تهران در سال‌های ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸، معاون مخصوص رئیس دانشگاه (پروفیسور رضا) به مدت ۲ سال پیش از عزیمت پروفیسور رضا به سفارت در یونسکو، وی مستشار و معاون هیأت نمایندگی ثابت ایران در یونسکو را به عهده داشت.

دکتر کوهستانی از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ مدیر عامل دانشگاه تهران شد، پس از آن وی عضو مؤسس و معاون مدرسه سیاسی وزارت امور خارجه تا ۱۳۵۷ شد. در سال ۱۳۵۹ وی به فرانسه رفت و در آنجا اقامت گزید و در یکی از دانشگاه‌های پاریس مسئولیت امور فرهنگی و دانشجویی را به عهده گرفت. تعدادی از آثار دکتر کوهستانی عبارت‌اند از: ۱- کتاب خاک، ناشر انتشارات دانشگاه تهران. (این

تحلیل دستگاه‌های مکانیکی به کمک کامپیوتر، طراحی مکانیزم‌های مکانیک محیط‌های پیوسته برای مهندسين، هلیکوپتر، الاستیسیته، محاسبات طراحی (برای صنعتگران تأسیساتی)، اجزای محدود.

● **دکتر محمدعلی راد** متولد سال ۱۳۲۲ در پاریز کرمان است. وی در سال ۱۳۴۷ مدرک دکتری را در رشته دامپزشکی از دانشگاه تهران دریافت کرد و تخصص خود را در زمینه بیماری‌های داخلی دام‌های کوچک از دانشگاه ایلینوی آمریکا دریافت کرد. دکتر راد در سال ۱۳۷۷ به عنوان سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران منصوب شد. راد در سال ۱۳۷۷ به مقام استادی دانشکده دامپزشکی دانشگاه تهران نائل شد.

از آثار وی می‌توان به تألیف ۱۲ جلد کتاب تخصصی در زمینه دامپزشکی و چندین ترجمه اشاره کرد. کتاب‌های بیماری‌های مشترک در دام و انسان از آثار اوست.

● **دکتر محمد شکرچی زاده** در سال ۱۳۳۹ در اصفهان متولد شده و در سال ۱۳۶۴ هجری شمسی مدرک فوق لیسانس رشته راه و ساختمان را از دانشکده فنی دانشگاه تهران دریافت کرده است. از سال ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۰ سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران بود. وی سپس برای ادامه تحصیل به فرانسه رفته و در رشته کاربرد بتن‌های توانمند در ساختمان نیروگاه‌های اتمی دکتری دریافت کرد. پس از بازگشت از فرانسه، از سال ۱۳۷۸ استادیاری دانشگاه تهران و عضویت هیأت امنای آثار محمدعلی جمالزاده را برعهده گرفت.

دکتر محمد شکرچی زاده حدود شصت مقاله علمی تخصصی در نشریات و کنفرانس‌های بین‌المللی ارائه کرده است. کتاب بتن غلتکی در سده سازی را در سال ۱۳۸۲ ترجمه و منتشر کرده است.

● **دکتر سید حمید طالب زاده** در سال ۱۳۳۷ در

سرپرستی مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران برگزیده شد و در یازدهم بهمن ماه سال ۱۳۵۹ از این سمت استعفا داد.

● **دکتر فیروز حریرچی** در سال ۱۳۲۰ هجری خورشیدی در تبریز متولد شد و در سال ۱۳۵۴ فارغ التحصیل دکترای رشته زبان و ادبیات عرب از دانشکده الهیات دانشگاه تهران شد. وی از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۷ در پژوهشکده فرهنگ ایران تدریس کرد.

همچنین در سال ۱۳۷۶ در دانشگاه تربیت مدرس و در آذر ماه سال ۱۳۷۸ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران استاد برجسته شد و لوح تقدیر دریافت کرد. وی چندین سال نیز ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را برعهده داشت.

دکتر فیروز حریرچی کتاب‌های موشح در ادبیات عرب، دراسه و جیزه حول اشعار هاتف العربیه، پارسیان عربی نویس و تدوین و ترجمه فرهنگ مصطلحات سیاسی عربی - فارسی را تألیف و کتاب‌های دفاع از اسلام، شیعه و عاشورا، تأثیر زبان فارسی در عربی، امثال سائره متنبی، دستور معالم الحکم و ماثور مکارم الشیم از علی (ع) را ترجمه کرده و حدود چهل مقاله در مجلات خارجی و داخلی نوشته است. دکتر فیروز حریرچی از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۶۶ سرپرستی مؤسسه را برعهده داشت.

● **دکتر عباس راستگو** متولد سال ۱۳۲۲ در قمصر کاشان و دانش‌آموخته مهندسی مکانیک از دانشگاه ایالتی میشیگان آمریکاست. وی در سال ۱۳۷۰ به سمت سرپرست انتشارات دانشگاه تهران منصوب شد و مدت هفت سال در این سمت انجام وظیفه نمود. تدوین ۱۵ جلد کتاب تخصصی و چندین مقاله و گزارش علمی و فنی از جمله موارد کارنامه پژوهشی ایشان است. تعدادی از آثار دکتر راستگو عبارت‌اند از:

در کنکور سراسری، در رشته شیمی دانشگاه تهران پذیرفته شد و پس از دانش آموختگی در دانشکده علوم به گذراندن دوره کارشناسی ارشد در دانشکده شیمی پرداخت و آنگاه دکتری خود را در رشته شیمی تجزیه از دانشگاه تهران دریافت کرد.

دکتر حسن سرشتی در سال ۱۳۷۸ به عنوان عضو هیأت علمی دانشکده علوم به آموزش و پژوهش پرداخت. سال ۱۳۸۶ استادیار شد و در سال ۱۳۹۰ به دانشیاری دست یافت.

● **دکتر ایرج الله دادی** متولد سال ۱۳۴۲ در قم. وی دوره کارشناسی را در دانشگاه تهران و کارشناسی ارشد را در دانشگاه تربیت مدرس گذراند. سپس برای ادامه تحصیل به کانادا رفت و دکتری خود را در رشته اکولوژی گیاهی از دانشگاه لاوال دریافت کرد و به عنوان عضو هیأت علمی دانشگاه تهران در پردیس ابوریحان به فعالیت پرداخت. دکتر الله دادی که اکنون استادتمام دانشگاه است، در سال ۱۳۹۰ به عنوان مدیرکل خدمات پژوهشی و انتشارات دانشگاه منصوب شد و تا مرداد ۱۳۹۵ این مسئولیت را بر عهده داشت. پس از او،

● **دکتر محمد موسی خانی** از سال ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۰ این سمت را عهده دار بود و در حال حاضر، دکتر مرتضی اکبری به عنوان مدیرکل خدمات پژوهشی و انتشارات دانشگاه تهران، سکان دار این ناشر پرسابقه است.

اصفهان زاده شد. سال ۱۳۶۳ لیسانس و سپس در سال ۱۳۶۵ فوق لیسانس عمران را از دانشکده فنی دانشگاه تهران گرفت. چندی بعد، تحصیل در رشته ای متفاوت را آغاز کرد و سال ۱۳۷۳ فوق لیسانس و ۴ سال بعد موفق شد دکترای فلسفه را از دانشگاه تهران دریافت کند. سپس استادیار و اینک استادگروه فلسفه دانشگاه تهران است. مدیر گروه فرهنگ شبکه یک سیما، مدیر شبکه چهار سیما و مدیر کل پژوهش های سیما و از سال ۱۳۸۵ رئیس مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران بوده است.

● **دکتر جان اله کریمی مطهر** در سال ۱۳۴۳ خورشیدی در شهرستان آمل متولد شد. وی در سال ۱۳۷۴ از دانشگاه دولتی لامانسف مسکو در رشته زبان و ادبیات روسی دکتری دریافت کرد. وی مدیر گروه زبان شناسی و زبان های خارجی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و همچنین عضو انجمن ادبی بونین شناسان سن پترزبورگ روسیه است.

وی از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸ معاون آموزشی دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی بود. در سال ۱۳۸۸ خورشیدی ریاست مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران را به عهده گرفت. وی تا پایان فروردین ماه سال ۱۳۹۰ خورشیدی در این سمت انجام وظیفه کرد. دکتر کریمی مطهر در آذر ماه ۱۳۸۹ خورشیدی به مقام استادی دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران نائل شد.

از آثار وی می توان به تألیف و ترجمه بیش از ۱۰ عنوان کتاب در زمینه تئوری و تاریخ ادبیات روسیه و همچنین نمایشنامه های روسیه اشاره کرد.

● **دکتر حسن سرشتی** متولد سال ۱۳۴۴ در اصفهان، تحصیلات ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را در تهران گذراند. در سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶، به مدت ۴۹ ماه در جبهه حضور مستمر داشت. آنگاه در سال ۱۳۶۹

کتاب‌فروشی در زوربخ که بنیان‌گذار انتشاراتی بزرگ شد

درباره انتشارات اشپرینگر چه می‌دانید؟

انتشاراتاتی که خود به کشف حوزه‌های جدید می‌پردازد

دکتر سلیمان گارب برای پرستاران»، که برای اولین بار در سال ۱۹۵۴ منتشر شد، نیز بسیار محبوب شد به طوری که انتشارات اشپرینگر را به یکی از شناخته‌شده‌ترین ناشران کتاب‌های پرستاری تبدیل کرد. این کتاب در طول ۲۵ سال و در شش ویرایش نزدیک به ۲۴۰ هزار نسخه



فروخت. با رشد شرکت اشپرینگر حوزه‌های نشر آن نیز گسترش یافت و به تدریج زمینه‌هایی چون پزشکی و روانشناسی را نیز در بر گرفت.

شرکت اشپرینگر نیای المانی شرکت انتشارات اشپرینگر است. در سال ۱۸۴۲ در برلین و در سال ۱۹۵۰ در نیویورک تأسیس شد و به ناشر برجسته در زمینه کتب و مجلات علمی در آلمان و به‌مرور زمان در بسیاری از کشورهای جهان به خصوص آمریکا معروف شده است. شرکت اشپرینگر در آغاز کار خودش یک کتاب‌فروشی بود؛ طوری که در آغاز کارش به صورت شرکتی بود که یک نفر آن را اداره می‌کرد و بعداً دو نفر را استخدام کرد. مالک این شرکت با سخت‌کوشی و شیوه‌های تجاری ماهرانه‌اش، از موفقیت خود برای راه‌اندازی یک شرکت انتشاراتی در

اشپرینگر یک انتشارات آمریکایی و بین‌المللی است که در سال ۱۹۵۰ میلادی توسط برنهارد اشپرینگر، نوه بزرگ ژولیوس اشپرینگر، تأسیس شد. ژولیوس اشپرینگر بنیانگذار انتشارات «اشپرینگر ورلاگ» در سال ۱۸۴۲ در آلمان بود که اکنون به عنوان یک کمپانی مستقل

و با عنوان اشپرینگر نیچر شناخته می‌شود.

انتشارات «اشپرینگر» بیشتر بر روی حوزه‌هایی چون پرستاری، پیری‌شناسی، روانشناسی، مددکاری اجتماعی، مشاوره، بهداشت عمومی و توانبخشی (روانپزشکی عصبی) تمرکز دارد.

از اولین کتاب‌های برجسته انتشارات اشپرینگر می‌توان به «دانشنامه سلامت دام» نوشته دکتر «رابرت سیدن» و همچنین «کتاب راهنمای قلب و عروق برای پرستاران» در سال ۱۹۵۲ اشاره کرد. انتشار کتاب‌های مرتبط با موضوع پرستاری نیز به سرعت در این انتشارات افزایش یافت تا این که کتاب کوچک «داروهای دکتر مودل در استفاده کنونی» به چاپ رسید و سال‌ها به عنوان یک کتاب استاندارد استفاده شد و بیش از ۱۵۰,۰۰۰ نسخه از آن طی چندین چاپ فروخته شد. کتاب «تست‌های آزمایشگاهی

سال ۱۸۵۸ استفاده کرد.

اشپرینگر، جوانی باهوش و جاه‌طلب، وظایف خود را با غیرت و هوشمندی انجام می‌داد. با گذشت زمان، پیوند دوستی او با صاحب کتاب‌فروشی شکل گرفت که یک عمر ادامه داشت.

بنیان‌گذار آن ژولیوس اشپرینگر^۱ بود که در ۱۰ می ۱۸۱۷ در برلین به دنیا آمد. پدرش ایزیدور^۲ (۱۷۷۱-۱۸۳۶) از فرانکفورت آمده بود. در سال ۱۸۱۵ ایزیدور با ماریان فریدلندر^۳ ازدواج کرد که ایزیدور پس از به دنیا آمدن تنها فرزندش (ژولیوس) درگذشت. مادرش، هنریت نی لوی^۴، از خانواده‌ای مرفه، از این نوزاد مراقبت می‌کرد که در سن دو و نیم سالگی در خانه‌ای برای کودکان تازه تأسیس سپرده شده است. ایده‌های اومانستی پستالوزی^۵ الهام‌بخش مراقبت در آن مؤسسه کوچک بود. بنیان‌گذار آن، کوئر^۶ و همکارانش به ایوردون^۷ در سوئیس سفر کرده بودند تا شخصاً از پستالوزی رویکردهای جدید آموزش را بیاموزند و بر روابط دوستانه بین معلمان و دانش‌آموزان تأکید کنند. معرفی آواز و تمرینات بدنی به برنامه درسی‌شان، علاوه بر آموزش زبان یونانی و ریاضیات افزوده شد. محبوب‌ترین کتاب پستالوتزی «چگونه گرتروید به فرزندانش می‌آموزد»^۸ بود که قرار بود توسط مخاطبان زیادی خوانده شود.

اشپرینگر جوان در پایان دو سال شاگردی خود برای افزودن تجربه خود سفری طولانی را از برلین به سوئیس آغاز کرد. در آن زمان (اواسط دهه ۱۸۳۰) راه‌آهن وجود نداشت، فقط واگن‌های پستی وجود داشت؛ بنابراین او بیشتر سفر را با پای پیاده انجام داد و در چندین شهر (و کتاب‌فروشی) در جاده توقف کرد. در زوریخ^{۱۰} در یک کتاب‌فروشی معروف شروع به کار کرد. او از سبک زندگی سوئیسی و روحیه استقلال‌طلبی مشخصه سنت سوئیس لذت می‌برد. از جمله دوستانی که در زوریخ به دست آورد، جریمیا گوتلف^{۱۱} بود که بعدها به یکی از نویسندگان مهم شرکت اشپرینگر تبدیل شد. او برای بزرگ‌سالان و جوانان رمان می‌نوشت. پس از نزدیک به ۲ سال کار در زوریخ به‌عنوان Gehilfe (دستیار فروش) در کتاب‌فروشی، ژولیوس برای سفر به اشتوتگارت و سایر شهرهای جنوب آلمان رفت. در راه از چندین کتاب‌فروشی دیدن کرد و با سبک‌ها و شیوه‌های مختلف آشنا شد. او برای تماس با ناشر معروف بروکهاوس - آوناریوس^{۱۲} به پاریس رفت و دو ماه در آنجا کار کرد، اما پاریس چندان او را جذب نکرد. او در سال ۱۸۳۹ به برلین بازگشت. شهر را نسبت به محرومیت‌های نامیدکننده از آزادی‌هایی که مردم پس از رویدادهای سیاسی اواخر دهه ۱۸۲۰ انتظار داشتند، نسبتاً ناراضی دید. شهروندان به بسیاری از کنترل‌های دولتی که پادشاه پروس تحمیل کرده بود - از جمله مجوزهای موردنیاز با پرداخت هزینه و محدودیت‌هایی که توسط دولت اعمال می‌شود - مخالفت کردند.

این خانه ترکیبی از خانه کودکان و مدرسه شبانه‌روزی بود که ژولیوس ۹ سال را در آن گذراند. شهریه ارزان نبود، اما در طول سال‌ها این شهریه را مادر بزرگش پرداخت می‌کرد. ژولیوس از سن ۱۰ تا ۱۶ سالگی در مدرسه متوسطه برای پسران به نام صومعه خاکستری^۹ شرکت کرد. او مدرسه را با نمرات خوب و با اخذ گواهینامه خوب ترک کرد و به‌عنوان شاگرد در کتاب‌فروشی در برلین مشغول به کار شد. ژولیوس

1. Julius Springer
2. Isidor
3. Marianne Friedlander
4. Henriette ne Levi.
5. Pestalozzi
6. Cauer
7. Iverdon
8. How Gertrude Teaches Her Children,
9. Graue Kloster

10. Zurich

11.. Jeremiah Gotthelf

12. Brockhaus-Avenarius

ترجمه آلمانی و کتاب‌های محبوب مشابه و همچنین جزوات و بروشورهای سیاسی و اجتماعی فهرست شده بود. کتاب‌فروشی او خیلی زود موفق شد.

در سال ۱۸۴۵ ژولیوس اشپرینگر با ماری اوپرت^۸ در کلیسای معتبر نیکولای برلین ازدواج کرد. همسر بسیار جوان او از یک خانواده مرفه برلینی بود. در طول سال‌ها، این زوج روابط نزدیک خود را با خانواده خود حفظ کردند. ژولیوس و ماری در طول سال‌ها ۱۰ فرزند داشتند، اما ۷ فرزند در سنین جوانی از دنیا رفتند، تنها ۲ پسر و یک دختر بزرگ شدند. پسر بزرگ‌تر فردیناند و برادرش فریتز بعداً در تجارت پدرشان کار کردند و پس از مرگ او آن را به ارث بردند.

خانواده در حال رشد زندگی بسیار هماهنگی داشتند. ژولیوس در کتاب‌فروشی خود سخت کار می‌کرد. او به‌عنوان رئیس کتاب‌فروشی‌ها، در شهرهای کوچک‌تر به درآمد خود اضافه کرد. در آن سال‌ها مرکز اصلی سفارش و توزیع لایپزیگ مرکز انجمن ناشران بود. او در کنار کار، در ابراز مخالفت با مقررات ظالمانه حکومتی نیز فعال بود. در مقطعی حتی برای مدت کوتاهی به دلیل اعتراضاتش دستگیر شد. با این حال، افکار و کارهای فعال اصلی او باعث شد تا او به‌عنوان یک ناشر، نه تنها به‌عنوان فروشنده کتاب، جزوه و مجلات، شناخته شود. در سال ۱۸۵۸ این انتقال کامل شد. او کتاب‌فروشی و تمام موجودی خود را فروخت و شرکت انتشاراتی جدید خود را در همان فضای مناسبی که برای کتاب‌فروشی خود پیدا کرده بود تأسیس کرد. در اواخر دهه ۱۸۴۰ تجدید ساختار سیاسی رخ داد که حقوق مدنی بیشتری را به مردم اعطا کرد (انقلاب ۱۸۴۸). در آن دهه‌ها برلین محل رشد پر جنب‌وجوش در حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود. دانشگاه برلین که در سال ۱۸۱۰ تأسیس شد، دانشمندان مشهوری را به خود جذب کرد.

8. Marie Oppert

برلین دارای شورای شهروندی بود که اختیارات آن را پادشاه پروس محدود کرد. دولت سلطنتی ویژگی‌های عمده زندگی عمومی را کنترل می‌کرد: خدمات پستی، سیستم حمل‌ونقل و شبکه راه‌آهن رو به رشد بود. فراخوان آزادی مدنی از «وارثان عصر روشنگری»^۱ در آلمان از اساتید دانشگاه برلین، برادران گریم^۲، فیشته^۳ فیلسوف و بسیاری از روشنفکران دیگر الهام گرفته شد. این یک «اعتراض پرولتری»^۴ نبود؛ که بعداً آمد. بهبودهایی حاصل شد. در اوایل قرن، هاردنبرگ^۵ وزیر پروس توانست آزادی تجارت و رهایی کامل یهودیان را که قبلاً حقوق مدنی آنها برای دنبال کردن مشاغل و مشاغلی که محدود شده بود را ایجاد کرد.

ژولیوس اشپرینگر در ابراز نارضایتی خود از سانسور و کنترل‌های دولتی به دیگر جوانان پیوست. او حتی به دلیل اعتراض در برخی موارد با پلیس درگیر شد، اما دغدغه اصلی او تأسیس کتاب‌فروشی خودش بود. با کمک مالی یکی از دوستان و خانواده مادرش، در ۱۰ می سال ۱۸۴۲، در بیست و پنجمین سالگرد تولدش، کتاب‌فروشی‌اش را افتتاح کرد. این تاریخ بعدها به‌عنوان تاریخ تأسیس انتشارات اشپرینگر در نظر گرفته شد. مکان فروشگاه جدید او به خوبی انتخاب شده بود، در مرکز شهر، در نزدیکی راتوس^۶ یک جای بسیار شلوغ. او با سخت‌کوشی به‌زودی موفق شد اعتباری از ناشران و چاپخانه‌ها برای خرید کتاب و جزوات به دست آورد. طبق معمول، یک اعلامیه رسمی در مجله انجمن ناشران قرار داد. به‌عنوان دسته‌های خاصی از مطالبی که او برای فروش عرضه کرد، کتاب‌های کودکان، به‌عنوان مثال، کلبه عمو تام^۷، به‌صورت

1. heirs of the age of enlightenment

2. Grimm,

3. Fichte

4. proletarian protest

5. Hardenberg

6. Rathaus

7. Uncle Tom's Cabin

ژولیوس اشپرینگر شهرت خود را بر اساس حمایت عالی از نویسندگان، عمدتاً با تبلیغات در مجلات گرفت؛ بنابراین کار انتشارات او رونق گرفت و فروش او افزایش یافت. پس از چند سال، او احساس امنیت مالی کافی برای اختصاص وقت به نگرانی‌های عمومی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کرد. او در انجمن ناشران انجمن بورس^۴ فعال شد و به‌زودی به‌عنوان رئیس انتخاب شد. در این مقام، او با مدیران در مکان‌های دولتی شهری بالا ارتباط برقرار کرد که بعداً برای پسرانش که کتاب‌های راهنمای رسمی در مورد بهداشت، حمل‌ونقل عمومی و... را منتشر کردند بسیار مفید بود. نمایشگاه سالانه کتاب در لایپزیگ یک رویداد مهم انتشارات بود؛ زیرا کارکنان آنجا برای دریافت و توزیع سفارش کتاب بین کتاب‌فروشی‌ها و ناشران خدمت می‌کردند. تجارت کتاب در آن سال‌های ۱۸۵۰ و ۱۸۶۰ پر جنب‌وجوش و رو به رشد بود. هر بهار، در زمان عید پاک، نمایشگاه کتاب در لایپزیگ برگزار می‌شد و ژولیوس اشپرینگر هر سال در آن شرکت می‌کرد. ارتباطات مهمی، به‌ویژه با خارجی‌ها، در آنجا داشت. او در این نمایشگاه نه تنها برای کسب‌وکار خود، بلکه به‌عنوان عضو هیأت مدیره انجمن بورس و بعداً برای چندین سال به‌عنوان رئیس منتخب در آن حضور داشت. یکی از ابزارهای مهم برای بیان عقاید و توصیه‌های او روزنامه تجارت نشر بود. او اغلب برای این هفته‌نامه مقاله می‌نوشت. در آن سال‌ها اشپرینگر به خدمات عمومی حمایت می‌کرد. او بر انتشار کتاب‌هایی در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی و حقوقی و همچنین در زمینه داروشناسی، جنگل‌داری و کشاورزی تمرکز کرد، اما از انتشار کتاب برای جوانان دست کشید.

اشپرینگر در نگرش خود به زندگی، معتقد بود که یک شهروند، با رسیدن به سطحی درآمد، باید در مسائل

ویلهلم فون هومبولت^۱، محقق و وزیر عالی دولت سلطنتی، رشد دانش و علم را تقویت کرد. کتاب موردنیاز بود و مطالعه به شغل موردها علاقه بسیاری از مردم تبدیل شد. محافل کتاب‌خوانی، کلوپ‌های کتاب‌خوانی تأسیس شد. طبقه متوسط رو به رشد زنان را به مشارکت فعال در فعالیت‌های فرهنگی تشویق کرد. فرزندان‌شان در مدارس خوب درس می‌خواندند و کتاب‌خوانان مشتاقی می‌شدند. جمعیت شهر در اواسط قرن به ۴۰۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. ژولیوس در شرکت انتشارات جدید خود بسیار سخت کار کرد. او تاجر ماهری بود، خدمات عالی را به مشتریان ارائه می‌کرد و با همه مؤدب و دوستانه رفتار می‌کرد. کتاب‌هایی که او به‌عنوان ناشر عرضه می‌کرد، در مورد سفر، ماجراجویی، کشورهای خارجی، همچنین کتاب‌های تجاری، بعدها مهندسی، ریاضیات، علوم طبیعی کاربردی و کتاب‌هایی درباره شطرنج بود، زیرا او عاشق بازی شطرنج بود.

کار انتشارات او شامل چند رمان بود. با این حال، او توانست نویسنده‌ای (جرمیا گوتلف^۲) را که در سوئیس می‌شناخت با کار خودش همراه کند: این نویسنده بسیار محبوب شد و تعداد زیادی از رمان‌هایی را ارائه کرد که همگی بر روی یک شخصیت (به نام اولی) متمرکز بودند. داستان‌ها آموزنده بودند و هدفشان الهام بخشیدن به زندگی با فضیلت بود. اشپرینگر علاوه بر کتاب‌ها، مجلات، جزوه‌ها و کتاب‌های کوچک را نیز می‌فروخت. او از انگلستان آیوانهو والتر اسکات^۳ و کتاب‌های دیگر را وارد کرد. آنها را دوستش ویلهلم هرتز به آلمانی ترجمه می‌کرد. همچنین کتاب‌های درسی به‌ویژه کتاب‌های درسی به زبان انگلیسی و فرانسوی برای مدارس متوسطه به منبع درآمدی پرسود تبدیل شدند.

1. Wilhelm von Humboldt

2. Jeremiah Gotthelf

3. Walter Scott's Ivanhoe

4. Boersen-Verein

داوطلب شدند. فردیناند در امور مالی بسیار باهوش بود و موفق شد در آن دوران هرج و مرج اقتصادی نه اینکه باززد، بلکه خیلی هم به دست آورد.

برنهارد اشپرینگر در برلین - زهلندورف، در غرب برلین، جایی که خانه‌ها بزرگ و دارای باغ‌هایی با درختان قدیمی و گل‌های زیبا بود، بزرگ شد. او خاطرات واضحی از گرسنه بودن و خوردن ساندویچ ناهار خود در راه رفتن به مدرسه داشت. غیبت چندین ساله پدر برنهارد باید برای پسر در حال رشد سخت باشد. مدرسه هرگز برای او مشکل نبود. او در ژیمناستیک بسیار خوب ورزش می‌کرد با برنامه‌های درسی گرایش ریاضی - علوم می‌آموخت. برادرش رودولف بعداً در خلق آثار هنری در برلین فعالیت موافقی داشت. با توجه به این هدف، برنهارد به منظور آمادگی برای جانشینی پدرش در یک موقعیت مسئول در شرکت اشپرینگر، حقوق، به‌ویژه حقوق تجارت را خوانده بود. وظایف اداری به او، به‌ویژه با شروع اشغال آلمان توسط ایالات متحده محول شد.

برنهارد به نیویورک رفت و در آنجا دوستان قدیمی داشت و در یک نشریه کار پیدا کرد. او با سارا که به‌عنوان سردبیر در مجله فورتون^۱ کار می‌کرد ازدواج کرد. در دسامبر ۱۹۵۰ آنها شرکت انتشارات اشپرینگر را در آمریکا تأسیس کردند. سارا^۲ کارهای اداری و بازاریابی را بر عهده داشت، در حالی که برنهارد بخش‌های سرمقاله و تولید را مدیریت می‌کرد. ۲۰ کتاب اول آنها که در پایان سال ۱۹۵۶ تولید شد، همگی در زمینه پزشکی یا رشته‌های مرتبط با پزشکی بودند. در زمینه تاریخچه حرفه پرستاری هم کتاب‌هایی را نشر دادند. دکتر مودل^۳ که آشکارا تحت تأثیر فروش بالای کتاب قلب و عروق خود قرار گرفته بود، مجموعه‌ای سالانه در مورد داروهای مورد استفاده

عمومی شرکت کند و وظایف سیاسی و اجتماعی‌اش را انجام دهد؛ بنابراین ژولیوس اشپرینگر نه تنها در انجمن ناشران بلکه به‌عنوان مدیر غیرروحانی جماعت کلیسای پروتستان نیز فعال بود. هم او و هم همسرش از خانواده‌های یهودی بودند؛ اما همان‌طور که بسیاری از افراد در قرن نوزدهم در پروس انجام دادند، آنها در بزرگ‌سالی غسل تعمید گرفتند. بچه‌ها بعد از تولد غسل تعمید داده شدند. ژولیوس اشپرینگر فعال در مسائلی «آزادی و پیشرفت» شناخته بود. در سال‌های میان‌سالی نماینده شورای شهر برلین انتخاب شد. او به‌عنوان عضوی از حزب مترقی علیه کنترل‌های دولتی در تجارت نشر مبارزه کرد. او به منصب رئیس انجمن ناشران، سال‌ها بر روی تضمین قوانین کپی‌رایت پس از اتحاد آلمان در سال ۱۸۷۱ تحت رهبری قیصر ویلهلم کار کرد. او به خدمات عمومی خود افتخار می‌کرد. ژولیوس اشپرینگر در سال ۱۸۷۷ درگذشت. در مراسم او تجلیل از فعالیت حرفه‌ای و مدنی ایشان بیان شد بعداً انجمن بورسن یک پرتله بزرگ از ژولیوس اشپرینگر بر روی درگاه ورودی اصلی دفتر مرکزی انجمن قرار داد. در واکنش به پیشرفت‌های عظیم در علم، فناوری و ارتباطات، کسب و کار اشپرینگر اکنون کاملاً بر روی این زمینه‌ها متمرکز شده است و انتشار کتاب برای خوانندگان عمومی را کنار گذاشته است. فردیناند برادر کوچک‌ترش فریتز را به‌عنوان شریک کامل در تجارت خانوادگی دعوت کرد. فردیناند و فریتز همچنین با آژانس‌های محلی، ایالتی و رایش ارتباط نزدیک داشتند و به این ترتیب قراردادهای چاپی بسیار بزرگ و فروش با حجم بالا را از سازمان‌های دولتی به دست آوردند. نشریات آژانس سلامت امپریال، ارتباطات مهمی را با انجمن‌های حرفه‌ای و رهبران آنها فراهم کرد. طبقه متوسط قوی در شهرها رشد کرد و تحصیلات زنان حداقل تا پایان دوره متوسطه بالا رفت. در طول جنگ جهانی اول، فردیناند و ژولیوس برای خدمت سربازی

1. Fortune

2. Sara

3. Dr. Modell

منتشر کرد. هزینه‌های کمی برای تبلیغات مورد نیاز بود زیرا اکثر مشتریان مشترکین و فروشندگان، دانشگاه بودند که کتاب‌ها را به مشتریان خود می‌فروختند. کتاب‌های تکنیک‌های رهبری، در مورد آموزش بالینی، با عناوینی مانند پرستار و بیمار توسط گرتروید اوجهلی^۲، دیدگاه‌هایی در مورد آموزش بالینی توسط دوروتی اسمیت^۳، دستورالعمل‌های جدید برای پرستاران و مسائل پرستاری توسط بانی بولوو^۴ و موارد دیگر در این انتشارات نشر داده شد.

انتشارات اشپرینگر در شروع انتشار مجلات تأخیر داشت. مت‌فنتون بخش تولید را مدیریت کرد. مدیریت نشر مجلات تا حدودی با انتشار کتاب متفاوت است. مجلات علاوه بر ارزش اطلاعاتی مطالب و درآمد مالی برای ناشر، تبلیغات مکرر درباره ناشر را برای خوانندگان به ارمغان می‌آورد. در کنوانسیون روانشناسی سال ۱۹۸۶، گروه کوچکی از نویسندگان بدون هیچ دلیل خاصی در نزدیکی غرفه نمایشگاه ما جمع شدند. دکتر آیزنبرگ در طول سال‌ها توصیه‌های خوبی درباره نسخه‌های خطی مناسب برای سری ما در توان بخشی ارائه کرد. اولین مجله پرستاری تأسیس شد: تحقیق علمی در عمل پرستاری. خوانندگان مجله، خوانندگان کتاب‌های پرستاری اشپرینگر بودند، کسانی که آرزوی پیشرفت این حرفه را از طریق تحقیق، آموزش یا شیوه‌های نوآورانه داشتند.

خدمات آرنولد مانند چاپ، صحافی و حمل و نقل برای سفارشات اشپرینگر بسیار خوب و بسیار ارزان بود. یک شرکت مدرن که به تازگی با فضای ذخیره‌سازی در یک ساختمان بزرگ کاملاً جدید، با قفسه‌های سطح بالا، کارکنان جوان، شروع به کار کرده است. کار آنها خوب بود، روابط خوب با نویسندگان اساس شهرت یک ناشر است که نشر اشپرینگر به خوبی از پس این

در این زمینه هم به نشر داد. شرکت انتشارات اشپرینگر اساتید حوزه‌های بهداشت و درمان و کاربردهای آنها را مخاطب قرار می‌دهد. حوزه تخصصی انتشارات اشپرینگر در آمریکا شامل پرستاری، پیری‌شناسی، روان‌شناسی، مددکاری اجتماعی، مشاوره، سلامت عمومی و توان بخشی است. مرکز آن در طبقه پنجم برج سلمان در شهر نیویورک واقع شده است.

برنهارد به روانشناسی که توسط زیگموند فروید^۱ معروف شد علاقه زیادی پیدا کرد. وی چندین سال در نیویورک به تمرین و سخنرانی پرداخت، که منجر به دوره‌های دانشگاهی، تمرین خصوصی و توجه رسانه‌ها در زمینه جدید شد. مطبوعات حرفه‌ای کتاب‌ها و مقالات و مجلاتی را تولید کردند که در آن حوزه جدید روان‌شناسی و روان‌درمانی مورد بحث قرار می‌گرفت. سیلوان تامکینز محقق که دارای شهرت ملی و بین‌المللی بود و انتشار کتاب او به اعتبار و دستاوردهای مالی انتشارات جوان اشپرینگر کمک کرد. آمار و مشاهدات شخصی نشان داد که بسیاری از مردم عمر طولانی‌تری داشتند اما به مراقبت‌های پزشکی یا مراقبت‌های مختلف نیاز داشتند. تقریباً هیچ ادبیاتی در مورد این موضوع برای خوانندگان عمومی یا برای برنامه‌های دانشگاهی وجود نداشت، این امر باعث شد که انتشارات اشپرینگر در این زمینه هم گام بردارد. دهه دوم انتشارات جوان تغییرات زیادی را به همراه داشت که آینده شرکت انتشارات اشپرینگر را ساخت. در حالی که دهه ۱۹۵۰ در عناوین پزشکی قوی بود، همراه با برخی از عناوین مهم پرستاری و روانشناسی، در دهه دوم این شرکت جوان، تغییر قابل توجه داشت که در حوزه روانشناسی و پرستاری توجه ویژه داشتند: تنها ۵ کتاب در موضوعات پزشکی، ۴ کتاب در مورد موضوعات دامپزشکی و ۱۳ کتاب در روانشناسی منتشر کرد؛ اما ۲۰ کتاب جدید در زمینه پرستاری

2. Gertrude Ujhely
3. Dorothy Smith
4. Bonnie Bullough

1. Sigmund Freud

کار بر آمده است.

در طول دهه ۱۹۶۰، برنهارد با ناشران بریتانیایی ارتباط داشت. هنگامی که به اروپا سفر می کرد، در لندن توقف می کرد تا از هایمن، ناشر معتبر کتاب های پزشکی، پرستاری و روانشناسی دیدن کند. بسیاری از قرارهای ملاقات با توزیع کنندگان و ویراستاران خارجی که حقوق ترجمه را خریداری می کردند. روانشناسی قدیمی ترین حوزه نشر اشپرینگر است، از جمله کتاب های روان شناسی در دهه ۱۹۷۰ با عناوین «مشکلات اجتماعی» با اضافه شدن چندین کتاب جدید در مورد سقط جنین، خودکشی، کنترل تولد، پدران مجرد و حق درمان بود. مجموعه «رفتاردرمانی و اصلاح رفتار» تعدادی کتاب جذاب و موفق در زمینه رو به رشد روان درمانی تولید کرد. به کارگیری بینش روان شناختی و آموزش برای کاهش مشکلات انسانی، الهام بخش بسیاری از متخصصان شد که در انتشارات اشپرینگر منتشر شده بود. متن موفق دیگری که برای اولین بار در سال ۱۹۸۰ منتشر شد، زمینه های بهداشت عمومی، مشاوره و سالمندی بود. موضوعات تحت پوشش انتشارات اشپرینگر در حال حاضر شامل علوم پایه، تکنولوژی، پزشکی، کسب و کار، حمل و نقل و معماری است. بیش از ۱۶۸ هزار کتاب الکترونیک در ۲۴ موضوع مختلف و به تعداد ۱۹۰۰ ژورنال در این انتشارات وجود دارد.

انتشارات اشپرینگر در دومین دهه فعالیت خود نیز همچنان به کشف حوزه های جدید ادامه داد که این امر حاکی از رشد سریع صنعت مراقبت بهداشتی بود. در این میان علم پیری شناسی به شکلی روزافزونی به موضوعی محبوب تبدیل شده بود و در دهه ۱۹۶۰ برنارد اشپرینگر شش عنوان کتاب در مورد پیری منتشر کرد که بیش از هر ناشر دیگری بود و موجب شد این کمپانی موقعیت خود را به عنوان پیشرو در این زمینه تثبیت کند. در همین حال، چاپ آثاری در حوزه های روانپزشکی

و روانشناسی با کتاب هایی چون «آیا بیماران باید حقیقت را بدانند» از دکتر «استنارد» و «روانپزشکی پویا به زبان ساده» از دکتر «مزر» رشد خوبی را تجربه می کرد اما انتشار کتاب «آزمون تنظیم تصویر» از «سیلوان تامکینز» روانشناس نامدار آمریکایی بود که نام اشپرینگر را در دنیای نشر به سر زبان ها انداخت. پس از مرگ دکتر اشپرینگر در سال ۱۹۷۰، همسرش اورسولا، از اعضای افتخاری آکادمی پرستاری، مسئولیت این شرکت را بر عهده گرفت و تحت هدایت او انتشارات اشپرینگر همچنان گسترش یافت و کتاب هایی در زمینه مددکاری اجتماعی، مشاوره، توانبخشی و بهداشت عمومی به مجموعه خود اضافه کرد و در کنار آن به انتشار مجلات، بررسی های سالانه و انتشار اولین کتاب مرجع اصلی خود با عنوان «دانشنامه پیری» پرداخت که اکنون ویرایش چهارم آن منتشر می شود.

دکتر «اورسولا اشپرینگر» در سال ۲۰۰۴، انتشارات اشپرینگر را به هولدینگ مانهایم که زیر مجموعه «مانهایم تراست» که یک تجارت خانوادگی با قدمت بیش از ۱۳۰ سال فعالیت در حوزه صنعت مراقبت های بهداشتی بود، فروخت. دکتر «اورسولا اشپرینگر» در سال ۲۰۱۴ درگذشت.

در مارس ۲۰۱۶، وب سایت جامع «DailyNurse» توسط انتشارات اشپرینگر راه اندازی شد و تا به پرستاران از طریق ارائه منابع به روز شده این رشته، اخبار، محتوای آموزشی و موارد دیگر کمک کند.

تازه‌های نشر ایران

کتابی که نویسنده‌اش وجود خارجی ندارد!

«در عصر دیجیتال، بانکداری از کنترل خارج شده و در زمانی که تضمین‌های دولتی به صورت گسترده‌ای استفاده می‌شود، نظم‌دهی به بانکداری بی‌معنا به نظر می‌رسد.» «پایان بانک‌ها» عنوان کتابی است که موضوع بانک‌ها و چگونگی پیدایش آنها

از ابتدا تا به امروز را شرح می‌دهد و به این می‌پردازد که بانکداری با بهره‌گیری از چه مکانیزم‌هایی بر اقتصاد واقعی تأثیر می‌گذارد.

روی جلد این کتاب نام «جاناتان مک‌کیلان» به عنوان نویسنده نقش بسته، اما نکته جالب این است که چنین فردی وجود خارجی ندارد! در حقیقت «جاناتان مک‌کیلان» یک نام مستعار است که نویسندگان واقعی

این کتاب ترجیح داده‌اند از آن استفاده کنند. دو نویسنده واقعی این کتاب عبارتند از یورگ مولر که فارغ‌التحصیل دکتری اقتصاد از دانشگاه ETH زوریخ است و یک نویسنده دیگر که نامش افشا نشده اما گفته شده که متخصص مسائل مالی است و برای یک بانک بین‌المللی بزرگ کار می‌کند.

«پایان بانک‌ها» از مخاطرات بانکداری در عصر

جدید می‌گوید و به

پیش‌بینی و تحلیل آینده

بانک می‌پردازد. این

کتاب از تجربه بحران

مالی آمریکا که در

سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ رخ داد، کمک می‌گیرد

و بحران‌های مالی را

ناشی از عطش بی‌پایان

بانکداران تلقی می‌کند. به

اعتقاد نویسندگان، بر هیچ

کس پوشیده نیست که

بحران مالی که کل جهان

را تحت تأثیر خود قرار

داد، از کجا نشأت گرفته

است.



بانکداری افسارگسیخته در نهایت باعث انحرافات قیمتی شده و موجب شده که منابع در بخش‌های نادرست استفاده شود

نویسندگان «پایان بانک‌ها» توضیح می‌دهند که بانکداری افسارگسیخته در نهایت باعث انحرافات قیمتی شده و موجب شده که منابع در بخش‌های نادرست استفاده شود؛ به عنوان مثال بخش‌هایی از صنعت که شاید بازدهی چندانی ندارد. آنها معتقدند حرکت سرمایه‌گذاران به بخش مسکن ناشی از اشتباهات بانکداران است.

بر اساس مدعای این کتاب، بانک‌ها در کنار مزایای متعددی که برای افراد، جامعه و اقتصاد دارند، می‌توانند با سرعت باورنکردنی تمامی آرزوهای خوب سیاستمداران را به باد دهند. هنگامی که بحران مالی رخ داد و سیاستمداران اجازه ورشکستگی اولین بانک را صادر کردند، هرگز تصور نمی‌کردند که این تصمیم در نهایت منجر به کسری بودجه بزرگ شود. بله درست است، بانکداری مرزهای بسیار دقیقی برای خود ترسیم نموده است، اما آیا دیگر مشاغل و اصناف چنین مرزهای دقیقی برای خود ترسیم نکرده‌اند؟ آیا ورشکستگی تنها در بانک‌ها رخ می‌دهد؟ آیا ورشکستگی شرکت‌های بزرگ در دیگر اصناف عواقب کمتری دارد؟ آیا ورشکستگی بانک‌ها در نتیجه بحران مسکن رخ داد یا بحران مسکن باعث به وجود آمدن بحران‌های مالی شد؟ این اندیشه که بانک‌ها هیچ‌گونه ریسکی ندارند، ما را با بحران‌هایی از این دست روبه‌رو ساخته است. در نتیجه بهتر است این‌گونه عنوان کنیم که رفتار قابل اعتماد بانک‌ها باعث این همه اعتماد شده و به ما این‌گونه القا کرده که ریسک ورشکستگی بانک را

بسیار بعید و دور از ذهن بدانیم. با این حال هیچ‌گاه نباید این نکته را فراموش کنیم که تمام بخش‌های اقتصاد به یکدیگر وابسته است و سرمایه با توجه به ماهیت خود سیال بوده و به سمتی حرکت می‌کند که در آن بازدهی بیشتری باشد. در نتیجه، زمانی که کل اقتصاد بیمار است و به سمت رکود و کساد می‌پیش می‌رود، چرا باید بانک‌ها از این قاعده مستثنی باشند؟

در نظام کنونی بانک‌ها اغلب از سیستم اعتبارسنجی و داده‌های کلان استفاده می‌کنند و در نهایت تصمیمات خود را در خصوص ایجاد تعهدات و پرداخت تسهیلات می‌گیرند، اما پرسش این است که چگونه می‌توان به این سیستم جدید و فناوری اطلاعات اعتماد کرد؟ آیا اساساً می‌توان آینده را بدون بانک‌ها تصور کرد؟

نویسندگان «پایان بانک‌ها» در اثر خود به این پرسش‌ها می‌پردازند. آنها بر این باورند که نمی‌توان روبه‌روی فناوری اطلاعات و پیشرفت تکنولوژی ایستاد؛ پیشرفتی که ما را از بانک‌ها بی‌نیاز می‌کند. نویسندگان اشاره به این دارند که بسیاری از مشاغل اکنون با گذشت زمان کم‌رنگ شده‌اند و در دنیای نه چندان دور از بین خواهند رفت لذا می‌توان جهان عاری از بانک را نیز متصور شد.

«پایان بانک‌ها؛ چرا دیگر نیازی به بانک‌ها نیست» عنوان اثری است که به تازگی با ترجمه زهرا بهزادنیا و زهره بهزادنیا به همت سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی منتشر شده است.

روایت مثل زندگی

شاید این جمله از رولان بارت، نشانه‌شناس فرانسوی گویای همه چیز باشد: "روایت همه جا هست، درست مثل زندگی. به همین سادگی". داستان همه چیز است و همه جا. وقتی فیلم می‌بینیم، موسیقی

در مقدمه این کتاب می‌نویسد: پیدایش میان رشته‌های جدید در دهه ی ۱۹۸۰ کمک شایانی به شکل‌های مختلف روایت کرد. از جمله این، میان رشته‌ها می‌توان از مطالعات فرهنگی و رسانه نام برد که مصداق‌های عامه‌پسند روایت (به ویژه سریال‌های تلویزیونی و رمان‌های عامه‌پسند) را در کانون توجه روایت پژوهان قرار داد. در این میان، علوم شناختی تأثیر شگرف و به‌سزایی در

مطالعات روایت باقی گذاشته و منجر به شکل‌گیری حوزه میان رشته‌ای و پرطرفدار «روایت‌شناسی شناختی» شده است.

روایت‌شناسی شناختی نیز دانشی است برای فهم روایت که می‌خواهد به پرسش‌های زیر پاسخ دهد: روایت چیست و عناصر تشکیل‌دهنده آن کدام‌اند؟ انسان‌ها چرا دست به خلق روایت می‌زنند و به این منظور کدام ساختارها و الگوها را در روایت‌هایشان تکرار می‌کنند؟ علت شیفتگی ما انسان‌ها به جهان برساخته روایت چیست و چگونه به ادراکی از معنای آن می‌رسیم؟ روایت با کدام سازوکارها و صناعات مخاطبان‌ش را به رفتارهای گفتمانی سوق می‌دهد؟ روایت چگونه واقعیت زیسته مخاطب را برای او بازتفسیر می‌کند؟ و چرا واکنش‌های خوانندگان و مخاطبان مختلف به روایتی واحد (خواه واکنش‌های عاطفی و خواه واکنش‌های اندیشگانی) تا این حد می‌تواند متنوع و متفاوت باشد؟



می‌شنویم، خاطره تعریف می‌کنیم یا به راوی خاطرات گوش می‌سپاریم و حتی هنگامه خواب، داستان یا روایت حضور پررنگی دارد. پس "هر جا که انسان باشد، روایت هم آنجا هست"

کتاب **روایت، مفاهیم بنیادی و روش تحلیل** نوشته برانون تامس، استاد ارتباطات و مطالعات رسانه دانشگاه بورنموت انگلستان با مفروضات رولان بارت موافق است و بر این باور صحنه

می‌گذارد که روایت بسیار جذاب است هر چند که این فرض‌ها، مخالفانی دارد مثل استراسون که قبول نداشت که در زندگی خواه ناخواه به انواع روایت برمی‌خوریم اما دست کم نظریه پردازان پیرو بارت اذعان دارند که «انسان نمی‌تواند بدون روایت وجود داشته باشد»

آغازگاه‌های پژوهش منسجم در خصوص روایت را شاید بتوان از رساله **شعرشناسی ارسطویی** گرفت. بنابراین پژوهش درباره روایت با رولان بارت آغاز نمی‌شود اما نمی‌توان انکار کرد که او در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مطالعه درباره روایت را متحول کرد. او در آن زمان نوشت: «روایت با تاریخ بشر آغاز شده است. روایت در اسطوره، افسانه، حکایت، قصه، رمان کوتاه، حماسه، تاریخ، تراژدی، نمایش‌نامه، کمدی، پانتومیم، نقاشی، سینما، کتاب‌های مصور، اخبار و مکالمات روزمره وجود دارد.»

آن طور که دکتر حسین پاینده، مترجم کتاب **روایت**

روایت‌شناسی فمینیست هاست چرا که به گفته برانون تامس به نقل از رایین وار هول، چندین سال پیش فمینیست‌ها از اینکه روایت‌شناس باشند، احساس گناه می‌کردند اما اکنون با بررسی بافتارمند ماجراها و قصه‌ها می‌توانند منتقد مردسالاری باشند یا رانده شدن زنان در روایت‌های معاصر را در کنون توجه قرار دهند. نویسنده کتاب یک فصل را به موضوع جذاب ژانر اختصاص داده است با این پیش فرض از ژاک دریدا که «متن بدون ژانر وجود ندارد» و این نظر ابرکرامبی که «مرزهای ژانر جا به جا شده‌اند و دیگر آن قدرها نفوذناپذیر نیستند.»

مولد بودن مخاطب، شاید بارزترین ویژگی رسانه‌های نوین باشد. مخاطبان تلویزیون، رادیو و سینما، بیش از اکنون مخاطبان منقادی هستند که پیام را از منبع آن دریافت می‌کنند و در بهترین حالت صرفاً می‌توانند بازخوردشان را به منبع پیام اعلام کنند. اما ماجرا در رسانه‌های نسل جدید بگونه‌ای دیگر است. گویی دیگر مرزی میان تولید کننده و مصرف کننده (فرستنده و گیرنده یا منبع پیام و مخاطب) وجود ندارد. مصرف کننده توانمند که مصرف می‌کند، امکان تولید دارد. فصل هشتم کتاب روایت به این موضوع می‌پردازد. به عقیده نگارنده، فناوری‌های جدید می‌توانند امکانات بی‌سابقه‌ای برای داستان‌گویی را در اختیارمان بگذارد که خوانندگان و کاربران این فناوری‌ها را قادر می‌سازد که رابطه تعاملی با روایت برقرار کنند و حتی آن را مطابق با میل خود پیش ببرند. برانون تامس می‌نویسد: «در عصر مصرف - تولیدکنندگی یعنی در زمانه‌ای که انتشار محتوا و هم‌رسانی داستان در دنیای بزرگ ما بسیار سهل شده است، آیا هنوز هم می‌توان همچون گذشته بین مؤلف و خواننده تمایز گذاشت؟»

دست کم نظریه پردازان پیرو بارت اذعان دارند که «انسان نمی‌تواند بدون روایت وجود داشته باشد»

کتاب روایت، مفاهیم بنیادی و روش تحلیل می‌کوشد که به این پرسش‌ها پاسخ دهد. فصل اول و دوم این اثر به مبانی روایت و قصه‌های عامیانه و البته ساختارهای روایت می‌پردازد. در این دو فصل متوجه خواهیم شد که ساختارگرایی و پساساختارگرایی چگونه به درک ما از روایت کمک کردند. فصل سوم که تحت عنوان صدای روایت و زاویه دید نوشته شده است، به نوعی تفاوت میان داستان و گفتمان را مطرح می‌کند. شاید بتوان ادعا کرد که پیش فرض این فصل این است که روایت بر اساس واقعیت‌های زندگی ساخته می‌شود اما خود زندگی هم از روایت پیروی می‌کند. در این فصل انواع روایت‌گری مورد بررسی قرار می‌گیرد و در ادامه بحث بازنمایی پیش کشیده می‌شود تا در فصل چهارم به تفصیل موضوع روایت و ایدئولوژی مطرح شود. نویسنده با تحلیل روایت‌های خبری و آوردن یک شاهد مثال به ما می‌گوید که تعابیر زبانی و ساختار روایتی چگونه در واکنش خواننده و یا بیننده اثر می‌گذارد و به آن جهت می‌دهد.

همه آنچه در فصل پنجم نگاشته شده است شاید بر این جمله کوتاه و پرمغز از بارت تکیه داشته باشد: «بهای تولد خواننده مرگ مؤلف است» در این فصل آرای بارت درباره نقش خواننده مورد بررسی قرار می‌گیرد. مرگ مؤلف، لذت متن، تفاوت بین اثر و متن و بینا‌متنیت.

ششمین فصل که رویکردهای فمینیستی به روایت را تجزیه و تحلیل می‌کند، به نوعی محصول



کتابی که بحران قانون را در ایران بررسی کرد

داود فیرحی در آبان ۱۳۹۹ از دنیا رفت، یکی از دغدغه‌ها و نگرانی‌اش این بود که کتاب یا نوشته‌ای ناتمام داشته باشد. نگرانی‌ای که اتفاق افتاد؛ «دولت مدرن و بحران قانون» که آخرین کتابش در دست آماده‌سازی برای انتشار بود که دچار بیماری کرونا شد و متأسفانه از دنیا رفت. سیدعلی میرموسوی، روخوانی نهایی کتاب را پذیرفت و در نهایت کتاب در نشر نی منتشر شد.

از جنگ ایران و روس و توضیح مقدمات مشروطه در کتاب مفهوم قانون در ایران معاصر مرحوم فیرحی که بگذریم، به اثری می‌رسیم در توضیح بحرانی تاریخی در ایران معاصر. بحران تاریخی و در عین حال معاصر بین عرف، شرع و خواست عمومی؛ بحرانی بین رعیت و ملت؛ بحرانی بین مذهب، سنن تاریخی و مدرنیته؛ یا به بیان جدیدتر بحرانی بین باستان‌گرایی، مردم‌سالاری و دین‌سالاری مردمی؛ بحرانی که اختلافات بین شیخ فضل‌الله نوری، حسن پیرنیا ملقب به مشیرالدوله، محقق نائینی و سید حسن خرقانی (از مبارزان جنبش مشروطه) را آشکار می‌کند. اختلافاتی که احتمالاً بتوان برای آن سردمدارانی در دوران فعلی نیز برای آن برشمرد. داوود فیرحی در این اثر «قانون» را مفهوم سهل‌ممتنعی می‌داند و آن را به عنوان محور تحولات معاصر و منابع ایهام و ابهام معرفی می‌کند. نویسنده با تبارشناسی تاریخ سیاسی چند دهه اخیر، سعی می‌کند نوری بتاباند بر دو قرائت مختلف از تشیع: اول، اسلام دموکراتیک مشروطه و دوم، اسلام انقلابی پسا مشروطه. این نظریه پرداز و پژوهشگر علوم سیاسی اعتقاد داشت که مذهب شیعه بنا به مختصات آن که دارد، استعداد همزیستی با الگوهای

متفاوت حکمرانی، از سلطنت تا مشروطه و از اسلام سیاسی و حکومت جمهوری دارد. نویسنده با ارائه اسناد مختلف تاریخی این ادعای را اثبات می‌کند. اگر چه که دو یا چند روایت از حکمرانی، به طور همزمان در ایران امروزی تلاقی کرده است، دوران ما اما، ناگزیر به قبول یکی از قرائت‌هاست چرا که بگفته فیرحی «اصول مشروعیت و مبانی سازنده حاکمیت وفور ندارند بلکه محکوم به ندرت‌اند. به عبارت دیگر امکان چندانی برای گزینش نیست؛ حاکمیت‌ها و مشروعیت‌ها نوعاً تمایل به انحصار دارند و از شراکت رقبا می‌پرهیزند.» نویسنده این اثر دست آخر خوانش اسلام انقلابی پسا مشروطه را مطابق با حکمرانی ما می‌داند. به عقیده او، بیداری اسلامی که از شاخصه‌های جهان اسلام در قرن بیستم میلادی است، در مسیری افتاد که حاکمیت الهی را در تقابل با حکمرانی قراردادی و حاکمیت

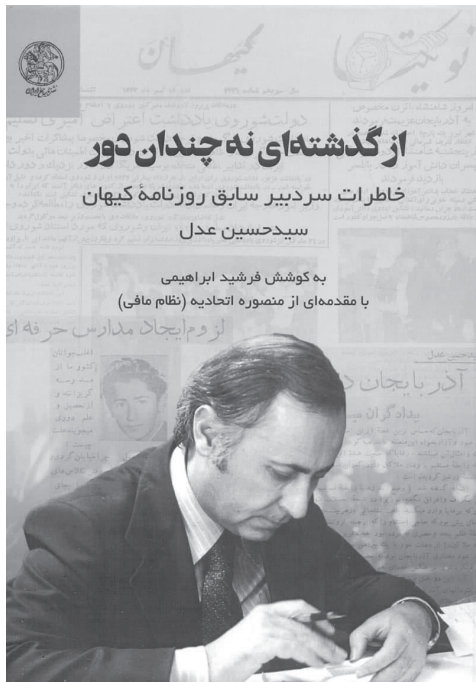
«از گذشته‌ای نه چندان دور؛ خاطرات سردبیر سابق روزنامه کیهان» نوشته حسین عدل را به کوشش فرشید ابراهیمی با مقدمه‌ای از منصوره اتحادیه (نظام مافی) منتشر کرده است.

سیدحسین عدل نوه حاج سیدحسن عدل‌الملک تبریزی است که سال‌ها مستند قضا را در تبریز بر عهده داشت و در بزرنگاه تاریخ بیداری ایرانیان از جمله فعالان مشروطه تبریز شد و احمد کسروی در کتاب تاریخ مشروطه از او به عنوان یکی از چهره‌های برجسته و فعالان بیداری نام برده است. در میان فرزندان او فضل‌الله و حبیب بیشتر از بقیه مشهور بودند. سیدحسین عدل فرزند فضل‌الله عدل است در سال ۱۳۱۳ در تبریز به دنیا آمد. پس از سقوط رضا خان و تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان توسط پیشه‌وری، عدل به همراه خانواده به تهران آمد. از دوران دبیرستان به همکاری با مجلات

ملی برآمده را از آن دید. بخش رادیکال اسلام سیاسی، به انحصار قانون در شریعت پای می‌فشارد و به نوعی قرارداد را تکفیر می‌کند. شاید حرف اول و آخر فیرحی را اینطور بتوان خلاصه کرد که دو گفتمان «ایران برای اسلام» یا «اسلام برای ایران» همچنان دشواره جاری در حکمرانی و البته زیست عمومی جوامعی چون جامعه ما بوده و هست. این دشواره بیش از هر جایی خود را در حکامیت قانون تجلی می‌دهد. به عقیده دکتر داوود فیرحی ابهام در مفهوم قانون و فرآیند تولید آن چنان انسدادی در اندیشه و چنان بحرانی در زندگی انسان معاصر ایرانی پدید آورده است که فعلاً چشم اندازی برای برون رفت از آن در افق نزدیک دیده نمی‌شود. کتاب دولت مدرن و بحران قانون آخرین اثر دکتر داوود فیرحی است. نگارنده درآمد کتاب را بر پایه رساله حقوق و وظایف ملت آغاز می‌کند. رساله‌ای که طبق قرآن در ایام انقلاب مشروطه و ملهم از انقلاب فرانسه نوشته شده است و نویسنده آن هم نامعلوم است. نویسنده با ارائه گزارشی مفصل از این رساله دشواره‌های موجود در راه تجدد و توسعه را برجسته می‌سازد. این اثر در ده فصل تدوین شده است که آخرین فصل آن که خلاصه و نتیجه‌گیری اثر بود، به علت درگذشت این پژوهشگر ناتمام ماند.

از گذشته‌ای نه چندان دور

خاندان عدل از دوران قاجار اهمیت ویژه‌ای داشته و شخصیت‌های مهمی از این خاندان در سیاست، علم و فرهنگ و اقتصاد ایرانی تأثیرگذار بودند. همچنین این خاندان پیوندهایی خانوادگی با خاندان‌هایی چون نفیسی، رزم‌آرا، نظام مافی داشتند. از این جهت خاطرات یکی از اعضای این خاندان می‌تواند بخش‌های تاریکی از تاریخ معاصر ایرانی را روشن کند. نشر تاریخ ایران کتاب



از پیروزی انقلاب شهید سیدحسن شاهچراغی که دوران فعالیت عدل به عنوان سردبیر کیهان را دورانی نیک دیده بود از او دعوت به ادامه کار کرد، اما عدل تقاضای بازنشستگی داشت و قرار شد تا با دستور شهید شاهچراغی سیدحسن عدل بازخرید شود که با شهادت ایشان این امر به فراموشی سپرده شد. خاطرات سیدحسین عدل سه فصل دارد: عنوان فصل اول در دسره‌های روزنامه نگاری است. عدل در این قسمت مشکلاتی را که طی ۳۰ سال در محیط کار و حرفه روزنامه نگاری با آن مواجه بوده و تجربیاتی که طی آن آموخته را بیان کرده است. او به توصیف جزئیاتی از زیر و بم این حرفه که در عین حال جذاب و پرتنش و گاه مخاطره آمیز بوده پرداخته است. فصل دوم ناگفته‌های تاریخ نام دارد و مفصل‌ترین بخش کتاب است و گزارشات آن جنبه تاریخی دارند. فصل سوم کتاب نیز چهره‌های و گفته‌ها نام دارد که منتخبی است که از خاطره‌های عدل از چهره‌های گوناگون مانند صرف ناهار با شاه در بابلسر به سال ۱۳۳۳ و مصاحبه‌های گوناگونی با چهره‌های سرشناس انجام داده بود.

از گفت و گوی مطبوعاتی مهم عدل در دوران روزنامه نگاری اش می‌توان با گفت و گو با تنسی ویلیامز، نماینده نویسنده مشهور آمریکایی، رابرت کندی، برادر جان اف کندی و همچنین آگاتا کریستی اشاره کرد. او همچنین بنیانگذار «کیهان اینترنشنال» بود

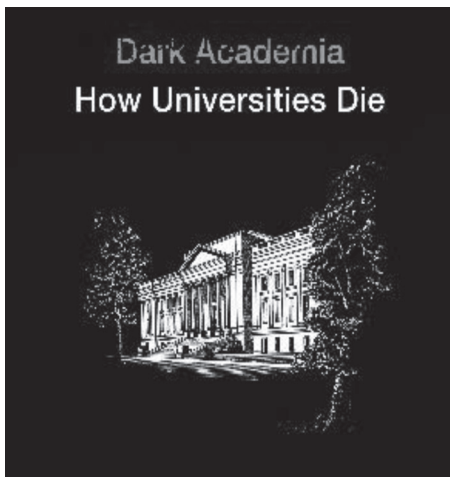
خواندنی‌ها، سپید و سیاه، امید ایران و هفته‌نامه دیپلمات پرداخت و همزمان نیز در آرشیو روزنامه کیهان کاری برای خود یافت. تابستان ۱۳۳۳ برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و پس از اتمام رشته روزنامه نگاری در چاپخانه و سپس تحریریه روزنامه دیلی اکسپرس لندن به فعالیت پرداخت. سال ۱۳۳۹ به ایران بازگشت و کار خود را در روزنامه کیهان با سمت خبرنگار حوادث آغاز کرد. سال ۱۳۴۱ دبیر صفحات حوادث و خانواده شد و در اواخر ۱۳۴۳ پس از مدتی معاونت به مقام سردبیری کیهان رسید. عدل روزنامه نگاری مستقل بود و مدام از سانسور گلایه می‌کرد و روزنامه نگاری انتقادی از ویژگی‌های کاری اش بود. از گفت و گوی مطبوعاتی مهم عدل در دوران روزنامه نگاری اش می‌توان با گفت و گو با تنسی ویلیامز، نماینده نویسنده مشهور آمریکایی، رابرت کندی، برادر جان اف کندی و همچنین آگاتا کریستی اشاره کرد. او همچنین بنیانگذار «کیهان اینترنشنال» بود. به سال ۱۳۴۸ با سعادت دفتر نخست وزیری و شخص امیرعباس هویدا، عدل به ناچار از سردبیری کیهان استعفا داد و از سال ۱۳۴۹ با گروه خیامی‌ها همکاری کرد که منجر به تأسیس فروشگاه‌های زنجیره‌ای کورش شد. این همکاری تا سال ۱۳۵۸ ادامه داشت. پس

تازه‌های نشر جهان

محبوبه رحمانیان

دانشگاه‌ها چگونه می‌میرند؟

همه‌گیری ویروس کرونا چند سالی است با ما همراه شده و همه شئون زندگی بشری را تحت تاثیر قرار داده است. آموزش و به‌ویژه آموزش عالی یکی از حوزه‌هایی است که دستخوش تغییرات چشمگیری در مواجهه با این پاندمی ادامه دار شده است و بسیاری از دانشگاه‌ها تعطیل شدند و ناگزیر به ادامه حیات به صورت برگزاری کلاس‌های آنلاین شدند. از سوی دیگر بسیاری از دانشجویان بین‌المللی نیز قادر نیستند به راحتی به کشورهای محل تحصیل خود سفر کنند و این امر موجب از رونق افتادن پردیس‌های دانشگاهی شده که پیامدهای مالی شدیدی برای دانشگاه‌ها به دنبال دارد.



آگاهی محصول امتزاج افق‌های شناخت و خودآگاهی محصول گفت‌وگو است. در این میان کتاب سهم به‌سزایی در گشایش افق‌های تازه و ایجاد ارتباط و گفت‌وگوی سودمند را بر عهده دارد؛ پس لازم است در کنار توجه به فعالیت ناشران داخلی و بررسی کتاب‌هایی که اخیراً در ایران منتشر شده‌اند، نیم‌نگاهی نیز به نشر بین‌الملل و کتاب‌های تازه منتشرشده آن داشت. این کار علاوه بر این که به اطلاعات ما می‌افزاید، باعث پویایی و شکوفایی برخی از استعدادها نیز می‌شود و ما را با حیطه‌ها و موضوعات تازه و جریان‌های جدید آشنا می‌کند. در همین راستا طرح «تازه‌های نشر بین‌الملل» عنوان کوششی است که به همت سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی و با هدف آگاهی، نقد و بررسی کتاب‌های جدید ناشران بین‌المللی، با محوریت علوم انسانی اجرا می‌شود. در ادامه به معرفی چهار اثر برتر که به تازگی چاپ شده‌اند پرداخته می‌شود.

پایان ... اما نه برای ما»، نگارنده به ارائه مباحث خود در قالب ۱۰ فصل با عناوینی چون دانشگاه تاریک، سرزمین رویاها، به کارخانه آموزشی خوش آمدید، چرخش اقتدارگرا در دانشگاه‌ها، چشم انداز جهانی دانشجویان و چگونه دانشگاه‌ها می‌میرند، پرداخته است. «هنری ژيرو» رئیس بخش بورس تحصیلی دانشگاه مک مستر درباره این کتاب اظهار کرده است: «در ۵۰ سال گذشته، نتولیرالیسم حمله بزرگی به آموزش عالی انجام داده و جدی بودن این حمله و تأثیر آن بر شیوه‌های حکمرانی، هیأت علمی و دانشجویان روایتی بسیار حائز اهمیت است و اگر آموزش عالی می‌خواهد همچنان به عنوان یک خدمت عمومی اساسی در نظر گرفته شود، این مباحث باید با تمام پیچیدگی‌هایش شناسایی و مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و کتاب «دانشگاه تاریک» از پیتر فلمینگ به بهترین شکل ممکن این کار را انجام داده است. «دانشگاه تاریک: چگونه دانشگاه‌ها می‌میرند» با عنوان اصلی «Dark Universities: How Universities Die» نوشته پیتر فلمینگ در ۲۰۸ صفحه توسط انتشارات «Pluto Press» چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.

از قرنطینه چه درس‌هایی باید گرفت؟

کتاب «درس‌هایی از قرنطینه» کاوشی است درباره تأثیرات کووید-۱۹ بر سیستم آموزشی، جوانان و خانواده‌هایشان و همه کسانی که در مدارس ما کار می‌کنند و درباره پیامدهای طولانی مدت این بیماری همه‌گیر پرسش می‌کنند. این کتاب با استفاده از نظرات بیش از صد دانش‌آموز، والدین و متخصصان امر، نشان می‌دهد که چگونه معلمان و زبان‌آموزان در زمینه‌هایی مانند مدل‌سازی برنامه درسی، مشارکت والدین، ارزیابی و یادگیری ترکیبی و آنلاین در حال تطبیق شیوه‌های خود با شرایط موجود هستند. «تونی

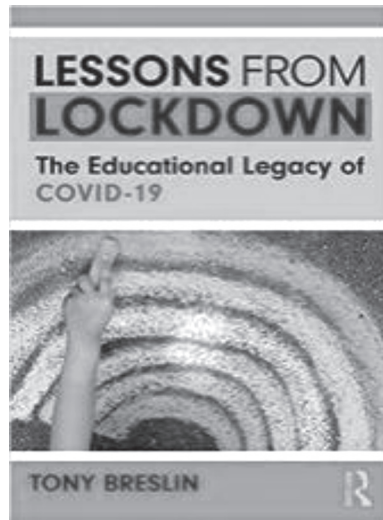
در ۵۰ سال گذشته، نتولیرالیسم حمله بزرگی به آموزش عالی انجام داده و جدی بودن این حمله و تأثیر آن بر شیوه‌های حکمرانی، هیأت علمی و دانشجویان روایتی بسیار حائز اهمیت است

پیش‌بینی‌های ناخوشایند درباره شرایط دانشگاه‌ها در سالهای آینده و دوران پسا-کرونا مطرح شده است و «اسکات گالوی» مفسر برجسته اقتصادی نیز عنوان کرده تنها گروه کوچکی از مؤسسات آموزش عالی با ادامه شرایط کنونی دوام خواهند آورد و با کاهش بودجه، دانشگاه‌ها با چالش‌های جدی‌تر رو به رو خواهند شد. بسیاری از مدیران دانشگاه‌ها نیز از پیش‌بینی به روند کنونی هشدار داده‌اند و از احتمال کاهش قابل‌ملاحظه دستمزدها، اخراج کارکنان و طرح کوچک‌سازی عمده سخن به میان آورده‌اند. بدون شک این بحران بهانه‌ای خوب برای مداخلات واپس‌گرایانه تکنوکرات‌ها فراهم خواهد کرد که همیشه در تلاش برای اعمال این مداخلات بودند اما تاکنون جرات آن را نداشتند. کتاب «دانشگاه سیاه: چگونه دانشگاه‌ها می‌میرند» نوشته «پیتر فلمینگ» به این نگرانی‌های پیرامون آینده حیات مالی دانشگاه‌ها و آموزش عالی، آسیب‌های ناشی از شیوع ویروس کرونا و در مجموع آینده دانشگاه نتولیرال پرداخته است.

«پیتر فلمینگ» درباره کتابش می‌گوید: «مقاله کوتاهی که در سال ۲۰۱۹ با عنوان دانشگاه تاریک نوشتم، منبع اصلی نگارش این کتاب بوده است. در این مقاله سعی کردم به جنبه‌های تاریک کار و تحصیل در دانشگاه‌های مدرن و نتولیرال و همچنین به روندهایی بپردازم که پیش از این به ندرت به صورت رسمی درباره آنها صحبت شده است». در این کتاب، پس از مقدمه‌ای با عنوان «امید بی

می‌کند. اول این که یک شرح کامل از تأثیرات قرنطینه ناشی از شیوع ویروس کرونا بر سیستم آموزشی ما ارائه می‌دهد و از طریق یک روایت روشن و آرای طیف گسترده‌ای از شرکت‌کنندگان شامل دانش آموزان، والدین و معلمان؛ خواننده را به یاد رویدادهای چند لایه در بهار و تابستان سال ۲۰۲۰ میلادی می‌اندازد. به شدت احساس می‌کنم که علاقه‌مندان به آموزش و پرورش برای سالهای طولانی باز هم به صفحات این کتاب دوباره مراجعه خواهند کرد. اما این کتاب چیزی بیش از یک روایت جذاب از شرایط آموزشی در دوران همه‌گیری کرونا ارائه می‌دهد. برسلین که یک آموزگار مجرب و با دانش است به بررسی چندین دهه تغییر در نظام آموزشی در بریتانیا نیز پرداخته است. اما مهم‌تر از همه، مجموعه‌ای از توصیه‌های روشنی است که کتاب به مخاطب ارائه می‌دهد که می‌تواند برای دستیابی به آینده مطلوب برای فرزندانمان کارآمد باشد».

«استل موریس» وزیر سابق آموزش بریتانیا نیز درباره این کتاب اظهار می‌کند: «صحبت از ساختن یک سیستم آموزشی بهتر و متفاوت در پی همه‌گیری تا حدودی مرسوم شده است. این واقعیت که تونی برسلین پیش از این یک کتاب آموزنده و چالش برانگیز در این زمینه نوشته است، گواه بر این است که او مدت‌ها قبل از بروز این مشکلات اخیر و پیش از دیگران به این مسائل فکر کرده است. تجربه و



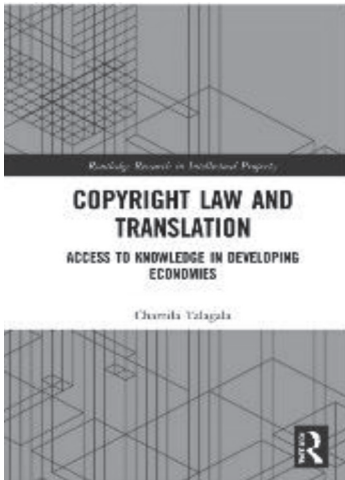
برسلین» با استفاده از تجارب خود به عنوان یک آموزگار، محقق، بازرس و فردی تأثیرگذار در سیاست آموزشی، به ارزیابی میراث آموزشی کووید-۱۹ و ظرفیت‌های آن برای ایجاد چهار چوبی جدید برای نظام آموزشی پرداخته است.

مطالعه «درس‌هایی از قرنطینه» برای همه افرادی ضروری است که درباره شکل و هدف سیستم آموزشی در مدارس نگرانند و در پی راه برون رفت از شوکی هستند که همه‌گیری ویروس کرونا بر نظام آموزشی وارد کرد، شوکی که پیامدهایی برای آموزش و هدف آن داشته و پرسش‌هایی درباره چستی، چرایی و چگونگی آموزش و یادگیری مطرح کرده است.

دکتر «تونی برسلین» بازرس سابق و مشاور بهبود مدارس، تحلیلگر سیاست عمومی، مفسر آموزشی، متخصص توسعه برنامه درسی است و سابقه حضور به عنوان مدیر در چندین نهاد مرتبط با سیاست‌گذاری آموزشی را نیز در کارنامه دارد.

«دنی کویل» استاد کالج نیومن کاتولیک در منطقه برنت لندن درباره این کتاب می‌گوید: «کتاب بسیار خواندنی و جذاب تونی برسلین در سه سطح کار

مطالعه «درس‌هایی از قرنطینه» برای همه افرادی ضروری است که درباره شکل و هدف سیستم آموزشی در مدارس نگرانند و در پی راه برون رفت از شوکی هستند که همه‌گیری ویروس کرونا بر نظام آموزشی وارد کرد



ایجاد رابطه نامطلوب بین قانون کپی رایت و ترجمه به موقع و مقرون به صرفه مطالب آموزشی علمی و فنی چون استعمار، حقوق بین‌المللی کپی رایت، منافع تجاری اقتصادهای در حال توسعه و فقدان تخصص و عدم آگاهی عمومی پیرامون قوانین کپی رایت در این کشورها پرداخته است. «کامیلا. اس تالاگالا» نویسنده این کتاب که عضو مرکز مالکیت معنوی استرالیا و وکیل دادگاه عالی کشور سریلانکا است، با تأکید بر ضرورت اصلاح قوانین بین‌المللی کپی رایت برای ارتقاء نیازها و منافع کشورهای در حال توسعه به راهی پیش روی کشورهای در حال توسعه برای دستیابی به این هدف و رسیدگی به مشکل ایجاد تعادل مناسب در قوانین کپی رایت میان حمایت از حقوق ترجمه و توانایی افراد برای دسترسی به ترجمه مطالب آموزشی و علمی حفاظت شده اشاره می‌کند.

کپی رایت به صورت کلی و حق ترجمه به صورت خاص برای کشورهای در حال توسعه، یک عمل متعادل‌کننده بین حمایت از حقوق صاحبان کپی رایت و توانایی مردم (کاربران) برای دسترسی به آثار محافظت شده است. در حالی که از یک سو، حفاظت

تعهد تونی برسلین به کودکان و جوانان مانند همیشه، پشتوانه همه چیزهایی است که او می‌نویسد. کتاب «درس‌هایی از قرنطینه: میراث آموزشی کووید-۱۹» با عنوان اصلی «Lessons from Lockdown: Educational Legacy of Covid-19» نوشته «تونی برسلین» در ۲۴۱ صفحه توسط انتشارات معتبر «Routledge» چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.

کپی‌رایت و دسترسی به دانش در اقتصادهای در حال توسعه

کتاب «قانون کپی رایت و ترجمه دسترسی به دانش در اقتصادهای در حال توسعه» نوشته «کامیلا. اس. تالاگالا» با استدلال اینکه ترجمه مطالب علمی و فنی آموزشی و ارائه بموقع و مقرون به صرفه این ترجمه‌ها در ارتقاء دسترسی به دانش علمی و فنی در کشورهای در حال توسعه از اهمیت بسزایی برخوردار است، به بررسی رابطه بین قانون کپی رایت و ترجمه و دسترسی به دانش پرداخته است.

این کتاب به بررسی و شناسایی عوامل موثر در

استانداردهای سختگیرانه حفاظت از حق چاپ (کپی رایت) که از حقوق ترجمه محافظت می‌کند بدون وجود استثنائات مناسب برای ایجاد تعادل بین این حقوق و توانایی مردم در دسترسی به آثار محافظت شده از حق چاپ نه تنها از دسترسی مستقیم افراد به ترجمه آثار حفاظت شده از طریق کپی رایت جلوگیری می‌کند، بلکه حتی به افزایش هزینه ترجمه به صورت غیرمستقیم در دسترسی به ترجمه‌ها اختلال ایجاد می‌کند

راه‌حل‌های بنیادی برای آموزش در بستر بحران

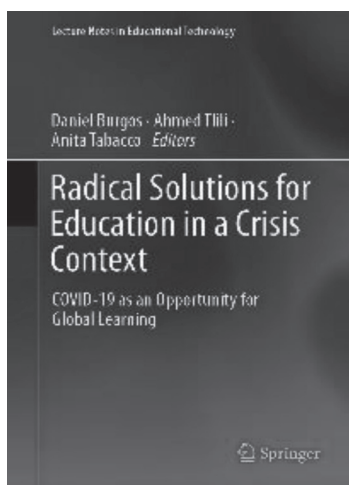
«راه‌حل‌های بنیادی برای آموزش در بستر بحران» عنوان کتابی است که بر اساس تجارب مواجهه با چالش‌های آموزشی در دوران همه‌گیری کرونا تدوین شده و در صدد به اشتراک گذاشتن تجارب دانشجویان، استادان، مؤسسات آموزشی و سیاست‌گذاران در این زمینه است. در هنگام وقوع بحران‌های شدید نظیر شیوع بیماری‌های همه‌گیری مانند سارس، ابولا و به‌ویژه مورد اخیر یعنی کرونا و همچنین بلایای طبیعی، حیات و فعالیت‌های روزمره انسان به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد و آموزش یکی از حوزه‌هایی است که با بیشترین چالش‌ها در زمان این چنین بحران‌هایی دست و پنجه نرم می‌کند.

شیوع ویروس کرونا که از بیش از یک سال پیش آغاز شده و تاکنون ادامه دارد، تعطیلی مدارس و دانشگاه‌ها در اغلب مناطق را در پی داشته و زندگی میلیاردها دانش‌آموز و دانشجوی را در سراسر جهان دستخوش تغییرات چشمگیری کرده است. معلمان و استادان نیز ناگزیر شده‌اند با غیرممکن شدن آموزش حضوری، از

از منافع قانونی نویسندگان و ناشران ضروری است، از سوی دیگر و به همان اندازه حصول اطمینان از جریان آزاد اطلاعات ضروری است. این بدان معناست که استانداردهای سختگیرانه حفاظت از حق چاپ (کپی‌رایت) که از حقوق ترجمه محافظت می‌کند بدون وجود استثنائات مناسب برای ایجاد تعادل بین این حقوق و توانایی مردم در دسترسی به آثار محافظت شده از حق چاپ نه تنها از دسترسی مستقیم افراد به ترجمه آثار حفاظت شده از طریق کپی‌رایت جلوگیری می‌کند، بلکه حتی به افزایش هزینه ترجمه به صورت غیرمستقیم در دسترسی به ترجمه‌ها اختلال ایجاد می‌کند.

کتاب حاضر در ۶ بخش مفصل با عناوین مقدمه؛ دسترسی به دانش علمی و فنی، ترجمه و کپی‌رایت در سریلانکا؛ مدل بریتانیایی قانون کپی‌رایت و ترجمه (۱۹۰۸-۱۹۷۹)؛ مدل کپی‌رایت و ترجمه سازمان جهانی مالکیت معنوی (WIPO)، مدل کپی‌رایت و ترجمه جنبه‌های مرتبط با تجارت حقوق مالکیت فکری (۲۰۰۳-۱۹۷۹) و نتیجه‌گیری و مسیر پیش رو، به موضوع ایجاد تعادل میان قانون کپی‌رایت و ترجمه و دسترسی آزاد به اطلاعات در کشورهای در حال توسعه و راه‌های برون رفت از چالش‌های پیرامون آن پرداخته است.

کتاب «کپی‌رایت و ترجمه: دسترسی به دانش در کشورهای در حال توسعه» با عنوان اصلی «Copyright and Translation: Access to Knowledge in Developing Countries» نوشته «کامیلا. اس تالاگالا» در ۲۳۸ صفحه توسط انتشارات معتبر «Routledge» چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.



مجموعه‌ای از مقالات می‌شود، در واقع به اشتراک گذاشتن تجارب دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان، استادان، مؤسسات آموزشی و سیاست‌گذاران در این زمینه است. این کتاب اطلاعات مفیدی را درباره آنچه در بحران‌های بعدی در زمینه آموزش باید در نظر بگیریم نیز در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.

کتاب «راه‌حل‌های بنیادی برای آموزش در بستر بحران» دارای چهار فصل است که مجموعاً ۲۳ مقاله را در خود گنجانده است. در فصل نخست با عنوان «درباره آموزش جهانی و بحران» به معرفی راهکارهای آموزشی و یادگیری گوناگونی پرداخته شده که می‌توان از آنها در زمان بحران بهره جست. این فصل همچنین به طراحی، توسعه، اجرا و ارزیابی تجارب مرتبط آموزش اضطراری نیز نگاهی دارد.

«درباره پشتیبانی استادان» عنوان فصل دوم کتاب است که مقالات آن به چالش‌های پیش روی استادان در دوران بحران و پشتیبانی آموزشی مورد نیاز اشاره دارد. در این بخش راهکارهایی در جهت طراحی موفق تجربه تدریس در بحران نیز ارائه شده است. فصل سوم با عنوان «درباره پشتیبانی دانشجویان» به ارائه ابزارها و راهکارهای آموزشی خاصی می‌پردازد که در جهت تسهیل فرآیندهای آموزش مجازی ایجاد و به کار گرفته می‌شود. در فصل چهارم و پایانی کتاب نیز مطالعات موردی درباره آموزش مجازی در دوران بحران کرونا در کشورهای چین، ایتالیا، ازبکستان و کره جنوبی و رویکردهای متفاوتی برای جلوگیری از ایجاد اختلال در امر آموزش در دوران کرونا در اختیار خوانندگان قرار گرفته است. «راه‌حل‌های بنیادی برای آموزش در بستر بحران» با عنوان اصلی «Radical Solutions for Education in a Crisis» در ۳۲۳ صفحه توسط انتشارات Springer چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.

در حالی که هنوز زمان مشخصی برای پایان بحران شیوع ویروس کرونا متصور نیست، حفظ پایداری در آموزش دوران بحران از چالش‌های اصلی به شمار می‌رود

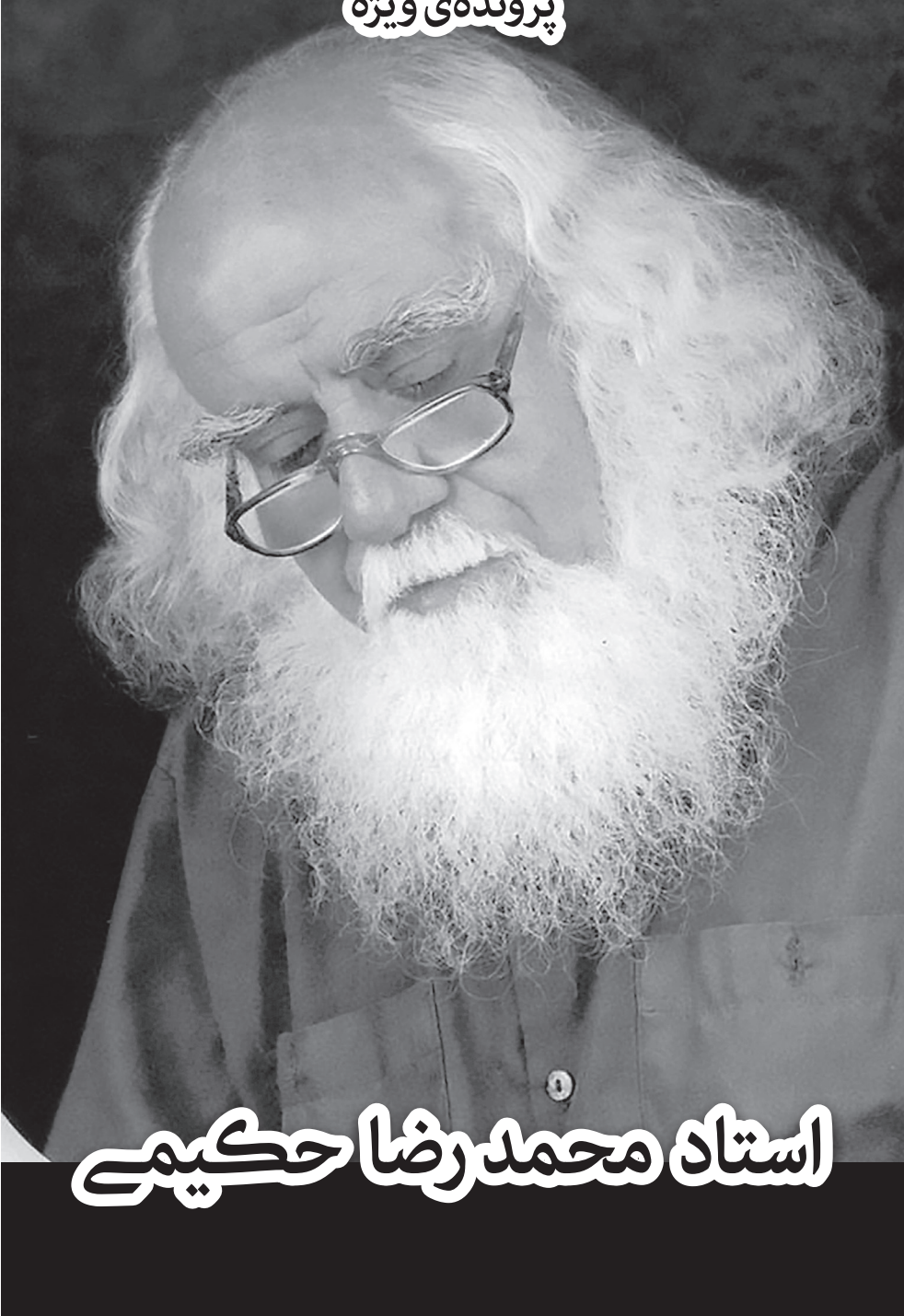
بسترهای آموزشی آنلاین استفاده کنند که این امر بعضاً فشار زیادی را به آنان وارد کرده است. دانش‌آموزان و دانشجویان نیز با موانعی در این شیوه آموزشی مواجهند؛ چرا که برخی از آنها به آموزش آنلاین عادت ندارند. از سویی دیگر مؤسسات آموزشی و دولت‌ها نیز در تلاشند با افزایش ظرفیت‌ها، شرایط آموزش مجازی را برای تعداد بیشتری از دانش‌آموزان و دانشجویان ایجاد کنند.

شیوع ویروس کرونا تغییراتی را در روش تدریس در همه سطوح آموزشی از مدرسه تا دانشگاه تحمیل کرده است. تعامل شخص به شخص در فضای آموزشی جای خود را به بسترهای آموزش مجازی داده و همین امر موجب شده متخصصان آموزشی به شکل جدی‌تری به نقاط ضعف و قوت این نوع آموزش بپردازند و حتی این بحران را به منزله فرصتی برای آموزش جهانی تلقی کنند.

در حالی که هنوز زمان مشخصی برای پایان بحران شیوع ویروس کرونا متصور نیست، حفظ پایداری در آموزش دوران بحران از چالش‌های اصلی به شمار می‌رود و باید اطمینان حاصل کرد این آموزش می‌تواند بدون وقفه در شرایط بحران ادامه یابد و در واقع به تدریج یک فرآیند عادی جدید تلقی شود.

کتاب «راه‌حل‌های بنیادی برای آموزش در بستر بحران» به کوشش «دنیل بورگوس»، «احمد طلیلی» و «آنیتا تاباکو» و بر اساس تجارت مواجهه با چالش‌های آموزشی در دوران همه‌گیری جهانی ویروس کرونا تدوین شده است. هدف از این کتاب که شامل

پروندہی ویژه



استاد محمد رضا حکیمے

پستو نشینی که دلمشغول انسان کوچه‌ها بود

در تکاپوی عدالت

مروری بر زندگی استاد محمدرضا حکیمی

فریمه قاسمی

حبيب الله سلمانى آرانى در مقاله‌اى با عنوان «چشمه سار حکمت»، اين انديشمند دينى را اين گونه معرفى مى‌کند: محمدرضا حکيمى دومين فرزند خانواده، در شب پنجشنبه چهاردهم فروردين ماه ۱۳۱۴ ش، مطابق با اواخر ذى حجه ۱۳۵۴ ق. در محله سعدآباد (بالا خيابان) شهر مشهد مقدس در خانواده‌اى متدين و نسبتاً مرفه به دنيا آمد.

پدر او، مرحوم حاج عبدالوهاب حکيمى (متوفى ۱۳۶۹ ش) فرزند آقا على اردکانى - از نوادگان برخى از علمائى اردکان - بود که در جوانى اندکى از علوم قديمه را کسب کرده و سپس به کسب و کار روى آورد. وى انسانى پرهيزگار، عالم دوست و اهل معرفت دينى و مراقبه بود و از تاجران محترم و معروف بازار مشهد به شمار مى‌رفت. مادرش، دختر آقا شيخ حسن مقدس - از عالمان صاحب کرامت - بود. محمدرضا در خانواده‌اى که برخى از اعضاى آن عالم و کلاً متصف به ديانت بودند و سال‌ها پيش از آن، از يزد به خراسان مهاجرت کرده بودند، پرورش يافت.

تحصيلات و استادان

محمدرضا چون پا به شش سالگى گذاشت (۱۳۲۰ ش) ابتدا به مکتب خانه رفت و در آن جا قرآن و صد کلمه از کلمات قصار مولا على (عليه السلام) را با ترجمه منظوم آن آموخت. سپس مقدارى از ديوان حافظ

روزي زاده مى‌شويم و روزى مى‌ميريم. اين، وجه مشترک همه انسان‌ها و بلکه همه کائنات است، اما زندگى راستين در سرنوشت جسم خاکی خلاصه نمى‌شود و سرشتى ديگر دارد. در مطالعه احوال بزرگان، بايد به اين نکته، توجه داشت. هر انساني را آغازى است و انجامى. کودكى و جوانى، ميان سالى و پيرى در زندگى همه بنى آدم تکرار مى‌شود. اين‌ها حيات ظاهرى است و صورت زيبستن. در ورای اين سير طبيعى، سلوک روحى هر شخص است که او را به کام مرگ ابدى مى‌کشاند و يا زندگى جاودانه مى‌بخشد. هرچند حيات ظاهرى و سلوک روحانى، ارتباطى متقابل دارند ليکن اولى با مرگ جسم، متوقف مى‌شود و ديگرى، فناپذير است. سطح زندگى، چندان ارجمند نيست، اگر عمق آن، ارجمند نباشد؛ اين‌ها بخشى از نوشته‌هاى محمدرضا حکيمى فرزانه و حکيم نامدار خراسان است؛ فردى که امام خمينى (ره) او را «جناب مستطاب ثقه الاسلام» خطاب مى‌کنند و رهبر انقلاب وى را مشاورى خوب براى اهالى فرهنگ مى‌دانند.



استاد کتاب‌های شرح لمعه و قوانین را نزد حاج میرزا احمد مدرس یزدی خراسانی (متوفی ۱۳۵۰ ش) فرا گرفت. اصول سطح و مقداری از خارج اصول را از محضر حاج شیخ هاشم قزوینی (متوفی ۱۳۳۹ ش) و دو جلد کفایه الاصول و مقداری از خارج فقه را نزد حاج شیخ مجتبی قزوینی (متوفی ۱۳۴۶ ش) استفاده برد و پاره‌ای از این دروس را تقریر کرد.

حکیمی مدت ده سال بدون وقفه در درس خارج فقه و اصول آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی (۱۲۷۳ - ۱۳۵۴ ش) حاضر شد و تقریرات درس ایشان را به طور کامل و مرتب نوشت. وی با آنکه از کم سن و سال‌ترین شاگردان درس بود، مورد عنایت خاص آیت الله میلانی قرار گرفت و از شاگردان ممتاز و ویژه او به شمار می‌رفت. سیر تحصیلات فلسفه و کلام و علوم دیگر آقای حکیمی بدین گونه بود که او در کنار فراگیری دروس سطح و خارج فقه و اصول، کتاب‌های شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را نزد آقا شیخ عبدالنبی گنجوری (متوفی ۱۴۱۹ ق.) و شرح منظومه سبزواری را در محضر آقا شیخ غلامحسین محامی بادکوبه‌ای (متوفی ۱۳۳۳ ش) فرا گرفت و هم‌زمان با خواندن این کتاب‌ها، سایر کتاب‌های منطق و فلسفه و کلام را مطالعه می‌نمود تا

و مبادی انشا و نویسندگی و بعد از آن دروس ابتدایی را در مدرسه فرا گرفت.

در سال ۱۳۲۶ ش. در حالی که نوجوانی دوازده ساله بود، به جهت عشق و علاقه‌ای که به طلبگی و تحصیل علوم دینی در دل داشت و پدرش نیز بسیار به آن علاقه‌مند بود و حتی او را بدان ترغیب می‌کرد و با تشویق و ترغیب شوهر عمه‌اش حاج شیخ محمد سلطان الذاکرین - که اهل منبر بود - برای تحصیل به مدرسه نواب مشهد مقدس وارد شد که در آن زمان یکی از مدارس مهم و پررونق حوزه خراسان بود.

او با راهنمایی متولی و مسئول وقت مدرسه آیت الله میرزا علی اکبر نوقانی (متوفی ۱۳۷۰ ق) امثله و شرح آن را نزد آقا سید جعفر سیدان خراسانی و بقیه مقدمات را نزد حاج سید عباس سیدان خراسانی فرا گرفت، سپس کتاب‌های درسی سیوطی، مغنی، حاشیه و مطوّل را نزد آقا شیخ رحمت الله فشارکی اصفهانی، آقا میرزا محمد اشکذری (متوفی ۱۳۵۳ ش) آموخت و هم‌زمان آموخته‌های خود را برای طلاب مبتدی تدریس می‌کرد. پس از این دوره، حکیمی با تشویق حاج شیخ محمدرضا خلیل الواعظین (متوفی: ۱۳۶۸ ش) از دوستان حکیمی که با هم کتاب «رهبر خرد» را مباحثه می‌کردند، به حلقه درس ادیب ثانی مرحوم آقا شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری (متوفی ۱۳۵۵ ش) در مدرسه خیراتخان مشهد حاضر شد و از نو آن چه را که پیش از آن از علوم ادبی فرا گرفته بود بدون وقفه در مدت دو سال دوره کرد و ادبیات عالی، بلاغت و عروض و قافیه را هم نزد ایشان فرا گرفت و تمامی درس‌ها و آموخته‌های این دوره را به طور کامل یادداشت کرد. او علاوه بر آن برای شاگردان و هم‌دوره‌ای‌هایش که یا متوجه مطالب نشده و یا به موقع بر سر درس حاضر نبودند درس استاد را توضیح می‌داد و شرح و بازگو می‌کرد. هم‌نشینی و هم‌صحبتی حکیمی با ادیب نیشابوری، باعث شد که ذوق ادبی او تقویت شود و وی به ادبیاتی پرمایه و غنی دست یابد.

استاد حکیمی پس از طی مراحل و مدارج عالی علمی و کسب کمالات و فضایل معنوی، چند راه در پیش روی خود می‌دید:

۱- در حوزه مشهد مقدس یا قم یا نجف به تحصیل فقه و اصول تا کسب مقام مرجعیت ادامه دهد.

۲- در مسجد و محرابی پیش نماز شود و به کارهای معمول یک روحانی بپردازد.

۳- به خطابه و منبر روی آورد.

۴- در حوزه یا جاهای دیگر تدریس کند.

۵- به جامعه روی آورد و با نسل جوان ارتباط برقرار کند و به نیازهای برجای مانده پاسخ دهد.

او از میان راه‌های پیش رو، راه پنجم را انتخاب کرد و پس از آن، با خود عهد و پیمان بست که جامعه و جوانان را دریابد و تعالیم دینی و مذهبی را به صورت مقاله یا کتاب به زبان روز به آنان عرضه کند.

زمینه انتخاب راه پنجم را استاد خود این چنین بیان می‌کند: «من از کوچکی پای منبرهای خوب، خیلی می‌رفتم و از همان زمان مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) به صورتی خاص در ذهنم شکل گرفت. این یک موضوع و موضوع دیگر این که باز از سنین خیلی پایین توجهم جلب شد به وضع زندگی طبقات محروم، عمله‌ها، کارگرها و کشاورزهای جزء، کسبه‌های کم درآمد و دوره‌گردها، شیشه‌گرها و سفال‌سازها، تا کم کم که بزرگ شدم و وارد طلبگی شدم، یکی از کارهایم رفتن در زاغه‌ها، کوره‌پزخانه‌ها یا محل‌هایی بود که کارگرها کارهای سخت می‌کردند... همه نظرم را جلب می‌کرد... و به اینجا رسیدم که انسان دارای یک تکلیف دینی نسبت به خدا و یک تکلیف اجتماعی نسبت به این طبقات محروم است... پس باید برای وظایف دینی به امور دینی پرداخت و... در طلبگی همین طور سیر کردم و درس می‌خواندم تا کم کم به نتیجه‌ای رسیدم. وقتی با روایات آشنا شدم و به قرآن و روایات رجوع کردم، دیدم آن وظیفه، وظیفه اصلی است و دین و جامعه نیازی

آنگاه که به درس حاج شیخ مجتبی قزوینی راه یافت. حکیمی مدت ۱۲ سال از کتاب‌های منظومه گرفته تا کتاب‌های شرح اشارات ابن سینا و سپس اسفار را در حدّ اعلا و کامل با مقداری از علوم غریبه، نزد حاج شیخ مجتبی قزوینی آموخت. بعضی «ختومات مهمه» و مقدمات «علم رمل» و «اوافق ذوالکتابه» را از محضر حاج سید ابوالحسن حافظیان (۱۲۸۲-۱۳۶۰ ش) و حاجی خان معیری (متوفی / حدود ۱۳۵۰ ش) و علم نجوم و تقویم احکامی را نزد آقا شیخ اسماعیل نجومیان (متوفی ۱۳۵۶ ش) فرا گرفت.

گذشت بیست سال تلاش برای تحصیل علوم و فنون که هشت سال آن به آموختن مقدمات و سطح، دوازده سال خارج فقه و اصول و در عرض آن دوازده سال فلسفه و فلسفه انتقادی و اجتهادی و کلام، همراه با بحث و تقریر و تدریس و در جنب آن مطالعات وسیع درسی و غیر درسی در فرهنگ‌ها با بهره‌گیری از لحظه لحظه عمر و دانش اندوژی، حکیمی را سرآمد همگان خود در دانش‌های رسمی و غیررسمی آن زمان حوزه بزرگ خراسان قرار داد. حکیمی در سی سالگی هنگامی که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (متوفی ۱۳۴۸ ش) به مشهد مقدس مشرف شده بود، موفق به اجازه شفاهی نقل روایات و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) از ایشان شد و سپس شیخ آقا بزرگ از نجف اشرف در ماه رجب سال ۱۳۸۳، اجازه‌ای کتبی برای آقای حکیمی نوشتند و فرستادند و از این طریق بود که او نیز به سلسله عالمان و محدثان بزرگ تا اصحاب ائمه طاهربین و حضرات معصومین (علیهم السلام) متصل شد.

با صدور این اجازه کتبی و ذکر لقب «الاستاذ المحقق» از سوی علامه آقا بزرگ تهرانی (ره) و پس از آن، «العلامه الجلیل» از طرف علامه امینی (ره) در باره او، مهر صحت بر وسعت فضل و کمالات آقای حکیمی گذاشته شد.

احساس تکلیف

وی با آنکه از کم سن و سال ترین شاگردان درس بود، مورد عنایت خاص آیت الله میلانی قرار گرفت و از شاگردان ممتاز و ویژه او به شمار می رفت

به هیچ مکتبی و حزبی ندارد. وگرنه قبلاً رنج می بردم که آدم باید دو قطبی باشد، یک قطب مذهبی و یک قطب برای اجتماعیات و جهات مردمی، بعداً دیدم نه، قطب واحد کافی است، چون مذهب به حد کافی و بیش از آنچه دیگران گفته اند، در باب دفاع از محروم و اقامه عدل حرف دارد. از این جا خوشحال شدم که از این تضاد در آمدم و وقتی فهمیدم در واقعیت، هر دوی این ها با هم جمع شده و هر دوی این کارها عبادت است، حتی همان خدمت به محروم هم عبادت است، این جا دیگر خوشحال شدم و جهت گیری های فکری و اجتماعی و سیاسی من یکی شد که همان اقامه مذهب اهل بیت (علیهم السلام) باشد و حقیقت قرآن هم آنجاست و بعدها هم هنگامی که به زاغه ها و محلات محروم می رفتم و هر محرومی را می دیدم، به این نتیجه می رسیدم که باید کاری کرد که مرام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) که مغفول مانده، احیا و زنده بشود... مکتب اهل بیت (علیهم السلام) خلاصه می شود در توحید و عدل و این عدل که ما اینجا می گوییم، فقط عدل در عقاید نیست، بلکه عدل عام است... این تفکر حماسی به من خیلی کمک کرد برای وقتی که ما روبرو می شدیم با جوان هایی که تحت تأثیر مارکسیست ها بودند، یا جوان هایی که تحت تأثیر دیگر روشنفکران بودند. [می گفتیم که] بهترین نوع دفاع از محروم در مذهب تشیع است... این بود که بنده وقتی به این نتیجه رسیدم. گفتیم: شکر نعمت رسیدن به حق، نشر آن است، پس تا آن جا که می توانم، باید در معرفی مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و لب خواسته ائمه در

سامان یابی جامعه و فردسازی و جامعه سازی کار کنم. این بود که من به طرف سه چیز رفتم: ۱. نسل جوان، ۲. نشر روز، ۳. شناخت زمان... و توجه خود را معطوف آنها ساختم و آن را به عنوان یک تکلیف الهی تلقی کردم و جمله معروف استاد علامه امینی (قدس سره) را که به استاد محمدتقی جعفری (قدس سره) فرموده بود «دنبال کار جوانان بروید» جامه عمل پوشاندم.

استاد حکیمی در خردادماه سال ۱۳۴۵ بنابر وظیفه و تکلیف، از مزایای حوزه مشهد چشم پوشید و به تهران مهاجرت کرد. در تهران به محافل و محیط های فرهنگی و روشنفکری متفاوت که آن روزها قلّه های روشنفکری ایران محسوب می شد، پا نهاد. به برخی از مؤسسات فرهنگی - سیاسی وارد شد و در چند حوزه مهم مطبوعاتی، فکری و فرهنگی که در آن دوران با نام ها و هدف های مختلف کار می کردند و تأثیر گذار بودند نفوذ کرده با افراد و گروه هایی از طیف های مختلف علمی، هنری، ادبی، دانشگاهی، روشنفکری و مردمی آشنا و نزدیک شد و در پاسداشت فکر دینی و معارف اسلامی و حقایق شیعی و تبیین مبانی انقلابی، با قلم و سخن ادای وظیفه می کرد و در فرصت های مناسب، تعالی اندیشه اسلامی را روشن می ساخت و استنادهای اسلامی و به خصوص شیعی را در ابواب مختلف با نوشتن «توضیحات» و «تعلیقات» بر چند کتاب ارائه داد تا جایی که استاد شهید مطهری این روش را مثبت تلقی کرد و ترک آن را حرام شمرد. آن شهید سعید از طریق استاد حکیمی با برخی افراد و محافل روشنفکری ویژه آشنا شد و برای آنها مسائل فلسفه اسلامی را بازگو کرد و آنها نیز برای استاد مطهری فلسفه غرب را تشریح می کردند.

پیشناز نهضت

استاد حکیمی در شانزده سالگی (حدود سال های ۲۸ - ۱۳۳۰ ش) در بحبوحه نهضت ملی شدن صنعت نفت، به فعالیت و مبارزه سیاسی، اجتماعی روی آورد و در این

می‌آمد، در بین جمعیت و خیابانی که شاه از آن عبور می‌کرد، پخش کردند. با روشن شدن چراغ‌ها و خواندن برگ‌ها، ساواک مطلع شد و از این حرکت دستپاچه شد و فردای آن شب بود که مسیر شاه را عوض کرد و او را از خیابانی دیگر از حرم بازگرداند. پس از این واقعه بود که مأموران رژیم گفته بودند: عاملان این حرکت قصد ترور شاه را داشته‌اند...

در سال‌های خفقان، چندین بار استاد در شهرهای مختلف از جمله، تهران، رشت، خوی، سلماس، مرند و ارومیه بازداشت و زندانی شد و زمانی هم که به تهران مهاجرت کرده بود به‌طور مکرر به ساواک احضار و تهدید می‌شد.

استاد حکیمی پس از آشنایی با نواب صفوی (شهادت: ۱۳۳۴ ش) در مشهد مقدس به شدت تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های او قرار گرفت و چون احتمال قوی می‌داد که شیوه‌ای مانند او را بر خواهد گزید، شرعاً خود را مکلف به ازدواج ندانست و کارهای سیاسی و مبارزاتی را لازم‌تر تشخیص داد و چون تحت نظر ساواک بود، از تشکیل خانواده صرف نظر کرد و به‌خاطر فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، پوشیدن لباس روحانی را (پس از ۱۵ سال ملبس بودن) دیگر لازم ندانست.

آقای حکیمی در راه انقلاب اسلامی و پیشبرد اهداف آن، کوشش‌های فراوانی نمود. در ابتدا با قلم و بیان، توان خود را در این راه نهاد و در معرفی امام (ره) در آن دوران سخت شجاعت‌هایی از خود نشان داد و از همه بالاتر نقش منحصر به فرد او در وارد شدن متأله قرآنی و عالم ربانی خراسان، یعنی حاج شیخ مجتبی قزوینی در مسیر مبارزه و انقلاب بود که این مسأله موجب پیوستن سایر علما و روحانیان و دیگر اقدشار همه خراسان به مسیر انقلاب و نهضت شد.

ره آوردهای فکری

استاد پس از سال‌ها مطالعه و پژوهش و تأمل در آیات و

حکیمی در سی سالگی هنگامی که علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (متوفی ۱۳۴۸ ش) به مشهد مقدس مشرف شده بود، موفق به اجازه شفاهی نقل روایات و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) از ایشان شد و سپس شیخ آقا بزرگ از نجف اشرف در ماه رجب سال ۱۳۸۳، اجازه‌ای کتبی برای آقای حکیمی نوشتند و فرستادند

راه، در حدّ خود کوشش‌هایی نمود.

از سال ۱۳۳۸، در محافل‌ی که شب‌های چهارشنبه برای جوانان مشهد - به نام «جلسه الغدیر» - دایر کرده بود، درباره «حکومت عادل» سخن می‌گفت و از این راه به آگاه‌سازی جامعه به‌ویژه نسل جوان می‌پرداخت. این فعالیت‌ها در زمانی بود که هنوز از مبارزات علنی و انقلاب اسلامی سخنی در میان نبود، طولی نکشید که ایدای و عوامل رژیم، آن محفل را تعطیل کردند و استاد را از آن زمان تا پیروزی انقلاب اسلامی تحت نظر گرفتند. در سال ۱۳۴۰ مقاله‌ای نوشت و آن را منتشر ساخت و در ضمن آن، مذهب تشیع را مذهبی انقلابی و مدافع محرومان معرفی کرد و اذهان را به حماسه‌های علوی، شورش‌های شیعه و فلسفه آن و معرفی مکتب این آرمان والای اسلام که در آن هیچ ستم و ناهمسانی در میان توده‌ها نماند و این که انسان‌ها باید آزاد باشند و آزاد بیاندیشند، متوجه نمود. در سال ۱۳۴۳ به هنگام تحویل سال، که حرم و آستان قدس رضوی، مملو از جمعیت بود و به‌طور معمول شاه در آن هنگام به مشهد سفر می‌کرد، او با همکاری دوستانش روایت «من رأی سلطاناً جائراً» را با ترجمه‌ای زیبا و متنی مناسب، روی ورقی از کاغذ چاپ کردند و از روی بام‌های حرم مطهر و صحن‌ها، در وقتی که چراغ‌های حرم و خیابان‌های اطراف برای لحظاتی به‌صورت خاموش و روشن در

روایات، اظهار می‌دارد که:

ما در همه ابعاد غنی هستیم و در دین و جامعه، هیچ نیازی به [هیچ] مکتب و حزبی نداریم. آنچه در همه مکتب‌ها و مذهب‌ها و فلسفه‌ها گفته شده، همه خیرها و نیکی‌ها، در اینجا هست، از قله مطالب که توحید است تا مسائل روز زندگی، همه‌اش به‌خصوص در مذهب تشیع و در اسلامی که محمدی است و این اسلام همان اسلام نقلینی است، یعنی قرآن و اهل بیت و فهمیدن قرآن از طریق اهل بیتی که در اسلام مرجعیت علمی دارند و در بیان معارف و احکام اسلام هرگز خطا نمی‌کنند وجود دارد. عظیم‌ترین کتاب الهی و جهان هستی قرآن کریم است که باید در عین خواندن و دانستن فلسفه (برای واجدان شرایط، در استاد و شاگرد)، بازگردیم به سرشناسی معارف قرآنی و رجوع تام به اهل قرآن (علی و آل علی (علیهم السلام)) و با پیوستن به آبشار لایزال قلب معصوم (علیه السلام) در معارف تألهی و صیورورت انسانی و قرب ولایی (که قرب وریدی بدون آن تحقق نمی‌یابد) و باعث فراجستن از انواع قفس‌های اختراعی از قدیم تا امروز و از شرق تا غرب می‌شود.

صحیح‌ترین و بالاترین مرتبه معارف، در قرآن و حدیث است و مشی در فهم اخبار باید همان مشی تعقلی و حیانی باشد که فرموده‌اند: اهل درایت باشید نه تنها اهل روایت و صلاح انسانیت و سعادت دنیا و آخرت انسان در پیروی از قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) است، هم از نظر معارف و شناخت (علمی)، هم از نظر سلوک و عمل.

قرآن و حدیث به هیچ روی از هم جدایی ندارند و یک حقیقت واحد ترکیبی‌اند و به اصطلاح دوروی یک سگه‌اند.

من مکتبی و مذهبی را ندیدم به جامعیت مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، از اول توحید تا جزئیات مسائل، هیچ مکتبی با آن مقابله نمی‌کند. اصلاً توحید اهل بیت

(علیهم السلام) که از قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته شده، نسبتش با توحیدی که در فلسفه‌های قدیم و جدید و شرق و غرب هست، نسبت طلاست به مس، منتهی همه اشخاص دنبال آن نمی‌روند. مجموعه میراث ائمه با آنچه که جمیع متفکران بشر از قدیم تا کنون گفته‌اند، قابل قیاس نیست و عقل جمعی بشر، در مقابل عقل معصوم (علیه السلام) قطره در مقابل اقیانوس است.

توحید اهل بیت (علیهم السلام) راقی‌ترین، سالم‌ترین و صحیح‌ترین توحید است نسبت به مکتب‌های مختلف فلسفی و عرفانی شرق و غرب.

فهم درست دین یعنی فهم خالص و غیر التفاضلی دین؛ یعنی فهم قرآنی دین، فهم محمدی دین، فهم علوی، فهم باقری و جعفری و رضوی دین به‌طور خالص. براساس «عقل خود بنیاد دینی»، نه عقل یونانی بنیاد التقاطی.

سلمان فارسی به جهت جهان بینی خود بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) با دیدن گروه‌هایی که وارد مدینه می‌شدند، می‌فهمید که چه پرسش و سؤالی دارند. پس از آن که از نزد خلیفه باز می‌گشتند، آنها را نزد علی (علیه السلام) می‌برد و صدا می‌زد یا علی اَعِثْ الاسلام. (اسلام را دریاب!)

جوهر اعلائی اسلام در تشیع متجلی است که همان تربیت و فلسفه امامت است و فهم درست و همه جانبه مسأله امامت، ما را در شکل دادن به سیاست اسلامی و اداره جامعه اسلامی از جهات گوناگون کمکی بی‌مانند خواهد کرد.

غزالی‌ها، شمش تبریزی‌ها و ابن عربی‌ها و... در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) هیچ‌اند و ذکر آنان فقط در تمدن اسلامی جا دارد نه در «تدین اسلامی»، هر چند در مقابل اهل بیت (علیهم السلام) قابل قیاس و طرح نیستند.

و بالاخره کامل‌ترین و مهم‌ترین چیز در طول عمر انسان این است که بتواند رضای خدا را به دست آورد و رضای او در رضایت ولیّ اوست. کسب رضای حق به عمل

چاره‌جویی‌هایی لازم افتاد. او از لابلاهای کتاب‌های ویرانگر سرازیر شده بسوی اجتماع (چه ترجمه و چه تألیف) و مطبوعات و از سرگردانی جوانان و کم‌توانی‌روش‌های تبلیغی دینی و این چگونگی‌های سرسام‌آور و کمبودهای زمان‌سوز، دریافت که باید دست را قلم‌سازد و با تألیفات آراسته و آموزنده خود، با توجه به مقتضیات زمان و نیازمندی‌های جامعه و سامان‌دادن به وضع روحی جوانان، از مایه‌های استواری بخش علم و عمل قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) آنان را بهره‌مند سازد. استاد در این جهت با انتخاب نثری نو کاری جدید پیش گرفت و برای آن که با جوانانی که ده‌ها کتاب جذاب از غیر مذهبی‌ها خوانده بودند، هم‌کلام شود، مقداری روی نثر فارسی و افکار نویسندگان بزرگ کار کرد و در عرصه قلم وارد شد و به برکت قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) افکار و مسائل مختلف انسانی و اجتماعی را با صحیح‌ترین و حقیقی‌ترین مطالب با شجاعت علمی به جامعه عرضه داشت. او در آثارش بر هشت موضوع تشیع و حقانیت، دعوت به قیام و پیکار، اجرای عدالت، جداسازی سه راه معرفت قرآن، فلسفه و عرفان، شناخت بزرگان شیعه، وحدت مسلمانان و ضرورت تشکیل اتحاد جماهیر اسلامی، روحانیت و لزوم تجدید حیات و دگرگونی در برنامه‌ها و راهبردهای آن، باید و نبایدهای نویسندگی در قلمرو دینی تأکید ورزید و از میان این هشت موضوع بر مسأله دعوت به قیام و پیکار و اجرای عدالت بیشتر اصرار نمود.

مجموعه آثار استاد تا قبل از سال ۱۳۵۷ بیشتر از قیام و پیکار سخن می‌گفت و از سال ۱۳۵۷ به این سوی آهنگ و جهت قسط و عدالت را طی می‌کند و به‌طور کلی سیر و سمت کتاب‌ها و سایر نوشته‌های او، دعوت به توحید و عدل است، آن‌گونه دعوتی که اهل بیت (علیهم السلام) گفته‌اند و آن دعوتی که پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و در هیچ مکتبی دیگر آن را نمی‌توان یافت.

حاصل می‌شود اما شرط صحت عمل، رضایت آل محمد است و رضایت ائمه (علیهم السلام) و حضرت حجت (عج)، در آن است که مبانی و معارف آنها را نشر دهیم و به آنها به‌طور خالص باور داشته باشیم، گدای در خانه دیگران نباشیم.

در عرصه قلم

استاد حکیمی از همان سال‌های نخست تحصیلی، به نوشتن روی آورد و از وقتی که به درس ادیب‌ثانی رفت، تا زمانی که کفایه‌الاصول را خواند، همه دروس و تقریرات آنها را نوشت و به‌هنگام خواندن فلسفه، تحقیقات خود را به صورت تعلیقه بر بخشی از شرح اشارات نگاشت. غیر از آن، مطالب گوناگون علمی و آنچه را که در هنگام مطالعه کتاب‌ها از نظر گذرانده بود، یادداشت می‌کرد. در برهه‌ای در صدد بازنویسی متون درسی حوزه‌ها برآمد و کارهایی نیز در این جهت انجام داد. آنگاه که راه خویش را انتخاب کرد و اندیشه‌های تکلیف نسبت به جامعه و جوانان بر او غالب شد، از «کتاب‌های خاموش» به «کتاب‌های گویا» روی آورد و از قفسه‌های کتاب به درون زندگی افراد و اجتماع پا نهاد. شوق مطالعه در خارج از دنیای کتاب و شور آفاق‌نگری در دلش شعله‌ور شد و «کتاب زندگی» و «کتاب درد» او را به خود کشاند و دستش را گرفت و به درون اجتماع برد و در کنار انسان‌های گوناگون نشاند.

به مؤسسات فرهنگی آموزشی رفت. در برخی سمینارهای علمی حاضر شد و سخنرانی کرد، در بعضی محافل علمی استادان دانشگاه‌ها و روشنفکران به صورتی مناسب و مؤثر حاضر شد. از کم و کیف مطبوعات مختلف کشور و اداره‌کنندگان آنها و اهداف و مقاصد هر یک به‌گونه‌ای سر درآورد.

به منظور شناخت نفوذگاه‌های استعمار، به‌ویژه استعمار فکری، فرهنگی و مطبوعاتی، به بررسی لایه‌های مختلف جامعه پرداخت و با یافتن خلأ موجود در این باره به فکر

شعر و ادب

استاد حکیمی در آغاز طلبگی، گاهی شعر می سرود، اما پدرش او را از این کار نهی و به درس خواندن تشویق می کرد. او در هجده سالگی پس از اتمام ادبیات، قصیده «استادیه» را به زبان عربی در مقام علم و معلم برای استاد ادبیاتش مرحوم «ادیب ثانی» سرود و آن را نزد او خواند.

این قصیده مورد پسند استاد قرار گرفت و در آن وقت، مرحوم ادیب ثانی برای تقدیر، حکیمی را «متبتی» جوان خطاب کرد. مطلع قصیده چنین است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّي بَارِيءِ النَّسَمِ * مُعْطَى الْعَطَايَا الْحَكِيمِ
الْعَدْلُ فِي الْقِسْمِ
هُوَ الَّذِي وَهَبَ الذَّوْقَ السَّلِيمَ لَنَا * وَالذَّوْقَ ذَلِكِ عِنْدِي
أَعْظَمُ النَّعْمِ^۱

پس از آن زمانی که شرح تجرید خواجه نصیر طوسی را می خواند، متن آن را به صورت نظم در آورد (ناتمام) و شرح منظومه سبزواری را نیز تخمسی انتقادی کرد (ناتمام). مطلع منظومه منطبق اینگونه است:

نَحْمَدُ مَنْ فِي كُلِّ شَيْءٍ آيَةٌ * مَطْلُوبُ أَشْكَالِ الْوُجُودِ
طَاعَتُهُ^۲
مطلع تخمیس منظومه

يَا مَنْ لَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ شَاهِدٌ * دَلَّتْ عَلَيَّ إِفْضَالِكَ
الشَّوَاهِدُ

كُلُّ نَاءٍ لِعَالَمٍ عَائِدٌ * يَا وَهَبَ الْعَقْلَ لَكَ الْمُحَامِدُ
إِلَى جَنَابِكَ أَنْتَهَى الْمَقْصِدُ...^۳

سال‌هایی که در مشهد مقدس بود در انجمن‌های

شعر و ادب شرکت می کرد. او مدت ۱۲ سال (۱۳۴۵ - ۱۳۳۳) به طور مستمر در انجمن ادبی فردوسی حضور فعال داشت و در آن محافل به شعر خوانی، نقد اشعار، خواندن تاریخ ادبیات، دستور زبان فارسی و... می پرداخت و شرکت در این انجمن را برای بهتر شدن نثر فارسی خود بسیار مفید دانست که بعدها یکی از استادان آن انجمن به شمار رفت. از استاد حکیمی اشعار فراوانی به جا مانده است. مطلع یکی از غزل‌های او چنین است:

غم آن نیست که در آتش غم سوخته‌ایم * حسرت ما همه
این است که کم سوخته‌ایم

حدود سال ۱۳۴۰ش قصیده عینیّه «الوهیج» را در استقبال از قصیده عینیّه ابن سینا سرود و در آن به برخی از رموز معرفه النفس و پاسخ به سؤال شیخ فلاسفه اسلام اشاره نمود، که مطلع و ترجمه آن چنین است.

طَالَ الْوَقُوفُ لَدَى الْجَمِي بَطَّلِعِ * وَ مَسَارِحُ الدَّهْنَاءِ
وَشَى الْأُدْمَعِ...^۴

قصیده دیگر او بدیعه‌ای بنام «دُموع علی سفح» است، که در ثنای حضرت مهدی (عج) سروده است، که مطلع آن چنین است:

بَدِيعُ مَطْلَعِ حُسْنِ فِي ذُرَى الْعَلَمِ * أَجْرِي دُمُوعِي عَلِي
سَفْحِ بَدِي سَلَمِ...^۵

قصیده‌ای عربی در بیان مرام و «مکتب تفکیک» در حدود ۷۰ بیت سرود و در آن از مقام آموزشگر بزرگش حاج شیخ مجتبی قزوینی ستایش کرده است:

عُلُومُ النَّاسِ كُلِّهِمْ هِبَاءٌ * سَوِي مَا عَلَّمْتَهُ الْأَنْبِيَاءُ
فِيَا شَيْخَ الْمَعَارِفِ وَالْمَعَانِي * أَفِضْ مِمَّا أَفَاضَ لَكَ
الْوَلَاءُ...^۶

نیز در آغاز مرثیه‌ای که در سوگ استادش سروده چنین

۱. سپاس خداوند را که پروردگار من و آفریننده جانداران است/ اعطا کننده نعمت‌ها و حکیم و عادل در روزی‌ها است
او کسی است که ذوق سلیم را به ما عطا فرمود/ و ذوق سلیم نزد من بزرگترین نعمت‌ها است

۲. سپاس گویم کسی را که در هر چیزی نشانه او است/ خواسته و مطلوب تمام انواع موجودات عبادت او است

۳. ای کسی که در هر چیزی شاهدهی برای او است/ و این شواهد بر بخشش دلالت دارند

۴. هر ثنایی به ذات برتر تو راجع است/ ای بخشنده عقل، تمام سپاس‌ها برای تو است تمام مقصودها به سوی جناب تو است

۵. توقف بر گرمای آتش تب طلب به دراز کشید/ و مراغ گیاه دهنبا اشک‌ها آبیاری شکوفا شد

۶. درخشش حسنی بدیع و نوآیین، در قله ساران کوه علم، اشک مرا بر دامنه آن کوهساران همواره فرو ریخت، دامنه‌ای که درختان سلم آن را فرو پوشانیده بود...

۷. دانش‌های مردم جملگی باطل است/ جز آنچه انبیا آموخته‌اند پس ای پیر معارف و معانی/ بر ما بجوشان آنچه ولایت بر تو افاضه کرده است

اصفهان‌نی (۱۳۰۳-۱۳۶۵ ق) و سومی شیخ مجتبی قزوینی خراسانی (۱۳۱۸-۱۳۶۸ ق) هستند. موضوع مکتب تفکیک، جداسازی سه راه و روش معرفت و سه مکتب شناخت است در تاریخ شناخت‌ها و تأملات و تفکرات انسانی، یعنی «راه و روش قرآن»، «راه و روش فلسفه» و «راه و روش عرفان».

هدف مکتب، ناب‌سازی و خالص‌مانی شناخت‌های قرآنی و سره‌فهمی این شناخت‌ها و معارف است به دور از تأویل (تحریف معنوی در کلام) و مزج با افکار و نحله‌ها و برکناری از تفسیر به رأی و تطبیق تا «حقایق وحی» و اصول «علم صحیح» مصون ماند و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری و ریاضت مرتاضان در نیامیزد و مشوب نشود...

سخنی با اهل قلم

استاد حکیمی نویسنده‌ای را قابل قبول می‌داند که دارای فکر و تجربیات فراوان باشد و قلمی گیرا، روان، نثری صحیح و زنده داشته باشد، نه کسی که تنها دارای قلم و انشای خوبی است.

او اعتقاد دارد که نویسنده، باید کتاب‌های بسیار بخواند، فکر کند و آزاد اندیش باشد. دستور زبان بداند و در نوشتن بسیار تمرین کند. آثار نویسندگان صحیح‌نویس و کسانی را که داستان‌ها و مطالب خوب می‌نویسند بخواند. به میان طبقات مختلف واقشار گوناگون مردم برود و مشکلات و مصائب را از نزدیک لمس کند، افکار متفکران را بسنجد و در عین حال از خود شخصیت مستقل داشته باشد. او می‌گوید: «نویسنده باید دارای تجربیات دینی، سیاسی و اجتماعی باشد و برای بیان این تجربیات نثری را انتخاب کند که با آن نثر روان، بلیغ و فصیح بتواند به خوبی مقاصدش را به دیگران بفهماند. سپس نوشته‌های خود را ویرایش کرده و به ساختار آن توجه داشته باشد و آن را به صاحبان قلم و نویسندگان پیش‌کسوت نشان دهد تا به محک «نقد» بسنجد.

می‌گوید:

کعبه ناپیدا شد ای یاران، دلیل راه کو؟ * شب فرو گسترده تاریکی، فروغ ماه کو؟

یوسف مصر دل افتاده است اندر قعر چاه * آن که یوسف را برون آرد ز قعر چاه کو؟

قصیده «بر بلند قله اهرام» که بیش از پنجاه بیت است برای «الغدیر» و صاحب آن سروده که مطلع آن این است: تا طنین افکند در گیتی ندای الغدیر * گشت بانگ حق طنین افکن ز نای الغدیر

همچنین مسمّطی در ثنای آل محمد (علیهم السلام) به‌ویژه امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیه السلام) با مطلع زیر سروده است:

سَحْرًا قَدْ لَاحَ نَجْمٌ فِی الدِّیَاجِیِ ثُمَّ غَابَا * فَرْمَانِی نَاطِرًا کَشِیفٌ عَن ذَاکِ نِقَابَا^۱

مکتب تفکیک

استاد حکیمی پس از ۱۲ سال تحصیل فلسفه اجتهادی و انتقادی (نه تقلیدی و...) و ۴۵ سال مطالعات بسیار در انواع کتاب‌های فلسفه و عرفان اسلامی و هندی و غربی و قدیم و جدید و کاویدن در فلسفه مشاء، اشراق و صدرایی و ژرف‌اندیشی‌هایی در این عرصه، به تعقل و تفکر و گرایش‌های وحیانی خالص در همه شئون حیات انسانی (مکتب تفکیک) که سابقه آن به سابقه نزول قرآن کریم باز می‌گردد روی آورد. او پس از فراگیری اصول و مبانی این مکتب و آموختن حقایق آن از محضر حاج شیخ مجتبی قزوینی و مطالعات ممتد و تأملات تألهی خویش و آشنایی با تعقل و حیانی و تعالیم اوصیایی، به تدوین آن مکتب پرداخت که در این جا به طور اختصار به ارکان و اهداف و دیگر مسائل آن اشاره می‌کنیم.

ارکان عمده در مکتب تفکیک یکی سید موسی زرابادی قزوینی (۱۲۹۴-۱۳۵۳ ق)، دیگری میرزا مهدی غروی

۱. سحرگاهی، نیمه شبی، ستاره ای درون تاریکی‌ها بدرخشید و سپس ناپدید گشت/ این چگونگی مرا به تکاپو افکند تا پرده از این کار برگیرم.

صحیح‌ترین و بالاترین مرتبه معارف، در قرآن و حدیث است و مشی در فهم اخبار باید همان مشی تعقلی و خبیانی باشد

برخی نویسندگان مشهور و بزرگ، سال‌ها به محیط‌های مختلف مثل کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، سربازخانه‌ها، صحنه‌ها و میدان‌های جنگ و گریز و... می‌رفتند، تا با شناخت اقشار مختلف و واقعیات زندگی از تجربیات آن استفاده کنند و چیزی بنویسند که دیگران را به کار آید. نویسندگان باید با دیدی باز و نافذ در زندگی مردم و انسان‌های مختلف وارد شود و از قلم او درد آگاهی، درد عدالت، درد نسل‌های جوان بی‌پناه، درد طبقات محروم و مظلوم اجتماع بترآورد و اگر در ابعاد دینی مردم انحراف یا تحریفی رخ داده باشد، آن را به مسیر صحیح بازگرداند و صداقت و امانت را همواره در نوشتن مراعات کند. نویسندگان باید کلمات و الفاظ، به ویژه واژه‌های قرآنی و روایی را خوب بشناسد و موقعیت آن‌ها را بفهمد، تا در جای خود از آن‌ها استفاده کند زیرا کلمات و الفاظ بار خاص دارند، به خصوص وقتی که در جمله یا عبارت به کار گرفته شوند؛ مثلاً آهن یک وقت در فروشگاه و انبار است که باری روی آن نیست و فقط برای فروش است، اما گاهی همین آهن به عنوان ستون در مجموع یک ساختمان به کار رفته است، در اینجا سنگینی بار ساختمان بر آن نهاده شده است.»

اسوگان در تلاش برای اسوه‌جویان

استاد حکیمی درباره هر یک از عالمانی که سخن گفته است در پی نشان دادن تبلور تکلیف در نفوس آگاه و متعهد آنان بوده تا بتواند از ایشان سرمشق‌ها و مقیاس‌هایی والا برای هر صنف - از جمله صنف خود - فرایش طالبان قرار دهد و از این راه، بذر تربیت درست را در جان‌های مستعد آنان بیاشد.

او می‌گوید: «من کوشیدم شماری از اسوگان و حماسه‌داران و رسالت‌گزاران و سپیده‌باوران را در سطح‌های مختلف و با شخصیت‌های متفاوت بشناسم و نکته‌ها و آموزه‌هایی را از خلال زندگی آنها به یادها آورم. باری من برای اسوه‌جویان جوان چه در میان طلاب حوزه‌ها و چه دانشگاهیان اسوگانی را با ترسیم خطوط عمده‌ای از ویژگی‌های مثبت زندگی آنان به همراه مسائلی مهم و نکاتی بسیار (در بعد معرفت و شناخت، تکلیف و رسالت و جامعه و دین و فرهنگ و تعالی) معرفی کرده‌ام تا جوانان بدانند که نه تنها در گذشتگان، بلکه در مردم این روزگار نیز، کسانی به هم رسیده‌اند که می‌توانند زندگی را در جهت مضمون داشتن پیش ببرند.»

سید جمال الدین اسدآبادی (۱۲۵۴-۱۳۱۴ ق)

اولین چهره و شخصیت و کسی که در ذهن و اندیشه و آثار استاد حکیمی تأثیر گذاشت و او را به خود جلب کرد سید جمال بود. استاد می‌گوید: یادم هست که هنوز کم سن و سال بودم و در جایی عکس سید جمال الدین را دیدم. از کسی پرسیدم ایشان کیست؟ آن شخص مقداری درباره صاحب عکس برایم تعریف کرد و من از همان جا شروع کردم به خواندن کتاب‌هایی که مربوط به سید جمال الدین است و خیلی شیفته او شدم و حالا هم هستم. ایشان در بُعدی یکی از شخصیت‌های فوق العاده مؤثر در من بوده است. سید جمال راه ائمه (علیهم السلام) را یافت و روش آنان را در پیش گرفت و رفت. او منادی وحدت و مصلح عالم اسلام بود.»

شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۱۸-۱۳۸۶ ق)

این عالم ربانی، متأله قرآنی، جوهر روحانی، مرتبی بزرگ و متعقل سترگ، جامع معقول و منقول و نمونه مجسم تقوی و نفس‌کشی و اعراض از مال و منال و جاه و مقام و شهرت و نعمت دنیا، در راه کسب علوم باطنی به ریاضات و مجاهدات شرعی پرداخت و به سیر عوالم الهی روی

و نجات اذهان ناآگاه می‌خواند و از افکار و نوشته‌های روز مطلع می‌شد. در مرز تکالیف مهم حضور جدی داشت. در میدان نبردهای فکری و جهادهای عقیدتی و مبارزات سیاسی فعال و بانشاط گام می‌نهاد. سختی‌ها و مرارت‌ها و زندان‌ها را به جان خرید و پارسایی‌های لازم را برای این‌گونه جهاد مقدس پذیرفت.

شهید مطهری (۱۲۹۹-۱۳۵۸ ش)

شهید مطهری انسانی ممتاز، عالمی جامع، دانایی گرانقدر، صاحب تفکری وسیع، متعهدی کوشا، مبلغی آبروبخش و مرزبانی توانمند بود.

او عالمی زمان‌شناس، جامعه‌شناس و مردم‌شناس بود و تکلیف خود را به درستی شناخت و فهمید که باید در میان مردم رسالت انبیا را انجام دهد.

شهید مطهری که تاریخ گذشته و علمای متعهد را می‌شناخت، خود به آنان تأسی کرد و سلف صالح را اسوه خود قرار داد و امروزه هم باید اسوه‌جویی را از مطهری فرا گرفت.

آثار او هر یک جایی را پر می‌کند که خالی بوده است و من نویسنده‌گان و متفکران مذهبی را توجه می‌دهم که آن آثار را به دقت بخوانند و آنها را سرمشقی بشناسند برای غنای عرضه، سلامت برخورد، فصاحت بیان، استقامت اندیشه، وضوح مقصود، تعهد والا، رسالت تألیف و گسترش مکتب.

دکتر علی شریعتی (۱۳۱۲-۱۳۵۶ ش)

او به جدی یکی از عناصر و عوامل انقلاب بود و من او را «فریاد مجسم رابطه مذهب با زمان» می‌دانم. یک وقت دکتر از سفر فرانسه برگشته بود، گفت و گویی را با او شروع کردم تا از افکار و عقاید او پس از سال‌ها ماندن در خارج استمراجی کرده باشم. ایشان در ضمن صحبت هایش گفت: «ما که علی و فاطمه را داریم، دیگر نیازی به هیچ مسلک و مذهب و حزبی برای نجات مردم

فهم درست دین یعنی فهم خالص و غیر
التقاطی دین؛ یعنی فهم قرآنی دین، فهم
محمدی دین، فهم علوی، فهم باقری
و جعفری و رضوی دین به طور خالص.
بر اساس «عقل خود بنیاد دینی»، نه عقل
یونانی بنیاد التقاطی

آورد. در اقدام به تکالیف سیاسی-اجتماعی به موقع و با شور و اعتقاد پیش‌گام و در مبارزات و درگیری‌های دینی-سیاسی اقدام‌گر بود. اشتغال مداوم به اذکار و اوراد و عبادات و ریاضات و مستغرق شدن در عوالم روحی و تعقل مستمر او را از اقدام‌های لازم باز نداشت. از آثار و زحمات ۴۰ ساله او، تدریس و تعلیم فقه و اصول، فلسفه انتقادی و معارف قرآنی، تربیت شاگردان بسیار و آثار مکتوب چاپ شده نظیر «بیان الفرقان» در ۵ جلد، رساله‌ای در معرفه النفس و «نسخه‌هایی در بعضی علوم غریبه» است.

استاد محمد تقی شریعتی (۱۲۸۶-۱۳۶۸ ش)

یکی از اثرگذارترین بزرگان و مجاهدان و از اندک شماره سپیده‌باوران و فروغ‌آوران، استاد محمد تقی شریعتی است. او سپیده‌باوری سترگ، دینداری بیدار، زمان‌شناسی تعهدگرا، عالمی بهره‌یافته از محضر استادان بزرگ دین‌شناسی و وحی‌باوری و انسانی حاضر در زندگی بود که تجربه‌های انسانی را لمس کرد و نابسامانی‌هایی را که به ذهنیت نسل‌های جوان هجوم می‌آورد و اعتقادات و تعهدهای آنان را می‌ربود در می‌یافت. از تبلیغات زهرآگین گروه‌ها آگاه می‌شد، با مبلغان مسلک‌ها و مأموران گوناگون فرهنگی و سیاسی در می‌آمیخت، نفوذهای مرموز بدخواهان را می‌شناخت، کتب ضاله را با توان پاسخگویی به منظور شناخت محتوای باطل آنها و پاسخ گفتن به آنها

خاص امام زمان (عج) باشید و در نماز شب دعا کنید.

علامه محمد تقی جعفری (۱۳۰۴-۱۳۷۷ ش)

عالم و متفکر گرانقدر اسلامی، فیلسوف اندیشمند مستقل اندیش در آفاق فرهنگ و اندیشه انسان معاصر، استاد علامه جعفری، شخصیت جامعی که در پدید آوردن آن همه تألیفات گرانقدر در پهنه گسترده و فرهنگ غنی و پهناور اسلامی و ابعاد گوناگون معارف شناختی است، بدانسان که اگر این آثار از آن گروهی از دانشوران و عالمان بود، جای اعجاب داشت. او یک تنه و با وجود اشتغال به جلسه‌های تدریس و سخنرانی‌ها و سفرها و مصاحبه‌های علمی و دینی بسیار به عرضه آنها پرداخت. او همواره با پژوهش در افکار گوناگون و تفحص در کتاب‌های اندیشمندان مختلف، در صدد برآمد تا راه شناخت انسان را به سوی درک حقایق خطاناپذیر الهی بگشاید و با اقدام جدی و تکلیف‌شناسانه و پرازش در مرز پاسداری از دین خدا و مبانی قویم و ارزش متعالی آن به منظور نجات نسل‌های انسانی حضور داشته باشد.

توصیه به جوانان

استاد به خوانندگان و علاقه‌مندان کتاب‌های مذهبی، به ویژه جوانان سفارش می‌کند که هر نوشته را بیانگر اسلام و حقایق آن ندانند و تا از بابت اهلیت‌های لازم نویسنده خاطر جمع نشوند، به نوشته او رجوع نکنند و در پی کتاب‌های موقر اسلامی برآیند و آنها را با دقت بسیار بخوانند.

طلاب جوان باید با توجه تام و تمام، کتاب‌های بزرگان سلف را بخوانند و مطالب و مسائل و مباحث پرمایه و غنی بسیاری را که در آن کتاب‌ها آمده است ببینند و بفهمند و تبیین‌های درست و اصیل و صادقانه و عالمانه آن را درک کنند؛ زیرا روحیه علمی که از خواندن کتاب‌های بزرگان قدیم امثال شیخ صدوق، شیخ مفید، سید رضی و سید مرتضی، شیخ طوسی و فارابی، بیرونی

نداریم. کافی است که همین علی و فاطمه را به مردم بشناسانیم.» او یک مخلص و متفکر و نابغه شیعی بود و البته قبول دارم که در کتاب هایش اشتباه هم هست. مگر می‌شود ۳۸ تا ۴۰ جلد کتاب بی اشتباه باشد؟

و آخرالامر، مرحوم دکتر شریعتی، صلاح کار را در این دید که درباره بازنگری این همه کار که در زمانی کم پدید آورد و در احوال و زمانی نامناسب (و خانقاً یترقّب)، به دوست دیرین و از همه جهت واجد صلاحیتش، وصیت کند و تحت عنوان «وصیت شرعی»، حدود ۶ ماه به از دست رفتنش، این اقدام را عملی سازد: «برادرم! مرد آگاهی و ایمان، اخلاص و تقوی، آزادی و ادب، دانش و دین، محمدرضا حکیمی... کارهای اصلی‌ام به همان علت همیشه، زندانی زمانه شده و به نابودی تهدید می‌شود. آنچه هم که از من نشر یافته، به دلیل نبود امکانات و کمبود فرصت، خام و عجولانه و پرغلط و بد، چاپ شده است... آن‌ها هم باید تجدید نظر شود، از نظر علمی غنی شود... غلط‌گیری معنوی و لفظی و چاپی شود. اینک من همه این‌ها را که ثمره عمر من و عشق من است و تمام هستی‌ام و همه اندوخته‌ام و میراثم را با این «وصیت شرعی»، یک جا به دست شما می‌سپارم و با آنها هر کاری می‌خواهی بکن...»

شهید نواب صفوی (۱۳۰۳-۱۳۳۴ ش)

خدا در وجود این مرد جاذبه‌ای قرار داده بود که در دیوار را به خود جذب می‌کرد، چه رسد به انسان. در جایی درباره توحید سخنرانی می‌کرد، گویی در و دیوار با او ذکر خدا می‌گفتند. هر جا می‌رسید وقت اذان می‌ایستاد و اذان می‌گفت. صدای خیلی لطیف و گرمی داشت. یک وقت در مدرسه نواب مشهد نماز او را تماشا کردم، واقعاً نماز می‌خواند. بعدها من نمازی به آن کیفیت کمتر دیدم. توجهی در حال نماز داشت به خصوص در حالت تشهد و اذکار آن، که حالت و هیجان روحی خاصی به او دست می‌داد. او به طلاب توصیه می‌کرد که نواب

و ابن سینا و... به دست می‌آید، از کمتر کتاب دیگری قابل استفاده است.

طلاب جوان و دیگر جوانان باید درباره مسائل سیاسی، به طور کلی، اطلاعات وسیع و عمیق و اجتهادی داشته باشند و نباید علم سیاست را ساده انگارند. امروزه، اطلاعات عمیق و صحیح سیاسی و آگاهی‌های لازم اجتماعی و بین‌المللی و شناخت مکاتب و مرام‌ها و «ایسم‌ها» و فلسفه پدید آمدن آنها و رابطه آنها با قدرت و جهان‌خواری و... همه با هم رابطه‌ای مستقیم دارد. باید جوانان، به ویژه طلاب جوان که مرزبانان حماسه اسلامند، به بزرگ‌مردان اقتدا کنند، احوال آنان را بخوانند و سرمشق خویش قرار دهند و خود را همانگونه تربیت کنند. اطلاع از احوال عالمان آگاه و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوشش‌های بیکرانی که در راه خدمت‌های مقدس و بزرگ کرده‌اند، همچنین ایمان اخلاص، پشتکار، زهد و تقوی، گذشت، دقت و حوصله و غنای شخصیت آنان را نمونه گیرند و بکوشند این همه را در خود پدید آورند.

طلاب جوان و عزیز و آگاه، این اصل مهم را بخوبی مورد تأمل و اندیشه قرار دهند که انقلاب در اصل، یک فکر است نه تنها یک اقدام، یک شناخت است نه تنها یک حماسه، یک آگاهی عمیق است نه تنها یک شجاعت، یک دگرگونی ماهوی است نه تنها یک ایثار و انقلاب هنگامی به معنای واقعی کلمه پیروز شده است که آن فکر تحول‌آفرین دگرگون‌ساز، در همه شئون و روابط ملت، تحقق یافته باشد و به تغییر اشخاص و اسما و ظواهر بسنده نشده باشد

من همواره برای هر روحانی - در هر مرتبه و مقام و با هر اشتغال - این سه وصف و قید را ضروری می‌دانم، آگاه، متعهد و درگیر (مجاهد)

روحانی اگر «آگاه» نباشد جامعه را به انحطاط می‌کشاند، اگر «متعهد» نباشد، دین مردم را تباه می‌سازد و اگر درگیر و مُقَدِّم و مجاهد نباشد، رسالت

را ادا نمی‌کند.

شما طلاب جوان، مکلفید که به پا خیزید، شما باید در رابطه با صنف‌سازی و حفظ هویت اعلای روحانیت، همواره به تصفیه و تهذیب حوزه‌ها و تطهیر لباس مقدس [روحانیت] بیاورید و تنها و تنها از روحانیت آگاه از مسائل و هماهنگی با حقایق روزگار و متعهد به راه خدا و امام زمان (عج) و جدی و فعال و درگیر، دفاع کنید و لاغیر، اگر این راه را پیش نگیرند، دشمن، راه خطرناک اول (اسلام منهای روحانیت) را هموار می‌سازد و این فکر را نفوذ می‌دهد و [آن را] پیش هم می‌برد.

از پیش آمدن آن وضع بترسید، از تصفیه ترسید، از عدم تصفیه بترسید، کسانی که عدم تصفیه را مطرح می‌سازند - خیلی که خوشبین باشیم و حمل به صحت کنیم - قصدشان این است که با حفظ بد و خوب، خوب را نگاه دارند، در صورتی که دشمن، با وجود بد و خوب، خوب را نیز می‌کوبد. پس شما فقط از خوب دفاع کنید و بد را برانید...

آری اگر روحانیت تصفیه نشود، حضور عناصر ناباب به دشمن کمک می‌کند و همه گونه امکان کوبیدن دین و روحانیت راستین را نیز می‌دهد...

چون هدایت دینی مردم باید به دست عالمان دینی انجام پذیرد و این عالمان باید از حوزه‌ها برخاسته باشند، پس باید توجه به حوزه‌ها به نام محلّ پرورش راهگشایان بزرگ معطوف باشد، برای ایجاد یک جهش بزرگ در راستای احیای دین و نجات انسان؛ حوزه‌ای در خدمت حرکت و بیداری و جهش و اقدام، حوزه‌ای که هدف انبیاء و اوصیا (علیهم السلام) را تعقیب کند و واقف بر کلیت احکام دینی باشد و «عدالت» را در رأس ارزش‌ها قرار دهد و اقدام برای تحقق آن را در رأس اقدام‌ها، حوزه‌ای که در راه عملی ساختن اهداف قرآنی و انسانی راه سپرد، حوزه‌ای که مصداق تعالیم قرآن عظیم «کُونُوا زَبَانِیْنَ»^۱، نمونه‌ای کریمه «قَوَّامِیْنَ لِلَّهِ»^۲، نشان دهنده این معیار

۱. آل‌عمران، ۷۹. ربّانی باشید!
۲. مانده، ۸. محکم ایستادگان برای خدا

زندگی او گر چه به ظاهر به صورت انزوا گذشت، اما این ظاهر امر است و او همواره از مردم و جامعه، به خصوص از حال فراموش شدگان و له شدگان مطلع بود و از ملاقات با صاحبان پست و مقام پرهیز می کرد. او انسانی دردمند و پرشور و پرسوز بود. هم درد دین داشت و هم درد مردم، در برابر ظلم و ظالم بی تاب و بی تحمل بود. دوست نداشت و نمی خواست که در زیر این آسمان، حتی به یک انسان ظلم و تعدی شود و کسی از حقوقش محروم شود.

او به دور از قیل و قال زن و فرزند، در خانه ای کوچک و استیجاری ولی آکنده از کتاب، در تهران زندگی می کرد و در این سال های اخیر، به علت کهنوت سن و سستی بنیه و خستگی سنگین اعصاب و منع پزشکی، روزانه بین ۲ تا ۴ ساعت (پس از شبانه روزی ۱۲ تا ۱۶ ساعت کار)، کار می کند. اگر چه استاد سالیانی است که در لباس روحانی نیست، ولی در حقیقت و معنا تبلور وراثت انبیایی و فلسفه وجودی حوزه هاست و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بیش ترین دغدغه خاطر او حوزه ها و دانشگاه ها بوده است و اجرای عدالت.

باید بیفزاییم که استاد در حوزه مشهود که بودند، گاه تا روزی ۱۴ درس می گفتند (از پیش از طلوع آفتاب تا پس از نماز عشا، در مسجد گوهرشاد یا مدرسه نواب و برخی مدارس دیگر)، اما خروج استاد از حوزه و احساس این تکلیف مهم که باید رو به جامعه و جوانان و مؤسسه های فرهنگی روشنفکری و... برود باعث شد که برخی از تألیفات ایشان ناتمام بماند و هم به تدریس و تربیت شاگرد موفق نشود. به ویژه در ۳۵ سال اخیر در تهران. از این رو استاد شاگردی مستقیم که حتی مقداری از افکار و جامعیت و علوم او را منعکس کند ندارد مگر صدها تن در گذشته و حال و آینده، که تحت تأثیر افکار و عقاید حقّه و اقدام باوری او در اجرای عدالت و نشر مکتب فوق متعالی قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) قرار گرفته اند و قرار خواهند گرفت.

قرآنی «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»^۱، مصداق این تعلیم بزرگ پیامبر (صلی الله علیه وآله) «الْفَقَهَاءُ أَمَنَاءُ الرَّسُلِ»^۲، الگوی زندگی ساز امام علی (علیه السلام) که فرمود: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرَأُوا عَلَى كَظْمِهِ ظَالِمٌ وَلَا سَعَبَ مَظْلُومٌ»^۳ و عامل به این سخن امام صادق (علیه السلام): «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ بَأْسِنَتِكُمْ»^۴ و «العالمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ»^۵ و سخن امام جواد (علیه السلام): «يُحِبُّونَ بَكْتَابَ اللَّهِ الْمَوْتَى» و خلاصه حوزه ای که هم با «مُنيَةُ المرید» شهید ثانی و «معراج السعاده» نراقی مانوس باشد و هم از «عروه الوثقا» سید جمال الدین اسد آبادی و «روزنامه تجدد» شیخ محمد خیابانی آگاه باشد. وظیفه و روحانیت اسلام، حفظ اسلام است در میان مسلمانان و گسترش اسلام است در دیگران، البته حفظ اسلام وظیفه همه مسلمانان جهان است، لیکن بخش ویژه ای از جامعه اسلامی که خود را وقف این کار کرده است (و جامعه دینی و اسلامی و توده های مسلمان به همین دلیل و برای همین منظور - یعنی حفظ دین در عقیده و عمل، با تبیین و اقدام و گسترش و بسط آن - به این صنف احترام می گذارد و هزینه های مختلف آن را می پردازد)، روحانیت است. پس شغل عمدّه و تکلیف اصلی و اساسی روحانیت در همه سطوح آن، حفظ اسلام است و نگهداری و صیانت دین و گسترش و بسط آن نیازمند به شش امر است، آگاهی از دین، آگاهی از انسان، آگاهی از بستر رشد و تکامل انسان (در حالت اجتماعی)، آگاهی از زمان و آگاهی از موانع رشد و تکامل انسان.

ویژگی های استاد

استاد حکیمی اصولاً با قعود و سکوت میانه ای نداشت.

۱. فاطر، ۲۸. تنها عالمان از خدا هراسانند.
۲. فقیهان امانت دار پیامبرانند.
۳. عهدی که خداوند از دانشمندان گرفته که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت نمایند
۴. دعوت کننده مردم با کردارتان باشید، نه با گفتارتان.
۵. آنکه زمانه اش را می شناسد، شبهه ها بر او هجومه نمی آورند.

مدرسه‌ای که در کانون دانش کلام است

نظریه پردازی در هیات اجتماعی شیعه

سبک ادبی خاص و نگاه حکیمی باعث شد مکتب تفکیک زود بین نسل جدید جا باز کند

منتسب به مکتبی کلامی دانست؟

در پاسخ به این سوال باید روشن کنیم اساساً کلام و دانش کلام به چه معناست و از این واژه دقیقاً چه قصدی داریم؟ معمولاً وقتی از دانش کلام سخن به میان می‌آید، دو معنا اراده می‌شود. بعضی منظورشان از کلام صورت‌بندی تاریخی این دانش در شخصیت‌ها و مدارس کلامی خاص است؛ یعنی بیشتر ارجاعشان نیز ارجاع به آن تعیین و تشخیص خارجی مکتب‌های کلامی است. از این رو این‌ها معمولاً از بین متکلمان ما مثل شیخ مفید، سید مرتضی (شریف مرتضی و علم الهدی، فقیه و متکلم امامی و از شخصیت‌های پرنفوذ اجتماعی شیعه در دوره آل بویه بود). یا علامه حلی و دیگران را اشاره می‌کنند. معنا یا رویکرد دوم از دانش کلام این است که از صورت‌بندی تاریخی و تعیین تاریخی دانش فراتر برویم و به ماهیت، رسالت‌های دانش و تعریف آن بپردازیم. بنظم راه درست رویکرد دومی است؛ چراکه هیچ دانشی را نمی‌توانید با گذشته آن معنا کنید. اگر دانش قرار باشد با یک صورت‌بندی معین تاریخی معنا داشته باشد، اصلاً امتداد تاریخی معنا پیدا نخواهد کرد. امروز وقتی دانشی مثل فلسفه، فیزیک یا جامعه‌شناسی را پیگیری می‌کنیم، با صورت‌های مختلف تاریخی روبه‌رو می‌شویم و در آینده هم هر تحولی صورت بگیرد، آنها را درون این دانش تاریخی

محمدتقی سبجانی استادیار مطالعات فرهنگی و تمدنی دانشگاه باقرالعلوم و مدرس حوزه علمیه قم است. وی سال ۱۳۴۲ در شیراز متولد شد و پس از گذراندن دروس مقدمات و سطح در محضر اساتیدی همچون آیت‌الله شیخ جواد تبریزی، وحید خراسانی و مصباح یزدی به تحصیل پرداخت. ایشان در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار ضمن اشاره به نگاه‌های متفاوت به صورت‌بندی دانش‌ها، مکتب معارفی خراسان را از جمله مکاتب مهم کلامی دانست و اذعان داشت که این مکتب در آینده نقش مهمی را در گفت‌وگو با سایر معارف بشری ایفا خواهد کرد. وی همچنین از علامه محمدرضا حکیمی به عنوان یکی از افراد شاخص این مکتب که در شناساندن آن به جامعه نقش به‌سزایی داشت یاد کرد و متذکر شد که ایشان در تمامی آثارشان به اصول مکتب وفادار بوده و دچار التقاط، یا آمیزش روشمند نشده‌اند. مشروح این گفت‌وگو را در ادامه خواهید خواند.

”با توجه به اختلاف نظر معروف تاریخی بین اشاعره و معتزله، آیا اندیشه‌های مکتب معرفتی خراسان به ویژه محمدرضا حکیمی را می‌توان



می بینید.

اعتقاد این است که اساساً تلقی تاریخی از دانش و از جمله دانش کلام غلط است. ما باید برداشت هویتی خودمان را از دانش ارائه کنیم. اینجا این سوال پیش می آید که ما دانش ها را با چه ویژگی هایی بازشناسی و از یکدیگر متمایز می کنیم؟

در این خصوص، سه دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول دانش ها را بر اساس موضوع متمایز می کند، دیدگاه دوم بر اساس روش شناسی و دیدگاه سوم بر اساس اهداف و کارکردها علوم را از هم تمیز می دهد.

اگر با این نگاه به دانش کلام بپردازیم، باید بگویم هر سه رویکرد می تواند محدوده دانش کلام را تعیین کند. دانش کلام یک موضوع دارد، روش شناسی های خاص و البته کارکردهایی متمایز از سایر دانش ها دارد. به این ترتیب ما می توانیم کلام را از دانش های دیگر مثل فقه، اخلاق، فلسفه یا علوم انسانی جدا کنیم.

نکته مهم در خصوص دانش کلام این است که در بین این سه جهتی که در تمایز علوم گفته می شود باید بیشتر بر کارکردها و اغراض آن دست گذاشته شود؛ چراکه علم کلام به لحاظ موضوعی از یک فراخی و گستردگی برخوردار است که معمولاً موضوع معینی آن را محدود نمی کند. برخلاف علوم انسانی که شما می توانید مرزی مثلاً بین اقتصاد و جامعه شناسی یا جامعه شناسی و روانشناسی به لحاظ موضوع بگذارید، دانش کلام اینطور نیست. از این نظر حتی با فلسفه هم متمایز است. به عبارت دقیق تر دانش کلام قرار است منظومه معرفتی دین یا مواضع و ایستارهای معرفتی دینی را روشن کند و از این جهت می تواند کاملاً سیال و متحول باشد. مسأله هایی در حوزه معرفت دین به وجود می آیند و پاره ای از مسائل نیز ممکن است کهنه شوند و از دایره و منظومه معرفت دینی بیرون روند. بنابراین هم به لحاظ موضوع نمی توان چندین دانش کلام را محدود کرد و هم به لحاظ روش شناسی؛ زیرا

روش شناسی دانش کلام تابع گزاره های کلام است. بسته به این که گزاره تاریخی یا عقلانی و یا گزاره طبیعی یا تجربی را موضوع بحث قرار بدهیم، روش شناسی آن متفاوت می شود. به همین خاطر است که متکلمان هرگز در قید و بند یک روش خاص نبودند و متناسب با موضوع کار خودشان روش های مناسب و روزآمدی را انتخاب می کردند.

بنابراین، ما دانش کلام را به اغراض، اهداف و کارکردها تعریف می کنیم و اینگونه است که دانش کلام معنا و تمایز خود را از سایر دانش ها نشان می دهد. یک حوزه، حوزه معرفتی روشمند معارف دینی است. یعنی اولین کارکرد کلام این است که منظومه معرفت دینی را به صورت روشمند از منابع دینی استخراج و آن را به صورت روزآمد به مخاطب معرفی کند. کارکرد دوم مرزبانی از اندیشه های مکتب و مقیاسه و تطبیق آن فهمی که متکلم از دین دارد با فهم های دیگری است که از دین ارائه می شود.

اگر ما این دو کارکرد را برای دانش کلام قائل باشیم، پرا واضح است که مدرسه معارفی خراسان دقیقاً در کانون یک دانش کلامی قرار دارد و می تواند این دو

حتی برخلاف برخی جریان های عقل گرا که متعقدند عقل گرایی در آغاز مسیر اندیشه دینی است و در میانه می توان عقل را کنار گذاشت و سخنی گفت ولو در چارچوب عقل نباشد، به هیچ وجه مکتب معارفی خراسان این ماجرا را قبول ندارد و معتقد است حتی معارفی که ما به صورت تبعیدی از وحی می گیریم آنها هم در چارچوب عقلانی و تعقل می گنجد، هر چند ممکن است که عقل مستقل به آن دسترسی نداشته باشد. پس، این مکتب هم بعد عقلانی و استدلالی دارد البته شیوه عقلانی آن می تواند متفاوت از بعضی مکاتب عقلانی دیگر باشد. امروز در دنیا مکاتب عقل گرا لزوماً از یک شیوه استدلالی استفاده نمی کنند بلکه روش های مختلف برای عقلانی کردن (rationalize) اندیشه دینی وجود دارد. از این رو ما معتقدیم مکتب معارفی خراسان عقلی است و دقیقاً به حوزه عقلانیت می پردازد، البته با رویکرد و چارچوبی که خودش برای عقل و عقلانیت دارد.

” به نظر شما، پی جویی تاریخی این مکتب خراسان در سنت، ما را به چه آبشخورهای فکری می رساند؟

در تاریخ تفکر شیعه دو سنت کلامی متفاوت داریم. یک سنت و حیانی و اجتهادی است و دیگری سنت عقلانی و نظرورزانه. سنتی داریم که معتقد است ما برای پاسداشت اندیشه دینی و عرضه منظومه معارف دینی، باید بر بنیاد عقل مستقل تکیه کرده و با نظرورزی، تبیین های عقلانی مستقل را ارائه کنیم. تبیین هایی که البته بهره مند از معارف و مبانی و حیانی هم باشد. رویکرد دیگر، در حین پذیرش عقلانیت و اندیشه ورزی معتقد است که پایگاه اصلی معرفت دینی را باید بر پایه وحی گذاشت. از این دو رویکرد می شود با عنوان کلام و حیانی در مقابل کلام عقلانی نام ببریم یا آنچنان که من در سال های دور گفتم عقل گرایی و نص گرایی در کلام اسلامی.

اساساً تلقی تاریخی از دانش و از جمله دانش کلام غلط است. ما باید برداشت هویتی خودمان را از دانش ارائه کنیم

کارکرد را به خوبی معرفی کند. از یک سو این مدرسه به دنبال تبیین ابعاد معرفت دینی به صورت جامع و نظام مند است و از سوی دیگر اصل مرزبانی یا به تعبیر استاد علامه حکیمی تفکیک میان مرزهای اندیشه دینی با سایر مکاتب رقیب را جزو رسالت های خود می داند. به تعبیری که مرحوم علامه حکیمی داشت ابتدا باید تمایز ایجاد کرد یا تفکیک کرد و آنگاه در درون آن مکتب مورد نظر به اجتهاد، تبیین و در واقع تأسیس مبانی دینی پرداخت. البته اگر کسانی رویکرد اول را می پسندند و معتقدند ما باید کلام را به همان صورت بندی تاریخیش معنا کنیم طبیعتاً ممکن است در این صورت بندی، مدرسه معارفی خراسان قرار نگیرد، چنان که بسیاری از رویکردهای کلامی - که مسلماً آنها را داخل کلام امامیه می دانیم - هم از عرصه کلام بیرون خواهند رفت.

” آیا با این صورت بندی، گروه موسوم به عقل گرایان می توانند ادعا کنند که مکتب خراسان به عقل، استدلال و منطق بی توجه هستند؟

پیش از هر چیز باید بگویم که در مدرسه معارفی خراسان کاملاً عقل، تعقل یا یک رگه ای از عقلانیت وجود دارد و بزرگان این مدرسه تلاش می کنند مدعیات خود را بر بنیاد عقل سوار کنند. شاید تعبیری که ما در این مکتب در باب عقل داریم، کم مانند باشند. مثلاً از مؤسس این مکتب، مرحوم میرزا مهدی خراسانی و اصفهانی گرفته تا بقیه اصحاب و شاگردان ایشان به صراحت می گویند که حجت نهایی و حجت اصلی ما عقل است و ما تمام آموزه های دین را در نهایت باید با عقل بسنجیم و از طریق عقل آنها را بپذیریم. آنها حجت عقل را در هیچ مرحله ای زمین نمی گذارند،

دقیقاً این دو سنت را در تفکر مغرب زمین داریم. یک سنت، عقلانی یا طبیعی است که به آن الهیات طبیعی یا الهیات عقلانی (rational theology) می‌گویند و در مقابل سنت و حیانی (revealed theology) است که دقیقاً همین تمایز را ایجاد میکند. الهیات برخاسته از متن مقدس به صورت اجتهادی - تفسیری و الهیات برخاسته از قواعد عقلانی و نظر ورزی‌های مستقل فکر و اندیشه.

در سنت مسیحی وقتی از دو گونه سنت کلامی یعنی و حیانی و عقلانی سخن می‌گویند معمولاً آنها را در طول هم می‌بینند و معتقدند ما باید سنت الهیات طبیعی را مطرح کنیم و بر پایه عقل پایه‌گذاری کنیم، بعد وارد سنت الهیات و حیانی شویم. در سنت الهیات و حیانی عرصه‌هایی وجود دارد که آن را باید از طریق ایمان بپذیریم. همین جاست که الهیات مسیحی با یک تناقض بزرگ مواجه می‌شود که از سوی مبانی عقلانی چیزی می‌گویند و از سوی دیگر متن مقدس حاوی نکاتی است که بعضاً با بنیادهای عقلانی ناسازگار است. اینجا تمسک به ایمان و ایمان‌ورزی می‌خواهد آن خلأ عقلانیت را پر کند. ما در سنت کلامی شیعه چنین چیزی را نداشتیم؛ یعنی هم متکلمان عقل‌گرای ما و هم متکلمان نص‌گرای ما معتقد بودند که سراسر کلام از ابتدا تا انتها باید براساس یک میزان اداره شود و آن میزان، تعامل بین عقل و وحی است. جریان عقل‌گرای ما با تکیه بیشتر بر عقل و بنیاد عقلانی و بهره‌مندی از وحی نظام کلامی را سامان می‌داد و جریان وحی‌گرا با تکیه بر وحی و منابع دینی و بهره‌مندی از عقل این نظام را شکل می‌داد.

در بزرگان کلام عقل‌گرا مثل شیخ مفید و علامه حلی، از آغاز تا پایان کلام با همین روش دنبال می‌شود. از آن سو در بزرگان کلام و حیانی ما مثل مرحوم کلینی، شیخ صدوق و علامه مجلسی و... نیز از همان آغاز تا پایان کلام، آن را با روش‌شناسی خود دنبال می‌کنند. مرحوم

کلینی بحث را از عقل و جهل آغاز می‌کند و همه مباحث توحیدی را تا پایان دارد. این نکته بسیار حائز اهمیت است که هر دو سنت کلامی ما بر این باورند که با وجود همه اختلافات، مجموعه الهیات دینی باید با یک روش و منطق استنباط و عرضه شود. درون این سنت‌ها جریان‌های مختلفی وجود دارد؛ مثلاً در سنت عقل‌گرایی ما مدرسه بغداد، مدرسه حله و مدرسه اصفهان را نیز داریم. به عبارتی شما شیخ مفید و سید مرتضی را با علامه حلی و فاضل مقداد مقایسه کنید و علامه حلی و فاضل مقداد را با مرحوم لاهیجی مقایسه کنید. همه این‌ها متکلم هستند. ملا اسماعیل خواجه‌ی در اصفهان هم متکلم و عقل‌گرا است اما سبک اندیشه‌ورزی همه آنها متفاوت است. از این رو در سنت و حیانی کلامی خودمان هم باز رویکردهای متفاوتی داریم؛ بین کلینی و علامه مجلسی و حتی در یک زمان بین علامه مجلسی و شیخ حرّ عاملی به لحاظ رویکرد و روش تفاوت‌هایی دیده می‌شود. مدرسه معارفی خراسان به گمان من به هر دو سنت در واقع نسب می‌برد و به نوعی هر دو سبک را می‌خواهد. از یک سو در حوزه معارف کلامی زندگی می‌کند و از یک سوی دیگر با تکیه بر منابع و حیانی و کار اجتهادی پیگیرانه و تفسیری خود را به سنت کلام و حیانی وصل می‌کند و تمام آن میراث گذشته و خط فکری ما را احیا می‌کند. ما در طول تاریخ کلام در دوره معاصر کمتر شخصیتی را داریم که کلام را با این رویکرد اجتهادی جزء‌نگرانه و در عین حال یک نگاه کل‌گرایانه و سیستماتیک از منابع دینی دنبال کند. مکتب خراسان از جهتی دیگر به سنت کلامی عقل‌گرای ما نسب می‌برد. آن جهتی که نشان می‌دهد ما در کلام نیازمند نوعی عقلانیت هستیم. ما نمی‌توانیم صرفاً به نقل میراث اکتفا کنیم ما حتماً در اینجا باید اول اجتهاد کنیم. اجتهادمان را با پشتوانه‌های عقل‌گرایی پیوند بزنیم و در نهایت نشان بدهیم که یک چارچوب

گسترده‌ای که مرحوم علامه حکیمی داشت ممکن است از اندیشه‌های فیسلوفان ما یا فیلسوفان غربی استفاده‌هایی کرده باشد و در صدد نوعی هم‌خوانی نیز بوده است اما واقعاً تأثیر مستقیم و آشکاری دیده نمی‌شود. آنچه بیشتر محل گفت‌وگو است در بخشی است که ما آن را کلام کاربردی یا الهیات اجتماعی نامیده‌ایم. یکی از دغدغه‌های بزرگ مرحوم استاد حکیمی حاضر کردن معارف و الهیات در عرصه عینیت و جامعه بود. شاید بیشترین تلاش در دوران معاصر برای کاربردی سازی کلام را ایشان انجام داد. در حوزه الهیات اجتماعی کسانی بر این باورند که مرحوم حکیمی به دلیل حضور در عصری که اندیشه‌های سوسیالیستی به وفور در جامعه ایران وجود داشت و طرفداران جدی پیدا کرده بود و مطالعه آثار یا برخورد با شخصیت‌هایی از این دست، متأثر از فکر چپ‌گرای سوسیالیست جهانی بود. من نمی‌خواهم در این جهت انکار کنم. ایشان در بخش الهیات اجتماعی اگر اخذ و اقتباسی کرده، از نگرش‌های سوسیالیستی و بهره‌مندی از این مکتب چپ‌گرای بین‌المللی و جهانی است اما این تأثیر را نباید یک تأثیر اساسی و ریشه‌ای دانست. حضور اندیشه‌های سوسیالیستی در منظومه فکری استاد حکیمی در حد هشدارها و اشاراتی است که البته خود در بخشی از معارف ما است که متأسفانه در طول تاریخ مغفول مانده است. بعد اجتماعی تشیع و معارف دینی چیزی بود که ما حداقل در دوره معاصر کمتر به آن پرداخته بودیم. ابعاد عدالت‌گرایانه دین، بخش مغفول معرفت دینی ما بود. آنچه من می‌توانم بگویم این است که اندیشه‌های چپ‌گرای دوران معاصر بستری را برای مرحوم حکیمی آماده کرد و ذهن ایشان را متوجه ابعادی از حوزه معرفت دینی کرد که آن ابعاد برای دیگران چندان اهمیت نداشت.

اگر کسی معتقد باشد ایشان تا حدودی تحت تأثیر

مشخص، در یک منظومه واحد معارفی تبیین می‌شود. به گمانم از این جهت مدرسه معارف خراسان را باید رویکردی به سمت عقل‌گرایی کلامی در مدارسی مثل بغداد و حله معرفی کنیم. پس من معتقدم با توجه به آن تعریفی که از کلام داشتیم و گفتیم یک معنای فراخی دارد و با توجه به تنوعی که ما در سنت‌های تاریخی کلامی داریم، باید مدرسه معارف خراسان را در میانه این دو جریان و حیاتی و عقلانی تعریف کنیم.

” با توجه به نکته‌ای که در مورد مسیحیت اظهار کردید، آیا این مکتب یا به طور خاص تفکر علامه محمدرضا حکیمی از سرچشمه‌هایی خارج از سنت اسلامی هم متأثر بوده‌اند؟

در مورد معارف خراسان مخصوصاً مؤسس و شاگردان نخستین ایشان، کمتر می‌توانیم چنین چیزی را نسبت دهیم. دست کم بنده تاکنون در تحقیقات خودم به چنین چیزی نرسیدم که بخواهم این مکتب را به یک آبشخور غیراسلامی نسبت بدهم؛ چراکه نقطه تماس جدی با حوزه‌های فرهنگی بیگانه نداشتند. آنها گاه از اندیشه‌ها مطلع بودند اما در آثارشان نمی‌توان به صورت سیستماتیک و روشمند چنین چیزی یافت. کسانی گفته‌اند که در نسل بعد؛ یعنی نسل دوم و سوم این مدرسه مانند استاد علامه حکیمی و هم‌ترازان ایشان، نوعی در هم آمیختگی یا اخذ و اقتباس به وجود آمد و از این جهت تعبیر «نو تفکیکی» را بر این شخصیت‌ها بار کردند. اما به نظرم دو بخش را باید از هم جدا کرد. یک بخش حوزه الهیات نظری است که در این بخش ما چندان اخذ و اقتباسی نمی‌بینیم. نه در علامه حکیمی یا استاد آیت‌الله سیدان، حضور اندیشه‌های دیگران وجود ندارد و اگر هم هست در حد یک اشاره، ارجاع یا مقایسه است. عقلانیت موجود در اندیشه‌های علامه حکیمی دقیقاً با آنچه که در استاد‌های ایشان وجود دارد همسان است. البته نمی‌توان انکار کرد که به دلیل مطالعات

**دانش کلام قرار است منظومه معرفتی
دین یا مواضع و ایستارهای معرفتی دینی
را روشن کند و از این جهت می تواند کاملاً
سیال و متحول باشد**

پهنای اندیشه دینی دارد حتماً این بستر را فراهم می کند که کسانی بیایند اینگونه نگاه کنند و دین را در عرصه اجتماعی ببینند. یکی از ادعاهای بزرگ این مدرسه این است که معارف دین در کلیت و جامعیت خود می تواند همه نیازهای انسان را تأمین کند. مرزی که این مکتب بین علوم بشری و علوم الهی می گذارد و معتقد است در علوم الهی ما بنیادهای همه حقایق انسانی و زمینه های سعادت بشری را داریم طبعاً این دستمایه را می دهد که کسانی با مراجعه به متون و حیانی و کار اجتهادی، بخش های اجتماعی کلام را بازنمایی کنند اما اگر به صورت مشخص بخواهیم به اندیشه اش پردازیم، کاری که ایشان در حوزه الهیات اجتماعی کرد، با این جزئیات و تفصیل در سنت معارف و حیانی خراسان وجود نداشت.

” جایگاه شخص محمدرضا حکیمی در مکتب خراسان چیست؟ مختصات جایگاه ایشان کدام است؟

علامه حکیمی متواضعانه معتقد بود که یک متخصص علمی در عرصه معارف خراسان نیست و حتی بارها و بارها در طول سال های اخیر کسانی را که طالب دانستن جزئیات بودند را به کسانی ارجاع می داد که از دیدگاه او مواجهه بیشتری با متون و میراث مدرسه معارفی خراسان داشتند. به هر حال، به نظر بنده ایشان در مدرسه معارفی خراسان، دو سهم مهم در عرصه مدرسه معارفیه خراسان داشت و شاید بتوان گفت نقطه عطفی در اشاعه و انتشار مدرسه معارفی ایفا کرد. اول از همه، تنقیح و تبیین اصول و چارچوب های

اندیشه ها و اصول سوسیالیستی قرار گرفته باشد، بنده نمی توانم این را انکار کنم. شاید تحقیقات بیشتر نشان بدهد که چنین چیزی هم در اندیشه ایشان وجود داشته است اما روح حاکم و منابع اندیشه ایشان بی تردید همان چیزی است که خود ایشان ادعا کرده اند. عقل، کتاب و سنت.

” به نظر شما مرحوم حکیمی مواجهه مستقیمی با اندیشه های سوسیالیستی داشته اند یا صرفاً به آن بخش از معارف دینی که به اندیشه سوسیالیستی نزدیک است، توجه داشتند؟

من اخذ مستقیمی در اندیشه ایشان نمی بینم و نمی توانم این را گواهی بدهم که ایشان یک منبع فکری در بیرون حوزه اندیشه دینی در نظر داشته و آن را اخذ و اقتباس مستقیم کرده است. ایشان را یک نظریه پرداز الهیات اجتماعی و الهیات شیعی می دانم. یعنی کسی که به دغدغه های فراوان و با حضور معنادار در حوزه معارف و حیانی تلاش کرد سهم خود و فهم خود را از این عرصه به جامعه امروز ما عرضه کند. من معتقدم مشابه کامل اندیشه ایشان، در بین معاصرین دیده نمی شود. کسانی هستند که کاملاً معتقد به سوسیالیسم اسلامی هستند یا کسانی هستند که به کلی عناصر عدالتی و اجتماعی اسلام و تشیع را به حاشیه می برند. نوع نگاه ایشان به مسأله الهیات اجتماعی مبتنی بر اندیشه علوی و یک نظریه تازه و بدیع در این عرصه است.

” آیا این ویژگی محمدرضا حکیمی ایشان را در مکتب خراسان از دیگران متمایز می کند؟ یا اینکه ویژگی های مذکور نسبتی با مکتب خراسان دارد؟

بله. طبعاً اگر قرار باشد بسترهای دور این اندیشه اجتماعی را مطالعه و بنیادهایش را پی جویی کنیم بی تردید آن را در آثار اندیشمندان نخستین می توانیم مطالعه کنیم. نگاهی که مدرسه معارفی به حوزه دین و

این مکتب بود. ایشان معتقد بود که مکتب تفکیک یک آغاز است برای معرفی مفاهیم کتاب و سنت و منظورش از آغازگر معارف تقلین این بود که این اصول و مبانی باید رعایت شود تا ما بتوانیم به آستانه وحی ورود پیدا کنیم. ایشان چهار، پنج اصل اساسی را به عنوان پایه های اصلی فهم معارف اصلی کتاب و سنت پایه گذاری کرد که به گمانم بدیع بود و دست کم با این بیان واستدلال و به این اصرار در مکتب معارفی روشن نشده بود. کارکرد و نقش دوم ایشان نوآمدسازی ادبیات مدرسه معارفی خراسان بود. طبیعتاً این مکتب در گوشه ها و حوزه های علمیه و بین نخبگان دانش های حوزوی بازتولید و معرفی شده بود. هیچکدام از شاگردان میرزای اصفهانی تحصیل کرده دانشگاه نبودند و تعاملی با محیط های جدید علمی هم نداشتند اما علامه حکیمی به دلیل درگیری با فضای روز، رفت و آمدی که با اندیشمندان و روشنفکران معاصر داشت و به ویژه با مطالعه گسترده در آثار مختلف توانست این مکتب را به زبانی عرضه کند که قابل تفاهم با نسل نو باشد و اگر ما امروز شاهدیم که نسل جدیدی از حوزه و دانشگاه به سمت این اندیشه آمدند، پایان نامه های بسیار فراوان و مقالات متعدد نوشته شده است باید گفت که جهش اولیه مرهون کاری بود که حکیمی در ادبیات و فرهنگ امروزین جامعه شیعی ایجاد کرد. باید این سهم را به رسمیت شناخت. سبک ادبی خاص ایشان و نگاه ایشان به مسأله های نو باعث شد که این مکتب خیلی زود جایش را بین نسل جدید باز کنند.

این مکتب معرفتی تا چه حد امکان پاسخ به پرسش های کلامی جدید و دیالوگ با آنها را دارد؟ این مکتب به یک معنا بسیار دیدگاه کهن، پرسابقه و اصیلی است. می توان آن را در اصحاب ائمه اطهار پی جویی کرد. حتی خود میرزای اصفهانی خودش را میراث دار کسانی مانند هشام ابن حکم^۱ می داند. کسانی در اندیشه دینی اهل بیت به نظرورزی و

نظریه پردازی پرداختند و به این جهت معروفند. اما به لحاظ نگاه اجتهادی و علمی طبعاً این اندیشه و مکتب نوپا است. در مقایسه با مکتب سنتی کلامی ما یا در مقایسه با مکاتب فلسفی چندان تاریخی بر آن نگذشته است. به این مکتب باید با دو نگاه بپردازیم، یکی محصولات آن و دیگری مبانی، چارچوپ و پارادایمی که ایجاد می کند. به لحاظ محصول طبیعتاً محصولات آن از این مکتب آمده تا بخواهد پاسخگوی پرسش های معاصر باشد و با مکاتب های رقیب همواردی کند، فاصله دارد. شاید چند نسل باید این میراث را بازخوانی کنند تا بتواند آن را عرصه عمومی و امروزی کند اما اعتقاد من این است که پارادایم و چارچوبی که این مکتب ایجاد می کند یکی از مهم ترین رویکردهای شیعی است که امروز می تواند در مواجهه با دنیای معاصر قرار بگیرد. دست مایه ها و بنیادهای معرفتی که در مکتب معارفی خراسان است آنچنان غنی، اصیل و همراه با عقلانیت است که با دنیای امروز ارتباط برقرار می کند و می تواند فطرت های بشر، عقلانیت امروز و نیازهای عینی دنیای جدید در حوزه معرفت را تأمین کند.

من معتقدم در مواجهه با کشاکش مکاتب فلسفی امروز، مسأله معنویت و معنای زندگی و ابعاد اخلاقی و سبک زندگی، دست مایه ها و بنیادها و رویکردهای مدرسه معارفی خراسان بسیار تازه تر، زنده تر، عینی تر و فطری تر از آن چیزی است که ما در مکاتب انتزاعی فلسفی یا «عرفان نخبه گرا» می بینیم.

پیش بینی شما از آینده مکتب خراسان چیست؟ این مکتب چه نقشی در حیات اندیشه دینی بازی خواهد کرد؟

با شناختی که از وضعیت امروز و آینده نزدیک مکاتب فکری در دنیا دارم و با نگاه به جامعه خودمان؛ یعنی نیازهای دینی نسل نو، معتقدم که یکی از بازیگران و کنشگران اصلی در میدان اندیشه ورزی و ارائه

نگاه ایشان به عرصه سیاست را نشان داد. معتقدم یکی از ویژگی‌های علامه حکیمی این بود که پای مردانه بر سر اعتقاد و اصول خود ایستاد. چه در دوره‌ای که در تبیین بنیادهای نظری انقلاب اسلامی کم نگذاشت و شاید در کتاب **تفسیر آفتاب** پیشگام در معرفی جریان انقلاب بود و چه زمانی که یک مسیر انحرافی را در خط مدیریت نظام تشخیص داد و معتقد بود ما به بیراهه‌هایی در مدیریت سیاسی کشور می‌رویم. او همه جا بر طبق عقیده خودش و نه مصلحت‌اندیشی‌های فردی یا گروهی عمل کرد و گاه در جاهایی دوستانش را هم از دست داد تا بر سر اعتقاد خودش و باورش بایستد. من معتقدم یکی از شخصیت‌های معاصر که با اندیشه‌اش زندگی کرد و زیست او نمونه و نمودی از اندیشه‌هایش بود مرحوم علامه حکیمی است او در زهدورزی، در کنشگری اجتماعی و در مواجهه با مسأله‌ها کاملاً کنشگرانه و فعال بود.

نکته مهم دیگری که باید از آن یاد کرد و شاید در تعبیر مقام معظم رهبری در تحلیل از ایشان قابل رؤیت باشد، وفاداری ایشان نسبت به آرمان‌های نظام و انقلاب است. ایشان علی‌رغم اینکه منتقد بود و بیراهه‌ها و کج‌راهه‌های مدیریت نظام جمهوری اسلامی را باور داشت و گوشزد می‌کرد، هرگز نسبت به آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی و انقلاب بازگشتی نداشت، بلکه با نوعی سکوت و نوعی تقیه اجتماعی البته معنادار تلاش کرد حریم اصول و ارزش‌های شیعه را در این دوره تاریخی نگه دارد. اگر عده‌ای ایشان را به محافظه‌کاری متهم می‌کنند باید توجه کنند که نوع محافظه‌کاری ایشان هم به معنای مصلحت‌اندیشی و سازش نبود، بلکه به معنای حفظ حرمت‌ها و در عین حال یک کنشگری فعال در انتقاد از آسیب‌ها و مشکلات بود.

الگوهای عملی بی‌تردید رویکردی است که مدرسه معارفیه خراسان ارائه می‌کند. ما در آینده نزدیک از این مکتب بیشتر خواهیم شنید، شخصیت‌های جدیدی را معرفی خواهد کرد و عرصه‌های جدیدی بر مبنای معرفت‌کتاب و سنت باز خواهد گشود و از این جهت اگر قرار باشد ترسیمی از آینده مواجهه‌های فکری در ایران و جهان اسلام داشته باشیم، در کنار رویکرد فقهی کلامی و رویکرد فلسفی عرفانی، باید پایه سوم این جریان‌های اندیشه‌ای را مدرسه معارفی خراسان بدانیم که حتماً با روش‌شناسی و رویکردهای که ارائه خواهد داد، محصولات متفاوتی از اندیشه‌های دیگران را عرضه می‌کند.

” احساسات و قضاوت‌های دوگانه زیادی نسبت به حیات سیاسی علامه حکیمی وجود داشت. شما مرحوم حکیمی را از نظر سیاسی چطور ارزیابی می‌کنید؟

اگر قرار باشد در بین شخصیت‌های معاصر فردی را نام ببریم که هم رویکرد بنیادین سیاسی داشت و هم از چارچوب سیاسی خود رصد و تأثیرگذاری می‌کرد او علامه حکیمی است. ایشان هیچگاه در دوران زندگی خود در مقابل آن چیزی که نادرست می‌دانست، سکوت نکرد. ایشان می‌توانست در بسیاری از موقعیت‌های سیاسی و اجتماعی قرار بگیرد و یا حداقل حرمت و جایگاه اجتماعی بسیار بلندی در ایران نصیب خود کنند.

می‌دانیم ایشان با مجموعه مقالات و کتاب‌هایی که نوشت و حتی با رفتار خودش در مقابل عملکرد حاکمان و مدیران جمهوری اسلامی نشان داد که در پایداری نسبت به اندیشه‌های خود و وفاداری به آن اصولی که معتقد است، کم نمی‌گذارد. دوستانی که می‌خواهند نمونه کار ایشان را ببینند، کتاب **قصد و عدم وقوع** ایشان را ببینند. این کتاب مجموعه مقالاتی بود که جریان‌سازی کرد و حداقل ابعادی از

فلسفه و عرفان فهم انسان از قرآن را عمیق تر می کند

یگانگی الهیات الهی و الهیات بشری

«مصباح الهدی» شامل يك سری مطالب معمولی است

آن به شمار می آید «فهم خالص و بی شائبه قرآن» است. به نظر شما آیا اساساً فهم خالص از متن دین به لحاظ علم تفسیر، اصول و هرمنوتیک ممکن است؟ اگر آری معنای صحیح آن چیست؟

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين. نکته نخست این است که دین در واقع چیزی جز آیات قرآن و روایاتی که معصومین برای ما به جا گذاشته اند نیست؛ دین همین است. حال رسیدن به معنای این دین در درجه اول به قابلیت اشخاص بستگی دارد. اگر تنها قرآن را در نظر داشته باشیم، قرآن ذات خود را در سه، بلکه چهار مرحله مطرح می کند. در يك مرحله می فرماید «هدی للناس»^۱؛ یعنی مایه هدایت مردم است؛ «ناس» یعنی مردم، مردم کوچه و بازار که عقل سلیم دارند و خوب را از بد تمیز می دهند. اینها وقتی پیام های آسمانی به ایشان می رسد اهدا پیدا می کنند؛ این مرتبه نخست است.

در مرتبه بعد همین قرآن برای مثال در خصوص ضرب المثل هایی که مطرح می کند می فرماید «ما برای مردم (الناس) این مثال ها را می زنیم»^۲ اما بعدش می فرماید «و ما یعقلها الا العالمون»^۳. «الناس» نازل ترین و دم دست ترین مرتبه قرآن را می فهمد، اما

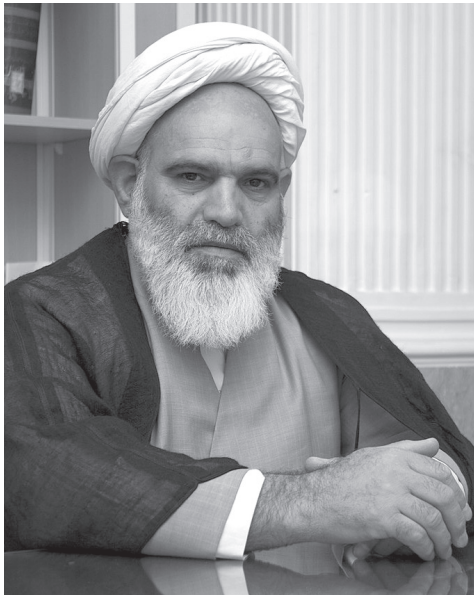
آیت الله حسن رضانی متولد ۱۳۳۶ در شهر قدمگاه نیشابور است. وی از اساتید برجسته حوزه علمیه قم در زمینه فلسفه و عرفان به شمار می آید و مناظرات متعددی با مخالفان فلسفه و عرفان از جمله اصحاب مکتب تفکیک داشته است. ایشان از محضر اساتید بزرگی از جمله علامه حسن زاده آملی، سید عزالدین زنجانی، محمد فاضل لنکرانی و میرزا هاشم آملی بهره برده است. وی در گفت و گو با تحریریه نوشتار عنوان داشت که فهم عمیق دین بدون بهره گیری از انواع دانش ها و ابزارهای معرفتی و تهذیبی امکان پذیر نیست و آنچه بدون این ها به دست می آید تنها فهمی ابتدایی و عامیانه است. در ادامه به مشروح این گفت و گو که به بهانه بررسی اندیشه های دینی استاد حکیمی و مکتب تفکیک انجام شد، پرداخته خواهد شد.

” از جمله مباحث مشهوری که مرحوم علامه محمدرضا حکیمی به آن پرداخته و داعیه دار

۱. بقره، ۱۸۵؛ هدایای است برای مردم.

۲. عنکبوت، ۴۳.

۳. همان؛ جز دانشمندان آن را تعقل نمی کنند.



اگر بخواهیم عمیق‌تر بشویم می‌گویید: این عالمان و عاقلان هستند که اصل مطلب را می‌فهمند و به تعبیر امروزی می‌گیرند؛ در نتیجه این برتر از «هدی للناس» خواهد بود که مرحله آغازین تفهیم و تفاهم است. در مرتبه دوم دیگر عقل عرفی پاسخ‌گو نیست، بلکه یک عقل مرتباً و تربیت شده برای آن لازم است. فی‌المثل وقتی انسان عامی آیه‌ای را می‌خواند یک‌طور می‌فهمد؛ مثل «اهدنا الصراط المستقیم»^۱، اما عالم وقتی به همین می‌رسد تأمل بیشتری می‌کند؛ مثلاً می‌گوید «الصراط» با «صراط» چه تفاوتی دارد «المستقیم» به چه معنا است و تفاوتش مثلاً با «صراط مستقیم» چیست؟ او برتر از فهم معمولی بهره خواهد گرفت؛ چراکه با ابزار به فهم قرآن می‌رود. علم نیز گاهی علم به فقه است، گاهی علم به اصول است، گاهی فلسفه، عرفان، پزشکی، جامعه‌شناسی و غیره است. هر یک از این علوم و صاحبان آنها وقتی به آیات قرآن می‌رسند یقیناً فهم برتری خواهند داشت؛ مثلاً دکتر رضا پاکنژاد رحمه الله که کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر را نوشته‌اند بهره‌های تخصصی پزشکی بسیاری از قرآن برده‌اند که این بهره‌ها را قطعاً مردم معمولی و بی‌بهره از آن دانش در مواجهه با قرآن متوجه نمی‌شوند.

در مرتبه سوم دیگر تنها علم پاسخگو نیست؛ می‌فرماید «هدی للمتقین»^۲؛ یعنی علاوه بر علم باید از تقوی برخوردار باشید. تقوی یعنی برطرف نمودن موانع فهم، پرهیز از اموری که بر روی عقل و فهم انسان پرده ایجاد می‌کند؛ چون وقتی غرض آمد روی عقل پرده می‌اندازد و شخص بی‌تقوی ولو اینکه اعلم من فی الدهر باشد چون تقوی ندارد و غرض دارد نخواهد فهمید.

همان «ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً»^۳ را می‌فرمایید؟

بله؛ این آیه هم در همین راستا است. اینجا نمی‌گویید

علم داشته باشید، بلکه می‌گویید تقوی داشته باشید تا بتوانید بین حق و باطل فرق بگذارید و از مواضع شک و تردید و شبهه به سلامت عبور کنید و به خیال حق به دام باطل نیافتید و با خیال باطل با حق دشمنی نکنید. خیلی وقت‌ها شخص عالم، بلکه اعلم است، اما با حق دشمنی می‌کند؛ این به خاطر مرض است. چرا این ملجم و ابن‌سعد علیهما اللعنه دست به آن جنایات زدند؟ این‌ها خیلی عالم بودند اما عدم تقوی ایشان را دچار انحراف کرد. حقانیت انمه برای این‌ها روشن بود، اما به خاطر عدم تقوی علیه ایشان شمشیر کشیدند. آن آیه شریفه که فرمودید «ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً»^۴ را اگر بخواهیم به لحاظ منطقی عکس نقیض اش^۵ را بگیریم می‌شود «آنکس که بین حق و باطل فرق نمی‌گذارد تقوی ندارد»؛ پس مرتبه سوم از قرآن با تقوی و پرهیز از اموری که در فهم مانع ایجاد می‌کنند به دست می‌آید، اگر از غرض و مرض فاصله گرفته شود ان شاء الله.

۴. همان

۵. عکس نقیض موافق در اصلاح منطق عبارت است از جابجایی نقیض موضوع و محمول قضیه با بقای صدق و کیف.

۱. فاتحه، ۶؛ ما را به راه راست هدایت فرما!

۲. بقره، ۲؛ هدایتی است برای با تقویان.

۳. انفال، ۲۹؛ اگر تقوا پیشه کنید خداوند برای شما تمییز ایجاد می‌کند.

گاهی قبل از رجوع به قرآن شما به چیزی رسیده‌اید و دنبال محمل می‌گردید، این تفسیر به رأی است که می‌خواهد مطلب خود را بر قرآن بار کند، اما گاهی شخص خالی الذهن است، منتها انسان فهمیده، پاک و اهل قرب است، ذهنیت ندارد، اما مواجهه که می‌شود طور دیگری می‌فهمد؛ استظهاری که می‌گویند همین است، تحمیل نیست

خوب و بد را می‌فهمد می‌خواهد؛ ابزار مرتبه بعد علوم و فنون است؛ مرتبه بعد تقوی می‌خواهد و مرتبه عالی تطهیر از ناحیه خداوند است، که او می‌تواند قرآن را مس کند و به او برسد. این چهار مرتبه در فرمایش امام حسین علیه السلام هم اینطور منعکس شده است که: «کتابُ اللهِ عزوجل علی أربعة أشياء»^۹ کتاب خدا چهار وجه دارد «علی العیارة، و الإشارة، و اللطائف، و الحقائق»^{۱۰} «فالعیارة للعوام» این معادل «الناس» است «و الإشارة للخواص» که این همان «و مایعقلها الا العالمون» است «و اللطائف للأولیاء» این همان «هدی للمتقین» است «و الحقائق للأنبیاء علیهم السلام» که همان «لایمسه الا المطهرون» است؛ چهارتا در برابر چهارتا. همچنین در روایت دیگری از رسول الله صلی الله علیه و آله مروی است: «إن للقرآن ظهراً و بطناً و حدّاً و مطلعاً»^{۱۱} ظاهر عبارات هدی للناس است، بطن همان اشارات قرآن و «و ما یعقلها الا العالمون» است، «حد» مرتبه سوم یا همان لطائف و «هدی للمتقین» است و در آخر «مطلع» است. مطلع یعنی قلّه، قلّه مرتبه‌ای است که آنکه

۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۰؛ کتاب خداوند عزوجل بر چهار قسم است: بر عبارت، اشارت، لطائف و حقایق؛ عبارت برای عوام است، اشارت برای خواص، لطائف برای اولیاء و حقایق برای انبیا است.

۱۰. همان

۱۱. تفسیر الصافی، جلد ۱، صفحه ۳۰؛ همانا برای قرآن ظاهر، باطن، حد و قلّه‌ای است.

مرتبه چهارم را قرآن این‌طور معرفی می‌کند: «لا یمسه الا المطهرون»^۱. این مرتبه که عمق قرآن و حاق واقع قرآن است و از آن اینطور گزارش شده «انشاء» نیست، بلکه «اخبار»^۲ است. فقها در اینجا کلام را انشا به صیغه اخبار گرفتند و از آن حکم فقهی استخراج کرده‌اند، اما این اخبار است و می‌گوید: آنکه «مطهر»^۳ نیست قرآن را مس نمی‌کند. فاعل مطهر خود شخص نیست، بر خلاف «متقی» که در آنجا فاعل تقوی خود شخص بود، اما مطهر، مطهر^۴ می‌خواهد و این مطهر خدا است؛ چنانکه فرموده است «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۵. این‌ها کسانی هستند که از مقام ولایت برخوردارند و دست خدا ایشان را تطهیر کرده است، نه اینکه خودشان متقی و پاکیزه شده‌اند، نه! این باز در مراتب پایین‌تر است. «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۶، این‌ها هستند که عمق قرآن را می‌فهمند.

مثل همان «الا عبادالله المخلصین»^۷

احسنت! اینجا هم فاعل اخلاص و مخلص اینها خدا است. در مرتبه قبل «مخلصین له الدین»^۸ است، اما در مرتبه چهارم اینها مخلص می‌شوند. این‌ها چهار مرتبه‌ای است که خود قرآن می‌فرماید. شما یقیناً با توجه به این ابزاری که در مرتبه نخست در اختیار مردم است مرتبه بعدتر و بعدتر از بعدتر و بعدتر از بعدتر را نخواهید فهمید؛ هر کدام از این‌ها ابزار خاص خود را دارد. در اولی يك عقل معمولی که

۱. واقعه، ۷۹؛ جز پاک‌شدگان به آن دست نمی‌یازند.

۲. در اصطلاح ادبیات، اخبار عبارت است از کلامی که از واقعیتی خارج از خود حکایت کند و انشاء عبارت است از کلامی که از واقعیتی خارج از خود حکایت نکند، بلکه مثلاً واقعیتی خاص را به اقتضای خود ایجاد کند؛ همچون امر، نهی، استفهام و ...

۳. به فتح هاء؛ اسم مفعول به معنای پاک‌شده.

۴. به کسر هاء؛ اسم فاعل به معنای پاک‌کننده.

۵. احزاب، ۳۳؛ همانا خداوند می‌خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک‌سازد، پاک‌ساختی!

۶. همان

۷. صافات، ۷۴؛ مگر بندگان خالص شده خدا.

۸. غافر، ۱۴؛ خالص‌کننده‌اید برای او دین خود را.

برای رد کردن خواننده اند، دو جلد تفسیر از ایشان به چاپ رسید به نام «مصباح الهدی» که وقتی مراجعه می کنید با توجه به آن جایگاه عملی، یک سری مطالب معمولی است و به رغم جایگاه عملی ایشان خبری از آن «لا یعقلها الا العالمون» و مراتب بعدی نیست.

” در واقع این طور استنباط می شود که آقایان درباره قرآن این تصور را دارند که خودش باید فی حدّ نفسه این سیر را تأمین کند، حال اینکه در خود قرآن برای کسب معرفت و تحصیل استعداد به بیرون ارجاع داده شده است

«آن چه اندر دل بود اظهار آن مشکل بود»؛ متأسفانه این بندگان خدا یک سری تصوراتی دارند که مربوط به خودشان است؛ چه عرض شود!

” البته شاید بتوان بر عقیده ایشان این چنین محمل پیدا کرد که که بعضی وقت ها ممکن است در رویکردی که شما فرمودید دچار تحمیل دانش ها به عبارات قرآن و دچار التقاط بشویم. شاید آقایان این مطالب را به خاطر جلوگیری از التقاط گفتند.

گاهی قبل از رجوع به قرآن شما به چیزی رسیده اید و دنبال محمل می گردید، این تفسیر به رای است که می خواهد مطلب خود را بر قرآن بار کند، اما گاهی شخص خالی الذهن است، منتها انسان فهمیده، پاك و اهل قرب است، ذهنیت ندارد، اما مواجهه که می شود طور دیگری می فهمد؛ استظهاری که می گویند همین است، تحمیل نیست؛ تحمیل مثل معاویه لعنه الله علیه می ماند که این آیه را در دست گرفت «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً»؛ یعنی هر کس مظلومانه کشته شود ما برای ولی او سلطان قرار دادیم و این را برای عثمان استفاده کرد و خودش را ولی به حساب آورد و قاتل را علی ابن طالب مظلوم که او قاتل عثمان است و من ولی او هستم و باید با

۱. اسراء، ۳؛ هر کس مظلومانه کشته شود برای ولی دم او سلطه قرار دادیم.

در آن قرار دارد بر تمام مراحل قبلی مشرف است، چنانچه شخصی بر کوه ایستاده باشد و تمام باغ ها و بستان ها زیر چشم او است. مَطَّلَع همان «لایمسه الا المطهرون» است؛ بنابراین دسترسی به زلال قرآن ممکن است، اما با این تجهیزات مربوطه و این نقصی در قرآن ایجاد نمی کند. بنده تمثیلی دارم: شما یک هواپیما را فرض کنید؛ اگر طراح آن تمام تجهیزات و امکانات را در هر شرایط جوی و افقی طراحی کرده و در اختیار شما قرار دهد و بگوید هیچ چیزی کم ندارد؛ آیا هر کسی می تواند از آن استفاده کند؟ خیر! نیاز به دوره و آموزش های متعدد دارد، باید آنقدر پیشرفت کنند تا بتوانند از آن و امکاناتش بهره بگیرند. اگر بگوییم شما بدون تخصص و قابلیت نمی توانی استفاده کنی این نیاز شما است یا هواپیما؟ قطعاً نیاز شما است؛ او در اوج است، شما ناقص هستی؛ این درباره روایات هم صادق است و عین این چهار مرتبه در آن است. کار هرکسی نیست؛ یک فهم عرفی است که عرب بزچران هم آن را می فهمیده، اما منحصر در این نیست. این نیاز ما است نه نیاز قرآن و روایات. قرآن و روایات ما در اوج است و همه چیز در آن است، اما چه کسی هست که از این ها استفاده کند؟

” در واقع می شود گفت تحصیل استعداد بر عهده خود شخص است و او باید از خارج این استعداد را به فعلیت برساند تا بتواند استفاده کند.

بله، البته استعدادها هم متفاوت است. استعداد اولیه را غیر از مجانبین همه دارند، اما درجه دوم را طرف باید در حوزه و دانشگاه برود به دنبال علم، بعد بفهمد؛ نه اینکه صرفاً تفسیر باشد، خیر! تفسیر هم می تواند در مرتبه نخست باشد؛ خدا رحمت کند آقای میرزا جواد آقای تهرانی را که به لحاظ عملی واقعاً ایشان را نزدیک به معصوم می دانم، اما از آنجا که با فلسفه و عرفان آشنا نبود و به قول خودشان اگر هم خواندند

می بینم که گویا تقابلی هست بین بشر و امر مقدس؛ در صورتی که این بشر را خدا آفریده منتها حد او همین است، دلیلی ندارد توسری خور باشد؛ بشر چه غربی چه شرقی، چه مسلمان چه غیر مسلمان، چه ایرانی چه آمریکایی را خدای او ساخته و کم هم نگذاشته است؛ لذا امام باقر فرموده: «**إن لله علی الناس حجتین: حجه ظاهره و حجه باطنه، فأما الظاهره فالرسل والأنبیاء والأئمه - علیهم السلام -، وأما الباطنه فالعقول**»^۳ ظاهری همان پیامبران و باطنی عقول اند؛ در اینجا توجه کنید که عقل در عرض پیامبر قرار داده شده است؛ این ها در برابر هم نیست، این از بیرون و آن از درون هدایت می کند، او مفطور به فطرت الهی است؛ چرا این را دست کم می گیرید؟

خدا آقای حکیمی را رحمت کند، مدام این دو را در مقابل هم قرار می داد مثلاً می گفت «یونانی ها و ...» خب این یونانی هم ساخته و پرداخته خدا است و هر امتی در آن نذیر بوده و خدا آن را مبعوث کرده؛ این ها را نباید در برابر هم قرار داد، این ها در راستای هم هستند، بله! اهل عناد و اهل هوی و هوس را نمی شود با ایشان کنار آمد، اما آنها که فطریشان الهی است را که نباید رد کرد؛ آنها هم يك حدی دارند، يك وقت کسی در قالب دین اسلام به فعلیت می رسد و تربیت می شود و يك وقت هم کسی خارج از دین تربیت می شود؛ هر دو شکوفا می شوند، منتها ما می گوئیم شکوفایی در بستر دین کامل تر است، در این حرفی نیست، اما نه به این معنا که آن یکی اصلاً هیچ چیزی ندارد؛ مثل تخم مرغ، یکی زیر بال و پر مادر به فعلیت می رسد، یکی در دستگاه و کارخانه، بله این تفاوت هست اما در هر دو يك نطفه وجود دارد، بله ما قبول داریم که فلسفه ما در بستر اسلام بسیار شکوفا تر است، اما به هر حال آنچه خارج از آن هست نیز یکسره در تقابل و تضاد با آن نیست.

۳. الکافی، الشیخ الكلینی، ج ۱: الصفحة ۱۶؛ همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است؛ حجتی ظاهری و حجتی باطنی؛ حجت ظاهری، پیامبران، انبیاء و ائمه هستند و حجت باطنی عقل ها.

او قتال کنم. این استخدام قرآن در راستای اهداف شیطانی است. یا خوارج گفتند «**ان الحكم الا لله**»^۱ و استدلال کردند که نباید علی «ع» برای ما حکم قرار می داد و بر او شمشیر کشیدند. اینها خالی الذهن نبوده و مغرض بودند. اما انسان پاك و خالص و عالمی که می خواهد ببیند قرآن چه می گوید وقتی به «**هو معكم اینما كنتم**»^۲ می رسد می تواند انواع مختلفی از فهم را درباره «معیت» داشته باشد؛ يك معیت مکانی است، يك معیت به معنای پشتیبانی است و يك وقت هم معیتی است که عارف می فهمد، لذا اینها درجات فهم است و عزیزان تفکیکی المشرب باید توجه داشته باشند، همانطور که يك ادیب با ادبیات در فهم ظواهر آیات قرآن دستش از همه پیش تر است و در مقایسه با کسی که نمی داند قوی تر است، در بعد فهم حقایق هم همان کاری را که ادبیات می کند فلسفه و عرفان می کند، فلسفه و عرفان فهم و هاضمه و برداشت انسان از قرآن را عمیق تر می کند.

” به نظر می رسد ریشه های الهیاتی و انسان شناختی این بحث تأکیدی است که آقایان بر غیریت تام امر قدسی از امر بشری دارند، از دیدگاه اهل معرفت رابطه امر قدسی و امر بشری از چه سنخ رابطه ای است؟ آیا این رابطه مسدود و دسترسی قطع است و فقط ما از طریق علم تصوری از متن مقدس می توانیم به عالم غیب دسترسی داشته باشیم؟

عرایض بنده در قسمت نخست متضمن پاسخ به این سوال نیز بود. بشری که شما می فرمایید همان «الناس» است، این ناس بله دسترسی اش قطع است و در حد خودش فهم دارد، بشر که می گوئیم یعنی بشره و پوسته که امر سطحی است که قطعاً دسترسی ندارد. متأسفانه بنده تقابلی در فرمایشات ایشان

۱. انعام، ۵۷؛ حکم جز برای خدا نیست.

۲. حدید، ۴؛ هر جا باشید او با شما است.

متفکری که بالذات اهل شهود بود

محمدرضا حکیمی و بهشتی که در همین دنیا رقم خورد

مراد حکیمی از انسان و انسانیت نه انسان کامل و متعالی که حیات انسان‌های معمولی بود

دکتر جمشیدی نژاد، از شاگردان ادیب ثانی و استاد دانشکده الهیات با مرحوم آقای حکیمی آشنا شدم. **”جو آن زمان مدرسه سپهسالار و دانشکده الهیات که شما در آنجا رفت و آمد داشتید و زمینه آشنایی شما با علامه حکیمی شد چگونه بود؟“**

دوره خیلی خوبی بود. همه جوان بودند. هر کسی البته با هم سنخ خود محشور می‌شود و جو آن زمان اکثراً سیاسی بود. من چون خودم هیچ زمان اهل سیاست نبودم، از این نظر نمی‌توانم قضاوت کنم، اما به لحاظ فرهنگی صرف می‌توانم بگویم آن دوران دوران جنب و جوش بود و اقبال و اندیشه‌های مختلف، محفل‌های گوناگونی داشتند، من جمله محافل ادبی، مذهبی و... یکی از ویژگی‌های بارز استاد حکیمی که در هر کسی نمی‌توان سراغ گرفت این بود که قابلیت ارتباط با اکثر این محافل و فضاهای گاه ضدّ و نقیض را داشت.

”ویژگی ممتاز استاد حکیمی در رفتار و مناسبات‌شان با این اقبشار گوناگون بود یکی از اصطلاحاتی که معمولاً استفاده می‌شود و من چندان آن را صحیح نمی‌دانم اصطلاح «بعد و ابعاد» در خصوص انسان است؛ مثلاً گفته می‌شود انسان تک بعدی، انسان چند بعدی و...، اما برای مباحثات اگر بخواهم عرض بکنم، استاد حکیمی از

منوچهر صدوقی سها، زاده ۱۳۲۷ در تهران، فیلسوف، عرفان‌پژوه، نویسنده و حقوقدان اهل ایران است. او افزون بر تحقیق و نگارش، استاد فلسفه و حکمت و عرفان دانشگاه و همچنین مؤسسه حکمت و فلسفه است. وی در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار در خصوص شخصیت علامه محمدرضا حکیمی عنوان داشت: او شخصیتی چند بعدی داشت و ذوالفنون بود. وقتی به کارهای ادبی ایشان نگاه می‌کنید، در عربی و فارسی و به ویژه عربی ادیب طراز اولی است. از نظر علم حدیث نیز در کتاب الحیاه می‌توان او را از محدثین عصر دانست. در حوزه فلسفه هم می‌شود او را حکیم اطلاق کرد. در ادامه به مشروح این گفت‌وگو می‌پردازیم.

”لطفاً در باره کیفیت آشنایی خود با مرحوم علامه محمدرضا حکیمی بفرمایید.“

من از اواخر دبیرستان و دانشگاه به مباحث حکمی و فرهنگی علاقه مند بودم و به سبب رفت و آمد، عده زیادی از اهالی فرهنگ و حکمت را می‌شناختم. من توسط یکی از دوستان اهل خراسان، مرحوم

حکیمی عملاً حکیم بود و اشخاصی که از نزدیک با ایشان آشنا بودند می دانند، در اواخر عمرشان زندگی ایشان با زندگی یک طلبه جدید الورد فرقی نداشت و منزل ایشان هم فرقی با حجره طلبه جدید الورد نداشت



” مراد از انسان و انسانیت در فرمایش شما و اندیشه آقای حکیمی چیست؟

مراد او از انسان، انسانی است که در کوچه ها سرگردان است. در قرآن کریم و احادیث انسان به معنای غیر از کلمه بشر است. مرحوم جعفری در نوشته های ایشان از بشر سخن گفته بودند. من از ایشان این موضوع را پرسیدم و جواب دادند وقتی انسان می گوئیم دو انسان متعالی و عادی در ذهن متبادر می شود اما بشر کلمه عامی است. مراد حکیمی از انسان و انسانیت انسان کامل و متعالی نبود و دغدغه اش حیات انسان های معمولی بود.

در برهه ای قرار بود به ایشان از سوی دبیرخانه فارابی جایزه ای اهدا شود اما او اعلامیه ای نوشت و جایزه را قبول نکرد. دلیل قبول نکردنشان هم این بود که گفته بودند انسان در کوچه ها سرگردان است و انسانیت در کتاب ها. من از این فرمایش استفاده می کنم و می گویم شاکله حکیمی به انسان و انسانیت متصل بود، آن هم در روزگاری که بر سر انسان و انسانیت مصیبت آمده و محلی از اعراب ندارد و به اسم خدمت به انسان و انسانیت ظلم می شود، فردی مانند حکیمی که امتیاز اجتماعی مادی ندارد دغدغه انسان و انسانیت دارد. اگر کسی انسان را به انسان والا منحصر کند سخنش قابل اعتنا نیست چون باید به تمام انسان ها به چشم یکسان نگاه کرد. هیچ کس

جمله انسان های نادر چندبعدی بود؛ بعضی ها تنها در یک فن استاد هستند و در فنون دیگر سررشته ای ندارند، بعضی ها گرچه در یک فن استادند، اما از فنون دیگر هم اطلاعی دارند، اما این اطلاع در آن اندازه نیست که او را صاحب آن فن به شمار آورد، اما گروه اندکی به فنون متعددی آگاه و در آن خبره هستند، این اشخاص ذوالفنون اند و مرحوم علامه حکیمی ذوالفنون بود.

همچنین یک جنبه مهم شخصیتی ایشان در حوزه حکمت عملی است چون حکمت عملی از نظری جداست. حکیمی عملاً حکیم بود و اشخاصی که از نزدیک با ایشان آشنا بودند می دانند، در اواخر عمرشان زندگی ایشان با زندگی یک طلبه جدید الورد فرقی نداشت و منزل ایشان هم فرقی با حجره طلبه جدید الورد نداشت. بنابراین مردی با این کمالات و امکانات تا پایان عمرش زندگی مادی خاصی نداشت و در بهجت معنوی خودش مغروق و متصل بود؛ به تعبیری می توان گفت حکیمی در همین دنیا در بهشت بود.

شاکله حکیمی به انسان و انسانیت متصل بود، آن هم در روزگاری که بر سر انسان و انسانیت مصیبت آمده و محلی از اعراب ندارد و به اسم خدمت به انسان و انسانیت ظلم می شود

به این حوزه مربوط است. از سوی دیگر آنچه که از ایشان شنیده شد و در آثارشان منعکس بود از شیخ مجتبی قزوینی و اصحاب تفکیک گرفته شده است.

” آیا خاطره ویژه‌ای از ایشان به یاد دارید؟
 من حرف عجیبی از ایشان شنیدم و جایی ندیدم که این داستان را نقل کرده باشند. استاد حکیمی می گفتند من در صحن مطهر رضوی در مشهد بودم که باران تندی شروع به باریدن کرد و دفعتاً قطع شد و آن هم روزی بود که مرحوم نواب صفوی را در تهران دستگیر کردند. بعد من عصر خدمت شیخ مجتبی قزوینی رفتم و بحث باران شد که ایشان گفتند در همان حین من منزل کسی برای اجرای عقد می خواستم بروم، آمدم دیدم باران است و نمی شود رفت باران را قطع کردم و رفتم. البته ممکن است برخی از این موضوع را قبول کنند یا نه ولی من می خواستم به عنوان یادگاری این داستان خرق عادت را بیان کرده باشم.

حق ندارد انسان عادی را از حقوق خودش محروم کند. بنابراین مراد حکیمی از انسان، انسان‌های عادی بود.

” رابطه مرحوم علامه حکیمی با مرحوم علامه جعفری چگونه بود؟

هر دو به یکدیگر معتقد بودند و دوستی واقعی و قدیمی بین این دو برقرار بود و هر دو برخی کارهای مشترکی انجام دادند. حکیمی و علامه جعفری با یکدیگر هم منشی و هم فکری و هم روشی داشتند و به همین دلیل یک روح در دو بدن بودند.

” به عقیده شما مرحوم علامه محمدرضا حکیمی بیشترین استفاده و بهره علمی را از چه کسانی بردند و در آثارشان متأثر از چه کسانی هستند؟

ما دو نوع عقل داریم؛ عقل مکتسب که می آموزد و دیگری عقل فطری. اگر عقل فطری وجود نداشته باشد عقل مکتسب فایده‌ای ندارد. اگر کسی بالذات متفکر نباشد و اهل علم بالذات نباشد نمی تواند شأنی کسب کند و تتبع داشته باشد. من با قاطعیت و بن دندان می گویم حکیمی داشته‌های مبتنی بر فطرتش بود یعنی چیزی نبود که از خارج رسیده باشد. داشته‌های او مبتنی بر درونیاتش بود. من نوعی که اینجا نشستم ممکن است از درک یک مسأله بدیهی ریاضی ناتوان باشم در حالی که مسائل فلسفی را درک می کنم بنابراین شاکله‌های اشخاص متفاوت است. انسان اگر در مبدأ ذاتش مبنایی نداشته باشد رشد نمی کند. حکیمی بالذات متفکر و اهل شهود بود.

ایشان در مرحله اول متأثر از اسلام و اسلامیت و بعد نمایندگان اسلام بود بنابراین تمام داشته‌های ایشان مأخوذ از اسلام و گزاره‌های اسلامی است چون تمام کسانی که درباره اسلامیات کار کردند داشته‌هایشان

«کلام جاودانه» و حکمت جاودانه

بازی کج در صراطی مستقیم

علامه طباطبائی قطعه‌ای از اوپانیشادها را منطبق با سوره توحید می‌داند

” اگر بنخواهیم نگاهی کلی به آثار علامه حکیمی داشته باشیم، شما آثار ایشان را چطور ارزیابی می‌کنید؟

قضاوت من راجع به کلیت کار جناب استاد حکیمی و سایر کسانی که در افق فکری ایشان گام برمی‌دارند تا حدودی از جنس قضاوت شهید مطهری نسبت به آثار و فعالیت‌های دکتر شریعتی است. به عقیده من این کار از نظر دغدغه دینی و سبک بیان ادبی بسیار شایان توجه است اما نه تنها از حیث مباحث هرمنوتیکی، معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه نمی‌تواند حائز جایگاه ویژه‌ای باشد، بلکه از حیث دین‌شناسانه هم در مرتبه قابل توجهی نیست.

چنانچه گفته شد نقطه روشن آثار اصحاب مکتب تفکیک حساسیت ایشان نسبت به مسئله تحریف و تفسیر به رأی قرآن و متون دینی است که البته حکما نیز نسبت به آن دغدغه مند بوده و هستند. اما از آنجا که موضوع این دغدغه زیرمجموعه مباحث هرمنوتیکی و اصول فهم متن است، علاوه بر صرف داشتن دغدغه دینی نیازمند دانشی وسیع و زاویه دیدی صحیح نسبت به این مباحث و دانش‌ها است که متأسفانه اغلب بنیان‌گذاران این مکتب به طور نادرست و غیر اصولی به آن ورود کرده و بسیاری از نکات و دقایق را مدنظر قرار نداده‌اند. برای مثال می‌توان به ایده ابتکاری جناب استاد حکیمی در زمینه اصول فقه

علی امینی نژاد در سال ۱۳۵۰ در آمل متولد شد. وی دروس فقه و اصول را در محضر اساتید بزرگ و برجسته زمان خود همچون آیت‌الله میرزا جواد آقا تبریزی، آیت‌الله وحید خراسانی و آیت‌الله مددی گذراند. وی همچنین از محضر استاد یزدان‌پناه برای تحصیلات عرفانی خود بهره برد. از ایشان کتاب‌های «آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی»، «حکمت عرفانی» و «عرائس الحدیث (روزبهران بقلی شیرازی)» به زیور طبع آراسته شده است. علی امینی نژاد در گفت‌وگو با تحریریه نوشتار ضمن اشاره به دغدغه‌مندی مثبت آثار علامه حکیمی از برخی مبانی آن سخن گفت و اظهار داشت که مکتب حکما و اهل معرفت توانسته بین شئون متعدد واقعیت و روش‌های کشف آن هم‌سویی ایجاد کند. وی ضمن انتقاد از ایده «سره‌فهمی متون مقدس» گفت: وجوه کمال قرآن را نباید در غیریت تام آن با سایر متون جست، بلکه آنچه موجب کمال است، پیشرفت‌هایی است که در نهایت به مباحث و مسائل داده می‌شود. در ادامه مشروح این گفت‌وگو را می‌خوانیم.



اشاره کرد که نه مورد توجه اصولیین قرار گرفته و نه به طور کلی صحیح است.

مکتب تفکیک به حسب غایتی که خود مد نظر دارد تلاش برای جلوگیری از امتزاج افکار و اندیشه‌ها در فهم و تفسیر قرآن و متون دینی است؛ به این معنای تجویزی که باید ایده‌های قرآنی و روایی مستقل فهم شده و از هر گونه التقاط دیگر ایده‌ها با آن جلوگیری شود. البته ایشان در قرائت‌های معتدل‌تر؛ مانند قرائت استاد حکیمی با خوانش و فراگیری ایده‌های عرفانی و فلسفی در طول تاریخ حکمت و فلسفه‌های یونان باستان، غرب و امثال ذلك مشکلی ندارند؛ حتی تأسیس مکتبی که محصول امتزاج و خلط موارد فوق‌الذکر باشد نیز به عقیده ایشان بلامانع است؛ منتها در هر صورت اگر هر کدام از این داده‌ها به پای فهم دین حساب شود آنها با آن به مخالفت خواهند پرداخت. به تعبیر دیگر نقطه کانونی فعالیت ایشان مبارزه با فلسفی فهمیدن و عرفانی فهمیدن قرآن است، تا متوجه التقاط بشویم و وقتی با اندیشه‌ای برخوردیم بفهمیم که اینجا التقاط صورت گرفته است.

ایشان می‌گویند تعقل خوب است اما نه تعقل فلسفی. این خود متضمن بحث‌های بسیاری در خصوص نسبت تعقل و تفلسف است. به هر روی چیزی که ایشان قصد می‌کنند معنای صحیحی ندارد.

طرح کلی ایده‌ی حکما و عرفای اسلامی در خصوص کشف واقع

روش حکما و اهل معرفت برای رسیدن به حقایق و کشف واقع که البته به تدریج در طول تاریخ تکامل پیدا کرده روش تألیفی است. به عقیده ایشان عقل، کشف و نقل هر سه به لحاظ معرفت‌شناسانه روش‌های معتبری برای کشف حقیقت و راه درستی برای رسیدن به واقع هستند. این یکی از مواضعی

است که مکتب تفکیک باید تکلیف خود را به لحاظ معرفت‌شناسانه با آن روشن کند؛ اگر عقل معتبر نیست، پس اصلاً چطور می‌توان به حقانیت فرستاده الهی و صدق گفتار او پی برد؛ اگر کشف اعتبار ندارد، آنگاه امر درباره کشف نبی و حقایقی که از این راه به او القا می‌شوند چه خواهد بود؟ مسلماً یکی از راه‌کارهایی که ایشان به طور دم‌دستی در پاسخ دو اشکال فوق مطرح می‌کنند بحث فطرت و معجزه‌هاست که کار را مبهمات عظیم‌تری محول می‌کند؛ چراکه مثلاً فهم معجزه چه در زمان‌های سابق و چه در دوره کنونی ما به آسانی ثابت نمی‌شود

” آیا روش نقلی روش مستقلی است یا ذیل عقل، کشف و تجربه است؟“

عرفا آن را ذیل کشف می‌دانند منتها کشف اتم و معصومانه. حکما و اهل معرفت می‌گویند هم روش عقل، هم کشف و هم نقل حجت است و حکمای ما این را بدون ملاحظه و صادقانه گفته‌اند. از حیث اعتبار معرفت‌شناسانه اگر یکی از راه‌ها پیموده شود به‌رغم اعتبار، امکان راه‌یابی خطای معرفت‌شناسانه هست و درصد آن نیز بسیار بالا است، لذا روش

چند نکته مهم اصول فقهی در روش حکما و اهل معرفت

نکته نخست اینکه گرچه دین برای همه مردم است، اما همه دین برای همه مردم نیست. به عبارت دیگر دین دارای طبقاتی است و مخاطب های قرآن يك طیف نیستند بلکه طیف های وسیع و گسترده ای دارند؛ از يك منظر تمام بشر با تمام لایه های استعداد، فهم، درك و مطالعه مخاطب قرآن هستند. نکته دوم در خصوص مخاطب محور بودن متن است؛ در واقع این بیان مرحوم میرزای قمی در قوانین الاصول مبنی بر مخاطب محور بودن کلام متکلم، به شرط حکیم بودن او، گرچه با مخالفت قاطبه اصولیین روبه رو شده، اما مطلب کاملاً صحیحی است و حکما و اهل معرفت در مبنای تفسیری خود به آن توجه ویژه دارند.

مخالفت اصولیین از این جهت است که اصول فقه ما تاکنون بیشتر در مدار فقه تکلیف و قانون بوده و بر اساس فقه معارف طرح ریزی نشده است؛ از آنجا که حوزه تکلیف و قانون - بر خلاف حوزه معارف که سطوح مختلف بشری را شامل می شود - حوزه عمومی و همگانی است، این فرض که فهم کلام باید به حسب مخاطب صورت بگیرد برای علمای اصول کمی غریب و دور از فضای ذهنی ایشان بود، لذا در این مورد با میرزا مخالفت کردند؛ گرچه در باقی موارد با او هم عقیده هستند.

نکته دیگر توانایی درك و اعتماد به قرائن خارجی سخن است؛ توضیح مطلب این است که متکلم برای فهماندن سخن خودش از قرائنی استفاده می کند که برخی از آنها داخل کلام وجود دارند، برخی خارج از متن سخن هستند و بعضی هم به مخاطب باز می گردند؛ مغز حرف حکما که متأسفانه مورد توجه استاد حکیمی و دیگران قرار نگرفته این

نقطه روشن آثار اصحاب مکتب تفکیک حساسیت ایشان نسبت به مسئله تحریف و تفسیر به رأی قرآن و متون دینی است که البته حکما نیز نسبت به آن دغدغه مند بوده و هستند

تألیفی را طرح کرده اند که به لحاظ انسان شناسانه یکی از درخشان ترین دست آوردها است؛ چراکه تمام روش های کشف واقع در يك انسان و شخصیت واحده شکل گرفته و به نحوی بازتاب مراتب گوناگون يك حقیقت است. کنار گذاشتن هر کدام از این روش ها موجب چندپارگی شخصیت می شود. همسو و متعاضد انگاری کشف، عقل و نقل منجر به دید چندوجهی و تحلیل چندبعدی می شود.

اینها به این نتیجه رسیدند که برای رسیدن به واقع باید سه زاویه دید را با هم دنبال کنیم. این البته به تدریج در طول تاریخ شکل گرفت؛ چون در برهه ای برای مثال فیلسوفان عرفا را تخطئه می کردند اما بعد به آنها تن دادند؛ عرفا نیز در برابر فیلسوفان و هر دو در برابر اهل شریعت و بلعکس نیز چنین موضعی را داشتند، اما به تدریج به این مرحله رسیدند. اینها اتفاقات چندین لایه ای است که آرام آرام منطق ویژه ای در راه فهم دین به ایشان می دهد.

ممکن است در اینجا بگویند که ما تعقل را قبول داریم اما تعقل فلسفی را نه؛ خوب این بی معنا است چون خود فلاسفه مدعی اند که راه عقلی را طی می کنند و اتفاقاً از این که نشان داده شود جایی راه عقل پیموده نشده خوشحال خواهند شد. این گفتار منجر به بحث هایی در فضای اسلام شناسی شده که کلاً منکر علم و واقعیت مستقل شده و همه چیز را تابع اراده و ولایت می دانند و از این دست حرف های غلط.

” پس قرآن چه چیز متمایزی دارد؟

این دقیقاً پرسشی است که در پس ذهن این بزرگواران قرار دارد و باعث می‌شود ناخودآگاه مانع رواج سخنان حکما و اهل معرفت شوند؛ چراکه با خودشان می‌گویند: آن وقت چه چیزی برای قرآن باقی می‌ماند؟. اما اینکه پاسخ این پرسش چیست را تنها خود حکما و اهل معرفت می‌توانند بدهند؛ چون در واقع تنها ایشان هستند که در آن سطح تخاطب قرار گرفته و می‌توانند بفهمند که واقعاً چه فرق و امتیازی وجود دارد؛ درست مثل داستان سحره فرعون که ابتدا خود سحره فهمیدند که کار موسی معجزه است؛ در غیر این صورت دیگران توانایی چنین درکی را نداشته و گمان می‌کردند کار موسی عین همان کار سحره است.

” در این صورت به عقیده شما بین عقل قدسی

و عقل بشری تفاوت ماهوی وجود ندارد؟

دقیقاً؛ ما به تغایر عقل قدسی و عقل بشری قائل نیستیم، بلکه عقل قدسی را مرحله تکامل یافته عقل بشری دانسته و مهم‌تر از آن این تکامل را ممکن و میسر می‌دانیم؛ یعنی به عقیده ما - برخلاف فرمایش اصحاب تفکیک - عقل بشری به عقل قدسی دسترسی دارد. این را هرگز نباید از نظر دور کنیم که این «انسان» است که پیامبر می‌شود و موجود دیگری پیامبر نیست؛ یعنی نبی از جنس مردم است و به تبع حرفی هم که به مردم می‌زند خود از جنس حرف‌های آنها خواهد بود.

سه مؤلفه اساسی مکتب تفکیک

سه مؤلفه اساسی مکتب تفکیک به صورت فهرست وار از قرار ذیل است:
 پرهیز از امتزاج و التقاط مکتب‌ها
 پرهیز از تأویل (تحریف)
 تلاش برای سره فهمی و خالص فهمی

است که اگر می‌خواهید همه دین را بفهمید بایستی در آن ساحتی قرار بگیرید که اصلاً بتوانید مخاطب همه بحث‌ها باشید؛ مثلاً فرض کنید یک نفر باید به درجه‌ای از سواد در علم ریاضی برسد که تازه بتواند در کلاس‌های دکتری ریاضی حاضر شده و مخاطب یک پروفیسور ریاضی دان قرار بگیرید؛ اینجا است که او می‌تواند قرائن خارجی را درک کرده و حرف را درست بفهمد؛ اصلاً تفسیر به رأی اینجا صورت می‌گیرد؛ جایی که شما مخاطب یک صحبتی نیستید اما آن سخن را تفسیر کرده و درباره‌اش گمانه‌زنی می‌کنید.

پس اگر کسی بخواهد به آن سطح وارد شود باید جدای استعداد، در آن زمینه مطالعه کرده و حرف‌ها را دیده باشد. وقتی کسی همه طرح‌ها را در معرض دید دارد تازه مورد تخاطب قرار می‌گیرد و تازه ذهن او تیز می‌شود؛ اینجا تازه اصاله الظهور و استظهار روی می‌دهد و چون گزاره‌های کلامی حساس به تفاسیر است نه تسلیم تفاسیر؛ اگر گزاره‌ای با عقیده و اندیشه‌ای انطباق کامل پیدا کرد، در چنین مرتبه‌ای دیگر قابل انکار نخواهد بود.

تباین عقل بشری و عقل الهی

اگر معتقد باشیم که بین داده‌های علم بشری و داده‌های وحیانی تباین است آن وقت اتفاقات عجیبی می‌افتد. متأسفانه طوری شده که تا کسی می‌خواهد آیه و روایتی را که متضمن امری فلسفی و عرفانی است و اشکافی کند، جلو آن می‌ایستند؛ گویا در نظر ایشان قرآن باید حرف‌هایی غیر از کل بشر بزند. این عقیده نه تنها به لحاظ نظری، بلکه به لحاظ میدانی هم نادرست است؛ اغلب مباحثی که در قرآن طرح شده به گونه‌ای است که خود بشر نیز از راه‌های دیگری به آن رسیده است.

مراتبی دست پیدا کرده و سپس علاوه بر همه این‌ها به مقام پیام‌آوری هم رسیده است؛ بنابراین نه تنها در چنین فضایی اصلاً مسئله التقاط مطرح نیست، بلکه پای گردآوری تلاش‌های بشری برای رسیدن به واقع در میان خواهد بود که فی‌حذاتاه ممدوح وستایش برانگیز است؛ چراکه این‌ها می‌تواند یا به هم در کشف واقع کمک کرده و یا حتی نکاتی را که از چشم دیگری پنهان است روشن و آشکار کنند.

”گاهی هدف از طرح التزام به روش واحد این است که احتمال خطا کم شود؛ آیا استفاده از روش‌های گوناگون این هدف را خدشه‌دار نمی‌کند؟“

خیر؛ بلکه باعث می‌شود روش‌ها مدام بازنگری شوند؛ از سوی دیگر وسعت معرفت (که با روش تألیفی به دست می‌آید) و جلوگیری از خطا دو روی یک سکه هستند؛ زیرا نفس درک وسیع بسیاری از خطاهای گذشته را برطرف کرده و مآلاً به صیقل خوردن روش‌ها منجر می‌شود. خود آیات و روایات هم ما را به دیدن آرای گوناگون تشویق کرده است؛ «اضربوا بعض الرأی الی البعض؛ یتولد منه الصواب»^۱

حکیمی در توضیح روایت می‌گوید: معصوم فرموده نظرات را به همدیگر بنزید، نه اینکه آنها را با هم بیامیزید. ایشان معتقد است قرآن در فهماندن مراد خویش خودکفا است و نیازی ندارد ما چیزهای دیگری را بخوانیم تا آن را بفهمیم؛ مثلاً می‌گوید: هنگام فهم قرآن تصور کنید هیچ اندیشه بشری وجود نداشت؛ چطور می‌خواستید قرآن را بفهمید؟ حالا هم باید همین کار را بکنید! در صورتی که در چنین شرایطی نه تنها امکان نداشت قرآن نازل شود، بلکه اگر بر فرض محال هم نازل می‌شد، آنگاه حدود دوهزارسال زمان لازم بود تا ما به مرتبه‌ای از اندیشه

۱. میزان الحکمه، ج ۲، ص: ۱۰۲۴

روش حکما و اهل معرفت برای رسیدن به حقایق و کشف واقع که البته به تدریج در طول تاریخ تکامل پیدا کرده روش تألیفی است. به عقیده ایشان عقل، کشف و نقل هر سه به لحاظ معرفت‌شناسانه روش‌های معتبری برای کشف حقیقت و راه درستی برای رسیدن به واقع هستند

آقای حکیمی نقل می‌کنند که فلسفه اسلامی التقاط چند مکتب است و اعتراف خود آنها هم هست. اولاً: نگاه حکمای ما که در فرمایشات اشراق متبلور شده مسأله وحدت حکمت است؛ یعنی واقع یکی است؛ حکمت رسیدن به واقع است؛ پس حکمت، حکمت واحد جاویدان ازلی و ابدی است. بله واقع ذومراتب و ذوووجه است، اما بالأخره ما داریم واقع را مطالعه می‌کنیم و کشف واقع چیزی جز حکمت نیست.

اگر این را قبول کنیم یافته‌های همه کسانی که در جهان از روش‌های عقل، کشف و نقل استفاده می‌کنند ارزشمند است. بله؛ ممکن است تنها بخشی از واقع را فهمیده باشند؛ این ایرادی ندارد. در این فضا است که سفیران الهی حکیم‌اند و منطقاً کسی که چنین اندیشه‌ای دارد می‌گوید من باید همه حرف‌ها را روی هم بریزم تا نتیجه کاملی پیدا کنم.

استفاده از منابع مختلف استفاده از تجارب فرهیختگان در طول تاریخ است.

باز نکته اصلی بر می‌گردد به نسبت بین انبیا و دیگران. از نظر ما انبیا ابتدائاً حکما و عرفایی هستند که به مراتب بلندی از عقل و کشف رسیدند؛ یعنی نبی هم از روش عقلی و هم از روش کشفی بهره برده و به

ممکن است در اینجا بگویند که ما تعقل را قبول داریم اما تعقل فلسفی را نه؛ خوب این بی معنا است چون فلاسفه مدعی هستند که راه عقلی را طی می کنند

از داده های حس، خیال، وحی، عقل و کشف باطل مطلق نیست، بلکه به طور کلی تر هیچ یک از اندیشه ها و مکاتب فکری عم از غربی و اسلامی یکسره نادرست نیستند. در چنین فضایی اختلاف نشانگر مواجهه با وجوه و مراتب گوناگون واقعیت است؛ چراکه واقع در ذات خود بسیار پیچیده و پرلایه است.

اگر وجود عناصر متکثر در یک اندیشه علامت التقاط و بی اعتباری باشد، آنگاه خود قرآن هم التقاطی خواهد بود. اگر کسی که حتی ایمان هم نداشته باشد بخواهد بدون تعصب داده های قرآنی را در ادیان سابق، ادیان غیر ابراهیمی، طبیعات قدیم و اندیشه ها و فلسفه های گوناگون بررسی کند متوجه می شود که ردپای همه این ها به نحوی در قرآن وجود داشته و قرآن همه این ها را گرد هم آورده است.

قرآن پیشرفت هایی داده اما این نافی سخنان دیگر نیست مثلاً در بحث توحید قرآن ما را به بقاء بعد از فنا رسانده است. کامل بودن قرآن به معنای این نیست که حرف های غیر از او حرف های صحیحی نیست، بلکه به این معنا است که به حرف ها و بحث های دیگر پیشرفت نهایی را داده است. برای مثال وقتی روایت می گوید «شَرِّقًا وَغَرِّبًا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا مِنْ عِنْدِنَا»^۱ منظور این نیست که هیچ جا حرف درستی وجود ندارد، بلکه منظور این است که در اینجا همه جانبه به موضوعات نگاه شده،

۱. الکافی، ج ۱، ص: ۳۹۹

برسیم که تازه همین مقداری که اکنون از قرآن می فهمیم را فهم کنیم.

این معنای او از سره فهمی و تفسیرشان از روایت است؛ در صورتی که «اضربوا بعض الرأی الی البعض» بدین معنا است که باید ابتدا آرا و نظرات گوناگونی وجود داشته باشد، بعد شما آن آرا را یادگیرید و گردآوری کنید، بعد با هم مقایسه و جرح و تعدیل کنید - یا به تعبیر روایت آنها را به هم بزیند - تا دست آخر حق معلوم شود؛ یعنی در این روایت مراد از «منه» همین فرآیند یادگیری و بررسی آرا و نظرات است که خود ممکن است به نتایج گوناگونی منجر شود؛ یا یکی از آرا درست است، یا بخشی از همه درست است، یا ترکیبی از همه درست است و یا هیچ کدام درست نخواهند بود؛ این بستگی به آرائی که شما در دست دارید و کاری که انجام می دهید دارد. اما در هر صورت نکته مهم این است که برای فهم باید تفسیرهای متفاوت و هر آنچه درباره ی موضوع فهم گفته شده را گردآورد؛ چون هر چه بیشتر آورده شود استظهار درست تر و متقن تری صورت می گیرد.

” اختلاف نشانگر چیست؟ استاد حکیمی اختلاف را نشان دهنده نامعتبر بودن روش می داند؛ چه نگاه های دیگری به آن می توان داشت؟

اگر معتقد باشیم که صرف وقوع اختلاف به معنای بی اعتباری معرفت شناسانه یک روش است، آنگاه هیچ راهی مطلقاً برای رسیدن به واقع وجود نخواهد داشت؛ چراکه کشف، عقل و حتی خواس پنجگانه هم دچار خطا می شوند؛ پس باید اساساً منکر علم به واقعیت شد و این لوازمی دارد که قطعاً کسی که اندیشه دینی دارد نمی تواند به آنها پایبند باشد. اما از منظر عرفاً اساساً هیچ سخن صادقانه ای (صدق اخلاقی) باطل محض نیست؛ یعنی نه تنها هیچ یک

وجود دارد اما چیز دیگری که این جا نباید از آن غافل شد بحث اصالت است؛ در تحلیل این یکسانی هم می توان گفت: رسول الله این ها را قبلاً آموزش دیده و سپس همه را يك جا جمع کرده است؛ هم می شود اینگونه بگوئید که این یکسانی و تشابه مربوط به بنیادهای هستی شناسانه جهانی است؛ چون به هیچ وجه بسیاری از ارتباطات را نمی توان در تاریخ اثبات کرد. در عرفان اسلامی هم همینطور است؛ هسته اصلی آموزه های اسلامی بوده و بعداً ارتباطات صورت گرفته است. این زاویه دید خود اتفاقاً اثبات کننده حقانیت این آموزه ها است؛ چون در فرهنگ های گوناگون گفته شده و افراد گوناگون و برجسته از فرهنگ های مختلف به آن رسیده اند. به هر حال این بر ما است که اثبات کنیم اسلام چه چیز اضافه تری دارد و این واقعاً مسئولیت بزرگ و سنگینی است؛ مثلاً در حوزه عرفان می توان ادعا کرد که عرفان اسلامی به پیروی از شریعت به بقاء بعد الفناء رسیده، فلذا بیان پذیری در خصوص آن وجود دارد؛ چراکه تنها یگانگی با واحد کیهانی یا همان فنا انتهای راه نیست، بلکه پیدایی کثرت و حفظ کیفیت ارتباط با کثرات بعد از فنا اوج کار است و این به برکت اسلام میسر شده است.

گرچه دین برای همه مردم است، اما همه دین برای همه مردم نیست. به عبارت دیگر دین دارای طبقاتی است و مخاطب های قرآن يك طیف نیستند بلکه طیف های وسیع و گسترده ای دارند

به گونه ای که بشود سعادت همه جانبه را فراهم کرد. این گونه برداشت ها بیشتر به دلیل سیطره اصول فقه قانونی بر حوزه معارف ما است که فرضاً چون گفته علماً صحیحاً (نکره را در سیاق نفی آورده) نتیجه می گیرند که هیچ علمی هیچ جای دیگری نیست. برای مثال در اوپانیسادهای آنقدر معارف مشترک وجود دارد که مرحوم علامه طباطبائی يك قطعه از آن را درست منطبق با سوره توحید می داند؛ سوره توحیدی که یکی از قله های معارف ما است، منتها با این تفاوت که حقیقت در آنجا بسیار عریان گفته شده و همین به تعبیر علامه در هندوها منجر به همه خدایی شده است؛ در حالی که همان معارف در اینجا با رعایت جمیع شئون و استعدادها بیان شده تا به ضلالت مردم منجر نشود. از نظر ما کمال و فضل قرآن چنین چیزهایی است.

ابن ابی العوجاء زندیق در جمع زنداقه در تحلیل اسلام می گوید: محمد «ص» يك فیلسوف بوده؛ او وقتی ساختار دین را می بیند به او می گوید فیلسوفی که توانسته حرف هایش را بسط بدهد و اهرم هایی اضافه کرده تا حرف هایش را مردمی کند؛ یعنی او توانسته بحث های گوناگون را جداگانه ببیند.

” این نگاه در خیلی از موارد، مانند همین مثال ابن ابی العوجاء، باعث بی دینی و الحاد شده؛ ایراد آنها کجا است؟

ایراد در زاویه نگاه است. این شباهت ها و یکسانی ها

وقتی فروزانفر قصیده «الوهیج» را می‌ستاید

اخوان و سربدار امروز خراسان

خوانشی نواز مکتب استاد حکیمی

مسلم نادعلی زاده

فروتنی شگفت‌انگیز او مثال‌زدنی بود؛ نه اجازه دستبوسی به کسی می‌داد و نه اجازه برخاستن در پیش پایش را و نه اجازه مشایعت مریدانه‌اش در هنگام راه رفتن و قدم‌زدن. ساده بود و بی‌آلایش. پاکیزه بود و با هیبت. حفظ پاکیزگی ظاهر و آراستگی غیرمصرفانه را حق الناس می‌دانست و می‌فرمود: حفظ آراستگی و پاکیزگی ظاهر در عین سادگی در پوشش، حق انسان‌های دیگر است بر گردن ما.

آشنایی عمیق با دقایق قرآن و روایات و فقه و اصول و ادبیات عرب و کلام و فلسفه از سویی و مطالعه فراوان در اندیشه‌های متفکران غیرمسلمان و مصاحبت با روشنفکران، ادبا و بزرگان فرقه‌ها و نحله‌های فکری و نیز بهره‌مندی از محضر مربیان نفوس و صاحبان علوم باطنی، از او انسانی کم‌نظیر ساخته بود. وجودش شمع محافل حوزوی و دانشگاهی بود و صاحبان اندیشه و جویندگان معرفت از خرمن دانش و بینش عمیقش به اندازه‌ی وسع خود، خوشه می‌چیدند.

حکیمی و تفکیک

استاد حکیمی، آثار فیلسوفان مسلمان را از ابن رشد آندلسی و فارابی تا ابن سینا و سهروردی و میرداماد و ملاصدرا به‌خوبی در نزد استادانی بزرگ خوانده بود و با مسائل فلسفی و حتی رموز و اسرار موجود در آثار فلاسفه آشنا بود. عرفان اسلامی را نیز به‌خوبی



رطل گرانم ده‌ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد
گو پرو و آستین به خون جگر شوی
هر که در این آستانه راه ندارد

استاد محمدرضا حکیمی از معدود متفکرانی در سده اخیر است که به آنچه می‌گفت، باور داشت و به آنچه باور داشت، عمل می‌کرد. پیوند با سنت (قرآن و روایات)، او را از درک زمان و زمانه غافل نکرده بود و مواجهه با تفکرات نو و اندیشه‌های گوناگون، موجب نشد تا از موضع دفاع از حقیقت مظلوم دست بردارد و در گفتن آنچه باید بگوید، تردید یا تقیه کند. وقتی او را می‌دید، گویی همه عظمت‌ها را یک‌جا مقابل دیدگانت قرار داده‌اند و در این حال، سروده ابوالعلائی معری را به یاد می‌آوری که در وصف سید مرتضی می‌گفت: لو جتته لرأیت الناس فی رجل / والدھر فی ساعه والارض فی دار (اگر او را ببینی، وجود همه مردم را در یک شخص و روزگار را در یک ساعت و جهان را در یک خانه دیدار خواهی کرد).

و تقلید در فلسفه»، «الهیات الهی و الهیات بشری» در دو جلد و «مقام عقل» را باید خواند. منتقدان حکیمی - اغلب بی اطلاع از مدّعی او و بزرگان مکتب تفکیک - اتهاماتی نظیر «اخباری گری»، «عقل ستیزی»، «ضدّیت با فلسفه» و نظایر آن را طرح می کنند که تماماً بی ارتباط با اندیشه های اوست. کوشش برای اخذ معارف صحیح از آیات و روایات، ارتباطی با اخباری گری ندارد و دفاع از تعقل ناب و غیر التقاطی به معنی عقل ستیزی نیست، چنانکه نقد آرای فلاسفه و حدگذاری برای اندیشه بشری در برابر معارف و حیانی، پاسداری از حریم فلسفه است نه ضدّیت با آن.

حکیمی و ادبیات

حوزه علمی خراسان از دیرباز به پرورش ادیبان شهرت داشته است. حضور ادیب نیشابوری اول و ادیب ثانی در این حوزه، موجب تربیت یافتن استادان بزرگ ادبیات منظوم و منثور در تاریخ معاصر ایران شده است. استادانی همچون ملک الشعراء بهار، بدیع الزمان فروزانفر، محمدجعفر جعفری لنگرودی، احمد مهدوی دامغانی، مهدی محقق، محمدتقی شریعتی، عبدالجواد فلاطوری، محمدرضا شفیعی کدکنی و امثالهم. محمدرضا حکیمی ادبیات عرب را نزد ادیب ثانی آموخت و هم زمان با حضوری گسترده در انجمن های ادبی فردوسی و قهرمان در مشهد و مصاحبت با ادیبان و شاعران بزرگ روزگار خویش و مطالعه در آثار ادبی قدیم و جدید، در ادب فارسی و عربی به درجه ای والا رسید. ادیب نیشابوری او را «متنبی زمان» لقب داد و مهدی اخوان ثالث در نخستین مجموعه شعر خود، غزلی را به او که «سردار امروز خراسان» ش می نامید، تقدیم کرد. دکتر زرین کوب از حکیمی برای تدریس در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران دعوت کرد و فروزانفر با شگفتی، قصیده «الوهیج» او را ستود. در میان ادیبان روزگار ما، کسی را نمی توان یافت که در

مهم ترین تکلیف عالمان دینی را در حوزه عقاید، تلاش برای فهم معارف و حیانی از راه تعقل خالص و پرهیز از التقاط برمی شمرد.

می شناخت و در آن غور کرده و ریاضات شرعی و سلوک عرفانی را نه در کتاب ها که در زندگی خویش، زیسته بود. از مکاتب فکری و عرفانی در دنیای قدیم و جدید، آگاهی هایی عمیق داشت و دانشمندان، متفکران، فلاسفه و عرفا را به دیده احترام می نگریست و کوشش های ایشان را در طلب حقیقت ارج می نهاد؛ اما هیچ چیز جز دریای معارف و حیانی، جان تشنه او را سیراب نکرد. به «نهر عظیم» روی آورد و «نماد» را و نهاد و «علم صحیح»^۱ را تنها در میان خاندان رسول خدا یافت. معارف ناب الهی و غیر التقاطی با معارف بشری را در محضر برجسته ترین شاگردان میرزامهدی اصفهانی - مؤسس مکتب معارفی خراسان - آموخت و نقطه اتصال معارفی شد که میراث میرزای اصفهانی و سیّد موسی زربآبادی بود. مکتبی که ضمن ارج نهادن به کوشش های بشری برای دست یابی به شناخت حقایق و حقایق شناختی، این کوشش ها را نافر جام می دانست و مهم ترین تکلیف عالمان دینی را در حوزه عقاید، تلاش برای فهم معارف و حیانی از راه تعقل خالص و پرهیز از التقاط برمی شمرد. حکیمی برای مکتب معارفی خراسان، نام «تفکیک» را برگزید که انتخابی آگاهانه بود. برای آشنایی بیشتر با اندیشه های او در این باره، کتاب های «مکتب تفکیک»، «اجتهاد و تقلید در فلسفه»، «معاد جسمانی و حکمت متعالیه»، «اجتهاد

۱. اسام باقر(ع): بمصون النّمداد ویدعون النّهر العظیم. (این مردم) نم را می مکند و نهر بزرگ را او می نهند (اصول کافی، کتاب الحجّه).
 ۲. اسام باقر(ع): شرّقا و غربا لن تجدنا علما صحیحاً إلا شیناً یخرج من عندنا اهل البیت. به شرق و غرب بروید یا به غرب بروید، هرگز دانشی صحیح (معارف راستین) را نخواهید یافت؛ مگر آنچه از نزد ما اهل بیت صادر شود (کافی، ۳۹۹/۱).

تحلیل‌ها و جمع‌بندی‌های پایان هر فصل اشاره کرد که بسیاری از مجموعه‌های روایی ما فاقد آنند.

حکیمی و تشیع

یکی از دغدغه‌های محوری حکیمی، پاسداری از تشیع راستین بوده است. این دغدغه را می‌توان از جای جای آثار او دریافت. «حماسه غدیر»، «امام در عینیت جامعه»، «بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی»، «خورشید مغرب»، «قیام جاودانه» از جمله آثاری هستند که توجه او را به آموزش و نشر عقاید صحیح نشان می‌دهند. از منظر حکیمی، هدایت بشر دو جنبه دارد: بیرونی و درونی. هدایت درونی بر عهده عقل و فطرت است و هدایت بیرونی بر عهده انبیا و اوصیا. بهره‌مندی از عقل سلیم و فطرت پاک، انسان را به هدایت انبیایی و اوصیایی رهنمون می‌شود و غدیر، نقطه اتصال هدایت انبیایی و اوصیایی است. حکیمی، حاکمیت معصوم را احترام به شأن انسان می‌دانست و در غیاب معصوم، قائل به «حکومت مسانخ» بود. حکومتی که مجری عدالت باشد و بتواند جامعه را بهتر و شایسته‌تر اداره کند. در این حال، آنچه اهمیت دارد، این نیست که «چه کسی حکومت می‌کند؟»، بلکه آن است که «چگونه بر مردم حکمرانی می‌کنند؟». در این راستا، حکیمی اندیشه‌ای مترقی دارد و جامعه دینی را جامعه‌ای می‌داند که عقلانیت بر همه جای آن حاکم است و از ادارات و بازار آن، رایحه اخلاق جعفری به مشام می‌رسد. اندیشه اصلاحی و اعتراضی او در این باره، موجب می‌شد که پیوسته مصلحان اجتماعی و الگوهای اسلام انقلابی را در علم و عمل به جوانان معرفی کند. آثاری چون «بیدارگران اقلیم قبله»، «سپیده باوران»، «شیخ آقا بزرگ»، «شرف الدین»، «میرحامد حسین» و قسمت‌هایی از «سرود جهش‌ها» و «عقل سرخ» را در این جهت می‌توان دانست. او از اینکه انقلاب اسلامی ایران، به بیراهه رفت و

سرودن قالب‌های مختلف شعر فارسی و عربی، استاد باشد و در عین حال، نثر استوارش الگوی نویسندگان زیادی قرار گیرد. نمونه‌هایی از نثر ادبی تأثیرگذار او را در کتاب «فریاد روزها» می‌توان خواند و منتخبی از اشعار او را در قالب‌های مختلف فارسی و عربی در کتاب «ساحل خورشید» می‌توان مطالعه کرد. آرای ادبی حکیمی نیز موضوع کتاب ارزشمند «ادبیات و تعهد در اسلام» است.

حکیمی و الحیاه

مشهورترین اثر استاد حکیمی، مجموعه دوازده جلدی «الحیاه» است که برادرانش نیز در تألیف آن، با وی همکار بودند و نگارش آن، بیش از چهل سال به طول انجامید. الحیاه را می‌توان به جرئت، پیراسته‌ترین مجموعه معارفی در تاریخ اسلام دانست که آیات و روایات را در موضوعات مختلف (معرفت‌شناسی، اخلاق، سیاست، اقتصاد، حقوق و...) به صورت منظومه‌ای خالص و پیوسته تدوین کرده است. شش مجلد نخست این مجموعه، نخستین بار به زبان عربی در بیروت منتشر شد که به همت استاد احمد آرام به فارسی برگردانده شد و مجلدات هفتم تا دوازدهم به فارسی انتشار یافت. هر گونه داوری درباره معارف اسلامی پس از انتشار الحیاه، بدون مطالعه این مجموعه بی‌ارزش است و مبلغان مذهبی و پژوهشگران معارف دینی در مواجهه با اندیشه‌های نو و مکاتب جدید فکری، از مراجعه به الحیاه ناگزیرند. ارزش این اثر، زمانی دوچندان می‌شود که بدانیم استاد حکیمی، اجازه روایت خود را از آقابزرگ تهرانی دریافت کرد و شیخ روایت آقابزرگ نیز محدث نوری (صاحب مستدرک وسائل الشیعه) بوده است. از دیگر ویژگی‌های برجسته الحیاه، می‌توان به نثر شیوا، ترجمه‌های رسا، گستردگی مآخذ، تدوین روایات ذیل آیات مربوط در هر مبحث، عنوان‌بندی‌های شایسته و

از نزول قرآن و صدور روایات، تأسیس شده است؟ بر این اساس در طول تاریخ، همواره توحید و عدل را دو شعار محوری شیعه قلمداد کرده و گفته اند: «التَّوْحِيدُ وَالْعَدْلُ عَلَوِيَّانٌ»؛ و صاحب بن عبّاد - وزیر صاحب نام شیعه در سده چهارم هجری - می گوید:

لَوْ شَقَّ عَنِ قَلْبِي بُرَى وَسَطَهُ
خَطَّانٌ قَدْ خَطَّأَ بِلَا كَاتِبِ

الْعَدْلُ وَ التَّوْحِيدُ فِي جَانِبِ
وَ حَبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ فِي جَانِبِ

اگر قلب مرا بشکافند، دیده می شود که در میان آن، دو خط بدون نویسنده نگاشته شده است: در سویی عدل و توحید و در سوی دیگر، محبت اهل بیت.

حکیمی و ما

اکنون چند هفته است که محمدرضا حکیمی از میان ما رفته و میراثی ارزشمند از کتاب ها، مقالات و خاطرات خویش به جای نهاده است. از «دانش مسلمین» تا «نان و کتاب» و از «مرام جاودانه» و «پیام جاودانه» تا «عاشورا؛ مظلومیتی مضاعف». او بهترین بهره را از هشتاد و شش سال عمر خویش برد و الگویی از یک زندگی زاهدانه، عالمانه و اخلاقی را در عین ستیهندگی با ظالمان و دفاع از مظلومان در برابر دیدگان ما نهاد. از او باید بسیار گفت و نوشت. آن قدر که همگان بدانند آنچه به نام اسلام در جریان است، نسبتی با قرآن و روایات ندارد. آن قدر که عقلانیت جعفری در جامعه حاکم شود و انسانیت و اخلاق در مناسبات اجتماعی فراگیر شود. آن قدر که فقر و بی عدالتی از جوامع رخت برنندد و همگان از آزادی و رفاه بهره مند شوند. آن قدر که از دو مفهوم «انسان» و «انسانیت»، یکی در کوچه ها سرگردان نباشد و دیگری در کتاب ها.

ادیب نیشابوری او را «متنبی زمان» لقب داد و مهدی اخوان ثالث در نخستین مجموعه شعر خود، غزلی را به او که «سربدار امروز خراسان»ش می نامید، تقدیم کرد

قارون های اقتصادی بر اموال عمومی چنبره زدند و حقوق ملت نادیده گرفته شد، به شدت اندوهگین بود. از آغاز دهه هفتاد، با نگارش تذییل «کلام جاودانه»، اعتراض خود را به آنچه اتفاق افتاده بود، آشکار کرد و پس از حذف دو کتاب «تفسیر آفتاب» و «هویت صنفی روحانی» از رده آثار خویش، در آثاری چون «قصد و عدم وقوع»، «انذار» و «آنجا که خورشید می وزد»، به دفاع از محرومان و مستضعفان، علیه عاملان وضع موجود شورید و در عین حضور مکتوب و آگاهانه در جامعه، انزوایی اعتراضی را پیشه کرد.

حکیمی و عدالت

کلیدواژه آثار استاد حکیمی، «عدالت» است. او که نظام آسمان ها و زمین را بر قائمه عدل استوار می دانست، همه چیز را با میزان عدل می سنجید. بر پایه آیات و روایات، قسط و عدل، غایت بعثت انبیاست و زنده ماندن احکام دین، به برپایی عدالت وابسته است. حکیمی عدالت را در همه ابعاد آن برای جامعه ضرور می شمرد و حضور فقر را در اجتماع، نشانه فقدان عدالت می دانست. عده ای با نادیده گرفتن انبوه آیات و روایات مورد استناد حکیمی در موضوع عدالت، وی را متهم به دیدگاه های مارکسیستی و سوسیالیستی می کردند که بی پایه بودن این ادعا آشکار است. آنچه از عدالت در قرآن و روایات نقل شده، مربوط به هزار و سیصد سال پیش از تولد «کارل مارکس» است و چگونه می توان آموزه های اسلام را متخذ از مکتبی دانست که هزار و چندصد سال پس

مردم، مسائل اجتماعی و جوانان محور آثار حکیمی هستند

مردی که بودن و نبودن را یک جا آورد

حکیمی معتقد بود کتاب‌ها باید متناسب با ذائقه روز و خلاقیت تولید شود

و دیدم، اما بیشتر از این اگر ادعا کنیم که شاگردی کرده‌ام، چنین نبوده است.

علامه حکیمی خودش بود و خودش

شما در میان حرف‌هایتان اشاره کردید که من به بیت علامه رفت و آمد داشتم، اتفاقاً بحث را می‌خواهم از اینجا شروع کنم که یکی از جذابیت‌های علامه حکیمی برای من به عنوان یک نوجوان که برآمده از یک خانواده معمولی بودم نه نوجوانی که خانواده روحانی داشته باشند و از نظر تبارشناسی به خانواده حکومتی و علمی و آکادمیک منتسب باشم، این بود که علامه حکیمی یکی از معدود علمایی بود که بیت نداشت؛ خودش بود و خودش؛ مسلط بر همه امور و اوضاع بود. یکی از دغدغه‌های علما و مقامات عالی روحانیت در کشور این است که بعضاً تحت تأثیر و نفوذ برخی از کانال‌کشی‌ها و جریان‌های داخلی بیت هستند. این دغدغه نسبت به علامه حکیمی نبود. خود او با همه اشخاص و طیف‌ها رفت و آمد و نشست و برخاست داشت. به تعبیر شما انزوای خودخواسته و به تعبیر من انزوای اعتراضی داشت. او چه بعد از انقلاب و چه قبل از انقلاب به عنوان یکی از انقلابیان پیشرو در خراسان مطرح بود و با بسیاری از سران گروه‌های چپ و روشنفکر و ادبا و فرهنگیان نشست و برخاست می‌کرد. بیت نداشتن علامه حکیمی برای من به عنوان

مرتضی کیا، پژوهشگر و نویسنده است که سال‌های بسیاری را در کنار علامه حکیمی بود، به کارهای او رسیدگی می‌کرد، ارتباط نزدیکی با علامه حکیمی داشت و کتاب «سه یار خراسانی در انقلاب» (خاطرات و یادداشت‌های علامه حکیمی درباره دکتر شریعتی و شهید مطهری) را گردآوری کرده است. او در گفت‌وگویی با تحریریه نوشتار درباره ویژگی‌هایی شخصیتی علامه حکیمی و آثارش گفت. مشروح این گفت‌وگو را می‌خوانیم.

” شما بیش از دو دهه با علامه حکیمی و بیت ایشان رفت و آمد داشتید و کارهای ایشان را پیگیری می‌کردید. درباره تجربه زیسته‌تان با علامه حکیمی بگویید، او را چگونه فردی یافتید؟

من اگرچه بیش از دو دهه از محضر ایشان استفاده کردم، خودم را شاگرد او نمی‌دانم؛ نوجوانی بودم که در منزل ایشان رفت و آمد داشتم و گاهی پادویی او را می‌کردم و اگر خدمتی از من بر می‌آمد انجام می‌دادم. این شخصیت، شخصیت ذو ابعادی است و من طعمی از شخصیت چند بعدی و جامعش را چشیدم

است که سیاست را کنار بگذاریم و از دریچه ورزش اختلاف های سیاسی را برطرف کنیم و بگویم راجع به ورزش همدل هستیم، این المپیک که در سطح جهان چنین جایگاهی دارد و در سطح ملی یک پارچه کردن قلوب ملت است، در ایران چه تبعاتی داشت؟ در یکی از رشته ها می بردیم و به جای این که ملت خوشحال شوند دو دستگی پیش می آمد، برخی خوشحال می شدند و برخی هم ناراحت می شدند و نادیده می گرفتند و به دسته مقابل سرکوفت می زدند که فلان شخص در فلان جا بوده و یا در رشته دیگری یکی از بازیکن ها از کشور رفته و تابعیت کشور دیگری را گرفته و دیگری با تابعیت اصیل خود مبارزه کرده و باز برد و باختش تبعاتی داشت. این نشان دهنده این است که در مسائل کلان دچار دوقطبی شدید هستیم، دچار تضاد فرهنگی و شکاف اجتماعی عمیق شده ایم و همین وضعیت را در فیلم، حادثه علمی و فرهنگی و موسیقی می بینیم. در چنین وضعیتی علامه حکیمی از دنیا رفت و تمام روزنامه نگاران و خبرنگاران و رسانه هایی که حکیمی را بایکوت کرده بود، از او می گفتند. در صدا و سیما ردی از ایشان نبود. به تعبیر آقای ضرغامی ما در تلویزیون از آقای جوادی آملی ۷۰ هزار ساعت فیلم و صوت پخش کردیم و آرشیو داریم، هفت ساعت هیچ، هفت دقیقه هم از علامه حکیمی فیلم و صوت نداریم. البته خود علامه هم به خاطر برخی رویکردها، هیچ وقت رضایت نداشت که آثار ایشان ترویج شود، اما همزمان با فوتشان همین صدا و سیما به میدان آمد و در معرفی و تقدیر و تجلیل از علامه حکیمی، برنامه های مختلف رفت و شخصیت های مختلف فکری، فرهنگی، علمی و سیاسی پیام های تجلیل آمیز و تأثیر برانگیز صادر کردند. این مسأله باید بررسی شود. این یک پدیده فرهنگی است و اتفاقی که در پی مرگ ایشان به عنوان رویدادی فرهنگی رخ داد، قابل

یک نوجوان، با همه دغدغه های آرمان خواهانه ای که داشتیم، بسیار جذاب بود و زمانی که با بسیاری از شخصیت های حوزوی و دانشگاهی مقایسه می کردم که چه تشریفات و دم و دستگاہی دارند، در چه ساختار های فکری و تشکیلاتی افتادند و ارتباط مستقیمی با مردم برقرار نیست برایم جالب بود. این یکی از نقاط بارز و ویژگی برجسته علامه حکیمی بود. درباره شخصیت علامه حکیمی زیاد گفته و نوشته می شود، کتاب های زیادی نوشته شده و نوشته می شود حتی در زمان حیاتش، سه کتاب درباره ایشان نوشته شد، یکی از کتاب ها «راه خورشید» نوشته اسفندیاری، «فیلسوف عدالت» به قلم کریم فیضی و «مرزبان توحید» که جمعی از مؤلفان آن را تدوین کردند و چه بسا بعد از حیات ایشان هم کتاب های دیگری در راه باشد و به همان ها بشود، مراجعه کرد.

” علامه حکیمی با مردم و اقشار مختلفی ارتباط داشت و کسانی که با او ارتباط داشتند ایشان را انسان بی طرفی می شناسند که صراحت بیان دارد، ویژگی دیگری که درباره او می گویند جامع الاطراف بودن است که کمتر شخصیتی در دوران معاصر با این ویژگی ها شناخته می شود، درباره این ویژگی ها بیشتر می گوید.

این مسأله ای است که ما به آن نیاز داریم؛ دقیقاً در برهه ای فقدان علامه حکیمی اتفاق افتاد که کشور در بالاترین سطح اصطکاک و چالش های فرهنگی و شکاف طبقاتی قرار دارد. چند ماه قبل از فوت ایشان مسأله المپیک را داشتیم، همه ملت ها تیم ملی خود را به عنوان نماد یکپارچگی ملت می دانند و با پیروزی این تیم در مسابقات مختلف خوشحال می شوند و با شکستش ناراحت می شوند. یعنی المپیک که در همه کشورها ابزاری برای یکدل و همدل کردن ملت هاست و تیم ملی نماینده ای از کلیت ملت و نمادی از یکپارچگی جهانی است و فلسفه آن این



می‌کنیم، اما ایشان این طور نبود. از قبل از انقلاب و در زمان طاغوت فعالیت‌های فرهنگی خود را پی می‌گرفت و در عین این که شخصیتی بود که عنوان «امام» را برای نام امام خمینی (ره) انتخاب کرد و در کتاب خود در سال ۱۳۴۲ مکتوب کرد و لفظ امام را به ایشان اعطاء کرد و بعد هم باب شد و در سال ۵۶ برخی از مقامات به کار بردند؛ کسی که در آن حد از انقلابی‌گری پیشرو بود، همان آدم با جریان‌های اصیل فکری و فرهنگی چپ و روشنفکری در ارتباط بود. در مؤسسه فرانکلین ویراستاری و کارهای چاپ و نشر و ترجمه کتاب انجام می‌داد و همکاری نزدیک داشت و با بسیاری از سران روشنفکر و جناح چپ رفت و آمد می‌کرد و حتی در خاطرات و گفت‌وگوهایی که بعدها داشت، همیشه برای آن چیزی که به عنوان فضل و توانمندی و نقاط مثبت بود ارزش قائل می‌شد، اما ما چنین دیدی را نداریم و به همین خاطر در مسائل ملی و حوزه فرهنگی و اقتصادی و سیاسی نمی‌توانیم به اجماع برسیم و این باعث شده که بعضاً منافع ملی مان به خطر افتد و تهدید شود.

بررسی است. این که شخصیت ایشان چه شخصیتی بود که مرگ او توانست باعث این اجماع ملی و تأثیر و تأثرات فکری و اجتماعی در جامعه شود؟ مرگ بسیاری از علما و شخصیت‌های علمی و فرهنگی را دیده‌ایم که بعضاً خیلی کم‌نظیر بوده، اجماعی در تجلیل شخصیت ایشان بود. اگرچه هر شخصیت علمی، فرهنگی و سیاسی مدافعان و مخالفانی دارد اما دیدیم که مخالفان شخصیت علمی ایشان هم پیام‌های تأثرآمیزی صادر کردند؛ زیرا ایشان در طول ۷۰ سال زندگی علمی‌اش به هیچ مشرب فکری و مکتب علمی و جریان‌های فکری فرهنگی، جسارت، بی‌ادبی و توهین، ندیدن و قدر ندانستن نداشت. یکی از موضوعاتی که ایشان به آن معتقد بود و آیه‌ای که به کرات می‌خواند «ولا تبخسوا الناس اشیاءهم» بود. یعنی آنچه نزد مردم است، اعم از مکتب فکری، کتاب و مقاله‌شان را کوچک نشمارید. حتی اگر دگراندیشانی هستند و هر اندیشه و فکری در هر حوزه‌ای دارند - و لو این که در تعارض صددرصدی با افکار من به عنوان حکیمی است - اگر چیزهای مثبتی دارد، دریافت کنیم. این یک اصل دینی هم هست. این را می‌توان به ساحت‌های دیگر تسری داد، هم اقتصاد، هم سیاست، هم حکمرانی و علوم مهندسی و پزشکی. در هر جای دنیا دستاوردی هست که مثبت و قابل استفاده است، آن را بگیریم و نزد هر مکتب فکری هر نوع ایده پیشرو و مترقیانه‌ای است که می‌شود استفاده کرد، بگیریم؛ چراکه حکم آیه قرآن است «ولا تبخسوا الناس»؛ هر چه دستشان هست را پست‌تر نشمارید و قیمت و ارزش واقعی را برایش قائل باشید. ایشان این ارزش واقعی را قائل بود و اگر کسی ولو در بعدی ۱۸۰ درجه مخالف او بود، اما فضلی داشت، کل شخصیت او را نفی نمی‌کرد، اما بعضاً ما این طور هستیم، اگر نسبت به کسی ان قلت و کدورتی داریم، کل آن شخصیت و سازمان و نظام سیاسی را نفی

فکر آلودگی تهران، ترافیک و تراکم جمعیت تهران بود. در این میدان تعریف بودن و نبودنی را که می‌گوئیم باید دقیق‌تر کنیم.

انزوای اعتراضی هم به این معنا است که غیبت داشت، اما از ادای تکلیف اجتماعی خود دور نبود. انزوای اعتراضی علامه حکیمی ابعاد مختلف دارد؛ یکی بعد فردی این انزوا است. بعد فردی ناظر بر رویکرد صالحانه ایشان است که بعد از ۷۰ سال کسوت طلبگی در کنار استادان اهل معرفت مانند شیخ مجتبی قزوینی و حشر و نشر با بزرگان استادان معرفت، بیشتر و بیشتر متوجه خودشناسی و سیر و سلوک در خود است. بسیاری از اهل علم این ساحت‌ها را برای خود داشتند و ساحت‌های خلوت و تفکرشان ساحت‌های جدی و پررنگی است و اگر ایشان دنبال تریبون و شهرت نبود، به این دلیل بود که فکر می‌کرد از این ساختش کم می‌شود و این ساحت خلوت و تفکر و تنهایی‌اش تحت شعاع قرار می‌گیرد. البته این انزوا بعد اجتماعی و سیاسی هم داشت در بعد سیاسی معتقد بود انقلاب یعنی تغییر احوال ملت و نه تغییر اشخاص دولت و معتقد بود بعد از انقلاب اسلامی ما صرفاً در بسیاری از زمینه‌ها تغییر کردیم اما شبکه و الگوی روابط و الگوی روابط اقتصادی و اجتماعی تغییر نکرد و در انقلاب این انتظار می‌رفت که قله‌های ثروت و دره‌های فقر بهم نزدیک شود، همانطور که آرمان اسلام و جامعه اسلامی این طور بوده است. همان طور که اشاره می‌کنم انقلاب در قرآن یعنی انقلاب اقتصادی و انقلاب سیاسی و فرهنگی.

با توجه به نگاه علامه به مال که آن را مانند خون در بدن انسان تعبیر می‌کند؛ یعنی همان نقشی که خون در بدن انسان دارد، مال هم در جامعه دارد و اگر به بخشی از بدن انسان خون نرسد دچار مردگی می‌شود و اگر خون بیش از حد برسد دچار سکت می‌شود. در جامعه هم همین است اگر به جامعه پول نرسد،

بیت نداشتن علامه حکیمی برای من به عنوان یک نوجوان، با همه دغدغه‌های آرمان‌خواهانه‌ای که داشتم، بسیار جذاب بود

بودن و نبودن!

” در میان صحبت‌های خود گفتید، انزوای آقای حکیمی را انزوایی اعتراضی می‌دانید، ممنون می‌شوم اگر درباره این دیدگاه خود از شخصیت علامه حکیمی توضیح بدهید.

انزوای اعتراضی ایشان به معنای نبودن نیست، ایشان بودن و نبودن را باهم جمع کرده بود، نبودن به منزله بودن‌های همکسوتان و هم‌صنف‌های ایشان بعد از انقلاب منظورم است. او خود را در معرض پست‌ها و سمت‌ها و منصب‌ها قرار نداد، در این میدان‌ها نبودند و غیبت داشتند، اما در بسیاری از ساحت‌ها که مقامات مدعی نبودند، ایشان حاضر بود؛ به طور مثال از اولین تا آخرین کتابشان دم از مردم و مسائل اجتماعی و جوانان زدند. کسی را می‌توان گفت منزوی است که به مسائل اجتماعی نپردازد و مسأله مردم، برایش مسأله نباشد، به نظرم خیلی از علما و چهره‌هایی که در رسانه‌ها هستند، در این ساحت غایبند. هستند به معنای این که صرفاً حضور دارند و مونولوگ دارند، خطبه می‌خوانند فارغ از این که بدانند درد مردم چیست و چه بر مردم می‌گذرد. غایبان بزرگ این‌ها هستند، اما علامه حکیمی در تریبون‌های رسمی و تریبون نماز جماعت حضور نداشت، اما چند خط کتابی که می‌نوشت در ارتباط با مسائل واقعی مردم بود، گرانی‌ها و فقر و بیکاری و تمرکز ثروت بود. دائم مطلب می‌نوشت. در زیست شخصی خود هم همیشه به فکر فقرا بود و همیشه به فکر مردم بود. به

کتاب‌های چاپ آخوندی، کتاب‌های خیلی قدیمی و حوزی و چاپ سنگی دره‌م دره‌م و از بالا تا پایین پر از نوشته را نفی می‌کرد و معتقد بود کتاب‌ها باید متناسب با ذائقه روز و خلاقیت و نوآوری چاپ شوند.

دایره سرخ نمادین است؛ از حیث دایره بودن اشاره به خورشید دارد و تشبیهی به خورشید است. خورشید یکی از مفاهیم پرسامد در آثار ایشان و کتاب‌هایش است و چون علامه حکیمی در علوم مختلف اشراف داشت، علاوه بر معنای ظاهری که از خورشید مدنظر داشت، خورشید را یک تمثیل و نمادی از آگاهی بخشی و حیات و حیات بخشی می‌دانست، اگرچه درباره خورشید حرف‌های دیگری هم داشت.

” یعنی وارد عرفان می‌شود؟

نه! همان که گفتم رازهای تکوینی و طبیعی. در ذات خورشید رازهای طبیعی وجود دارد و امروزه دانشمندان خیلی چیزها درباره خورشید کشف می‌کنند. این رازها تا زمانی راز است که دانشمندان به آن نرسیده باشند و زمانی که برسند می‌شود علم. برخی از علمای ما درباره تکوینیات چیزهایی می‌دانند و علامه حکیمی نیز چیزهای بسیاری درباره تکوینیات و طبیعیات می‌دانست که جنبه سری و رازی داشت. ابوعلی سینا هم همین‌طور است و در کتاب‌هایش چیزهای زیادی درباره رازها و طبیعیات و تکوینیات می‌داند و به اشاره و به صورت نمادین بیان می‌کند. علامه حکیمی این‌ها را می‌دانست.

دایره بودن تمثیلی بود از خورشید و قرمز بودنش تمثیلی بود از خون و شهادت که در واقع تلفیق این دو این معنا را در ذهن متبادر می‌کند که شهادت با آگاهی بخشی همراه است، شهادت همیشه در راه آگاهی بخشی بوده، کما این که در طول تاریخ آگاهان و آزادگان و روشنفکران و آگاهی‌بخشان را همیشه قلع و قمع کردند و اکثرشان در خون خود غلتیدند، نماد

دچار مرگ اجتماعی می‌شود و اگر به قسمتی بیشتر برسد به نوعی دیگر دچار مرگ می‌شود، کما این که در خانواده‌های مرفه که سرمستانه پول خرج می‌کنند مرگ را داریم می‌بینم، این زندگی نیست و از جایی به بعد مرگ است. بنابراین انزوای ایشان یک بعد سیاسی دارد و بعد اجتماعی دارد و ابعاد دیگر که باید مفصل صحبت شود.

کتاب‌هایی که حکیمی آنها را نفی می‌کرد

” خیلی متشکرم. اگر اجازه دهید می‌خواهم درباره کتاب‌های علامه حکیمی هم صحبتی داشته باشیم. کتاب‌های متحدالشکل، دایره‌ای سرخ در صفحه‌ای سفید. درباره این متحدالشکل بودند کتاب‌ها از نگاه علامه حکیمی می‌گویید.

فکر می‌کنم در یکی از آثار و کتاب‌های پیرامونی آثارشان درباره دایره سرخ توضیحی مکتوب داده شده باشد. این طرح شکل متحد آثار علامه حکیمی نشان دهنده دید کلی و جامعی است که ایشان نسبت به نشر و قالب نشر و روانشناسی مخاطب و زیبایی کتاب داشته است. از همان اول به فکر بود که اگر قرار است مجموعه آثاری را به وجود بیاورد همه از لحاظ گرافیکی و بصری نظم و نسق خوب و خاص داشته باشد اما ما این را در بسیاری از نویسنده‌ها نمی‌بینم، بعضاً نویسنده‌هایی که کتاب‌هایشان یک دست و متحد شکل شده بعد از این بوده که کتاب‌ها در چاپ‌ها و قطع‌های مختلف و رنگ‌های مختلف منتشر شده‌اند، اما ایشان از همان اولین چاپ‌ها حواسش به نظم و نسق کتاب بوده و این موضوع ناشی از دقتی است که ایشان در نشر داشته‌اند، کما این که در خود جلد هم که وارد می‌شوید از حیث و پراستاری و صفحه‌بندی و تأکید که بر فضای سفید در کتاب داشت این موضوع مشهود است. به تعبیر خود ایشان

شغل و منصب و مقامی نداشتند، اما سعی می کردند کتاب های خود را اگر نمی توانند رایگان عرضه کنند در پایین ترین سطح قیمت عرضه کنند و همیشه این دغدغه را داشت که دانشجو و طلبه بتواند کتاب او را بخرد.

جالب است بدانید علامه حکیمی در تمام دوره عمر نه از وجوهات حوزی استفاده کرد و نه از وجوهات مربوط به بیت المال. چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب دنبال این نبود که کارمند باشد و حقوق کارمندی بگیرد، ایشان همیشه مستقل زندگی کرد و از صبح تا بعد از ظهر کار و ویراستاری و نشر انجام می داد تا حقوقی داشته باشد و با همان حقوق بعد از ظهرها تا شبها بتواند تألیفات خود را به ثمر برساند؛ بنابراین در راه تألیف این کتابها از هیچ پول حوزی و بیت المال و بودجه های عمومی استفاده نکرد و البته نشر آثار ایشان به عهده انتشارات خصوصی بود. یکی دو ناشر عوض کرد و آخرین انتشارات که متولی انتشارات آثار او بود «دلیل ما» است که کتاب های ایشان را منتشر می کرد. خود ناشران با توجه به روحیات استاد همیشه به موضوع قیمت کتابها توجه داشتند. البته گاه به تعارض هم کشیده می شد. علامه حکیمی از معدود نویسنده هایی بود که قیمت کتاب با ایشان چک می شد و اگر نظر علامه حکیمی تأمین نمی شد به خاطر ذات بازار و قیمت کاغذ، صفحه آرایی و عوامل انسانی و ملک، خب ناشر هم باید حیات داشته باشند و تعارضی پیدا می شد، علامه حکیمی از حق تألیف خود کوتاه می آمد و می گفت از حق تألیف من کم کنید اما قیمت کتاب را پایین بگذارید. او نسبت به حق تألیف خود بسیار زاهدانه و کم توقع بود و ناشرانی که با او کار می کردند تا حد زیادی به آرمان او اعتقاد داشتند و تا جایی که می شد کتابها را در پایین ترین حد نرخ گذاری می کردند.

یکی از موضوعاتی که ایشان به آن معتقد بود و آیه ای که به کرات می خواند «ولا تبخسوا الناس اشیاءهم» بود. یعنی آنچه نزد مردم است، اعم از مکتب فکری، کتاب و مقاله شان را کوچک نشمارید

عینی این جریانها در طول تاریخ تشیع امامان شیعه و بعد علمای شیعه هستند.

گذشتن از حق تألیف برای پایین نگه داشتن قیمت کتاب

یکی از ویژگی های دیگر کتاب های علامه حکیمی قیمت های پایین آن است. در بازار فعلی کتاب قیمت ها بسیار کم و گاه در حد ناچیز است. سرمایه گذاری کتابها به چه صورت است و اساساً این قیمت های پایین از کجا می آید؟

یکی دیگر از ابعاد انتشار کتاب هایش، قیمت آنهاست. ایشان کتابی دارد با عنوان «نان و کتاب» و ایده اصلی این کتاب این است که دو چیز در جوامع باید در دسترس همه اقشار باشد؛ نان به عنوان غذای جسم و کتاب به عنوان غذای روح و این دو باید در دسترس همه مردم باشند و اگر این ایده بسط داده شود خیلی مسائل به لحاظ سیاسی و اجتماعی را می توان حل کرد. در متأخرین و در فلسفه غرب نیز درباره نقش دولت در این دو مقوله یعنی تأمین رفاه جسمی و تأمین رفاه فکری صحبت می شود که خود قابل بررسی است. ایشان معتقد بود و آرمانش این بود که نان به عنوان غذای جسم و کتاب به عنوان غذای روح باید در دسترس آحاد بشریت باشد مردم در هر طبقه و سطحی از رفاه و درآمد که باشند باید به آنها دسترسی داشته باشند. اما به صورت فردی هم به شکل کلان

درخواست مطهری از حکیمی

” بین صحبت‌های خود به ارتباط علامه حکیمی با مؤسسه فرانکلین اشاره داشتید. بعد از انقلاب اسلامی مؤسسه فرانکلین و آدم‌هایی که در این مؤسسه بودند، سرنوشت دیگری پیدا کردند. ارتباط حکیمی با این افراد چگونه بود، آیا خاطره‌ای از این افراد تعریف می‌کرد؟ هرچند که در جایی گفته بودید علامه حکیمی به تاریخ شفاهی توجه نداشت زیرا معتقد بود ممکن است آدم‌ها مورد قضاوت نادرست قرار بگیرند.

تاجایی که یادم است ایشان قصد کردند بودند قبل از انقلاب از این مؤسسه خارج شوند که با توصیه و تأکید شهید مطهری و بالاتر از تأکید با درخواست شهید مطهری مبنی بر ماندن در این مؤسسه و منشأ اثر بودن، در آنجا ماند. مؤسسه فرانکلین به ترجمه و نشر آثار روز جهان مشهور بود و در این آثار، بسیاری از آثار به شرق‌شناسی و اسلام‌شناسی مربوط می‌شد و از طرفی هم علامه حکیمی بر اسلام و ایران اشراف داشت و مرزبان معارف اهل بیت و معارف اسلامی و شیعی در آن مجموعه بودند، البته با روش و متد علمی خودشان. زمانی که درباره فرانکلین صحبت می‌کنید، در آن زمان نه ورزشات ارشادی بود و نه اداره بررسی کتاب و نفوذ روحانیت، اما خود نویسندگان و مترجمان از ایشان خواستند تا کتاب‌ها را ویراستاری کند. یکی از این کتاب‌ها «اسلام در ایران» پطروشفسکی است که ترجمه کریم کشاورز است و علامه حکیمی برای آن کتاب پاورقی می‌نویسد. ایشان می‌گفتند، پاورقی‌ها دو برابر حجم کتاب شد و بعد ما دیدیم نمی‌شود پاورقی دو برابر باشد، خلاصه و چکیده کردیم و چاپ شد. در آن کتاب او با متد علمی و روشمند اشکالات تاریخی و ایراداتی که در فهم نویسنده نسبت به شرق

و اسلام و ایران بوده، تدوین و تصحیح کردند. این کار علمی و درخور توجه است؛ یک نویسنده با یک دین و ملیت دیگری درباره کشور و آیینش کتابی نوشته و استاد دیگری آن را ترجمه کرده و استاد دیگری هم از همان بافتار بومی اصلاحاتی بر آن مجموعه نوشته و ایرادات را برطرف کرده و این کار ارزشمند در حوزه فرهنگ و علم است. علامه حکیمی کتاب‌های مربوط به اسلام و دین را که می‌خواستند منتشر کنند، نظارت می‌کرد و پاورقی می‌نوشت و با تأکید استاد مطهری به این کار ادامه می‌دهند. اما بعد از انقلاب را نمی‌دانم ماندند یا نمانند.

کتابی که برای پطروشفسکی است، کریم کشاورز مترجم است و علامه حکیمی هم ویراستار. هر کدام یک قطب‌اند و در نهایت یک کتاب فاخر و ارزشمند منتشر می‌شود. ارتباط آنها به کار محدود نمی‌شد و ارتباط خانوادگی و رفت و آمد و خارج از کار پیدا کرده بودند که می‌شود به حلقه تدریس فلسفه اسلامی که روزه‌های چهارشنبه در خانه نجف دریابندری برگزار می‌شد، اشاره کرد. این جلسات تا ۷۲ هفته تداوم پیدا کرد و ایشان کتاب «بدایه الحکمه» یا «نهایه الحکمه» علامه طباطبایی را برای این اساتید تدریس می‌کرد. استادانی بودند که فلسفه غرب را می‌شناختند اما فلسفه اسلامی را نمی‌دانستند و از او می‌خواستند در گعده‌هایی که داشتند، فلسفه اسلامی را برای‌شان بگویند و ایشان با همه انتقاداتی که نسبت به فلسفه داشت، در مقام استاد بدایه یا نهایه علامه را طباطبایی را تدریس می‌کند. این واقعاً نکاتی است که برای همه ما درس آموز است.

«مکتب تفکیک» به زبان عبدالجواد فلاطوری

اندیشه و حیانی در قاب فلسفه یونانی

تفاوت شیوه اندیشه اسلامی و دگرگونی میراث یونانی

محمدحسین برخ

عبدالجواد فلاطوری در کتاب دگرگونی بنیادی فلسفه یونان در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی که رساله وی برای احراز مقام استادی دانشکده فلسفه دانشگاه کلن در سال ۱۹۷۳ است، به بررسی و ریشه‌یابی علل دگرگونی فلسفه یونانی پس از ورود آن به عالم اسلامی می‌پردازد.

به عقیده او به‌طور کلی در صورت پذیرش اصل این دگرگونی، سه نظریه برای توضیح آن وجود دارد؛

- برخی آن را معلول ترجمه یونانی به سریانی و عربی می‌دانند، که در خلال آن مفاهیم به تبع الفاظ دچار دگرگونی محتوایی شده است.
- برخی آن را معلول تأثیرات مکتب اسکندریه بر فیلسوفان اسلامی می‌دانند.
- برخی نیز معتقدند که اساساً شیوه اندیشه این فیلسوفان است که در برخورد با اندیشه یونانی باعث دگرگونی درون‌مایه‌ای شده است.

عبدالجواد فلاطوری، اگرچه موارد اول و دوم را نفی نمی‌کند، اما علت اصلی را در مورد سوم پی‌جویی کرده و تأثیرات دو فرض پیشین را بیش‌تر تأثیرات هموارکننده و از سنخ علل معده بر می‌شمارد. وی می‌گوید: «این فرآیند دگرگونی هم‌زمان با ترجمه‌های میراث یونانی به واژه‌ها و اصطلاحاتی که قرآنی بودند یا دارای پیشینه اسلامی - همانند کون، علم، مبدأ و غیره - یا می‌توانستند به همین منظور از نو وضع شوند،



«مکتب تفکیک» شاید عنوان مهم‌ترین و نظریه‌پردازانه‌ترین اثر محمدرضا حکیمی است که در آن ایده بنیادین خود؛ یعنی غیریت فلسفه با منابع فهم دین را پیش می‌کشد. انتشار این اثر و بحث و گفت‌وگو پیرامون باور گوهرین آن به ایجاد طیف وسیعی از واکنش‌ها، نقدها و نظرات انجامید؛ از کسانی که او را متهم به اخباری‌گری کرده تا کسانی که معتقدند او در این اثر در مقام یک فیلسوف، به روشن شدن جایگاه و مقام فلسفه همت گمارده و در واقع به آن خدمت کرده است. به‌رغم همه اینها اما استاد حکیمی از آنجا که بیشتر در مقام ایده‌پردازی است و روی سخن با جوانان و مردم کوچه و بازار دارد، از ارائه استدلال و نقد ادله رقیب خودداری کرده و تنها با ادبیاتی فاخر و در قالبی شیوا به طرح بحث خود پرداخته است. از معدود کسانی که در میان اصحاب تفکیک به ارائه دقیق علمی و فلسفی مدعیات خود پرداخته عبدالجواد فلاطوری است، کسی که محمدرضا حکیمی در عداد علامه امینی‌ها، علامه طباطبایی‌ها و ... به نگارش یادنامه او نیز پرداخته است.

مانند وجود، جوهر و غیره آغاز شد.»

«نبودن» به حالت «اکنون - موجود - بودن»، آن هم به صورت موجودی مکان گونه در می آید»
وی برای نشان دادن این موضوع از مثال های زیادی بهره می برد. یکی از مهم ترین مثال های او موضعی است که فارابی در «الجمع بین رأی الحكیمین» در انطباق دیدگاه ارسطو و افلاطون درباره مسأله «جهان و پیدایش آن و اینکه آیا جهان صانع یا آفریننده ای دارد که علت ایجادکننده آن باشد یا نه؟» می گیرد.

به عقیده فلاطوری «فارابی ... جمله ای از ارسطو نقل می کند و ضمن آن، بر خلاف اصل ترجمه آن، صفت زمانی ارسطویی و رفع آن را، که معطوف به زمان نیز هست، به وسیله کلماتی جایگزین می کند که به موضوع آفرینش جهان مربوط می شوند و هیچ ارتباط محتوایی با زمان ندارند». منظور او «کلمات محدث؛ یعنی «آفریده» و متضاد آن قدیم؛ یعنی «نیافریده (غیر مخلوق)» است». «بر اساس این الگو، زمان و ارتباط زمانی نه به صورت ایجابی و نه به صورت سلبی، جایی در بحث ندارد: مسأله در اینجا مخلوق بودن و غیر مخلوق بودن است»، در حالی که پرسش ارسطو «بر آن است تا معلوم کند که آیا يك چنین و تحرك و زمانی می تواند آغازی داشته باشد یا نه؟» و «کل نظام فلسفی او به زمان بی آغاز یا دقیق تر بگوییم، به زمانی که نمی تواند آغازی داشته باشد، وابسته است»، در حالی که نظر فارابی به عکس است و زمان آغازی دارد؛ «برای اینکه زمان و حرکت بایستی آغازی داشته باشند؛ زیرا آنها به جهان وابسته اند، که خود به وسیله خداوند آفریده شده است.»

او سپس پرسش مهمی را طرح می کند و ضمن آن به این امر می پردازد که چگونه شیوه اندیشه اسلامی و ترجمه یونانی به عربی، به عنوان زبان قرآن، دست اندرکار این دگرگونی بوده اند. او می گوید: «حتی اگر فارابی نظریه ارسطو درباره قدیم بودن جهان را به دلخواه خود فهم کرده بود، اما مخالفان او می توانستند همواره موضعی

وی به خصوص درباره فارابی می گوید: «ممکن است گمان بر این رود که فارابی (و همچنین دیگر فیلسوفان مسلمان) تحت تأثیر مکتب اسکندرانی قرار داشته اند، یا ترجمه های متون یونانی نادرست بوده اند و به همین علت این تفسیرهای غلط پدید آمده اند»، اما او چنین اعتقادی ندارد و برای جلوگیری از چنین فکری به نقل موضعی از آثار ارسطو می پردازد که به احتمال قوی مورد نظر فارابی بوده اند، متونی که فارابی آنها را در اختیار داشت و بیشتر آنها را تفسیر کرد. «او بدین نحو می توانست ارسطو را به طور مستقیم، یعنی توسط کتاب هایش بفهمد. ترجمه ها هم در این موارد آن اندازه ای روشن هستند که نتوانند سبب تفسیر نادرست فارابی شده باشند. سبب اصلی تفسیرش همانا شیوه اندیشه اش می باشد.»

وی در راستای توجیه این عقیده به موارد متعددی اشاره کرده و در ضمن آنها نشان می دهد که چگونه تفاوت شیوه اندیشه اسلامی و شیوه اندیشه یونانی باعث برداشت متفاوت و در نتیجه دگرگونی میراث یونانی شده است. به عقیده او اساس تفاوت اندیشه یونانی و اندیشه اسلامی در تصور متفاوت آنها از زمان است.

عبدالجواد فلاطوری در این باره می گوید: «در میراث فکری یونانی با اندیشه ای سروکار داریم که خاستگاه واقعیت را علل و مبادی درون جهانی و درون بودی میدانند، خاستگاهی که تنها از راه فرآیندی بودن دائم ممکن است و به نوبه خود بدون يك زمان سامان بخش در حکم مبنای این تحرك غیر قابل تصور است. اما در خصوص عالم اسلامی که اخذکننده این اندیشه بود، ما در حوزه ای از اندیشه قرار می گیریم که واقعیت را به کسی (که ای) یا به عبارت دیگر به کلمه خلقت او؛ یعنی «کن» وابسته می سازد، که بر اساس آن همه و هر چیز بدون علت و مبدئی درون بود، در طی عملی فارغ از فرآیند و بی ارتباط با زمان از حالت «هنوز - موجود

ماهیت فلسفه با خود زبانی بزرگ برای درک فلسفه و علم به طور کلی به همراه داشته است. از همان آغاز، تحت تأثیر عقیده و ایمان قرآنی، موضوع اصلی فلسفه و علم به درستی تشخیص داده نشد. منظور از این موضوع اصلی، دریافت، فهم و تبادل نظر درباره جهان موجود بر اساس مبدأ درون بود و پیوسته از این مبدأ پرسیدن و هر بار در جست‌وجوی پاسخی نو بدان برآمدن است، هر چند که از طرف دیگر این درک از فلسفه به وضع مفاهیم و اصطلاحات جدیدی منجر شد تا بتوانند یک چنین فلسفه‌ای را تحقق بخشند.»

به عبارت دیگر عبدالجواد فلاطوری اختلاط فلسفه یونانی و اندیشه دینی را به زیان هر دو دانسته است؛ چراکه به‌رغم پیدایش مفاهیم و اصطلاحات تازه و نو، هر یک همچون سدی در برابر دیگری قرار گرفته و آن را از درون دچار استحاله کرده و توانایی در رسیدنش به مقصود را از او سلب کرده است. دین به نوبه خود از بروز آثار تفکر فلسفی که تجدد در پرسش و پیش‌آوردن مدام پاسخی نو را اقتضا می‌کند جلوگیری به عمل می‌آورد و فلسفه نیز با نگاهی درون‌بود به عالم، از بروز آثار ایمان به غیب در دین، پیش‌گیری می‌کند.

را به عنوان ایراد علیه او علم کنند» پس «او چگونه می‌توانست از پس توجیه این مواضع برآید؟»

وی سپس توضیح می‌دهد که «مسأله برای ارسطو این است که آیا آسمان «غیر مکون یا پدیدناشده (agenetos)» است، یا «مکون یا پدیدشده (genetos)» و آیا فناپذیر (aphthartos) است یا فناپذیر (phthartos)؟ در این میان genetos به «مکون عن شیء» ترجمه می‌شود و به همین گونه agenetos به «غیر مکون عن شیء» ترجمه می‌شود؛ بنابراین ما در ترجمه عربی با جزء الحاقی «عن/من شیء» روبه‌رو می‌شویم.»

پس از این ترجمه‌گذار از نظریه واقعی ارسطو به نظریه دگرگون‌شده نیز ساده می‌شود؛ «چنانچه بر روی مکون بودن و نامکون بودن تأکید بگذاریم، در آن صورت می‌توان جمله را به گونه زیر برداشت کرد:

جهان حتی از يك شیء هم تکوین نیافته است؛

بنابراین جهان به طور کلی نامکون است

اما چنانچه تأکید را بر روی جزء الحاقی جمله؛ یعنی «عن/من شیء» بگذاریم، در آن صورت می‌توان این جمله را به سادگی به گونه ذیل فهمید:

جهان از چیزی تکوین نیافته است، بلکه بدون چیزی پدید آمده است.»

بدین طریق، فارابی اندیشه پدید آمدن جهان از عدم یا هیچ را در فلسفه اسلامی رواج داد؛ اندیشه‌ای که از نظر او با حقیقت یگانه؛ یعنی فلسفه و وحی مطابقت دارد.

اما داوری و ارزیابی فلاطوری از این دگرگونی بسیار شایان توجه است و تعلق خاطر معنوی و فکری او به مکتب فکری خراسان را نشان می‌دهد. وی می‌گوید: «این پرسش که آیا نتیجه این تلاش‌ها به سود دین اسلام بوده است یا نه، پرسشی است که ما بدان پاسخ منفی می‌دهیم، اما در اینجا بدان نمی‌پردازیم. جالب توجه برای ما این حقیقت است که چنین تعریفی از

تورقی بر خورشیدهای سرخ

در قید «حیات»

مروری بر آثار مکتوب استاد محمدرضا حکیمی

عرفان حاجی پروانه

امیرمهدی حکیمی در مقاله‌ای با عنوان سیر تدوین الحیات در خصوص نام گذاری کتاب، طی نقل قولی از محمدرضا حکیمی می‌نویسد: «دین ائمه و مذهب شیعه، دین و مذهب زندگی است چرا که مذهب اگر از زندگی آغاز نشود در مردگی به درد نمی‌خورد.» شاید شبیه‌ترین اثر حکیمی از نظر فرمی به الحیاء، کتاب انذار باشد. این اثر، شرح راه و رسم زندگی از منظر اسلام است و به نوعی با توجه به آثار محمدرضا حکیمی تدوین شده است. انذار مشتمل است بر احادیث و آیات الهی مرتبط با شناخت راه و رسم زندگی به همراه ترجمه و گاه شرح آنها.



علامه حکیمی در پس گوشه‌نشینی و انزوای خودخواسته به تألیف کتاب‌هایی در حوزه اندیشه اسلامی رو آورده که آثار ماندگار و گاه جریان‌ساز در جامعه اندیشگانی ایران هستند. در ادامه مروری کوتاه خواهیم داشت بر کتاب‌های این اندیشمند.

مکتب تفکیک



متهم کردن پیروان مکتب به تفکیک به اخباری‌گری و اتهام عقل‌گرایان به عدم توجه به وحی، یکی از مناقشه‌برانگیزترین لحظات

اندیشه دینی است. آنجا که تفکیکی‌ها را مخالف با عقل و تعقل خطاب می‌کنند و برچسب مخالفت با استدلال بر آنها می‌زنند و آنجا که پای قضاوت ناکارآمدی عقل ابزاری مخالفان مکتب تفکیک به میان می‌آید. به عقیده محمدرضا حکیمی، در شناخت حقایق، عقل ابزاری (مانند عقل فلسفی -

الحیاء

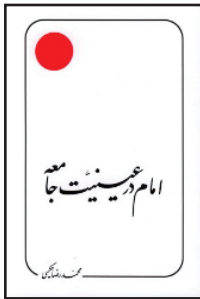


شاید برجسته‌ترین اثر محمدرضا حکیمی الحیاء باشد؛ چراکه فرم کتاب خبر از چشم انداز فکری این اندیشمند

به دین و محتوایش تأییدی بر تأکید علامه بر حدیث و روایت در اسلام دارد. نگارش الحیاء ۱۲ جلدی با همکاری محمد حکیمی و مرحوم علی حکیمی از سال ۱۳۵۳ آغاز شد و آخرین جلد این کتاب در سال ۱۳۹۴ منتشر شد است. شش جلد اول کتاب به کوشش احمد آرام به فارسی برگردانده شده است.

و قائم بالقسط باشد و اجتهاد در عصر غیبت؛ یعنی آن قوه‌ای که بتواند این مثلث را رهبری کند و تکالیف آنها را، در تمام روابط گسترده زندگی شرح دهد. **جامعه‌سازی قرآنی**، شامل شش مقاله است. بخش نخست، جامعه‌سازی قرآنی؛ بخش دوم، محورهای عدالت؛ بخش سوم، تعریف عدالت؛ بخش چهارم، ابعاد صیوررت (مقدمه‌ای بر شناخت دعا) و بخش پنجم، سیاست کلی اسلام (اتحاد جماهیر اسلامی).

امام در عینیت جامعه



انسان ۲۵۰ ساله حکیمی امام در عینیت جامعه است. اثری که زمان رحلت پیامبر اکرم (اوایل سال ۱۱ هجری)، تا رحلت امام حسن عسکری (اوایل سال ۲۶۰ هجری) را

به هشت دوره تقسیم می‌کند و برای هر یک از دوره‌ها ویژگی‌هایی برمی‌شمارد. گفتار نخست، دوره‌های هشتگانه تربیتی، اجتماعی و سیاسی، در تاریخ زندگانی امامان؛ گفتار دوم، قیام حسنی و حکومت‌های عینی صلح مشروط؛ گفتار سوم، خلاصه‌ای از متن تاریخ، درباره زندگانی حضرت امام حسن مجتبی (ع) و گفتار چهارم، حکمت تدبیر و حکمت شمشیر است. این عالم فقید، همه ۲۵۰ سال را از امام جواد (محمد تقی) که در حکومت معتصم عباسی در سن ۲۵ سالگی مسموم شد، تا امام محمد باقر که در سن ۵۷ سالگی، پس از سال‌ها نشر مبادی فرهنگ اسلامی، به شهادت رسید، از خطبه امام حسین در شب عاشورا، تا مجلس درس امام جعفر صادق، از امام هفتم موسی بن جعفر در زندان‌های بغداد، تا امام رضا و مجالس مناظره مرو، از امام حسن مجتبی و درگیری‌های او با معاویه و تجهیز سپاه و... تا امام هادی (علی النقی) و امام حسن عسکری و سال‌ها گرفتار بودن

یونانی)، راهگشای کامل نیست، بلکه اصل، رسیدن به «عقل دفانتی» است؛ یعنی دفائن و اعماق عقل نه سطوح عقل. در واقع، در شناختن حقایق باید همه نیروهای عقل آزاد و فعال شود، نه برخی از سطوح و نیروهای آن؛ زیرا حقایق همه در سطوح نیستند تا با عقل سطوحی، ابزاری و فلسفی شناخته شوند. به گواه آثار حکیمی، این تنها وحی است که می‌تواند عقل را از لغزشگاه‌های اعتماد به سطح خود نگاه دارد و به عمق برساند. حکیمی در مکتب تفکیک سید موسی زرابادی، میرزا مهدی اصفهانی و مجتبی قزوینی خراسانی (استاد خود) را به عنوان سه رکن اصلی مکتب تفکیک معرفی کرده است.

حکیمی به غیر از اثر مبسوط مکتب تفکیک، سه اثر دیگر در این موضوع منتشر کرده است: **اجتهاد و تقلید در فلسفه، عقلانیت جعفری و مقام عقل**.

جامعه‌سازی قرآنی



انسان متدین کیست؟ جامعه متدین کجاست؟ و نظام متدین چگونه ساخته می‌شود؟ این سه پرسش محوری را محمدرضا حکیمی در **جامعه‌سازی**

قرآنی مطرح کرده است. به گفته حکیمی، دین به‌عنوان یک پدیده «الهی - اجتماعی» باید انتظار خودش را از این سه واحد بیان کند؛ یعنی باید بگوید، چه فردی را و چه جامعه‌ای را می‌پذیرد یا باید چه حاکمیت و مدیریت اجتماعی، سیاسی، تربیتی، قضایی، اقتصادی و دفاعی را داشته باشد تا بتوان به آن گفت: نظام دینی. کسی که اندکی با آرای فیلسوف عدالت آشنا باشد، می‌تواند پاسخ پرسش‌های بالا را حدس بزند. «دین، افرادی را می‌پذیرد که معتقد و درستکار باشند؛ نظامی را می‌پذیرد که عامل بالعدل

اسلام، تنها نماز و روزه و سختگیری در امر حجاب نیست، اسلام، برای سعادت افراد و رشد متعالی جامعه آمده است. تبعیض و تفاوت و فقر و تکاثر، ضد انسانیت اخلاقی و رفتار اسلامی است

معنای درکی زیبایی شناسانه از واقعه کربلا و آنچه از آغاز تا پایان بر حسین بن علی (ع) گذشته است. نگارنده، واقعه دشت نینوا را رسالت جداکننده حق از باطل و عدل از ظلم به منظور پایداری حق و عدل و نابودی باطل و ظلم می‌داند. حکیمی که به تفکر بر ساختار اقتصادی تاریخ اسلام شهرة است، کربلا را اعلان «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» می‌داند به پشتوانه «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.» محمدرضا حکیمی قیام عاشورا را به اعتبار عبارات معروف «محمدی الحدوث» و «حسینی البقا» دین اسلام، معتقد است که اگر شهادت عاشورا - با آن ابعاد ویژه - نبود، در اثر حکومت کسانی مانند یزید و... به مرور زمان اثری از اسلام و قرآن برجای نمی‌ماند. محمدرضا حکیمی در آثار دیگری مثل **عاشورا؛ مظلومیتی مضاعف، عاشورا؛ عدالت، عاشورا؛ غزه آرای خود را در مورد واقعه کربلا بسط می‌دهد.**

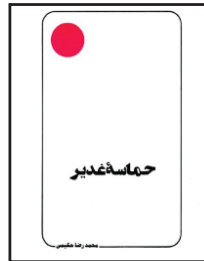
خورشید مغرب



خورشید مغرب اثری در تبیین غیبت حضرت ولی عصر (عج) و ابعاد گوناگون این حرکت و با هدف روشن کردن ابعاد گوناگون غیبت امام زمان و وظایف منتظران واقعی در این زمان، به رشته تحریر درآمده است. روایت حکیمی از غیبت و ظهور امام دوازدهم شیعیان به

در محله عسکر سامرا و... را تاریخ درگیری پاک و ناپاک می‌داند؛ تاریخ درگیری وقایع انحرافی و وقایع اصلاحی، وقایع مسرف و وقایع معتدل و وقایع درست و وقایع نادرست.

حماسه غدیر



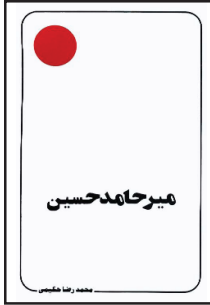
چگونه باید واقعه غدیر را بخوانیم؟ غدیر به چه معناست و چه نسبتی با اکنون ما دارد؟ این‌ها سوالاتی است که پاسخ را محمدرضا حکیمی در کتاب حماسه غدیر می‌آورد. آنجا که حکیمی، محتوای اصلی واقعه غدیر و سخنان پیامبر (ص) را تعیین شکل صحیح رهبری و سرپرستی اهل حق، لزوم ایمان به حکومت پیشوای عادل و بیعت کردن با او می‌داند، آنجا که نگرستن به واقعه غدیر به چشم یک امر تاریخی که قرونی بر آن گذشته است، خلاف فهم دین و فهم این واقعه است و آنجا که اهمیت غدیر تنها از نظر تاریخی نیست؛ بلکه اعتقاد به جنبه دینی آن، بر هر مسلمانی لازم است و البته آنجا که سرنوشت اسلام به غدیر گره خورده است، دقیقاً جایی است که غدیر از منظر علامه حکیمی معنا می‌شود. محمدرضا حکیمی در آثار دیگری با عنوان **کلام جاودانه و امواج غدیر** سایر نظراتش راجع به امام اول شیعیان (ع) و واقعه غدیر را جمع‌آوری کرده است.

قیام جاودانه



قیام جاودانه خوانشی است از واقعه عاشورا، خوانشی سیاسی - ادبی. سیاسی به معنای چشم‌اندازی که بر شرایط اجتماعی - سیاسی آن زمان نور می‌تاباند و ادبی به

برابر دشمنان اسلام بایستند. این اتحاد است که مورد نظر بزرگان و متفکران اسلام است.»



میر حامد حسین

میر حامد حسین، اثر دیگری از محمدرضا حکیمی در معرفی شخصیت علمی و تبیین دوران زندگانی دو تن از مفاخر تشیع است. سید میر حامد حسین هندی

نیشابوری، از بزرگترین متکلمان و مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری و شیخ مفید. بیشتر صفحات این اثر به شیخ مفید مربوط می شود اما از آنجا که، در زبان فارسی کمتر چیزی به نام «میرحامد حسین» انتشار یافته است، این رساله به نام این عالم شیعی نام گذاری شده است. حکیمی پس از مقدمه در بخش اول با عنوان خروش دجله، به تبیین محیط اجتماعی معاصر شیخ مفید که مصادف با قرن چهارم هجری که «سده ای پرخروش و خروش» هم در عالم سیاست و هم در عالم علم است، می پردازد و در بخش دوم با عنوان راهی به اقبانوس، به بررسی چگونگی راهیابی تشیع در هند و نقش میرحامد حسین در تداوم و گسترش آن، پرداخته است.

شیخ آقا بزرگ تهرانی

آقابزرگ تهرانی معروف به صاحب الذریعه از دانشمندان کتاب شناس قرن چهاردهم هجری است و با تألیف دوائرالمعارف بزرگ الذریعه و کتاب طبقات اعلام الشیعه گام بزرگی در شناسایی آثار و نسخ خطی اسلامی در حوزه های مختلف علوم برداشت. کتاب **شیخ آقا بزرگ** اثر محمدرضا حکیمی، شامل پنج مقاله است: مقاله اول و دوم این کتاب، شرح حالی است ساده و مختصر از شیخ آقا بزرگ تهرانی و البته

اکنون مسلمانان توجه دارد. این مهم را می توان آنجا یافت که حکیمی می نویسد: «چگونه انسان مؤمن و معتقد به عدالت و متعهد نسبت به اجرای عدالت، خود در سال های سال دوران عمر خویش، ساکت می نشیند و هر ظلم و ناحقی را تحمل می کند و آرمان اعتقادی و تعهدی خویش را به کناری می نهد؟» حکیمی، حضرت ولی عصر (عج) را دست انتقام خدایی، دشمن خونریز مستکبران و فاسدان، یار دل سوز فروتنان، مستضعفان و پاکان معرفی می کند. محمدرضا حکیمی در آثار دیگری نیز به مسأله ظهور و غیبت پرداخته که یکی از مهم ترین آنان بعثت، غدیر، عاشورا، مهدی (عج) است. کتاب **ای آفتاب** نیز اثری کوتاه و برگرفته از اندیشه های محمدرضا حکیمی در مورد مسأله ظهور است.

شرف الدین



وقتی نام سید عبدالحسین شرف الدین موسوی عاملی می آید، بی اختیار عباراتی مثل وحدت اسلامی و تقریب مذاهب به ذهن می رسد؛ چرا که این عالم مورد توجه اهل سنت، به تلاش برای اتحاد سیاسی

مسلمانان شهره است. محمدرضا حکیمی در اثری که به نام این مجتهد شیعی منتشر شده است، سعی کرده به موضوع اتحاد اسلامی و نه اتحاد مذهبی توجه کند. حکیمی می نویسد: «دشمنان ما برای اینکه این هدف اعلا تحقق نیابد، وحدت اسلامی را به وحدت مذهبی برمی گردانند تا عملی نباشد و این خیانت است، از سوی هرکس که القا شود. هیچ مصلحی این را نمی خواهد؛ همه می خواهند مسلمانان با وجود فرقه ها و مذاهب، در جبهه اسلامی متحد شوند و در

از بزرگترین شهرها تا دور افتاده‌ترین روستاها تحقق پیدا کند. محمدرضا حکیمی با تکیه بر این سخن شهید بهشتی که: «دین یعنی عدل و عدل یعنی دین...» اعتقاد دارد که حکومت‌های مستبد و طاغوتی نمی‌توانند مجری امر عدالت در جامعه باشند و اجرای امر عدالت در جامعه نیازمند یک انقلاب بزرگ اسلامی و تشکیل حکومتی اسلامی است.»

یکصد و پنجاه سال تلاش خونین



از اندیشمندی که سعی می‌کند هر مسأله اسلامی را به لحظه اکنون پیوند بزند، بعید به نظر می‌رسد که در مورد تاریخ معاصر قلم نزنند. محمدرضا حکیمی با بینش تاریخی خاص خود تاریخ معاصر

ایران را مرور می‌کند. یکصد و پنجاه سال تلاش خونین کتاب تاریخ نیست بلکه صرفاً مرور تاریخی وضعیت مردم ایران در مواجهه با اتفاقات سهمگین و مختلف است. حکیمی ایرانیان پیش از انقلاب اسلامی را «تحقیر شده» و «کرامت از دست داده و ستمدیده» و «ملت حقوق بر باد رفته» توصیف می‌کند. به همین خاطر، به نظر حکیمی، هنگامی که ایرانیان زمزمه انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) را می‌شنوند، روحشان تکان می‌خورد، دلشان از امید پر می‌شود و نهضت فراگیر می‌شود. حکیمی در جایی از این کتاب به شعاری اشاره می‌کند که شب ورود امام خمینی (۱۲ بهمن) تابلویی پارچه‌ای و بزرگ مقابل در دانشگاه تهران نصب شده بود: «ای امام! بیا و آزادی و عدالت را، با دستان خود، در میان ملت تقسیم کن.»

در اهمیت گرامی داشت علما نگاشته شده است. مقالات یادنامه نیز در آن به اختصار معرفی شده‌اند. مقاله سوم، در مورد زندگی سیاسی و اجتماعی امام علی بن موسی الرضا (ع) است. حکیمی در مقاله چهارم با نام ۴۰۰ کتاب در شناخت شیعه به موضوع شناخت اسلام شیعی و معرفی ۴۰۰ کتاب در این زمینه می‌پردازد. آخرین مقاله نیز به موضوع علم در اسلام پرداخته و وضع نابسامان انتشارات مذهبی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

محمدرضا حکیمی در آثار دیگری مثل آنجا که خورشید می‌وزد به معرفی شخصیت علمی و عملی استاد آیت‌الله حاج شیخ «هاشم قزوینی»؛ خاطراتی از «محمد تقی شریعتی» و معرفی بخشی از افکار و اهداف مرحوم «عبدالجواد فلاطوری» پرداخته است.

منهای فقر

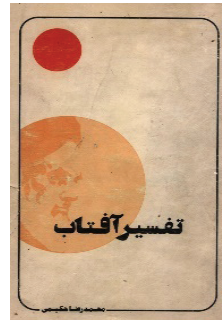


اثری است به کوشش مرتضی کیا و برگرفته از اندیشه‌های محمدرضا حکیمی. علامه در بسیاری از آثار خود به مسأله اقتصاد و نسبتش به حکمرانی پرداخته است.

منهای فقر را اما شاید بتوان متمرکزترین اثر حکیمی در مورد عدالت اجتماعی به حساب آورد. جایی که او به صراحت می‌نویسد: «اسلام، تنها نماز و روزه و سختگیری در امر حجاب نیست، اسلام، برای سعادت افراد و رشد متعالی جامعه آمده است. تبعیض و تفاوت و فقر و نکاتر، ضد انسانیت اخلاقی و رفتار اسلامی است» این کتاب شامل دوازده بخش است که با عناوین مختلف سعی دارد وجوب امر عدالت در جامعه را اثبات کند. طبق تعریف نویسنده کتاب عدالت امری مطلق است که باید در سرتاسر جامعه

تفسیر آفتاب

بسیاری تفسیر آفتاب را سیاسی‌ترین اثر محمدرضا حکیمی می‌دانند. اثری مبسوط در توضیح انقلاب اسلامی ایران، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران



و البته ماهیت ایدئولوژیک انقلاب اسلامی. حکیمی در تفسیر آفتاب که آن را در بحبوحه جریانات انقلاب اسلامی ایران نوشته است، پیوندی با سیره اهل بیت پیامبر برقرار می‌کند و می‌نویسد: حضرت فاطمه (س) نخستین انقلاب داخلی را در راه بیداری سیاسی - مذهبی جامعه اسلامی پی ریخت. در سده اخیر نیز نهضت‌هایی مثل نهضت سیدجمال‌الدین اسدآبادی، نهضت شیخ فضل‌الله نوری، نهضت نواب صفوی و... تلاش‌های کردند اما انقلاب کبیر ایران، انقلابی است که در طول تاریخ نظیر آن در وسعت، عمق، رشد، پختگی و معنویت وجود ندارد. حکیمی در این اثر به علل وقوع انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد. عللی نظیر پیوند ناگسستنی حکومت پهلوی با زر، زور و تزویر، تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی که به واسطه آن حوزه‌های روحانیت به نزدیک شدن خطر پی برده و به قیام‌آوردن رسیدند. به نظر حکیمی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله که هزینه‌های کمرشکن داشت، تغییر تاریخ از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی و البته مسأله اسرائیل از علل وقوع انقلاب در ایران بود.

پیام جاودانه

ضرورت شناخت و تعقل در جای جای این اثر جاری است. از دغدغه حکیمی در خصوص عادی شدن قرآن



کریم و علت‌های این پدیده گرفته تا نبود قرآن‌شناسی در حوزه و دانشگاه. حکیمی مدعی است «اکثریت فراوانی از مدعیان فضل و نظر اسلامی، از قرآن‌شناسی معارفی و از این موضوع و ابعاد آن، تصوّر درستی نیز ندارند و همین تفسیرگرایی و تفسیرنویسی به سبک متعارف را، کمال قرآن‌شناسی می‌شمارند و تفسیرهای متداول و متعارف را، حدّ نصاب قرآن‌شناسی معارفی و معارف‌شناسی قرآن می‌دانند». محمدرضا حکیمی، با الهام از آیه ۲۴ سوره محمد (ص) (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا)، عناوین فصول یا گفتارهای بیستگانه کتاب را «تدبّر» (تدبر نخست تا تدبر بیستم) نام نهاده است.

نان و کتاب



«جز سعادت انسان و جامعه چیزی نمی‌خواهم و جز به «توحید و عدل» (دو ضرورت ابدی برای انسان) به چیزی فرا نمی‌خوانم. - «توحید قرآنی - اوصیائی» (نه یونانی

- التقاطی) - «عدالت علوی - اجرائی» (نه تبلیغاتی - سیاسی) و همواره در آرزوی تأسیس «نظام عامل بالعدل» و «جامعه قائم بالقسط» به سر می‌برم. « این گزیده‌ای است از اثر برجسته نان و کتاب محمدرضا حکیمی. اثری مشتمل بر نُه مقاله و یک نامه مهم. نامه به فیدل کاسترو، رهبر انقلاب کوبا، که چنین آغاز می‌شود: «حضرت عالیجناب، ریاست جمهور محترم جمهوری کوبا دام جلاله پس از سلام و ادای احترام، معروض می‌دارد: برای آن عالیجناب، در جهت حمایت از محرومان جهان و حفظ «کرامت انسان» و مقاومت پایدار در برابر استعمارگران و مستکبران جهانی، همواره سلامتی و طول عمر با نشاط و مقاومت، آرزو می‌کنم و به رجال دولت و ملت نجیب و مقاوم کوبا - بوسیله آن عالیجناب - سلام می‌رسانم

و برای آنان آرزوهای نیک دارم و از رفیق مجاهد و شجاعتان چه گوارا به احترام و عظمت یاد می‌کنم...»

دانش مسلمین

«حدود هزار سال پیش در شهر بغداد بیش از یکصد کتابفروشی وجود داشته است. در همان زمان، فقط و فقط فهرست کتاب‌های کتابخانه عمومی ری به ۱۰ هزار جلد می‌رسید. کتابخانه



بصره به طالبان علم که در آنجا مطالعه می‌کردند، مقرری و اعانه می‌داد. وقتی مغولان بغداد را به ویرانی دادند سی‌وشش کتابخانه عمومی در آنجا بود. بعضی بزرگان، مثل «صاحب بن عباد» به قدر کتابخانه‌های اروپا کتاب داشته است. در آن زمان هیچ کس جرئت نداشت مال فراوان داشته باشد مگر آنکه با مال خود ادبیات و هنر را کمک کند. مسلمین برای اولین بار اصول رسم بر سطح کره را شناختند. این مسلمین بودند که با آمیزش جبر و هندسه، اصول هندسه تحلیلی دکارت را به وجود آوردند. این ابوالوفای بوزجانی بود که که معادله سرعت را کشف کرد. این مسلمین بودند که برای اولین بار به کروی بودن زمین و دوران آن به گرد محورش قائل شدند». همه این اطلاعات به شکل مبسوطی در کتاب دانش مسلمین محمدرضا حکیمی جمع شده است. اما هدف از ارائه چنین مطالبی چیست؟ به گفته خود حکیمی او با نگارش این فصول نخواستند غروری بی‌جا از اطلاعاتش بیافرینند. بلکه خواسته «حماسه‌ای راستین» را زمزمه کند. حماسه راستین نیز یعنی اینکه آنچه مسلمانان، در مایه علم و دانش و اندیشه و آزمون و فرهنگ و اخلاق، به جامعه بشر داده‌اند هسته اصلی همه چیزهایی است که امروز بشریت واجد آنها شده است. حکیمی در این کتاب به

این پرسش می‌پردازد «چگونه شده است که با این همه، با ما مسلمانان، این گونه به دشمنی برخاسته‌اند؟»

راه خورشیدی، اندیشه‌نامه و راه‌نامه استاد محمدرضا حکیمی



مرحوم محمدرضا حکیمی، در مؤخره کتاب خورشید مغربش که در روزنامه کیهان (هشتم و نهم تیر ماه ۱۳۶۱) منتشر کرده است، می‌نویسد: «وقتی برای

ادامه تحصیل به حوزه علمیه

مشهد رفتم، از اینکه مسأله محرومیت و محرومان، چنانکه باید مطرح نیست و برای مبارزه با فقر و بیچارگی چنانکه باید سخنی به میان نمی‌آید و اقدامی نمی‌شود، بسیار اندوهناک بودم.»

محمد اسفندیاری، اسلام‌پژوه و تاریخ‌نگار به استناد مطلب بالا، به نکته‌ای ظریف اشاره می‌کند. اسفندیاری برای فهم حکیمی شرایط زندگانی حکیمی را برجسته می‌کند و می‌نویسد: «اگر کسی با مانیفست مارکس و بینویان هوگو به زاغه‌ها برود، چنان هنری نکرده است اما اگر طلبه‌ای در حجره‌ای در بسته با الفیه به زاغه‌ها برود، خلاف آمد عادت کرده است.

اگر از محمد اسفندیاری بپرسید که مهم‌ترین ویژگی علامه محمدرضا حکیمی چیست؟ او بی‌درنگ و صراحتاً پاسخ خواهد داد: دردمندی! محمد اسفندیاری به استناد تفکر حکیمی و البته موخره‌ای بر کتاب خورشید مغرب فصلی با عنوان دردمندی در کتاب آخرش راه خورشیدی تدوین کرده است. ادعای نگارنده در این اثر تا به آنجا می‌رسد که می‌نویسد: «واژه‌هایی چون محرومیت و محرومان، انسان و انسانیت، آن‌قدر در آثار حکیمی تکرار شده که در آثار هیچ متفکری تکرار نشده است. اگر دردمندی

حکیمی را در میان همه متفکران تقسیم کنیم، کسی بی درد باقی نمی ماند.»

نویسنده کتاب راه خورشیدی، اندیشه نامه و راه نامه استاد محمدرضا حکیمی، دو فصل با عناوین «مکتب تفکیک» و «اخبار و اخباری گری» تدوین کرده است. نویسنده اذعان دارد که این دو فصل مهم ترین موضوعات کتاب نیست و برای درک مکتب تفکیک و مسأله اخباری گری و اخبارگرایی نباید به این مجمل بسنده کرد. در عین حال می توان گفت که ضمن معرفی و شرح مختصر آرای حکیمی در مورد مکتب تفکیک به نکات ارزنده ای اشاره می کند. مثل اینکه علامه حکیمی در مکتب تفکیک (آن جهان بینی، جهان شناسی، نظام شناختی و دستگاه فکری که میان مفاهیم و اصلاحات بشری یا ممتاز از سوئی و معارف خالص الهی و آسمانی اخذ شده از کتاب و سنت، از سوی دیگر، تفاوت قائل می شود و فرق می گذارد.) خلاصه نمی شود و تفکیک صرفاً یکی از باروهای اوست، یا اینکه اصل نظریه تفکیک برای حکیمی نیست اما او ارکان معاصر مکتب تفکیک است. فصل اخباری گری و اخبارگرایی هم به نوعی به ادعای مخالفان تفکیک می پردازد. مخصوصاً نسبت اخباری گری دادن به تفکیکی ها.

نویسنده در فصلی با عنوان «اقبال همیشه دیر می آید» با نگاهی باریک بینانه حکایتی از اقبال لاهوری نقل می کند که در کودکی دیر به مدرسه می رفت. روزی معلم از او می پرسد که چرا دیر می آیی و او پاسخ می دهد: اقبال همیشه دیر می آید. اما این حکایت چه نسبتی با علامه حکیمی می تواند داشته باشد؟ به نظر نویسنده، شخصیتی مثل دکتر علی شریعتی هنگامی ظهور کرد که مارکسیسم در ایران ریشه دوانده و دانشگاه ها را اشغال کرده بود به همین خاطر شریعتی مارکسیسم را به زیر کشید و دسته دسته جوانان را در پی اسلام به حرکت درآورد. حکیمی، اما زمانی به

وجهه اقتصادی و عدالت طلبانه اسلام پرداخت که مارکسیسم از تاریخ ایران رفته و بسیاری را قربانی کرده بود. گویی، اقبال همیشه دیر می آید.

اسفندیاری، علامه حکیمی را در وضعیت «نه این و نه آن» توصیف می کند. کسی که نه شبیه گذشتگان است و نه شبیه هم روزگاران. هم دیر یاب است و هم نابخیار. هم حاضر است و هم غایب. مردم را به قیام و عدالت فرا می خواند و از طرف دیگر در مجالس دیده نمی شود یا با رسانه ها صحبت نمی کند. نویسنده اعتراف می کند که از سال ها پیش قصد داشته از معمای حکیمی پرده بردارد اما گویا محمدرضا حکیمی رخصتی به او نمی داده است. گویی حکیمی رضایت نمی داده که آنچه اسفندیاری از زندگی و سیره زاهدانه او می داند را به قلم بیارود. البته این ماجرا هم بی تأثیر نبوده که علامه حکیمی در حال تدوین اثری با عنوان «سرگذشت سرگذشت» بوده تا زندگی نامه اش را به رشته تحریر درآورد اما سرنوشت او را از نوشتن این اثر بازمی دارد. اسفندیاری در مقدمه به استناد جمله ای از فریدریش ویلهلم نیچه، به مقاله ای با عنوان خروش عدالت اشاره می کند که آن را سال ها پیش منتشر کرده و از آن استقبال شده بود. به همین خاطر ادعا می کند که در این سال ها از حکیمی «فراوان سخن گفته است و سخن فراوان نگفته است.» اکنون هم که قصد کرده گفته ها و ناگفته هایی از کارنامه او را بنویسد؛ این دفتر به پایان آمده اما حکایت همچنان باقی است. پس گویی این جمله نیچه حقیقت دارد. «آن را که خبرهاست، برای روز مبادا، بسیار می خموشد در خود. آنکه روزی می خواهد آذر خشی برافروزد باید دیری ابر باشد.» کتاب راه خورشیدی، اندیشه نامه و راه نامه استاد محمدرضا حکیمی از واپسین آثاری است که پس از درگذشت علامه حکیمی منتشر شده است. انتشارات نگاه معاصر کتاب را در * ۵۵ شماره منتشر کرده است.

احیای که کارکرد دین را در خلوص آن می‌جست

حضور کم‌رنگ «دیگری» در آثار استاد حکیمی

حکیمی در این اندیشه بود که چگونه می‌توان علوم انسانی را در خدمت انسان قرار داد

الدین رسید اشمس چارم آسمان سر در کشید
واجب آید چون که آمد نام او اشرح کردن رمزی از
انعام او
این نفس جان دامنم بر تافته ست ابوی پیراهان یوسف
یافته ست
از برای حق صحبت سال‌ها ا باز گو حالی از آن خوش
حال‌ها
تا زمین و آسمان خندان شود ا عقل و روح و دیده صد
چندان شود
لا تکلّفنی فانی فی الفنا ا کلت أفهامی فلا أخصی ثنا
من چه گویم یک رگم هشیار نیست ا شرح آن یاری
که او را یار نیست
برای بنده هم انجام یک وظیفه و انجام یک حق و هم
مایه افتخار است که درباره استاد محمدرضا حکیمی
در این جلسه سخن بگویم.

واقعاً یکی از بزرگ‌ترین توفیقاتی که یک انسان
می‌تواند در زندگیش پیدا کند مواجه شدن با روح‌های
زیبا، جان‌های شیرین و در حقیقت انسان‌های اصیل
است و بنده خدا را شاکرم که سال‌های سال به دلیل
همسایگی که داشتیم، زمانی که من در دانشگاه قم
با فاصله یک خانه، سال‌های سال همسایه دیوار
به دیوار استاد بودم و شب‌ها ایشان سرحال بودند و
قدم می‌زدند، در محضرشان بودیم. برای بنده که در
حقیقت دوست داشتم یک کسی از تبار سرداران

نشست بزرگداشت و نقد و بررسی آثار استاد
محمدرضا حکیمی در تاریخ ۷ مهرماه به مناسبت
چهل‌مین روز درگذشت ایشان، با حضور حامد
علی اکبرزاده، رئیس سازمان انتشارات جهاد
دانشگاهی، عبدالله نصری، استاد فلسفه دانشگاه
علامه طباطبایی، امیرعباس علی‌زمانی، استاد
فلسفه دین دانشگاه تهران، محمود اسعدی،
استاد مدیریت و ارتباطات دانشگاه تهران،
حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌الهی خراسانی
و مسلم نادعلی‌زاده به طور مجازی برگزار شد.
گزارش مشروح این نشست را در ادامه می‌خوانید.

غفلت از دیگری در آثار استاد محمدرضا حکیمی



امیرعباس علی‌زمانی
من با ابیاتی از مولانا
جلال‌الدین درباره
شمس تبریزی شروع
می‌کنم.
چون حدیث روی شمس

باشد و مبتنی بر تعهد به آن تفکر باشد و صمیمیت و گشودگی داشته باشد، همه این ویژگی‌ها را داشتند؛ بنابراین یک وقت ما راجع به خود استاد محمدرضا حکیمی حرف می‌زنیم که در این صورت هر چه بگویند تا روز قیامت در واقع کم گفتند.

در بشر روپوش کردست آفتاب افهم کن والله اعلم بالصواب

ایشان جزو اولیای الهی بود که در حقیقت:

ظل او اندر زمین چون کوه قاف اروح او سیمرغ بس عالی طواف

گر بگویم تا قیامت نعت او اهیچ آن را مقطع و غایت

مجو

واقعاً اگر بخواهم تا قیامت درباره او حرف بزنم کم می‌آورم.

اتفاق یعنی حضور؛ حضور اینجور انسان‌ها در دوره‌ای که دوره حقارت آدم‌هاست، دوره میان‌مایگی است و دوره‌ای است که آدم‌ها حقیر شدند، دیدن چنین آدم‌هایی و پیدا کردنشان خیلی اتفاق نادری است و این بزرگترین شکری است که من از خدا دارم و واقعاً رابطه‌ای که با استاد داشتم بیش از آنکه به مکتب تفکیک برگردد، بیش از آنکه به آموزه‌های ایشان برگردد، به آن چیزی که در وجود او بود و در حقیقت خودش عینیت پیدا کرده بود و متبلور شده بود؛ بیشتر راجع به این بود.

بنابراین من اینجا وقتی اگر سخنی گفتم، نقدی، نکته‌ای گفتم دوستان توجه دارند که چه عشق و ارادتی من نسبت به استاد محمدرضا حکیمی دارم و برای من چقدر زیبا بوده و همیشه آرزو داشتم از نسل کسانی مثل مرحوم دکتر شریعتی، استاد شریعتی و کسانی که در خراسان بزرگ پرچم‌دار تشیع علوی بودند کسی را ببینم و این اتفاق افتاد و این نوع زندگی را دیدم و مشاهده کردم. از بس این وجود شیرین و زیبا و خاطره‌انگیز است، خاطره او در ذهن ما و در

خراسان و روح‌های زیبا و شیرین را ببینم یک گشودگی به عالم معنا بود. از این جهت امروز که دارم حرف می‌زنم خیلی ناراحتم واقعاً، بعضی وقت‌ها نمی‌توانم درباره استاد حرف بزنم، این ارتباط ادامه داشت و ایشان لطف می‌کردند و به خانه ما می‌آمدند، من جلساتی را در حضور بعضی از اساتید فراهم می‌کردم و ایشان را هم می‌بردم. تا این اواخر که دیگر ایشان به هیچ وجه اجازه نمی‌دادند کسی حاضر شود، تلفنی تماس داشتم و مرتب احساس می‌کردم که استاد دچار ضعف و کسالت و ناراحتی هستند، در حقیقت این سخن مولانا که می‌گفت:

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش

خون انگوری نخورده، باده‌شان هم خون خویش

هر کسی اندر جهان، مجنون لیلیایی شده است

عارفان، لیلای خویش و دم به دم مجنون خویش

ساعتی میزان اینی، ساعتی موزون آن

بعد از این میزان خود شو تا شوی موزون خویش

گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی

در درون حالی بیابی موسی و هارون خویش

واقعاً استاد حکیمی این طور بودند.

من یاد آن سخن‌های دیگر افتادم که می‌گفت: «در حقیقت تفکر اصیل تفکری است که انسان با آن تفکر زندگی می‌کند و تفکر برای او یک خانه است.»؛

چراکه ما دو نوع زندگی داریم؛ یک زندگی که بر اساس عرف و عادت و پسند دیگران هست، این زندگی تکرار است، همین زندگی که اغلب افراد دارند، ولی زندگی اصیل از سوی انسان‌های اصیل آن زندگی است که انسان‌ها بر مبنای اندیشه‌هایشان زندگی می‌کنند یک جور «از آن من بودن» وجود دارد؛ یعنی انسان اندیشه‌اش مال خودش است و بر اساس آن اندیشه انتخاب می‌کند و بر اساس آن زندگی می‌کند. بدون تردید استاد محمدرضا حکیمی آن ویژگی‌هایی که برای زندگی اصیل برمی‌شمارند، که مبتنی بر تفکر

جامعه‌ای که درد نان داشته باشد نمی‌تواند درد مَنان داشته باشد

حکیمی فکر می‌کرد هر چه بیشتر برای خلوص تلاش کند شاید به کارآمدی بهتری هم برسد و در حقیقت از این جهت اوزبان و تعالیم انبیا را نه اینکه متعارض و متناقض با تعالیم بشری بداند، ولی متمایز می‌دانست و این متمایز بودن و مستقل بودن در ویته‌گنشتاین هم هست، آنجا که می‌گوید بازی زبانی دینی از بازی زبانی فلسفی و عرفانی جدا است و زبان دین از زبان فلسفه و زبان عرفان و زبان علم جدا است. البته جدا بودن و متمایز بودن غیر از متعارض بودن است و این پروژه ایشان بود و رویکرد ایشان در این مسیر احیای دین، زدودن تحریف از دین و ساختن یک هندسه معرفتی قوی بود که نقطه مثبت آن هم توجه به واقعیت‌های انضمامی است.

استاد حکیمی معتقد بود که در بین ارزش‌های متعالی ارزش انسانی عدالت که یک ارزش ذاتی است مقدم است و اگر این نباشد تفکر رخ نمی‌دهد، عبادت رخ نمی‌دهد، توحید رخ نمیدهد و معنا رخ نمی‌دهد؛ از این جهت فوق‌العاده زیبا بود و آن چندین جلد الحیاه هم بیانگر این است. نان نماد عینی این مسأله است؛ «جامعه‌ای که درد نان داشته باشد نمی‌تواند درد مَنان داشته باشد»، خودمان هم مشاهده می‌کنیم و با چشمان خودمان می‌بینیم؛ هزاران سخنرانی، هزاران فیلسوف و علامه راجع به زیبایی دین و زیبایی تعالیم دینی سخن می‌گویند، ولی وقتی دین و متولیان دین نتوانند عدالت و جامعه منهای فقر را تحقق ببخشند این تعالیم به جایی نمی‌رسد.

اما به لحاظ نکته انتقادی که می‌خواستیم آخر بگویم، به نظر استاد حکیمی خیلی تلاش کردند، خیلی زحمت کشیدند، با تمام وجود، با تمام خلوص و

جان ما معنا می‌بخشد.

استاد محمدرضا حکیمی در واقع نماد یک نوع تفکر است و نماد یک نوع زیستن است و نماد یک نوع معنا است، آنجایی شما به معنا می‌رسید که ببینید آیا در مقابل امیال و غرائز و خواسته‌ها و فشارها می‌ایستید و وفادار می‌مانید؟ یعنی التزامی پیدا می‌کنید؟ التزام به حقیقت، التزام به اخلاق، التزام به عدالت، التزام به خدا، حتی ایمان هم از جنس التزام و یک «کامیتمنت» است، التزام به امر قدسی، التزام به انسان بودن و این چقدر برای استاد حکیمی مهم بود، انسان بودن و انسان شدن؛ آن چیزی که از استاد حکیمی برجای مانده که خیلی با ارزش است و ایشان اتفاقاً بزرگترین ناراحتی‌اش وقتی که داروهایش زیاد شد این بود که نمی‌تواند مثل سابق بخواند، بنویسد و مطالعه بکند و این جستجو و این طلب مدام و این شدن مستمر تا آخر برای ایشان ادامه داشت و حاصلش هم به هر حال این مجموعه گران‌بهایی است که برای ما به یادگار گذاشته که به لحاظ قلم، به لحاظ محتوا، به لحاظ صورت و به لحاظ معنا فوق‌العاده زیباست؛ یعنی او وجود عینی آن زیبایی را داشت و این وجود بسیار با ارزش است.

به هر حال ما وقتی که درباره میراث استاد محمدرضا حکیمی سخن می‌گوییم باید توجه داشته باشیم که او در سلسله احیاگران است؛ احیاگران اندیشه دینی و تفکر دینی در ادامه کار پیامبران تعریف می‌شوند. خود ایشان سه چهره را در مقدمه الحیاه جدا می‌کند که پیامبران، پادشاهان و مصلحان هستند؛ شبیه تصویری که دکتر شریعتی در یکی از آثار خود این سه چهره را یک دیگر جدا می‌کند.

استاد حکیمی بیشتر احیاگر است و احیاگری است که بیشتر دغدغه خلوص دارد و خلوص برای او بسیار مهم است. احیاگران بیشتر دغدغه کارآمدی دارند، دغدغه پویایی دارند و گاهی دغدغه خلوص و استاد

نظر من این دیگری در آثار استاد محمدرضا حکیمی ظهور و بروز چندانی ندارد و البته او تقصیری ندارد. او در دنیای دیگری تربیت شده و در یک چهارچوب خاصی و عاشق آن مسیر هم هست. انسان عاشق را شما نمی‌توانید از او ایراد بگیرید، ولی من به عنوان شاگرد، به عنوان مخاطب، به عنوان دانشجو؛ کسی که گفت معلم اول را دوست دارم ولی حقیقت را از او بیشتر دوست دارم باید عرض کنم که من بیشتر گمان می‌کنم این روشی که مرحوم آقای طباطبایی انتخاب کرده بود و با کربن گفت‌وگو می‌کرد؛ روشی که استاد مطهری در جلسات انجمن اسلامی مهندسين شرکت می‌کرد و با کسانی مثل مهندس بازرگان و دکتر سحابی گفت‌وگو می‌کرد، اندیشه‌های مختلف را می‌خواند، نقد می‌کرد و... بیشتر مورد توجه است؛ در آثار استاد حکیمی این دیگری حضور چندانی ندارد ولی به هر حال روحش شاد! بر او درود می‌فرستیم و گوهرهای گران‌بهایی برای ما گذاشته‌اند و امیدوارم ان‌شالله ما قدر این گوهرها را بدانیم و در آن مسیر باشیم و دعای خیر ایشان و انفس قدسی شامل حال ما باشد.

ایده‌پردازی، افق‌گشایی و مجموعه‌سازی؛ سه ویژگی آثار محمدرضا حکیمی

علی‌اللهی خراسانی



به نظر من اندیشه و آثار استاد محمدرضا حکیمی سه ویژگی دارد که من به این سه تا ویژگی اشاره می‌کنم و بعد یک اقدام و یک خطر را هم از جانب شارحان و کسانی که در مواجهه با آثار ایشان هستند عرض می‌کنم.

اولین ویژگی ادبیات‌سازی و ایده‌پردازی است. ما می‌بینیم سراسر آثار مرحوم استاد محمدرضا حکیمی ترکیب‌سازی‌های بسیار زیباست. من فراموش

قطعاً جایگاهش در «عند ربهم یرزقون» است - واقعاً چیزهایی از نزدیک از ایشان دیدم که به هیچ وجه نمی‌دانم اجازه بیان را دارم یا نه - ولی به عنوان تفکر اگر بخواهیم بحث بکنیم به نظر من نه استاد حکیمی و نه کسانی که در مکتب تفکیک تلاش می‌کنند، پروژه مدرنیته را جدی نگرفته‌اند و حس می‌کنند فارغ از مدرنیته، فارغ از تفکر مدرن و فلسفه مدرن ما می‌توانیم پروژه خودمان را پیش ببریم.

بینید ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در این جهان همه چیز وجود دارد و این جهان زیر و رو شده و وارد بازی مدرنیته شده‌ایم؛ دین در افق مدرنیته باید بتواند مخاطبین خودش را جذب کند؛ ما باید گفت‌وگو بکنیم. بینید بیشتر به نظر من مخاطب استاد محمدرضا حکیمی در الحیاه و آثارش یک شیعه دوازده امامی صادق مخلصی است که در واقع آن پیش فرض‌ها، همه‌را، قبول دارد، ولی وقتی شما در عرصه‌ی جهانی بخواهید وارد بحث گفت‌وگو با علم و دین شوید، وارد بحث و وارد گفت‌وگو با فلسفه‌های مختلف شوید، با فلسفه‌های الحادی و... مواجه شوید، این جا است که به نظر من این اساتید بزرگ، این آفتاب‌های درخشان، به نظرم پروژه مدرنیته را و تفکر مدرن را و فلسفه مدرن‌را، هنر مدرن را و علم مدرن را جدی نگرفتند. حتی در تعالیم اقتصادی هم شما باید بیابید و در مواجهه با واقعیت آن چیزی که در جامعه در باب پول، اقتصاد، بانک‌داری و همه این‌ها وجود دارد حرف خود را ارائه دهید، ما که نمی‌توانیم تمام این‌ها را زیر و رو کنیم؛ ما باید در یک گفت‌وگو، در یک نقد و در یک پروسه دیالوگی سخن بگویم، من معتقد به عدم تفکیک هستم؛ اصالت دین و اصالت تفکر معنوی حرف درستی است، باید باشد، ولی دین به روی دیگری گشوده است و با حضور دیگری است که ما می‌اندیشیم، با حضور دیگری است که ما زندگی می‌کنیم و طبیعتاً به

نمی‌کنم که همیشه برادر بزرگترم من را دعوت می‌کرد که در نوجوانی اگر میخواهم قلمم قلم خوبی باشد و در نوشتن از ترکیب‌های رسا و از جمله‌بندی‌های زیبا و فاخر استفاده کنم، آثار استاد محمدرضا حکیمی را بخوانم و البته چون ایشان با پدرم هم‌درس بودند و سابقه رفاقت داشتند، همیشه کتاب‌خانه پدر من پر بود از آثار و نوشته‌های قدیم و جدید استاد محمدرضا حکیمی.

این ترکیب‌سازی‌ها و این ادبیات‌سازی‌ها را ما در سراسر آثار استاد می‌بینیم؛ به طور مثال جامعه‌سازی برهانی یا تفقه جمعی و خیلی از ترکیب‌های زیبای دیگر؛ همین‌طور ایده‌پردازی؛ یعنی ما می‌بینیم که استاد محمدرضا حکیمی ایده‌های بسیار خوبی را در کتاب‌هایشان مطرح کردند، من به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنم. ایشان در چندجا تفقه جمعی را عنوان کردند؛ یعنی اینکه آنچه در اصطلاح ما به آن فقه می‌گوییم، باید به همان تفقه‌ی که در روایات بوده برگردد و جالب این است که بدانیم سال هفتاد و یک که مجله حوزه منتشر می‌شود و پدر معنوی مجله حوزه استاد محمدرضا حکیمی بودند، در آنجا مقاله‌ای دارند و فقه‌دان‌ها و فقه‌پژوهان را به اهداف دین توجه می‌دهند و بیان می‌کنند که اهداف دین باید در استنباط فقهی مورد استناد قرار بگیرد. می‌دانیم در دهه هفتاد صحبت از اهداف و مقاصد دین و تأثیر آن در استنباط دینی بسیار جالب، مترقی و نوآورانه محسوب می‌شد؛ پس اولین ویژگی، ادبیات‌سازی و ایده‌پردازی است که خوب نمونه‌های زیادی دارد، اما وقت مجال نمی‌دهد که ما به گونه‌های بیشتری بپردازیم.

دومین ویژگی روشن‌گری و افق‌گشایی است که مرحوم استاد حکیمی نسبت به امور مختلف، نسبت به ابعاد مختلف زندگی انسان و مباحث عینی این روشن‌گری و این افق‌گشایی را داشتند. ما نسبت به مکتب معارفی خراسان می‌بینیم که ایشان برای

اولین بار تئوری مکتب تفکیک را به طور مفصل عنوان کردند و می‌بینیم که ایشان چقدر روشن‌گری و افق‌گشایی دارند؛ چه نسبت به آموزه‌های این مکتب، روش این مکتب و بزرگان این مکتب. همچنین در بحث‌های مختلف اجتماعی - به طور مشخص در مورد حوزه و روحانیت - روشن‌گری و افق‌گشایی‌های ایشان بسیار قابل تأمل و قابل توجه است؛ نقش امام در جامعه، قرآن، نقش قرآن در جامعه‌سازی و توجه به اهداف دین، توجه به عنصر امامت، توجه به مرزبانان وحی و فرهنگ شیعه. ما می‌بینیم که استاد محمدرضا حکیمی روشن‌گری‌ها و افق‌گشایی‌های بسیار قابل تأمل و تاثیرگذاری را در دنیای علم و همین‌طور در دانش و فرهنگ، داشتند.

سومین ویژگی، مجموعه‌سازی ایشان است، مجموعه گران‌سنگ الحیاه بیانی از تمدن اسلامی و زندگی انسان و ابعاد زندگی او با توجه به آیات و روایات است. استاد محمدرضا حکیمی اگر حیات جاودانه انسان و زندگی مترقی انسان را در پرتو عمل به آیات و روایات می‌دانستند، این را با الحیاه عینی کردند و این منظومه فکری و این نظام را در مجموعه الحیاه نشان دادند. پس بنابراین ما می‌توانیم سه ویژگی اساسی در آثار و فکر علامه حکیمی ببینیم که من دوباره اشاره می‌کنم؛ یک: ادبیات‌سازی و ایده‌پردازی، دو: روشن‌گری و افق‌گشایی که از جمله بحث عدالت و بحث توجه به فرد، بحث توجه به فاصله طبقاتی که ما اوجش را در کتاب قصد و عدم وقوع می‌بینیم که اوج روشن‌گری و اعتراض‌های مرحوم استاد حکیمی به دور شدن سیاست‌های نظام از آن اهداف قرآنی و اقتصادی و نقدهایی است که به این سیاست‌ها و به این تصمیمات داشتند. پس در آثارشان این روشن‌گری و یک افق‌گشایی را می‌بینیم و سوم: مجموعه‌سازی یعنی حتی غیر از کتاب الحیاه کتاب‌های ایشان در موضوع نقش قرآن در زندگی، نقش امام در زندگی و

عنوان کنند و مثلاً الحیاه را همان الگوی تمدن اسلامی عنوان کنند، نه! این یک خلط روش‌شناختی است. مجموعه گران سنگ الحیاه باید منبع باشد. چطور یک فقیه برای دادن فتوی به مردم در زمینه خمس نمی‌آید روایات خمس را در دسترس مردم قرار بدهد، بلکه نتیجه سال‌ها اجتهاد، حل تعارضات و استفاده از علوم دیگر را در قالب یک فتوی در رساله توضیح المسائل در اختیار فرد قرار می‌دهد؟ به همان شیوه باید عمل شود. این که ما روایات و اصل روایات را برای عمل دیگران قرار بدهیم این همان اخباری‌گری است که من از آن به‌عنوان اخبار‌گرگی فرهنگی یاد می‌کنم. این به هیچ‌وجه محصول و نیت استاد محمدرضا حکیمی نبوده؛ بنابراین مجموعه الحیاه یک منبع گران سنگ برای پردازش موضوعات مرتبط به فرهنگ، جامعه و تمدن است و ما باید مراقب اخباری‌گری فرهنگی و نوع مواجهه پژوهشگران و سیاست‌گذاران فرهنگی با مجموعه‌های حدیثی باشیم.

علوم انسانی در خدمت انسان؛ دغدغه بنیادین حکیمی

مسلم نادعلی زاده



در خصوص مرحوم حکیمی از منظرهای مختلف می‌شود سخن گفت و من هرچه که اندیشیدم تا موردی را پیدا کنم، در نهایت به این نتیجه رسیدم که از خلال آثار خود استاد به شناخت ایشان دست پیدا کنیم؛ چراکه «آثارنا تدل علینا»، آثار ماست که بر وجود ما دلالت می‌کند. استاد حکیمی در پیامی که به جشنواره فارابی دادند در سال هشتاد و هشت و پیام انصرافی که از دریافت جایزه صادر کردند، نکته‌ای را اشاره کردند؛ من این نکته را عرض می‌کنم خدمتتان.

نقش بزرگان دین در حفظ فرهنگ شیعه چقدر در واقع مهم و برجسته است.

اما آسیب‌ها؛ نخست ما در کتاب‌های ایشان نظریه علمی، استدلال علمی و نقد دیدگاه رقیب را کمتر می‌بینیم؛ یعنی ایشان حتی وارد مثلاً مباحث عقل در مکتب تفکیک که می‌شوند و عقل را می‌خواهند توضیح بدهند بیشتر اشاره‌وار و در همان افق روشنگری و بیان کلیات مبحث به آن می‌پردازند و بسنده می‌کنند، اما اینکه یک مقدمات علمی باشد، با یک روش کلامی باشد و دیدگاه‌های رقیب را نقد نکنند، چه در فلسفه اسلامی و چه در فلسفه غرب، ما این را کمتر در کتاب‌های ایشان می‌بینیم، شاید هم نقش و رسالت خودشان را همین روشنگری و افق‌گشایی و ایده‌پردازی می‌دیدند، نه اینکه وارد مباحث خاص علمی بشوند، اما خب در کتاب‌هایی که دارند و در گفتارها و نوشتارهایی که دارند جایش بود به یک استدلال علمی و نقد دیدگاه‌های رقیب نیز بپردازند. یک نکته‌ای هم عرض بکنم به کسانی که در مواجهه با آثار ایشان مخصوصاً الحیاه هستند، این خطر که فراروی سیاست‌گذاران فرهنگی، پژوهشگران و... است خطر اخباری‌گری فرهنگی است. این که ما یک مجموعه بسیار عالی و گزینش شده از استاد حکیمی با برادران خود مرحوم علی حکیمی و استاد محمد حکیمی در اختیار داریم، نباید با تمدن اسلامی یا با سبک زندگی اسلامی این‌همانی بشود؛ یعنی مجموعه الحیاه و این روایات سبک زندگی اسلامی نیست، بلکه منبعی است برای سبک زندگی و منبعی است برای حرکت به سمت تمدن و طراحی الگوهای تمدنی. من این را در کتاب خودم به عنوان سبک زندگی، مفهوم‌شناسی و نظریه‌ها توضیح دادم؛ مثلاً مجموعه میزان‌الحکمه، مجموعه الحیاه، مجموعه مفاتیح الحیاه و... این‌ها را نباید پژوهشگران و سیاست‌گذاران فرهنگی یا شارحان، عین سبک زندگی

در عرفان، در فلسفه، در ادبیات، در فقه، در آشنایی با علوم روز، در ارتباطات فراوانی که ایشان داشتند با متفکران و اندیشمندان معاصر، از همه نحله‌ها و آن ذهن نقادی که ایشان داشتند، همه این‌ها دست‌به‌دست هم داده بود که از ایشان یک شخصیتی بسازد جامع معقول و منقول.

وقتی کنار ایشان می‌نشستیم و کسب فیض می‌کردیم خاطرمان جمع بود از اینکه وجود ایشان با تسلطی کم‌نظیر نسبت به مکتوبات و آثار گذشتگان و معاصران دارد چکیده و عصاره آن مباحث را به ما می‌آموزد و همه این‌ها در پرتو قرآن و روایات بود؛ یعنی ایشان آنچه که از قرآن و روایات دریافته بودند اولاً در زندگی شخصی خودشان اجرا می‌کردند و ثانیاً به دیگران توصیه می‌کردند و می‌آموختند که چگونه می‌توان از این میراث ارزشمند بهره برد.

برای اینکه از این فرصت استفاده کنیم من مقاله‌ای را از ایشان معرفی می‌کنم که در کتاب آنجا که خورشید می‌وزد منتشر شده است، این مقاله عنوانش هست ضرورت توسعه فقه. من برای اینکه اشاره کنم به آفاق اندیشه استاد حکیمی ابزاری را که ایشان پیشنهاد می‌کند برای توسعه فقه، چندتایی را برای شما می‌خوانم.

ایشان در این مقاله پنجاه و پنج کتاب جدید، باب جدید را برای فقه پیشنهاد می‌کنند و می‌گویند که آن فقهی که نجات‌بخش هست فقهی است که به همه امور زندگی بشر پردازد و برای همه اش حرف داشته باشد، نه به این معنا که بعضی امروز مدعی هستند که ما بیایم مثلاً ریاضی اسلامی فیزیک اسلامی و این‌ها بسازیم، نه، به آن معنا که آنچه مربوط به هدایت و سعادت بشر است باید از نظر فقهی در موردش اظهار نظر شده باشد و تلاش فقهی شده باشد برای کنکاش در آیات و روایات و استخراج پاسخ‌های مناسب برای انسان امروز.

فرمودند: «در این جشنواره از فاضلانی قرار شده تجلیل بشود که پنجاه سال به علوم انسانی خدمت کردند؛ پرسش این است آیا این علوم برای ثبت در کتاب‌ها و در دنیای ذهنیت است یا برای خدمت به انسان و حفظ حقوق انسان و پاسداری از سلامت انسان‌ها در واقعیت خارجی و عینیت است؟ نظام مقام انسان در معیشت و زندگی به منظور رشد، تعالی و رسیدن به اقامه قسط قرآنی در حیات اقتصادی است و برخوردار بودن انسان‌ها از حیثیت و کرامت و آزادی در حیات اجتماعی و سیاسی.»

من اگر بخواهم خلاصه بکنم حیات استاد حکیمی را در همین پاراگراف خلاصه می‌کنم؛ یعنی ایشان در عمر هشتاد و شش ساله خود که تقریباً از حدود دوازده، سیزده سالگی وارد حوزه علمیه شدند و مدارج علمی را طی کردند تا زمانی که به اجتهاد رسیدند، تا زمانی که با روشنفکران و اندیشمندان مراوده داشتند و حتی زمانی که آثار قلمی ایشان در شماره‌های بالا منتشر می‌شد و خوانندگان فراوانی داشت، چه در حوزه و چه در دانشگاه، تا پایان عمر شریفشان مدام در این اندیشه بودند که چگونه می‌توان علوم انسانی و دانش‌های علوم انسانی را در خدمت انسان قرار داد و از فضای بسته مدرسه‌ها خارج کرد، از کتاب‌ها خارج کرد و در زندگی عینی انسان‌ها آن‌ها را پیاده کرد.

آثار استاد را اگر ملاحظه کنیم خواهیم دید که این تلاش و این کوشش همواره در وجود ایشان بوده و در آثارشان متجلی است و می‌کشیدند دانش خودشان را ابزاری کنند برای خدمت به انسان، دانش وسیعی که ایشان اندوخته بودند که واقعاً بی‌نظیر بود؛ یعنی انسان وقتی به ایشان مراجعه می‌کرد و در محضر ایشان می‌نشست تمام دانشمندی که قبل از ایشان دیده بود در نظرش کوچک نشان داده می‌شدند؛ چون ایشان کوهی از دانش بود.

در علوم مختلف متبحر بودند، در دانش‌های نظری

تأمین مسکن، کتاب وظیفه واجب حکومت در تأمین هزینه ازدواج و تشکیل خانواده، کتاب وظیفه واجب حکومت در تأمین امکانات دانش‌طلبی و رسیدن به اختراعات، کتاب صدا و سیما و احکام فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی و تربیتی بسیار مهم این دو رسانه درباره اموری که ممکن است بنیاد اخلاق را ویران و جامعه را ساقط کند.

کتاب مطبوعات و تعریف آزادی‌های تعریف شده برای آنها، کتاب نظارت بر کارگاه‌ها و فضاهای بازار و بازار سیاه و... کتاب بناهای دینی و مدارس و مساجد و حسینیه‌ها و حرم‌ها و مبلغی که جایز است صرف اطعام مسلمین و بیچارگان و صرف ساختن و تزئینات و توسعه آن‌ها شود از نظر جایز بودن یا حرام بودن در شرع. کتاب مشارکت فقیران و نیازمندان در اموال اغنیا و توانگران تا حد کفایت بلکه رفاه، کتاب وجوب حفظ حرمت و کرامت انسان و رعایت آن از سوی مدیران جامعه از صدر تا ذیل، که از نظر اسلام خادمان مملکت در دستگاه قضایی و دادگاه‌ها و ادارات و حرمت تحقیر انسان‌ها و مسامحه در راه اندازی کارهای مردم، کتاب سینما، تئاتر، فیلم‌نامه‌نویسی و احکام شرعی آنها و توجه به جهاتی که تشجیع‌کننده و مشوق این هنر هستند و سالم‌سازی آن برای حفظ حقوق اخلاقی سیاسی دفاعی تربیتی و هنری ملت. کتاب دانشگاه‌ها و احکام آن به ویژه کتب معارف دینی که اهل اطلاع می‌گویند این کتاب‌ها و کیفیت تدریس آنها موجب دوری جوانان است از دین و مدرس‌هایی که همه دارای سواد لازم و فضایل اخلاقی و اطلاع از فرهنگ انسان و آگاه به زبان نیستند چونان که باید. و بلکه با توصیه کسانی نامتعهد به این کلاس‌ها راه می‌یابند. چگونه مقامات بالا در خواب سنگین و غفلت بزرگ به سر می‌برند. آیا به همین بسنده می‌کنند که جنازه مطهر چند شهید را در جاهایی که اصلاً مناسب

از کتاب‌هایی که ایشان پیشنهاد می‌کنند که باید افزوده بشود، کتاب عدل و قسط است. عدالت کلیدواژه ایشان بود.

اگر بخواهیم که دو کلیدواژه را برای استاد حکیمی در نظر بگیریم، یکی عدالت است و یکی انصاف.

این عدالت در زندگی ایشان همه‌جا نمود داشت عدالت هم تعریفش این است که هر چیزی باید سر جای خودش باشد.

ایشان می‌فرمودند: برای دفن شهدا حتی ایشان نظر داشتند که این برنامه‌ها که پیاده می‌شود در دانشگاه‌ها و اجساد مطهر شهدا دفن می‌شود، ایشان مخالف بودند. می‌فرمودند: دانشگاه محل علم و تحصیل و تدریس است و جایگاه شید خیلی والاست و مزار شهید باید در جای خودش قرار بگیرد، انسان‌ها بروند زیارت، دم دستشان باشد مزار شهید و این‌ها باید از هم جدا شود نباید این‌ها را با هم مخلوط کنیم.

حتی می‌فرمودند: اوائل انقلاب، جلسه‌ای داشتند با بعضی مدیران سازمان صدا و سیما، کارگردانان و تهیه‌کنندگان برجسته آن روز، ایشان فرمودند که آنجا بعضی‌ها اظهار نظرهایی کردند و برنامه‌های دینی مد نظر خودشان را طرح کردن من مخالفت کردم، به عنوان یکی از موارد گفتم که چه نیازی هست که همه شبکه‌های تلویزیون اذان پخش کند؟ اذان برای اعلام است، یک شبکه پخش کند کافی است و بقیه شبکه‌ها برنامه‌های خودشان را پخش کنند و هرکسی خواست بداند اذان شده یا نه به آن شبکه مراجعه کند. چرا باید مثلاً امروز سی تا چهل تا، پنجاه تا شبکه همه اذان پخش کنند؟ ضرورتی ندارد و این‌ها استفاده از بیت‌المال و حقوق مردم هست برای پر کردن برنامه‌های صدا و سیما. یک شبکه اذان پخش کند کافی است. کتاب تأسیس نظام، کتاب تشکیل جامعه قائماً بالقسط. کتاب وظیفه واجب حکومت در

دور افتاده که یا روحانی ندارند و آنان که دارند روحانی آنان کیست و دارای چه صلاحیتی است؟ کتاب وجوب رسیدگی به مداحان که اهمیت بالایی دارند. کتاب رسیدگی از سوی صاحبان صلاحیت به وضع تألیفات دینی و صلاحیت مؤلفان و فهرست بلند بالایی از کتاب‌هایی که امروزه لازم است بر فقه افزوده شود. ملاحظه بفرمایید که آفاق اندیشه استاد حکیمی تا چه حد وسیع است! دین را چگونه در خدمت عینیت جامعه و عینیت انسان می‌دید آن بزرگوار! تا این حد قائل به این بود که فقه ما باید متحول بشود و فقه موجود پاسخگوی انسان امروز نیست.

محمدرضا حکیمی، شخصیتی که باید بازشناسی شود



محمود اسعدی

بنده از سال ۱۳۷۰ یا ۱۳۷۱ با استاد حشر و نشر داشتم و نخستین بار که ویژه‌نامه مکتب تفکیک در جهان فرهنگی منتشر شد، در آن زمان بنده مدیر و

سرمدیر آن نشریه بودم و افتخار این را داشتم که در خدمت استاد نخستین بار افکار و آرای ایشان را به عنوان یک جریان جدید در کشور مطرح کنم. آن مجله مورد استقبال قرار گرفت و در اسفند ۱۳۷۱ چاپ شد و بعد دوباره تجدید چاپ شد و به تیراژ ۵۰ هزار به چاپ رسید و باز توسط استاد مرحوم سید هادی خسروشاهی در مجله فرهنگ و تاریخ معاصر دوباره به چاپ رسید و مورد بحث و نظر ارباب معرفت قرار گرفت.

پیش از آن دو جریان اصلی در کشور بیشتر نمود داشت و اگر خاطرتان باشد در دهه ۶۰ تا ۷۰ مباحث فلسفی خیلی جریان داشت و طرفداران پوپر و هایدگر مباحثی را مطرح می‌کردند. ما

نیست دفن کنند؟ اگر راست می‌گویند چند جنازه هم در بازار، در دستگاه قضایی، در کنار کاخ‌های اشراف، در دامنه‌های توجال نه فقط قله توجال، در اتاق اصناف و... دفن کنند. در مجلس و در هیأت مجریه. کتاب شهرهای اسلامی و احکام آنها؛ وجوب نظافت آنها، درختکاری در خیابان‌ها و نور کافی در شب و ساختمان‌های محکم و پارک‌های بسیار زیبا و مفرح و امنیت. کتاب وجوب مبارزه با ارتجاع و حرمت ارتجاع و وجوب تلاش برای پیشرفت. کتاب بانک و احکام آن در این روزگار با این اقتصاد. کتاب حرمت مدارس امتیازی؛ آری مدارس اختصاصی و امتیازی در غیر مورد تیزهوشان فرعون پرور و قارون گستر و ضد ارزش‌های انسانی و جعفری است. کتاب وجوب ایجاد رفاه برای مردم در حکومت اسلامی. کتاب وجوب نظارت بر صندوق‌های صدقات که آیا بدین صورت مناسب شأن اسلام و مملکت اسلام هست؟ آیا این وجوه بسیاری که مردم از روی اعتقاد می‌دهند چگونه مصرف می‌شود؟ کتاب ساختمان‌های اشرافی و برج‌ها و بناهای طاغوتی و رستوران‌های قارونی و برج‌های متوکلی و احکام شرعی آنها... کتاب شورای عالی نظارت بر مرجعیت شیعه. چه کسانی این خون جاری در رگ‌های اقتصادی ملت و حتی نسل‌های آینده را می‌مکند و آنچه به دست حکومت می‌رسد چگونه مصرف می‌شود؟ عجب که عاملان دین مبین در این باب خود را مورد هیچ‌گونه مسئولیتی و مواخذه‌ای از جانب خدای متعال و هیچ‌گونه بی‌عنایتی از سوی حضرت حجت بن الحسن المهدی نمی‌دانند! آیا قلب آن امام بزرگ رئوف که قلب عالم است برای این همه چپاول، فقر، محرومیت، بی‌سامانی جوانان شیعه - دختر و پسر - هیچ‌گونه به درد نمی‌آید؟! خوشا به حال‌تان و بدا به حال امثال ما. کتاب وجوب رسیدگی به مجالس دینی و صلاحیت اهل منبر در سراسر کشور مخصوصاً در روستاهای

نداشتند که ظاهر بشوند و همچنین دنبال مجال بودند که بیشتر کار بکنند.

کسانی که ایشان را می‌شناسند می‌دانند که دسترسی به ایشان خیلی سخت بود و در مجالس خیلی به ندرت شرکت می‌کردند. اما من این توفیق را داشتم که خیلی به ندرت خدمت ایشان برسم.

می‌خواهم بگویم استاد حکیمی را باید در عداد محییان و اصلاح‌گران دینی قلمداد کرد. یک جریانی که از درون و بیرون تمایل داشتند که ما باید به تبیین و تصحیح دوباره مفاهیم قرآنی و وحیانی پردازیم. آنها خواهان ارائه فهمی نو، با روش و راه جدید بودند و اساس تصور و تصویر و اعتقادشان این بود که ما باید به سرچشمه زلال معارف اسلامی و الهی بازگردیم. پیش‌تر شخصیت‌هایی در این زمینه بودند، سوای دکتر شریعتی در ایران، اقبال لاهوری، سید جمال اسدآبادی که باز در آثار استاد می‌بینیم به این‌ها اشاره شده است.

دغدغه اصلی و اساسی استاد حکیمی، همچنان که اشاره شد، ایجاد یک جامعه‌پردازی قرآنی براساس عدالت اجتماعی در همه ابعاد است؛ ایشان به جامعه و مردم و به قول خودشان انسان محروم یک توجه ویژه‌ای داشتند و اگر آثار ایشان را ببینید مجموعه آثار ایشان در طبقه‌بندی دانشگاه‌ها شاید کمی پراکنده به نظر برسد، اما یک مجموعه‌ای هست که رکن اساسی آن ایجاد یک جامعه اسلامی بر اساس مفاهیم قرآنی و سنت پیامبر و ائمه اطهار است؛ یعنی قرآن و سنت شاکله اصلی آن را تشکیل می‌دهد و تجلی آن در اجرای عدالت در تمامی زوایای زندگی است.

در واقع او درد دین داشت؛ چون خودش را متعهد می‌دانست و از نوجوانی همیشه دنبال ایجاد یک جامعه‌ای بر اساس عدالت اجتماعی و بر اساس آموزه‌های امام علی علیه السلام بود، اگر شاقول اصلی را بگذاریم عدالت اجتماعی در جامعه و

نخستین بار یک جریان سوم را به عنوان تفکیک اطلاع‌رسانی و مطرح کردیم، البته پیش‌تر این بحث مطرح بود، اما استاد محمدرضا حکیمی با نگاهی جدید و روشی نو این بحثی که استاد مرحوم شیخ مجتبی قزوینی مطرح کرده بودند را بیان کردند. بعدها در سال ۱۳۷۶ کتاب حماسه اتحاد را به مناسبت کنفرانس سران کشورهای اسلامی بنده با همکاری استاد منتشر کردم که به سه زبان فارسی عربی و فرانسه منتشر شد. در نهایت هم کتابی تحت عنوان سقراط خراسان در سال ۱۳۷۷ به اهتمام استاد و همکاری بنده و با مقدمه خود مرحوم علامه محمدرضا حکیمی منتشر شد.

بعدها هم مرتب با ایشان ارتباط داشتم؛ مثلاً در بحث چهره‌های ماندگار که البته ایشان مایل نبودند در همایش‌ها و چیزهای دیگر مثل سمینارها و گفت‌وگوها و... شرکت کنند. همچنین ما تمبر ایشان را در سال ۹۰ منتشر کردیم.

من می‌خواهم در این فرصت کلیاتی را راجع به شخصیت استاد بیان کنم که البته بعضاً تعریضاتی هم شد. استاد در چند محور اصلی کار کرده‌اند، که دوستان اشاره کرده‌اند و من نمی‌خواهم که تکرار کنم؛ به عنوان شخصیتی که در وقوع انقلاب آثارشان و اعمالشان تأثیر مستقیم و غیر مستقیم داشت، من می‌خواهم به وجه کاری ایشان اشاره بیشتری بکنم.

نقل است از آقای طالقانی که وقتی در زندان می‌نشستند، کتاب سرود جهش‌های استاد را می‌خواندند و خودشان هم بارها گفته بودند که ما از این کتاب بهره‌ها برده بودیم. جنبه حماسی و ادبی استاد در این کار زبان‌زد بود. مثلث استاد، شهید مطهری و دکتر شریعتی در پیدایی افکار و آرای انقلاب مؤثر بود، منتها استاد حکیمی همیشه دأب این را داشتند که ظاهر نشوند، نه در سخنرانی‌ها و نه در مصاحبه‌ها و... همیشه در پشت قضیه بودند. چنین سلیقه

خودش همیشه منزوی بود و قبول نمی کرد هیچ گونه مصاحبه و... داشته باشد، اما دائم در شناسایی و شناساندن بزرگان بسیار اهتمام داشت. شما می دانید کتاب هایی مثل شرف الدین و شیخ آقا بزرگ و غیره همه باز در راستای نشان دادن بزرگان تشیع و زمینه ساز افکار و آرای برای ایجاد جامعه ای براساس عدالت است. یکی از کارهای بزرگ و ماندگارشان که از یادنامه علامه امینی شروع می شد و شما می دانید که پس از انتشار آن یادنامه، دکتر شریعی آن نامه معروف و وصیت نامه را نوشت و بیش از بیست سال استاد از نشر آن وصیت نامه خود داری کردند. در آنجا دکتر شریعی اشاره می کند که شما دو کار بزرگ کردید؛ یکی آنها یاد نامه علامه امینی و شیخ آقا بزرگ بود.

بحث بعدی ایشان در تداوم ایجاد جامعه توحیدی و توجه به انسان محروم - نقد و حلاجی نظام روحانیت است. همچنین نکته بعدی ارتباط مستمر ایشان با به اصطلاح دگر اندیشان و روشنفکران بزرگ ادبیات چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب است. ما کمتر عالمی را می بینیم که این قدر با این گستره افرادی که حتی مخالفتی با اساس دین دارند، حشر و نشر داشته باشد. قبل از انقلاب در موسسه فرانکلین و بعد از انقلاب همینطور بودند. البته نکته جالب تر اینجا است که گاهی به ایشان می گفتند خیلی عجیب است که شما با افرادی که مخالف دین هستند حشر و نشر دارید و به جای اینکه روی شما تأثیر بگذارند، شما روی آنها تأثیر گذاشتید. این ارتباط را از شخصیت های قبل از انقلاب بگیرید تا شخصیت هایی که حالا مذهبی یا موافق حداقل فلسفه بودند و نگاهشان با ایشان متفاوت بود مستدام بود و ایشان ابایی نداشت که با آنها بنشینند، صحبت کند. این نکته در شخصیت استاد حکیمی بسیار بارز بود؛ ان شاء الله دانشگاه ها و مراکز و نهادهای علمی به آن بپردازند.

من نمی دانم چرا این خودکم بینی همیشه ما را درگیر

ایجاد حکومتی که اساسش عدالت باشد، بقیه اش را می توانیم توجیه بکنیم؛ یعنی ایشان مثل بعضی افراد که فقط در وعظ و خطابه کارشان را منحصر می کنند، به وعظ و خطابه بسنده نکرد و خودش عالم با عمل بود و آنچه که می گفت را شما می بینید که در زندگی شان پیاده کردند؛ یعنی وقتی که زندگی ایشان را بررسی می کنیم می بینیم بسیار زاهدانه و با کمترین امکانات زندگی می کرد و این خیلی مهم بود. من که تقریباً با استادان و بزرگان و چهره های ماندگار و دیگران از نزدیک برخورد داشتم، بعضی هایشان را وقتی نزدیک می شدم بیشتر دوست داشتم و با این ها ارتباط داشتم، اما بعضی دوستان را فقط از دور شاید آدم ارادتش را نشان بدهد بهتر باشد. ایشان از افرادی بودند که من همیشه گفتم کاش زودتر از نزدیک ایشان را می دیدم.

من می خواهم بگویم که کاری که مثلاً در الحیاه شد که به زندگی مردم می پردازد بر همین اساس است؛ یعنی آموزه های قرآن کریم و ائمه اطهار برای پیاده سازی جامعه قرآنی. همیشه ایشان نگران بود که ما در حکومت اسلامی چرا قادر نیستیم که آنچنان که باید مفاهیم قرآنی را پیاده بکنیم؟

در کتاب حکومت اسلامی اگر دوستان مطالعه کنند، صد ویژگی حکومت اسلامی را ایشان برمی شمارند. به عنوان کسی که هیچ مسئولیتی در رتبه های حکومتی ندارد، به عنوان یک حکیم متأله آن صد مورد را که برگرفته از آیات و روایات است را برمی شمارد و خیلی تأکید دارند که حکومت اسلامی اگر آن ویژگی ها را نداشته باشد که در رأس آن عدالت و توحید هست، خیلی نمی تواند پایا و مانا باشد و نگرانی ایشان همیشه بر آن اساس جلوه کرد.

پس بحث توحید و عدالت به عنوان دو رکن مهم جامعه الهی اسلامی همیشه مد نظر استاد بود. نکته بعدی توجه به نخبگان است. ایشان علی رغم اینکه

دارد با آگاهی از فلسفه است، نباید فقط به این اکتفا کرد که ایشان از مکتب خراسان است و آنجا فرضاً عده‌ای مخالفت داشتند. ایشان اگر تعریضی هم داشتند به لحاظ غیرکارآمدی فلسفه در جامعه انقلابی و نگاه تعهدآور ایشان برای ایجاد جامعه اسلامی بر اساس عدالت است. متأسفانه بعضی‌ها فکر می‌کنند یا تصور می‌کنند فلسفه مساوی با عقل است. البته ایشان با اخباری‌گری مخالف بود ولی بهره‌وری از معارف اهل بیت را ضروری می‌دانست و می‌گفت که ما بایستی آن را بدون شائبه و بدون استفاده از سایر علوم - آن چنان که ائمه می‌گفتند و ما در دسترسمان هست و به آن ایمان داریم - استفاده کنیم. من می‌دانم چقدر ایشان در انتخاب احادیث دقیق بودند. یکی از کارهای بزرگ ایشان گزینش احادیث معتبر از کتب روایی بود. این کار کوچکی نیست. البته مباحث فلسفی، دینی و عرفانی باید در جای خود و توسط متخصصان و صاحبان نظر و صاحبان رأی بررسی شود، اما از منظری که من اشاره می‌کنم؛ یعنی ایجاد یک حکومتی که مبنایش عدالت باشد و کمک به انسان محروم.

پس من اگر بخوام جمع بندی کنم منظورم این است که در واقع شخصیت ایشان دوباره باید بازشناسی شود. ایشان جمله معروفی دارند که میگویند جامعه قرآنی جامعه‌ای است که در آن مقتضیات رشد انسانی موجود باشد و موانعش مفقود. در این نظام‌هایی که غیر عامل بالعدل و قسط هستند حالا با هر نشانی، ظلم و بی‌عدالتی هست، در این جوامع تمام کارها مانع رشد منابع انسانی است. ایشان از عدل هم یک تعریف جالبی دارند و میگویند تصحیح رابطه انسان با انسان. در بعضی ارتباطات انسانی و نکاتی که در جامعه ما تأثیر و تأثر دارد، در اقتصاد، چقدر این ارتباطات ناسالم می‌تواند موثر باشد. همچنین ببینید وضع لفظ‌هایی که ایشان کرده که البته

می‌کند و شخصیت‌های خارجی را ما صدها پایان نامه ... می‌نویسیم، اما این‌هایی که در کنار و در جوار ما هستند را فراموش می‌کنیم، البته هر شخصیتی نقاط قوت و ضعف خودش را دارد، اما این باید با نگاه علمی تحلیل و حل‌جی بشود. من می‌بینم خیلی از این دوستان آثار ایشان را نخوانده و بر اساس تبلیغاتی که رسانه‌ها می‌کنند، قضاوت می‌کنند و مثلاً اتهاماتی مثل اخباری‌گری و ضد فلسفه، دگم و کلماتی که واقعاً نارواست به ایشان می‌زنند. آثار ایشان را به نظر من خیلی کم خواندند، جوانان ما خیلی کم ایشان را می‌شناسند و یکی از انتقادات من همیشه به استاد حکیمی دوری از رسانه‌ها بود؛ حتی من در آخرین صحبت‌هایی که قبل از فوتشان داشتند گفتم چرا شما با رسانه‌ها صحبت نمی‌کنید؟ چرا نمی‌گذارید مستندی از آثار و احوال شما ساخته شود؟ ایشان گفتند: من مجتهدم و دوست دارم همین جور باشم. ان‌شالله از این به بعد ما بتوانیم آدم‌هایی که واقعاً انصاف داشته باشند، بر اساس تخیلات و گمان‌ها و افکار کلیشه‌ای آدم‌ها را قضاوت نکنند، تحقیق و تفقه بکنند ببینیم و از آنها بخواهیم درباره ایشان کار کنند. مثلاً بنگرید که علامه امینی و دیگران چه تعابیری در مورد ایشان دارند. یک کسی که بعد از اینکه می‌توانست خیلی راه‌ها را در حوزه یا جاهایی دیگر برای خود باز کند، چگونه زاهدانه زندگی می‌کند! روی زیلویی می‌زیست! بعد هم که به تهران می‌آیند، در یک کنجی بدون این که همسری داشته باشند و برگزینند فقط خودشان را وقف جامعه و مردم و اهل بیت و قرآن می‌کنند. او باید بیش از این مورد توجه قرار داده شود من خیلی احساس می‌کنم که برخوردها کلیشه‌ای هست؛ مثلاً راجع به فلسفه اسلامی! خب شما ببینید که ایشان را خیلی‌ها می‌گویند که مخالف فلسفه بوده، در حالی که ایشان خودش فیلسوف بود و اگر هم تعریضی به فلسفه

درستی بگوید و حرفی نزند که صرفاً تحلیل بیهوده و تجلیل غلطی از یک بزرگوار باشد. بزرگی آقای حکیمی در یک ابعاد دیگر است، اما بزرگترین نقطه ضعف آقای حکیمی به نظر من مسأله ستیزی است که آن بزرگوار با فلسفه داشت و من در این فاصله‌ای که از رحلت ایشان می‌گذرد وقتم را بیشتر صرف این کردم که از آثار ایشان مطلب و فیش بردارم و یادداشت کنم؛ در نتیجه می‌خواهم خیلی مستند صحبت کنم. ایشان می‌گوید: فلسفه طلب حقیقت است و وحی خود حقیقت، در واقع فلسفه را در مقابل وحی قرار می‌دهد و اساس مکتب تفکیک هم این است که فلسفه و عرفان در مقابل وحی قرار دارند.

یک وقت ممکن است کسی بگوید که آرای یک فیلسوف و آرای یک عارفی مخالف آرای وحیانی پیامبران است، این حرف می‌تواند حرف درستی باشد، اما این‌که بگوییم فلسفه بماهو فلسفه اگر استدلال‌ها و براهینی پشت سرش باشد و آن استدلال‌ها و براهین درست باشد و عرفان هم عرفان بر حقی باشد در مقابل وحی قرار می‌گیرد، این حرف قابل قبولی نیست. ایشان اشاره می‌کند به قول ابو زید بلخی که «شریعت فلسفه کبری است» و می‌فرماید «اهل فلسفه می‌گویند «معلوم شدم که هیچ معلوم نشد»، اما در آن سو علی علیه السلام می‌فرماید «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أُرِدْتُ يَقِينًا»». اینجا شما نگاه کنید که اهل فلسفه را در مقابل امیرالمومنین قرار می‌دهد. بحث من صرفاً اهل فلسفه نیست، بلکه حتی فلسفه است؛ در حالی که یک شخصیتی مثل علامه طباطبایی اشاره می‌کند - اشاره که چه عرض کنم تصریح می‌کند - که اولین فیلسوف جهان اسلام امیرالمومنین علی علیه السلام بود، اصلاً فلسفه اسلامی با امیرالمومنین علی علیه السلام آغاز شده است. این مطلبی است که ایشان در کتاب «آنجا که خورشید

بیشتر راجع به مکتب تفکیک و الحیاه صحبت می‌شود و متأسفانه بخش‌های ادبی کار ایشان و حتی نوع کتاب‌آرایی ایشان، نقطه قرمز رنگ که به عنوان نماد شیعه در آثارشان همیشه هست، کتاب‌آرایی، ویرایش، پیرایش و... مغفول واقع شده است. برای نمونه یکی از وضع لفظ‌های ایشان برای کسی که منتظر مصلح هست این است که باید خود صالح باشد و ما جوان‌تر که بودیم خیلی این را تکرار می‌کردیم. نشان و نشانه‌ها در آثار ایشان و در تفکرات ایشان خیلی جوان‌ها را مومن‌تر و قوی‌تر می‌کرد و ایشان در ارتباط با جوان‌ها واقعاً مهارت داشتند.

من توصیه می‌کنم که ان‌شاءالله دوستان با یک نگاه عمیق‌تر آثار ایشان را بخوانند، بررسی و حلاجی کنند تا ان‌شاءالله در سال‌های آینده بتوانیم ارزیابی خوبی از آثار ایشان داشته باشیم. نقد و نقادی و حلاجی همیشه مؤثر بوده و حکیمان خودشان این کار را خواهند کرد.

استاد حکیمی و ستیز با فلسفه

عبدالله نصری



این سخنرانی که می‌خواهم مطرح کنم شاید به جهاتی دشواری‌هایی داشته باشد چون عنوان سخنرانی من این است: استاد حکیمی و ستیز با فلسفه.

شاید دشواری از آنجا باشد که کسی چهاردهه با یک شخصیت بزرگی ارتباط داشته باشد و بعد در مجلس بزرگداشتش بخواهد نقادانه سخن بگوید؛ شاید برای بعضی‌ها دشوار باشد، اما مسأله این است که همانطور که مرحوم آقای حکیمی عمری دم از عدالت زد ما نیز عدالت در اظهار نظر را باید رعایت بکنیم. عدالت این است که ما قضاوت عادلانه‌ای بکنیم. از یک معلم فلسفه هم بالأخره انتظار می‌رود که سخن

دستگاه معرفتی مجموعه آرا و اندیشه‌های صاحب نظران آن است؛ در نتیجه این سخن بی معنا است. بعد ایشان می‌فرمایند: «پس مسأله‌ای که وجود دارد اعتقاد به فلسفه است؛ آن چه که از بزرگان پذیرفتنی نیست اعتقاد به فلسفه است نه اطلاع از فلسفه». بعد اشاره می‌کنند که آشیخ مجتبی قزوینی چهل سال فلسفه تدریس کرد، منتها فلسفه انتقادی نه صرفاً انتقالی. پرسشی که طرح می‌شود این است که ما چه متنی از آشیخ مجتبی قزوینی داریم که نشان بدهد ایشان اطلاعات فلسفی عمیق داشته است؟ در حال حاضر یک دانشجو دکتری زیر نظر بنده مشغول مقایسه بحث معاد ایشان با معاد آیت‌الله جوادی آملی است؛ آن جا ما داریم نشان می‌دهیم که واقعاً بر خلاف آنچه که مرحوم آقای حکیمی از روی ارادت شاگرد به استاد بیان می‌کند مطلب اینگونه نیست.

ایشان می‌فرماید: «فلسفه را علم به حقایق اشیا به اندازه استعداد بشری دانستند و قرآن کریم صریحاً استعداد بشری و رسیدن به حقایق را تخطئه کرده و می‌فرماید که بشر علم چندانی ندارد (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً). با علم قلیل کجا می‌توان به حقایق کثیر رسید؟ مگر حقایق عالم نیز بسان ثمره علوم بشری قلیل است و ناقص؟»

بله! (وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً)، این حرف را کسی منکر آن نیست، اما این که مربوط به فلسفه نیست، تمام دستگاه‌های معرفت بشری - نه تنها علوم انسانی - تمام علوم تجربی، همه دستگاه‌های معرفتی با این مسأله روبرو هستند و بالأخره همه متفکران قبول دارند که استعداد بشری محدود است. اما اصلاً چرا ما باید بگوییم فلسفه علم به حقایق بشری است و بعد از این یک پلی بزینم و بگوییم که قرآن کریم گفته است استعداد بشر محدود است؟ این یک امر بدیهی است، حالا از این امر بدیهی شما چه نتیجه‌ای می‌خواهید بگیرید؟ اگر می‌خواهید نتیجه بگیرید که فلسفه

می‌وزد» صفحه ۶۴ بیان می‌کند.

بعد می‌فرمایند: «پس ملاحظه می‌کنید که آب از سرچشمه خوردن لذتی دیگر دارد»، گویی اهل فلسفه خلاف این را می‌گویند. کدام اهل فلسفه در جهان اسلام بوده که اساساً مخالف این مسأله باشد. یا ایشان می‌فرمایند که: «هشام بن حکم بغدادی کتاب «الرد علی ارسطاطالیس فی التوحید» را نوشت تا فلسفه را کنار بزند و از حوزه تفکر قرآنی زیر نظر امام معصوم حراست کند. یا شیخ مفید کتاب «الرد علی الفیلسوف» را نوشته است». آقای حکیمی این ردیه‌ها و عناوین این کتاب‌ها را بیان می‌کند بدون اینکه اصلاً اطلاعی از محتوای این کتاب‌ها یا قضاوتی وجود داشته باشد. حالا اگر فرض کنیم کتابی در دست باشد ما اول باید این کتاب را بخوانیم و درباره محتوای آن قضاوت بکنیم تا بعد بتوانیم دلیلی بر نفی و بطلان فلسفه ارائه بدهیم.

نمونه‌ای بارز از عبارات ایشان اگر بخواهم ذکر کنم این است که ایشان می‌گوید «برخورد با فلسفه دو گونه ممکن است:

۱. اطلاع از فلسفه
۲. اعتقاد به فلسفه

آنچه از جانب بزرگان دین پذیرفته نیست اعتقاد به فلسفه (و مبانی مخدوش آن) است که به حکم عقل پذیرفتنی نیست و امروز اغلب آنها ابطال شده، نه اطلاع از فلسفه».

خب ما اطلاع از فلسفه را برای چه می‌خواهیم؟ دستگاه معرفتی را برای چه می‌خواهیم؟ برای اینکه به آن اعتماد پیدا بکنیم. البته بنا نیست که ما هیچ دستگاه معرفتی را مطلق کنیم. هر دستگاه معرفتی ممکن است که اندیشه‌های درست و اندیشه‌های غلطی داشته باشد، اما وقتی در یک دستگاه معرفتی بحث و گفت‌وگو می‌کنیم وارد آرای آن متفکرانی می‌شویم که در آن دستگاه‌های معرفتی سخن گفتند؛ چراکه یک

قابل اعتنا نیست خب این حرف شما در مورد تمام دستگاه‌های معرفتی صدق می‌کند و فقط اختصاص به فلسفه ندارد که شما در اینجا مرتب گریبان فلسفه را می‌گیرید. در علوم تجربی و در سایر شاخه‌های علوم انسانی هم همین مطلب است.

ایشان اصرار می‌کند که به دنبال اثبات فلسفه اسلامی است و مخالف نظریه مستشرقی است که می‌گوید فلسفه اسلامی نداریم، اما بعد به دنبالش می‌گوید که «البته این فلسفه یک ممزوج مرکب است از جریان‌های مختلف». ایشان در کتاب مکتب تفکیک صفحه هفده به بعد به شکل‌گیری فلسفه اسلامی پرداخته و می‌گوید «این شکل‌گیری مهم‌ترین نقطه ضعف فلسفه اسلامی است». می‌گوید «این فلسفه در دامان تفکر اسلامی شکل گرفت». خب این حرف، حرف درستی است. اینجا معلوم می‌شود که ایشان می‌خواهد بگوید این شکل‌گیری نقطه ضعف است. خب البته آن موقعی که ما با ایشان صحبت می‌کردیم این بحث بود که فیلسوفان و متفکران در تمدن اسلامی پدید آمدند، همچنین دستگاه‌های معرفتی مختلف در تمدن اسلامی پیدا شدند، همانطور که دستگاه‌های مختلفی که در هر جامعه‌ای پیدا می‌شود در دامان همان تمدن شکل می‌گیرد؛ فلسفه یونان مگر در دامان فلسفه یونانی شکل نگرفت؟ یا فلسفه قرون وسطی مگر در دامان تمدن مسیحی شکل نگرفت؟ همینطور فلسفه‌های جدید هم همین است، این حرف حرف درستی است ولی چیزی را برای ما مشخص نمی‌کند. آنچه که مهم است این است که آقای حکیمی می‌خواهد بگوید «فلسفه و عرفان هرچند در فضای اسلامی و بهره‌برداری از مایه‌های اسلامی رشد کرد، اما از میراث پیشین فلسفی و فکر بشری مثل تفکرات یونانی، هندی، اسکندرانی و امثال آن استفاده کرد؛ از این رو نمی‌توانیم آن را به طور کامل یونانی یا هندی یا اسکندرانی بدانیم و نه قرآنی نب؛ در نتیجه باید در

مورد آن‌ها این تعبیرات را به کار برد: فلسفه مشائی اسلامی، فلسفه اشراقی اسلامی، فلسفه اسکندرانی اسلامی؛ بنابراین این فلسفه‌ها چیزی از سنخ تمدن اسلامی است». خب این حرف را که کسی مخالف آن نیست، کدام فیلسوف در جهان اسلام ادعا کرد که فلسفه من عین قرآن است که حالا ما بخواهیم این حرف را مورد نقد قرار بدهیم؟

نکته دیگری که آقای حکیمی بیان می‌کند این است که برهان‌های فلسفی برهان‌های ثنایی است و اطمینان‌آور نیست، اما برهان واقعی برهان ربانی است، بعد به آیه شریفه سوره نساء آیه ۱۷۴ اشاره می‌کند که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ» سپس می‌گوید که برهان ربانی برهان فکری نیست، برخلاف برهان ثنایی. در برهان ربانی مقدماتی جز رجوع به فطرت نیاز نیست، درک آن هم برای همگان امکان‌پذیر است، در کتاب عقلانیت جعفری صفحه ۳۰۶ این نکته را ایشان بیان می‌کند. اولاً ایشان توجه ندارد که دسترسی به برهان ربانی که به این آسانی نیست! اگر بگوییم متون قرآنی ما و متون روایی ما برهان ربانی هستند، خب در مورد قرآن کریم چقدر تفاسیر مختلف داریم؟ یا در مورد روایات صرف نظر از سندیت داشتن یا نداشتن آن چقدر اختلاف نظر گاهی پیدا می‌شود؟ خب درآمدن از این‌ها مگر به این راحتی است که شما احساس می‌کنید؟ اینکه بگویید رجوع به فطرت تازه اول دعوا سر این است که اصلاً مرادتان از فطرت چیست؟ کلی بحث در باب این فطرت داریم. صرف نظر از این مگر فطرت در همه انسان‌ها یکسان عمل می‌کند؟ مگر همه انسان‌ها براساس آن فطرت پاکشان عمل می‌کنند؟ تازه کلی بحث در باب این فطرت مطرح می‌شود که این فطرت از مقوله شناخت است یا از مقوله گرایش‌هاست؟ اگر هر دو باز هم می‌گوییم حد و مرزها چیست؟ آیا اگر فطرت در زمینه گرایش‌ها را هم می‌گوییم

یهودیان، مسیحیان، ستاره پرستان و زنادقه‌ی آن عصر وارد اسلام شده است - صفحه ۱۵۱ همان عقلانیت جعفری این ادعا را ایشان می‌کند - این چه استدلالی است؟ خلفا دشمن اهل بیت بودند، بسیار خوب، ولی شما می‌توانید بگویید فلسفه اسلامی به دست یهودی‌ها و مسیحی‌ها و ستاره پرستان محقق شد؟ این چه ادعایی است که شما دارید می‌کنید؟ آیا فیلسوفان مسلمان واقعاً متوجه نبودند که این‌ها عملاً استعمار و استعمارگران بودند؟ اصلاً آیا با هزینه‌گذاری می‌شود دستگاه معرفتی به وجود آورد؟ این چه استدلال‌هایی است که آقای حکیمی در آثار خودش می‌کند؟ اینجا و در این زمینه بحث زیاد است که من حالا ترجیح می‌دهم به نکته‌های دیگری بپردازم.

همچنین ایشان برای مثال در ولایت جعفری صفحه ۱۴۰ در کنار عبارت کتب مهم فلسفی پرتاز باز می‌کند می‌نویسد «و عقلی» و دوتا هم علامت تعجب جلوی می‌گذارد و می‌گوید: «خوب دقت بکنید که فلاسفه به اثبات عقول عشره، افلاک تسعه، سیارات سبعة، ماده الحدوث بودن نفس، محال بودن و می‌پردازند و هنوز افتخار علمی و رشد عقلی خویش را در عرصه‌های دانش و معرفت و تعقل و تأمل به گذراندن عمر عزیز در راه یادگرفتن و یاد دادن پندارهای مردم یونان باستان و مباحث فروریخته آنان می‌دانند. مباحث سه تا چهار هزار سال پیش از امروز و این عصر را می‌رسانند و مقولات کسانی دور از درخشش‌های فروغ وحی را در کنار وحی منزل و حکمت قرآنی معاذالله می‌نهند».

آیا این انصاف است که ما بگوییم هنوز هم این همه کتاب‌های مهمی که در فلسفه اسلامی در دوره جدید نوشته شده و آثار بزرگان انباشته از این مسائل است؟ اتفاقاً درباره ماده الحدوث بودن نفس - که استدلال پشت سرش است - اگر فرصت شود می‌گویم که ایشان یک جا چه تفسیر غلطی داشته و متوجه حرف

مسأله شناخت گرایش‌ها مطرح می‌شود که بعضی‌ها معتقدند «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَكَاهَا، وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» جنبه شناختی دارد یا نه؟ برخی می‌گویند جنبه شناختی ندارد و خود تقوا و فجور در درون آدم نهاده شده است. این خود اول بحث است که بین مفسرین اختلاف نظر وجود دارد، هر چند بیشتر از مقوله شناختی تلقی می‌کنند، اما برخی از بزرگان معاصر معتقدند غیر شناختی هم هست.

پس به این راحتی نیست که ما بگوییم فلسفه برهان‌ش ثنایی است، اما قرآن کریم برهان‌ش فطری است، ربانی است، روایات ربانی است، فطری است و سپس فلسفه را کنار بگذاریم.

به علاوه مگر غیر از این است که این برهان ربانی را شما با برهان ثنایی می‌پذیرید؟ اگر برهان ثنایی نباشد شما چگونه می‌توانید وجود خدا و ضرورت بعثت انبیا را بپذیرید؟ مگر ابن سینا در مقاله دهم شفا که بحث نبوت را مطرح می‌کند - به عنوان یک فیلسوف دین نه به عنوان یک متکلم - مگر با برهان ثنایی نمی‌خواهد ضرورت بعثت را مطرح بکند؟ یا آنجا که مباحث مربوط به توحید را مطرح می‌کند غیر از این است که با برهان ثنایی مطرح می‌کند؟ اگر شما برهان ثنایی را بردارید چگونه می‌توانید بحث از خدا و ضرورت بعثت بکنید؟ حتی اگر قاعده لطف برای ضرورت امامت مطرح می‌شود که جنبه عقلی دارد، اگر این را بردارید چه برایتان باقی می‌ماند؟ این برهان برهان ثنایی است دیگر، مگر غیر از این است؟

خب ایشان ادعا می‌کند که فلسفه اسلامی، حکمت دینی قرآنی اسلامی و خیر کثیر نیست؛ کدام فیلسوف و متفکر ما چنین داعیه‌ای داشته که حالا ما بخواهیم این ادعا را کنیم یا بخواهیم آن را رد کنیم. اینکه بگوییم فلسفه تمدنی خلافت اسلامی است و در دامن خلافت و بیت‌الحکمه‌های عباسی و برمکی و با هزینه‌گذاری‌های خلفای دشمن اهل بیت، به دست

ملاصدرا نشده و فکر کرده که ملاصدرا خودش این حرف را در جای دیگری رد کرده است. این دست مسائل نشان می‌دهد که ایشان اصلاً هیچ فهم درستی از فلسفه اسلامی نداشته است. پندارهای مردم یونان باستان یعنی چه؟

یک مطلب بسیار مهمی را مرحوم آقای مطهری در مقالات فلسفی تحت عنوان «رابطه فلسفه اسلامی با فلسفه یونان» بیان می‌کند. در این چند صفحه بحثی که می‌کند این است که ایشان این رابطه را چهار قسمت می‌کند و نشان می‌دهد که کجا اشتراک است، کجا اختلاف است، کجا در مسائل اشتراک است، کجا در مسائل اختلاف است، کجا بسط مسائل است و کجا مسائل جدیدی است که فیلسوفان اسلامی بیان می‌کنند.

بد نیست اینجا پراتزی باز کنم و به استادان فلسفه ای که ادعای عدم زبان دانی مرحوم مطهری را می‌کنند پاسخ بدهم. شما به من یک استاد فلسفه از هفتاد سال اخیر نشان بدهید - عمومشان هم زبان بلد بودند و بعضی‌ها هم به ادعای شما چندین زبان بلد بودند - که یک مقایسه به این عمیقی که مرحوم مطهری بین فلسفه اسلامی با فلسفه یونان کرده باشد را انجام داده و یک موردش را درست شکافته باشند.

بازگردیم به بحثمان. آقای حکیمی! شما حتی وقت نگذاشتید این مطلب آقای مطهری را که یک عمر از ارتباط با ایشان سخن می‌گفتید بخوانید و نگوید «پندار مردم یونان باستان» و «مبنای فروریخته» آن‌ها! یا بگوید که با هزینه فلان و بهمان فلسفه اسلامی راه انداختند!

من از زمان رحلت آقای حکیمی - که بسیار هم دوستش داشتم به جهاتی - خیلی تأمل کردم که عنوان این بحث را چه بگذارم. دیدم نمی‌توانم جز «ستیز با فلسفه» نامی برایش انتخاب کنم؛ یعنی این حرف را با تأمل می‌گویم نه با احساسات و عواطف.

علقه و رابطه من را به ایشان، بعضی از دوستان و عزیزان می‌دانند و این علقه هم تا حدودی دو طرفه بود، اما بنا نیست که من از انصاف علمی و از معیارهای علمی کنار بروم و شروع کنم به صحبت‌های آنچنانی کردن و تجلیل‌های بیهوده کردن. صرف نظر از این شما اگر نگاه کنید ارادتی که افراد گاهی وقت‌ها - از دانشجو گرفته تا استاد - به مرحوم آقای حکیمی ابراز می‌کنند - که خیلی هایشان سابقه ارتباطشان به اندازه من نبوده - موجب می‌شود فضایی دست شود که انگار هر چه حرف ایشان می‌زنند حرف درستی است. آن وقت یک دانشجو فوق لیسانس، بسیار باسواد می‌گفت که من کتاب مکتب تفکیک را خواندم و حرف درست واقعاً همین است. ما نگاهمان به فلسفه باید این باشد! من اگر با این چیزها مواجه نمی‌شدم الآن واقعاً این را بیان نمی‌کردم. شما نگاه کنید چطور ایشان خیلی راحت می‌گویند که اندیشه فیلسوفان معاصر مبتنی بر تفکرات باطل شده یونانیان است!

باز یک عبارت دیگر: «چرا باید فلسفه وهمی، عقلی و... همیشه اختلاف باشد؟» آقا اگر می‌خواهید بگویید در فلسفه خطا وجود دارد، این حرفتان کاملاً درست است؛ در کدام دستگاه معرفتی است که خطا وجود نداشته باشد که فلسفه دومی باشد؟ آیا در فهم شما از تفسیر قرآن خطا نیست؟ در تفسیر سخنان معصومین خطا وجود ندارد؟ حتی با همه دانش‌های اسلامی که ما به کار می‌گیریم تا ببینیم حدیثی سند دارد یا ندارد خطا وجود ندارد؟ با این وجود شما وقتی به فلسفه می‌رسید می‌گویید «فلسفه وهمی - عقلی و همیشه اختلافی»؟ در کدام دستگاه معرفتی اختلاف وجود ندارد که فلسفه دومی باشد؟

بعد می‌گوید: «بویی از آنچه در قرآن کریم است در آن نیست. چرا این گونه در کشورهای اسلامی درخشندگی پیدا کرده؟ دلیل این چگونگی چیست؟ آیا تأمل نمی‌کنید؟ آیا برای این نبوده که ما را در

خیلی از اشیا را درک کنیم چه نتیجه‌ای می‌خواهد بگیرد؟ ایشان می‌گوید: «این نشان می‌دهد که شناخت حقایق از راه فلسفه عقیم است؛ بنابراین - عبارت ایشان است - فلسفه عین حقایق نیست، فلسفه دوست داشتن رسیدن به حقایق است و طلب شیء اعم از وصول است و به اقرار خود بزرگان فن فلسفه وصول ندارد.»

این را در صفحه ۳۲۱ ایشان بیان می‌کند و بعد می‌فرماید: «انسان وقتی از راه فلسفه نفس خودش را نمی‌تواند بشناسد آیا با علم قلیل خودش می‌تواند درباره حقایق عالم و کم و کیف اسما و صفات هم فتوا دهد؟»

این کلمه فتوادادن اینجا معنادار است؛ چون ایشان انصافاً از نظر قلم و از نظر ادبیات فارسی و عربی واقعاً نخبه‌ای بود؛ یعنی می‌خواهم بگویم این واژه‌ها بیخودی انتخاب نشده است، وگرنه چرا شما نمی‌گویید اظهار نظر کردن؛ می‌گویید فتوا دادن؟ به هر حال این استدلال که ما بگوییم چون نفس خودمان را نمی‌شناسیم نشانه این است که علممان قلیل است؛ پس در باب اسما و صفات خدا نمی‌توانیم نظر بدهیم، کسی در جواب می‌تواند بگوید شما اگر این حرف را می‌زنید؛ پس اصلاً به خدا هم نباید قائل باشید؛ چراکه ما اصلاً خدا را نمی‌توانیم اثبات کنیم چه رسد که بعدش به بررسی اسما و صفات الهی بپردازیم.

واقعاً اینکه بگوییم چون نمی‌توانیم حدّ تام برخی از اشیا را بشناسیم؛ پس مجاز نیستیم درباره خدا و صفات او سخن بگوییم چه استدلالی است؟ کجای این استدلال درست است؟

نکته دومی که ایشان می‌گوید این است که چون ملاصدرا از حرکات افلاک بحث کرده و امروزه حرکت افلاک دارای تعریفات جدیدی است و این امر نشانه اشتباه ملاصدراست؛ پس چگونه می‌توانیم اظهارات آنان را درباره حقایق اصلی حجت بگیریم؟

همین افکار باستانی متوقف سازند و از هر نوآوری و نواندیشی باز دارند و خود با آن پیشرفت‌ها جهان را تسخیر کنند؟» گویی فلسفه اسلامی عامل عقب ماندگی کشورهای اسلامی بوده و غربی‌ها افکار باستانی غلطی را آوردند و بعد خودشان نوآوری و نواندیشی داشتند و توانستند جهان را تسخیر کنند. شما اگر کمترین اطلاعی داشته باشید می‌دانید که هنوز که هنوز است مطالعات و تحقیقات در باب افلاطون و ارسطو و تمام فیلسوفان یونان وجود دارد و روز به روز شدت و حدت بیشتری پیدا می‌کند. اصلاً غرب افتخار می‌کند که برخی از متفکران یونانی را توسط ابن سینا و ارسطو را توسط ابن سینا شناخته و این مسیر را طی کرده است. شما بدون اینکه اصلاً توجه به این مطالعات تاریخی داشته باشید بر متفکران اسلامی ایراد می‌گیرید که هنوز از فرهنگ باطنی و مفاهیم یونان باستان سخن می‌گویید و به جای اینکه مسائل را بر وجه قرآنی تمام کنید بر وجه یونانی تمام می‌کنید. این مطالب در صفحه ۲۶۳ کتاب عقلانیت جعفری است.

گذشته از این اظهار نظری که ایشان درباره فلاسفه می‌کند سر جای خودش، اما در مورد هیچ فیلسوفی به اندازه ملاصدرا ایشان صحبت نکرده است. ایشان در کتاب الهیات الهی و الهیات بشری جلد دوم از صفحه ۳۲۰ تا صفحه ۴۴۷؛ یعنی ۱۲۷ صفحه متعرض ملاصدرا می‌شود که من تمام مطالب ایشان را در ذیل ۱۶ مورد جمع‌بندی کردم که بینم حرف‌هایی که ایشان در باب ملاصدرا می‌زند چیست. حالا فقط متناسب با وقت جلسه نمونه‌هایی از آن را می‌گوییم. ملاصدرا در جلد چهارم اسفار می‌گوید که تعریف اجناس عالی از راه حد امکان پذیر نیست، بلکه از طریق رسم ناقص ممکن است. این حرفی است که ابن سینا هم در رساله‌الحدود بیان کرده است. بعد آقای حکیمی از این مطلب که ما نمی‌توانیم حد تام

یعنی فلاسفه‌ای مثل ملاصدرا و خود را از قرار گرفتن در تشعشع وحی بی‌نیاز پنداریم یا وحی را با این گونه سخنان تعبیر کنیم؟

در پاسخ باید گفت که اولاً شما نمی‌گویید تعریف جدید افلاک چه هست و چه نیست؛ اشکالی هم ندارد، فرض کنید که اصلاً ملاصدرا خطا کرده است - بگذریم که حرکت افلاک اصلاً چقدر اهمیت در فلسفه ملاصدرا دارد - و سَلَمنا که ایشان اشتباه کرده است؛ آیا می‌شود گفت چون ایشان در این مورد اشتباه کرده نمی‌توانیم اظهارات ایشان را در باب عقاید اصلی حجت بگیریم؟ اگر یک کسی در یک موردی اشتباه کرد نشانه این است که بقیه مطالب او قابل قبول نیست؟ یا اینکه نه! ما باید مطالب او را بخوانیم و ببینیم اگر یک جایی درست می‌گوید قبول کنیم و اگر هم خطا می‌گوید نپذیریم؟

نکته دیگر عبارت «و خود را از قرار گرفتن در تشعشع وحی بی‌نیاز پنداریم» است. خود ایشان نقل می‌کند از ملاصدرا که چقدر تابع وحی بوده است. کجا ملاصدرا یا فلاسفه گفتند «خودتان را از تشعشع وحی بی‌نیاز پندارید»؟ یا شما می‌گویید «وحی را با این گونه سخنان تعبیر کنیم» که برای خودش بحث بسیار مهمی در مسأله تفسیر و تعبیر است که من وارد این بحث نمی‌شوم. آقای دکتر اکبرزاده عزیز هم رساله خوبی در زمینه نوشتند که کسانی که علاقمند بودند می‌توانند آن کتاب را مطالعه کنند.

نکته دیگر این است که ایشان می‌گویند «ملاصدرا معتقد است که صدق نبوت پیامبر با دلایل عقلی اثبات می‌شود و در امور که عقل از رسیدن به آن عاجز است ما توسل به وحی پیدا می‌کنیم و به مدد آن نواقص شناختی خود را برطرف می‌کنیم». خوب این نشانه عظمت بالای ملاصدرا است. بعد ایشان می‌گویند که «تعبیر وحی به مدد عقل فلسفی یا کشف عرفانی به نوعی تقیص وحی و نفی کمال و استقلال

آن است»؛ یعنی ما اگر بخواهیم بحث‌های عقلانی در باب وحی یا آموزه‌های وحیانی کنیم ایشان این تفسیرها را تاویل تلقی می‌کند و بعد می‌گوید که «اگر وحی باید به مدد عقل مورد تایید قرار گیرد چگونه با برهان‌های کذایی می‌توان صحت وحیانیات را اثبات کرد؟»

سوال این است که اگر شما در عباراتتان برهان‌های کذایی می‌گویید خوب ما چگونه می‌توانیم بگوییم که وحی حقانیت دارد؟ باید ضرورت نبوت را ثابت کنید تا به تبعیت نبوت حقانیت وحی و حقانیت قرآن کریم را اثبات کنید.

ملاصدرا اصل حقانیت وحی را با عقل اثبات می‌کند و به علاوه ملاصدرا که ادعا نمی‌کند همه آموزه‌های وحیانی را ما با عقل می‌توانیم اثبات کنیم. اگر معتقد است که تفسیر برخی از آموزه‌های وحیانی به کمک عقل است، غیر از این ادعاست که بگوییم آقا صحت و قبول وحیانیات مبتنی بر عقل است.

ایشان که نمی‌گویند همه وحیانیات را من اگر با عقلم نتوانم اثبات کنم نمی‌پذیرم، ملاصدرا همچنین ادعایی را نکرده است. یا می‌گویند «ملاصدرا اظهار می‌دارد که من در فلسفه خود هرگز سخن نهایی را نگفته‌ام و شناخت حقایق به آن چه من گفته‌ام محدود نمی‌شود» بعد می‌افزاید: «وقتی ملاصدرا صادقانه چنین اظهار نظر می‌کند چرا شماری از اهل فضل از زمان ملاحظه نوری به بعد به مطلق کردن فلسفه صدرایی کمر بستند و بر منتقدان صاحب مینا و بیدار ذهن و تقلید گریز ایشان بسیار و گاه تا برون از مرز ادب تاختند و کسان فراوان را از رسیدن به اندیشه‌های مستقل و شناخت‌های عمیق تر بازداشتند؟» که مراد ایشان آنهایی است که بر مکتب تفکیک نقد کردند؛ یعنی معتقد است که منتقدان ملاصدرا صاحب مینا هستند، بیدار ذهن هستند، تقلید گریزند و یک عده برون از مرز ادب بر ایشان تاخته‌اند. البته اگر کسی

می‌گوید «ملاصدرا و ما ادراک ملاصدرا»؟ - آیا این به معنای این است که ملاصدرا را مطلق کردند؟ نکته بعدی این است که ایشان منابع فلسفه ملاصدرا را می‌گوید فلسفه‌های مشایی است، افلاطونی است، فلوطینی است، نظرات ابن عربی است، اقوال صوفیه است، گاه آیات قرآن و روایات که بعد هم می‌گوید، البته آیات و روایات را هم بر مبنای فلسفه خودش تعبیر می‌کند. بعد ایشان مثال می‌زند و می‌گوید برای مثال آیه «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرٌّ مَرًّا السَّحَابِ» را مستند قرآنی برای حرکت جوهری می‌داند. بعد هم می‌گوید حرکت جوهری که از نظر عقلی قابل اثبات نیست و ملاصدرا با کشف و شهود به آن رسیده است.

حالا فرصت نیست، اما من یادداشت‌هایی دارم اینجا که نسبت کشف و شهود با استدلال و برهان در فلسفه ملاصدرا چیست؟ ملاصدرا گاهی وقت‌ها کشفیاتی دارد، اما به دنبالش برهان بر این کشفیات ارائه می‌دهد. گاهی وقت‌ها از برهانی سخن می‌گوید و بعد می‌گوید آن کشفیاتی که مثلاً بعضی از عرفا مثل ابن عربی داشتند، آنها هم به گونه‌ای مؤید برهان ماست؛ یعنی ملاصدرا به عنوان یک فیلسوف با استدلال و برهان سخن می‌گوید و این اشکالی ندارد. هرچند این بحث مربوط به فلسفه‌های تحلیلی هست، اما به قول پوپر ما در مقام گردآوری، اشکالی ندارد از هر راهی می‌خواهیم مطالب خود را به دست بیاوریم، او خودش مثال‌های تاریخ علم را می‌زند و می‌گوید ما اصلاً به این مقام کاری نداریم، ما به مقام داوری و مقام توجیه کار داریم که در مقام توجیه شما می‌توانید استدلال برای این ارائه بدهید یا نه؟ ملاصدرا اگر در مقام کشف آن بوده، در مقام توجیه هم استدلال ارائه می‌دهد. ملاصدرا کلی استدلال در بحث حرکت جوهری ارائه می‌دهد. کجا ملاصدرا گفته من با کشف و شهود به حرکت جوهری رسیدم؟

بی ادبی کرده کار بسیار بدی کرده، اما اگر کسی نقد این منتقدان را کرده و گفته ادعای شما در اینجا درست نیست، خوب باید به استدلال او توجه کنیم. اگر یک فیلسوف یا یک مدرس فلسفه‌ای بیاید و از توانمندی‌های فلسفه ملاصدرا در مقابل فلسفه مشاء و اشراق سخن بگوید آیا این به این معناست که فلسفه ملاصدرا را مطلق کرده؟ آیا به این معناست که بر منتقدان تاخته؟ چه کسی فلسفه ملاصدرا را مطلق کرده؟ از زمان آقا علی نوری تا الان چقدر در باب اندیشه‌های ملاصدرا بحث و گفت‌وگو شده؟ چقدر حکمای ما در بعضی مسائل که اختلاف نظر داشتند انتقادشان را مطرح کردند؟ بزرگانی که گفتند «ملاصدرا و ما ادراک ملاصدرا» مگر خودشان در بعضی جاها اختلاف نظر خودشان را با ملاصدرا بیان نکردند؟ مگر نقد نکردند ملاصدرا را؟ کدام فیلسوف از زمان آقا علی مدرس تا حالا خواسته ملاصدرا را مطلق کند؟ یک مورد شما به ما نشان بدهید و بگویید این آدم آمده گفته ملاصدرا مطلق است!

این حرف، حرف قابل قبولی نیست، البته یک نکته‌ای هست، آن هم این که یک اشاره ایشان نه یک بار، نه دو بار، چندین بار به یک نقل قولی از من می‌کند. - تقریراتی که من از مرحوم آقای حائری نوشتم - مطلب این است که در یک بحثی که مرحوم آقای حائری برای ما داشت یک جا فرمودند که آقا وقتی ملاصدرا این مطلب را مطرح می‌کند دیگر مثلاً چه جای چون و چرا دارد؟ ایشان بارها و بارها این را نقل می‌کند و می‌گوید: «ببینید چه کسی مثل آقای حائری، شخصیت بزرگی مثل آقای حائری، ملاصدرا را می‌گوید فوق چون و چراست!» این که حرف قابل قبولی نیست! بزرگان وقتی می‌خواهند در صحبت‌هایشان گاهی وقت‌ها احترام بگذارند و تکریم کنند از باب تعارفات علمی که دارند و می‌خواهند عظمت یک فردی را نشان بدهند این گونه سخن می‌گویند. - چطور بزرگی

و نقدهای که بر فلاسفه وارد می‌دارند هم مشخص است. کتاب بیان الفرقان را آقای حکیمی آن قدر بالا می‌برد گویی از اسفار و حکمت الاشراق و شفا مهم‌تر است، اما آدم وقتی نگاه می‌کند و مطالعه می‌کند به هر جهت عمقی نمی‌بیند. شما یک وقت مباحث بعضی بزرگان را که اتفاقاً وارد حوزه آیات و روایات شدند؛ مثل علامه طباطبایی، مرحوم آقای مطهری، علامه جعفری و آیت‌الله جوادی آملی را می‌بینید متوجه می‌شوید که این‌ها تسلطشان بر قرآن و روایات کم‌تر از آقایان نبوده است. وقتی می‌بینید یک آیه یا یک روایتی را تفسیر می‌کنند، آن وقت متوجه می‌شوید که اساساً اگر شما فلسفه بلد نباشید حتی خطبه اول نهج البلاغه را هم نمی‌توانید خوب بفهمید. حتی نمی‌توانید «نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» را درست بفهمید، نمی‌توانید تفسیر آیه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» را بفهمید، تنها یک سری حرف‌های سطحی می‌زنید که البته حرف‌های سطحی هم زده شده است. می‌خواهم در مجموع بگویم که چون خیلی ایشان در باب مسائل فلسفی اظهار نظر می‌کند و متأسفانه استدلال‌هایی که در نقد مبانی ملاصدرا آورده می‌شود بعضاً استدلال‌های قوی نیست. ببینید این نکات نکات ظریف است و تا کسی یک عمر در فلسفه ملاصدرا کار نکرده باشد و عمیق نشده باشد متوجه نمی‌شود.

آثاری که بزرگان ما مثل مرحوم آقای مطهری در مباحث حرکت و زمان نوشتند یا بحث‌های مستوفی که آیت‌الله جوادی آملی در ریحیق مختوم در شرح مباحث مربوط به حرکت جوهری دارند، این‌ها جمع آیات و روایات کردند و کلی استدلال‌های عقلی و فلسفی برای این مطلب ارائه شده است. چه کسی گفته که ملاصدرا با کشف و شهود به این مطلب رسیده است؟

فارغ از این، اگر ملاصدرا حرکت جوهری را مطرح می‌کند و آیه «و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» را می‌آورد، او به این استشهاد می‌کند نه استناد. اگر می‌گوید که این آیه نشان‌گر حرکت جوهری است، این حرف ملاصدرا مبتنی بر استدلال فلسفی است؛ چرا؟ چون حرکت جوهری یک امر استدلالی و عقلی است و چون با استدلال و عقل ثابت کرده، می‌خواسته بگوید که کون و فساد که ابن سینا می‌گوید غلط است.

من می‌خواهم این را خدمت شما بگویم که در مجموع ما وقتی آثار آقای حکیمی مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که مرحوم آقای حکیمی عدالت را در مورد فیلسوفان رعایت نکردند و البته یک جهت آن این است که ایشان اطلاعات عمیقی در فلسفه نداشتند. این را البته از باب احتیاط می‌گویم؛ چون می‌دانید که بین اصحاب تفکیک هم اختلاف نظر زیاد است. بعضی‌ها بیشتر ذهن روایی و حدیثی دارند، ولی خب مطالعات فلسفی خوبی هم دارند، ولی بسیاری از گذشتگان اصحاب تفکیک، آنها خیلی اطلاعاتی در باب فلسفه نداشتند.

چرا این را می‌گوییم؟ اولاً ما اثری از آنها نمی‌بینیم بالأخره ما باید این یادداشت‌ها را داشته باشیم تا قضاوت کنیم این را که نداریم، این یک نکته. من از این هم نمی‌خواهم نتیجه بگیرم؛ می‌خواهم بگویم از بحث‌هایی که کردند، مباحثی که مطرح می‌کنند

مواجهه دانشگاهیان با اندیشه‌های استاد

آنجا که خورشید می‌وزد

مروری بر پایان‌نامه‌هایی که درباره آرای محمدرضا حکیمی نوشته شدند

می‌بینند و در مقابل، عده‌ای دیگر که اکثر متدینان نیز از آن جمله‌اند، جایگاه مهمی برای عقل در جهان هستی و در نظام معرفتی انسان قائلند. حال جای این سؤال است که تلقی این دو گروه از عقل چیست که یکی برای آن جایگاهی قائل نیست و دیگری برای آن، جایگاه والایی در نظر می‌گیرد. این تحقیق در پی پاسخ به این مسأله است، اما از دو منظر: دیدگاه آیت‌الله جوادی به عنوان نماینده فلسفه اسلامی و دیدگاه استاد محمدرضا حکیمی به نمایندگی از مکتب تفکیک در مقابل آن. تحقیق به شیوه توصیفی تحلیلی انجام شده است. استاد حکیمی بنا به قرائت خاصی که از عقل دارند، عقل فطری را کاشف حقایق و جزئیات و نور مجرد و خارج از حقیقت انسان می‌دانند، اما برای عقل بشری به تنهایی سهمی در فهم معارف دینی قائل نیستند. در مقابل، آیت‌الله جوادی عقل را همگام با نقل (کتاب و سنت)، تأمین‌کننده معرفت دینی می‌دانند و آن را در کنار نقل، تأمین‌کننده بعد معرفت شناختی دین به شمار می‌آورند.

نقد و بررسی مکتب تفکیک با تأکید بر دیدگاه‌های محمدرضا حکیمی

نویسنده: زهرا بنی اسدی؛ استاد راهنما: محمدمهدی دینانی؛ پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند
مکتب تفکیک، اصطلاحی است که عمر نسبتاً کوتاهی

مکتب تفکیک برای نخستین بار توسط محمدرضا حکیمی، فیلسوف و اندیشمند دینی معاصر مطرح شد که فتح بابی در اندیشه دین‌شناسانه بود. نظرات و آرای این اندیشمند به ویژه مکتب تفکیک دست‌مایه پژوهش‌های بسیاری از جمله پایان‌نامه‌های دانشگاهی شده است. در ادامه مروری خواهیم داشت بر چکیده پایان‌نامه‌هایی که آرای حکیمی را بررسی و یا با دیگران مقایسه کرده‌اند.

جایگاه عقل در فلسفه و مکتب تفکیک با تأکید بر آرای آیت‌الله جوادی آملی و استاد محمدرضا حکیمی

نویسنده: غلامحسین عرفانی؛ استاد راهنما: محمدمهدی علی‌مردی؛ مقطع کارشناسی ارشد؛ دانشکده ادبیات دانشگاه ادیان و مذاهب.

عقل از واقعیت‌های جهان هستی و هویت بخش انسان است که چه در علم و چه در آموزه‌های دینی بر آن تأکید شده است. عده‌ای به رغم پذیرش عقل، پای آن را در راه کشف معارف و اثبات حقایق، لنگ

مفهوم، قلمرو و کارکردهای فلسفه اسلامی از نظر علامه طباطبایی و استاد محمد رضا حکیمی

نویسنده: محمد رضا شکری؛ استاد راهنما: موسی ملایری؛ پایان نامه در مقطع کارشناسی ارشد؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، مجتمع دانشگاهی ولیعصر «در طول تاریخ اندیشه‌ورزی بشر، فلسفه به عنوان شیوه‌ای عقلانی برای معرفت انسان به خود، جهان و غایاتی که برای آنها متصور است، نقش پررنگی داشته است. فلسفه اسلامی نیز در طول سالیان متمادی با روشی عقلایی و استدلالی در راستای کشف و اثبات حقایق و تشخیص و تمایز بین موهومات و پنداره‌های خیالی از حقایق وجودی خدمات شگرفی را تقدیم نفوس تشنه و جوایای حق و حقیقت نموده است. فلسفه به معنای خاص کلمه تلاشی ذهنی، عقلی و استدلالی برای درک واقعیت‌های جهان هستی است. به عبارتی می‌توان گفت فلسفه علم به حقایق اشیاء است، البته همواره در ذیل این بحث سوالات بسیاری قابل طرح است که به دیدگاه‌ها و نظریه‌های بعضاً متناقضی منتهی می‌شود. به عنوان مثال آیا اساساً برای رسیدن به حقایق اشیاء، شیوه عقلی و استدلالی کفایت می‌کند یا باید با تمسک به سیره و روش‌های دیگری نیز تمسک جست؟ اساساً بحث از چگونگی و روش صحیح و متقن فهم معارف حقه از مهم‌ترین مباحث مطروحه در بین فلاسفه و حکمای اسلامی علی‌الخصوص در عصر کنونی است. برخی مانند جناب حکیمی معتقدند برای رسیدن به معارف ناب و مساوق حقیقت تفکیک گفته‌های بشری و معارف وحیانی و عدم آمیختگی نحله‌ها و مکتب‌های فلسفی و عرفانی بشری با معارف الهی که بواسطه اهل بیت عصمت و طهارت به بشر منتقل شده امری ضروری است. در مقابل برخی همچون جناب علامه طباطبایی عقل را حجت بالغه دانسته و هیچ معرفتی را حتی اگر از ناحیه ذات ربوبی

دارد. این اصطلاح را نخستین بار محمد رضا حکیمی، برای طرز فکر خاص برخی از اندیشمندان که بیشتر آنها از حوزه علمیه مشهد برخاستند به کار برد. اصحاب مکتب تفکیک معتقدند که معارف قرآنی جدید و در میان معارف بشری بی سابقه‌اند و از این حیث با معارف و اندیشه‌های بشری هیچ شباهتی ندارند. همه آنچه دیدگاه تفکیک بر آن اصرار دارد این مطلب است که فلسفه و عرفان کاملاً با وحی متناقض است و باید حوزه این معارف را از یکدیگر جدا کرد. اصولاً نهاد نام تفکیک بر این دیدگاه از همین جا سرچشمه می‌گیرد. این دیدگاه از طرفی، اساس معارف بشری را با اساس معارف الهی متفاوت می‌داند؛ یعنی معارف بشری را برآمده از علوم مفهومی یا حضوری می‌داند و اساس علوم و معارف الهی را بر «تذکر» استوار می‌کند. از طرفی دیگر، سنخیت معارف بشری و الهی را به کلی نفی و آنها را متناقض و در عرض یکدیگر تصور می‌کند. در این پژوهش که روش گردآوری اطلاعات، روش کتابخانه‌ای است و روش بررسی داده‌ها به شیوه توصیفی - تحلیلی است، به تبیین برخی مبانی مکتب تفکیک و نظرات محمد رضا حکیمی و در نهایت به نقد و بررسی مبانی و نظرات پرداخته شده و با مطرح شدن این مطالب روشن می‌شود که اختلافات، در تمامی علوم نیز وجود دارد. هیچ علمی را نمی‌توان یافت که چنین اختلافاتی نداشته باشد. گذشته از این، آنچه در فلسفه مطرح می‌شود، شامل اصول کلی عقلی مورد قبول همگان است و ملاصدرا و بوعلی و امثال آنها عباراتی دارند که نشان می‌دهد پذیرفته‌اند که در جایی که عقل مطلبی را در نیابد، حق تقدم با وحی است. پس فلسفه تا جایی پیش می‌رود که با وحی هماهنگ باشد و هرگز بنایش بر این نیست که خود را در قبال وحی قرار دهد. آیا به صرف استناد به چند مورد از گفته‌های ملاصدرا یا دیگر فلاسفه اسلامی می‌شود بنیان فلسفه را زیر سوال برد؟

چه تأییراتی بر سیاست‌های بین‌نسلی عادلانه دارند. پژوهش حاضر نشان می‌دهد که برای بررسی کامل نظریات غربی به خصوص لیبرال‌ها می‌بایست علاوه بر تقسیم‌بندی مشهور آزادی‌گرا - برابری‌گرا، گروه‌های دیگری مانند جامعه‌گرایان و یا قائلان به یگانگی برابری و آزادی را نیز مورد مطالعه قرار داد. نتیجه این بحث این خواهد بود که تفاوت در سیاست‌های این جریانات ناشی از تفاوت در مبانی فکری و فلسفی آنهاست و لذا با تغییر مفروضات فلسفی این نظریات به خصوص نوع نگاه به حقوق بین‌نسلی و مسأله اصالت فرد یا جامعه می‌توان پاسخ‌های متفاوتی به مسائل اصلی عدالت بین‌نسلی (قلمرو، الگو و واحد سنجش) داد، که این امر امکان ارائه یک نظریه عدالت با رویکرد بین‌نسلی در اسلام را نیز اثبات می‌کند. با این رویکرد به سراغ دورکین به عنوان نماینده تقریری برابری طلبانه از لیبرالیسم رفته و ضمن استخراج مبانی فکری وی (خداشناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی) امکان تعریف نظریه عدالت بین‌نسلی بر اساس آرای وی را اثبات نموده و این نظریه را ارائه کرده‌ایم. این نظریه، فردمحور با نگاه به تمامی نسل‌های آینده است که در آن حفظ کرامت انسانی همگان مدنظر است. این هدف با رعایت دو اصل اهمیت برابر به سرنوشت انسان‌ها در تمام اعصار و نیز احترام یکسان به مسئولیت‌های شخصی‌شان در قبال زندگی‌هایشان محقق می‌شود. از سوی دیگر با مطالعه آثار اندیشمندان مسلمان نشان داده‌ایم که تفاوت در مشرب فکری ایشان باعث ارائه نظریات متفاوت شده است که اکثراً دارای جامعیت کافی نبوده و به سوالات اصلی نظریات عدالت بین‌نسلی پاسخی جامع و مانع نمی‌دهند. برای جبران این خلأ با اتکا به آرای حکیمی در مجموعه الحیاه، به صورت بندی نظریه‌ای اسلامی دست زده‌ایم. مطابق آن می‌بایست با نگاهی جامعه‌محور و به منظور پاسداشت کرامت ذاتی انسان که هدیه‌ای الهی است، به توزیع اموال میان نسل‌های مختلف پرداخت. هدف

باشد خارج از چهارچوب عقلانیت نمی‌دانند و بر آنند که می‌توان با اتکا به روش فلسفی به تمام حقایق هستی اعم از علم به ماوراء طبیعت باشد یا طبیعت دست یافت. رساله پیش رو بر این است تا با روشی توصیفی، تحلیلی و مراجعه به آثار آنها و ارائه آرا و نظریات این دو اندیشمند معاصر و مقایسه آنها، مفهوم، قلمرو و کاربردهای فلسفه اسلامی را از منظر ایشان بررسی و زوایای جدید و عمیق‌تری از این بحث را تقدیم تشنگان کسب علم و دانش و معارف الهی بنمایم».

استخراج و بررسی نقادانه نظریات عدالت بین‌نسلی در مکاتب فکری اسلام و لیبرالیسم با تأکید بر آرای حکیمی و دورکین و دلالت‌های آن در بهره‌برداری از منابع طبیعی تجدیدناپذیر

نویسنده: مرتضی مرتضوی کاخکی؛ استاد راهنما: محمدحسین مهدوی عادل و علی‌اکبر ناجی میدیانی؛ رساله دکتری تخصصی؛ دانشکده علوم اداری و اقتصادی؛ دانشگاه فردوسی مشهد.

«هرچند نظریات عدالت به هنگام ترسیم مقتضیات عدالت، ناگزیر نگاهشان به آینده است، ولی عدالت بین‌نسلی مفهومی زاینده دنیای مدرن است. این نظریات که واکنشی نظری به مسأله تخریب محیط‌زیست، تخلیه منابع طبیعی و تهدید حیات نسل‌های آتی هستند، مسائل جدیدی را در ادبیات اقتصادی طرح کرده‌اند که شامل قلمرو، الگو و معیار عدالت بین‌نسلی است. لذا با توجه به مدرن بودن این مفهوم برای دستیابی به نظریه اسلامی در خصوص عدالت بین‌نسلی لازم است تا مبانی و مسائل این نظریات به خوبی مورد شناسایی قرار گیرد و آنگاه با جستجوی این مؤلفه‌ها در ادبیات اسلامی نظریه اسلامی ارائه شود. به همین منظور در این رساله با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای و روش دکانستراکشن (بن‌فکنی) به نقد و بررسی، دسته‌بندی ادبیات موجود در سنت لیبرال پرداخته‌ایم و نشان داده‌ایم که مکاتب و جریانات فکری مختلف

مباحث متنوع مطرح شده در آثار ایشان گزینش کرده و به صورت یک جا فراهم کرده‌ایم. موضوعاتی چون خانواده، حکومت، تعلیم و تربیت، اقتصاد و برخی از زیر مجموعه‌های آنها. بدان امید و جهت که در گام‌های بعدی امکان اجرایی بودن و یا نبودن آنها به صورت دقیق مطالعه شود و در صورت داشتن امکان اجرایی بتواند پاره‌ای از مسائل اجتماعی را حل کند.

بررسی گستره عدالت در اسلام از منظر استاد شهید مرتضی مطهری و استاد محمدرضا حکیمی

نویسنده: جعفر فاطمی اقدم؛ استاد راهنما: سیداحمدرضا شاهرخی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛ دانشکده الهیات و معارف اسلامی؛ دانشگاه قم

«واکاوی میزان اهتمام دین مبین اسلام به مسأله عدالت و دامنه فراگیری آن در حوزه‌های مختلف تعالیم نورانی قرآن و عترت از منظر دو متفکر و اسلام‌شناس شیعی معاصر، استاد شهید مرتضی مطهری و استاد محمدرضا حکیمی، موضوع تحقیق حاضر است که با روش کتابخانه‌ای و بررسی مجموعه آثار دو استاد به انجام رسیده است. در این تحقیق با نظر بر حوزه‌های مختلف علوم اسلامی، شامل کلام، فقه، اخلاق، اقتصاد و سیاست، به حلقه پیوند آنها با مسأله عدالت از دیدگاه دو استاد اشاره نموده و نهایتاً در نتیجه تطبیق و مقایسه آرای ایشان، گستردگی دامنه عدالت و نقش اساسی آن در مباحث اسلامی - اعم از توحید، نبوت، امامت، جبر و اختیار، عقل، معاد، تکوین جهان هستی، احکام تشریحی، اجتهاد، روایان حدیث، قضاوت، فطرت انسان، ملکه عدالت در اخلاق، اقتصاد اسلامی و سیاست و... آشکار می‌شود و مخاطب، آرای دو استاد را درباره عدالت، به نوعی مکمل و جبران کننده خلأهای یکدیگر می‌یابد. از آنجا که در قرآن یکی از اهداف اصلی رسالت همه انبیای الهی، اقامه قسط، آن هم توسط آحاد مردم ذکر شده و از طرفی، عدالت پیوند عمیق و مستحکم با دین و دین‌داری

این نظریه در بعد عملی ساختن جامعه‌ای بدون فقر در طول اعصار بوده و الگوی توصیه شده توسط آن مصرفی متعادل از منابع طبیعی به حد کفاف در نسل حاضر است. در این الگو در صورت وجود مازاد منابع در یک نسل می‌بایست با استفاده از مکانیسم‌های اسلامی مانند وقف، منابع برای آیندگان پس انداز شوند تا سطح مصرفی پایدار و برابر برای همگان رخ دهد. البته این نظریه نیز با انتقاداتی روبه‌روست که شاید بتوان با استفاده از نظریات اندیشمندانی مانند شهید مطهری و علامه طباطبایی در اصالت توأمان فرد و جامعه نظریه‌ای بدلیل را ارائه نمود که هرچند هدف آن رفع فقر در تمامی نسل هاست ولی به بهره‌مندی‌های نسل حاضر ارجح بیشتری می‌دهد.»

بررسی کلام اجتماعی در آثار محمدرضا حکیمی

نویسنده: مهدی مرادی؛ استاد راهنما: محمدرضا نجفی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛ دانشکده الهیات و معارف اسلامی؛ دانشگاه قم

«کلام اجتماعی یک رشته از چند رشته‌ای است که در ذیل عنوان الهیات اجتماعی قرار دارد. آن چه در این رشته مورد مطالعه قرار می‌گیرد موضوعاتی است که به زندگی اجتماعی افراد مربوط می‌شود و همه‌گیر است و لفظ اجتماعی به این نکته اشاره دارد و از آنجایی که این مسائل اجتماعی از دیدگاه دینی مطالعه می‌شوند به آن‌ها کلام اجتماعی گفته می‌شود. اهمیت این دست مطالعات ناشی از اهمیت موضوعات آن است که در زندگی اجتماعی ملموس هستند. لذا کاربری این مطالعات، می‌تواند مشکل‌گشایی از زندگی اجتماعی انسان‌ها باشد. این تحقیق صورت گرفته هم می‌تواند گام اولی باشد برای معرفی نظرات و دیدگاه‌هایی که از سوی یکی از اندیشمندان این حوزه؛ یعنی استاد محمدرضا حکیمی بیان شده است، نظریات و دیدگاه‌هایی که ما آن‌ها را از خلال

با آموزه‌های دینی و پیامدهای این روش را بررسی و نقد نمودیم. لازم به ذکر است در بخش سوم ملاحظاتی درباره‌ی آرای آقای حکیمی ارائه شده است؛ لذا نقدها کامل و جامع نبوده و از تکرار صرف نقدهای موجود پرهیز شده است. بعد از تأمل و دقت در اصول فکری و مبنای اندیشه حکیمی و شرح تفصیلی آرای ایشان روشن شد که این دیدگاه دارای نقاط ضعفی است و نمی‌تواند در برخی مسائل به بحث و نظر پردازد؛ چراکه در تفکر دینی لازم است هم از طریق ظاهر و هم از طریق برهان و منطق و هم از طریق کشف و عرفان استفاده کرد و گرنه تفسیر از دین ناقص خواهد بود.»

نقش عقل در توجیه باورهای دینی از دیدگاه آیت الله جوادی آملی و استاد حکیمی

نویسنده: سارا جلولی؛ استاد راهنما: بهجت واحدی؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی؛ دانشگاه خوارزمی

«یکی از شاخه‌های دین پژوهی، معرفت‌شناسی دین است که در قرن اخیر توجه بسیاری از متکلمان و فیلسوفان دین را به خود معطوف ساخته است. هر یک از متفکران دینی بر اساس بینش و گرایش خود مواضع متفاوتی دارند. این نوشتار، بررسی و مقایسه‌ی آرای دو متفکر معاصر شیعی (آیت‌الله جوادی و استاد حکیمی) که هر دو نگاه درون‌دینی به باورهای دینی دارند را موضوع تحقیق قرار داده است. استاد حکیمی معتقد است که روش قرآن، عرفان و برهان و نتایج حاصل از آنها جدا از هم و متفاوت با یکدیگرند. آیت‌الله جوادی سه روش قرآن، برهان و عرفان را با یکدیگر هماهنگ می‌داند و دفاع برهانی از باورهای دینی را وظیفه متکلم و متأله دانسته و ملاک روایی آموزه‌ها و معتقدات اسلامی را موجه بودن آنها به برهان عقلی معرفی می‌کند. هر دو اندیشمند جایگاه و منزلت والایی برای عقل در آموزه‌های وحیانی و باورهای دینی قائل‌اند. با این وجود، بنابر اعتقاد مذهبی خود، عقل را در

تأجایی که در روایات ما عدالت را مایه حیات دین در بین مردم برشمرده‌اند، لذا تحقیقی که در پیش داریم، با هدف آشنایی با جایگاه مهم و بنیادین عدالت در تعالیم اسلامی انجام شده و سعی شده حضور تعیین‌کننده و برجسته عدالت در مباحث مختلف اسلامی به تصویر کشیده شود. اهمیت و کاربرد این تحقیق نیز در انگیزش جامعه اسلامی به سوی قیام به قسط و برداشتن گامی کوتاه در جهت تحقق نهضت مطالبه عدالت در جامعه اسلامی نمایان می‌شود.»

بررسی دیدگاه‌های دین‌شناسی حکیمی «توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد»

نویسنده: مرضیه شهرابی فراهانی؛ استاد راهنما: محمدرضا اسدی؛ پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد؛ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه علامه طباطبایی این رساله ناظر به آرای «محمدرضا حکیمی» - یکی از متفکران معاصر - در خصوص مباحث و اصول اعتقادی تشیع است. وی بر اساس اصول فکری خویش هرگونه برداشت انتزاعی از دین را مورد انتقاد شدید قرار داده و سعی دارد با اصل قرار دادن ظاهر و دوری از هرگونه تأویل و با رویکردی انضمامی به شناخت دین پردازد. نگارنده بر اساس مبانی فکری وی که جدا انگاری سه روش فکری، فلسفی و قرآنی است به بررسی نظرات ایشان و تأثیر این مبنای فکری در تبیین اصول اعتقادی (توحید، عدل، نبوت، معاد و امامت) پرداخته است. برای این منظور بر اساس روش کتابخانه‌ای به مطالعه دقیق آثار آقای حکیمی پرداخته و نظرات و مبنای فکری ایشان استخراج شد. طبق این هدف، رساله در سه بخش اصلی تنظیم و تدوین شده است. در بخش اول اصول فکری اندیشه حکیمی، روش دین‌شناسی و جایگاه عقل در دین‌شناسی را بیان نمودیم. در بخش دوم به گزارش نظرات ایشان در مورد پنج اصل اساسی دین پرداخته و در بخش سوم نظرات و دیدگاه‌های ایشان پیرامون روش تفکیکی در برخورد

خمینی (ره) می پردازد. یافته های تحقیق نشان می دهد که با وجود اختلاف در مباحث فرعی اندیشه سیاسی نظیر نحوه حکومت داری در عصر غیبت، نقش مردم و حقوق حاکمیت، این دو مشرب فکری در مباحث اصولی و خاستگاه های معرفتی دارای اشتراکات فراوانی اند. امام خمینی (ره) به عنوان فقیهی اصولی به مدد عنصر «اجتهاد» توانست دقیق ترین مدل حکومتی را در سپهر اندیشه سیاسی مکتب تشیع ترسیم کند و فقهای اخباری مکتب تفکیک را که سرسازگاری چندانی با تأسیس حکومت در عصر غیبت ندارند در عرصه ی عمل با خود همگام کند. استاد محمدرضا حکیمی به عنوان اندیشمند مبرز مکتب تفکیک توانست با تئوریزه کردن حکومت مشابه زمینه های همسویی بیشتر این دو جریان فکری را فراهم سازد.»

مکتب تفکیک و رابطه سیاست و دیانت در آن

نویسنده: حوا بخشی ایوری؛ استاد راهنما: محمدعلی تقوی؛ پایان نامه کارشناسی ارشد؛ دانشگاه فردوسی مشهد.

«تفکیک، نظریه ای معرفت شناختی و روش شناختی در خصوص چگونگی فهم متون دینی است که در آن بر تمایز سه روش معرفت دینی: نقل، فلسفه و عرفان از هم تأکید می شود. اصحاب مکتب تفکیک بر این باورند که منشأ اختلاف بشر در اندیشه ها، افراط و غلو در تعقل فلسفی، منطق یونانی و کشف عرفانی است و اگر اندیشمندان از همان آغاز از انسان هادی و پیام آوران آسمانی پیروی می کردند، به علم صحیح و شناخت حقیقی دست می یافتند و دچار این همه داده های متناقض و متضاد عقلی و کشفی نمی شدند. مطالعه آثار بزرگان مکتب تفکیک نشان می دهد که آنها علاقه چندانی به سیاست از بعد نظری نداشته و تألیفاتی در این باب از خود بر جای نگذاشته اند. تنها استثنا محمدرضا حکیمی است، که به صورت مبسوط مطالبی را راجع به مسأله حکومت و سیاست

عالی ترین مرتبه اش مختص به معصومین می دانند و در این مرتبه است که عقل کاملاً مصون از خطا است، لکن عقل در مراتب پایین تر از این مرتبه، هم معصوم و مصون از خطا است و هم خطاپذیر است. عقل در مواردی که مربوط به حوزه ادراکات بدیهی و مکتسبات یقینی باشد، مصون و معصوم، اما در غیر این حوزه، خطاپذیر است. زیرا این امکان وجود دارد که عقل در مراتب پایین تر، دچار انحاء مغالطه شود اما با این حال، عقل از حیث مصونیت در برخی حوزه ها، توان تولید و تبیین و توجیه باورهای دینی را دارد. هر دوی این اندیشمندان، به رغم اختلاف نظرشان در موضع نقش عقل در توجیه باورهای دینی، عقل بشر را چه مصون از خطا باشد و چه خطاپذیر در نظر گرفته شود، در تولید باور دینی، نیازمند به وحی می دانند. آیت الله جوادی و استاد حکیمی دو تفاوت اساسی با یکدیگر دارند؛ یکی اینکه استاد حکیمی بر طبق دیدگاه مکتب تفکیک، سعی دارد که اصطلاحات منطقی و فلسفی را بکار نگیرد اما آیت الله جوادی خود را موظف می داند که به دفاع برهانی از باورهای دینی بپردازد. دیگر آنکه، آیت الله جوادی تأویل را برای تمامی آیات قرآن امکان پذیر می داند ولی استاد حکیمی جواز تأویل را منوط به شرایطی می کند که طبق این شرایط آیات بسیار محدودی تأویل می شود.»

نسبت سنجی اندیشه سیاسی مکتب تفکیک با اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)

نویسنده: حسین محمددوست؛ استاد راهنما: سیدصدرالدین موسوی جشتی؛ پایان نامه کارشناسی ارشد؛ پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی. «پژوهش حاضر با هدف بررسی نسبت اندیشه سیاسی مکتب تفکیک و امام خمینی (ره) به انجام رسید. این پژوهش با روش مقایسه ای، به بررسی اندیشه و سیره عملی اندیشمندان مبرز مکتب تفکیک و در صدر آنها استاد محمدرضا حکیمی در مقام مقایسه با امام

استضعاف، فساد، تبعیض، ظلم و جور و از این قبیل مسائل می‌پردازد. در این پژوهش از روش توصیفی و تحلیلی استفاده کرده‌ایم و از شیوه کتابخانه‌ای و جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است و با فیش برداری از آثار استاد محمدرضا حکیمی به ویژه کتاب الحیاه به جمع‌آوری اطلاعات و نسخه برداری و تجزیه و تحلیل مطالب پرداخته‌ایم. کتاب الحیاه ایشان شاهد گویایی بر این مدعا است و این پژوهش در صدد است تا دیدگاه‌های برگرفته از احادیث شیعی را به طور مستدل و مستند بررسی نماید. استاد محمدرضا حکیمی به خاطر مواضع سیاسی و اجتماعی و همچنین تفسیر متفاوتی که در زمینه مبارزه با فقر و محرومیت و عدالت... دارند دیدگاه‌های ایشان قابل تأمل و تفکر است. استاد محمدرضا حکیمی با استفاده از رویکرد الاهیاتی یعنی تکیه بر قرآن و روایات استفاده کرده است و در حل مسائل و معضلات اجتماعی بر دولت اسلامی تکیه دارد و معتقد است دولت اگر درست و مطابق با اسلام عمل کند هیچ فقری در جامعه وجود نخواهد داشت و همه مردم از امکانات رفاهی و معیشتی برخوردار خواهند شد. از مباحث مهمی که در این پژوهش بحث می‌شود در مورد عدالت و محورهای عدالت مساوات و محورهای مساوات، ویژگی حکومت و جامعه صالح و فاسد، کار و فوایدکار، فقر و نتایج آن و راه حل‌ها، منابع مالی دولت اسلامی و... است.»

و برپایی عدالت در جامعه اسلامی نوشته است. بر خلاف مؤسسن مکتب، بیشتر آثار او دارای جنبه سیاسی و اجتماعی است. برجستگی اندیشه او توجه به قسط و عدالت اجتماعی است. حکیمی نظرات خود را همواره با مجموعه‌ای از آیات و روایات همراه می‌کند و شیوه استدلال او اساساً نقلی است. نکته محوری در اندیشه سیاسی حکیمی عدالت، انقلاب و اصلاح‌گری است. با توجه به اندک بودن آثار سیاسی مؤسسن و علاقه مندان به مکتب تفکیک، شاید بهتر آن باشد که مواضع سیاسی آنان را در اعمال و رفتارشان جستجو کنیم. رفتار سیاسی تفکیکیان در عمل، بسیار متنوع بوده است و از مشارکت در مبارزات سیاسی تا گوشه‌نشینی و حتی یافتن توجیه برای استمرار نابسامانی را در بر می‌گیرد. شاید بتوان گفت که نظر قائلان به مکتب تفکیک مبنی بر اکتفا کردن به آیات و روایات سبب شده است که تلاشی برای پردازش جزئیات دیدگاه‌های سیاسی خود صورت ندهند و توجه آنها به سیاست یا در حد کلیات باقی بماند، یا فقط به مداخله موردی در سیاست روز و یا دوری کامل از امور سیاسی باشد.»

تحلیل الهیات اجتماعی در جامع حدیثی «الحیاء»

نویسنده: حسن نامنی؛ استاد راهنما: محمود تقی زاده داوری؛ پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد؛ دانشکده الهیات و معارف اسلامی؛ دانشگاه علامه طباطبایی

«الاهیات اجتماعی به رشته‌ای میان‌رشته‌ای بین الاهیات و علوم اجتماعی گفته می‌شود. این رشته با رویکرد دینی و الیهاتی حیات اجتماعی انسان را مورد بررسی قرار می‌دهد. الاهیات اجتماعی در آثار استاد محمدرضا حکیمی به بحث و بررسی دیدگاه‌های اجتماعی ایشان در زمینه‌های عدالت فقر، محرومیت،